روزنامه مادام دوباری

فصل اول

دوست من شما اصرار دارید که آنچه من سرگذشت زندگانی خودم را بطور روزنامه بنویسم و من هم مدتی خواستم در این خصوص امتناع نمایم خودم معترف هستم عذر مرا قبول نمی‌کنید شما همیشه بمن میگوئید در عمر خودتان چیزها دیده‌اید سرگذشت شما مفصل است و تعجب آمیز است و وقایعی که در شما روی داده ... تقدیس تعجب و حیرت انگیز است و از آن القلیل اخلاق و روزگار و ملل عصر ما هیچ چیزی بهتر از سرگذشتهای شما نیست — ج دوست من شما حق دارید اما باید دانست که آیا من حق دارم که مردمان اعاظم را ملاحظه آنچه دیده و شنیده ام بنگارم و آیا ملاحظه وضع ... خود من مکلف باعاظم دیده پوشی هستم از طرف دیگر معنی هم برای این است که ... روزنامه بنگارم بجهت اعاظمی دیده پوشی کنم بعبارت اخری و رفع نکنیم ... در نوشتن روزنامه خود از این بابت بود اکنون که اقدام بنگارش سرگذشت خود مینمایم باعث امید است در این روزنامه بعد شما تنها مطالعه خواهید کرد و مطالب آن در نزد شما بطور محرمانه مخفی خواهد ماند شما هم دیده کرده اید در این روزنامه بعد از جمله مردم خود مردمان مگویند من مطلقا بعد شما هستم

کتاب اول

همینقدر تصور نمایید که در این مطالب چه قدر [illegible] محرمانه بسر برده‌ام و اگر آنها را

اظهار نمایید اسباب دشمنی جمعی با من خواهد بود بلکه دشمنهای قوی برای من پیدا خواهد شد اگر احیاناً بگویید

از اوقات و هوای مخالف تا چه اسباب بدبختی برای شما یا برای من شود از جهت آنها را [illegible]

و جان را تصور نمایید در ابتدا وجود داشت

از این مقدمه می‌بینید من می‌ترسم و فی الواقع ما نفهم و لا جهت آن را هم نمیدانم ولی از اتفاقات آینده خوفناک

هستم [illegible] می‌بینم و عرض و انقلاب بزرگی واقع خواهد رسید [illegible] و می‌ترسم در این حادثه

روی دهد از موافقت نارضایی پادشاه با جمعی دیگر اسباب [illegible] است و اگر در [illegible] هر اراده [illegible] و سعی دیگر

حرکت می‌کنم [illegible] بعد کار را بجایی کشیده از طرف دیگر [illegible] دبیران [illegible] حاصل پادشاه

مردم [illegible] بگویم [illegible] یک روزی در باب او با من صحبت داشته [illegible] این شخص آدم است رئیس

و حلال زاده است ولی قابلیت ندارد [illegible] که در سلطنت اداره [illegible] امور مملکت بود [illegible] بمجرد اینکه [illegible]

با داده شود در ظرف پانزده روز عدم کفایت [illegible] ظاهر ساخته دور کار [illegible] خواهد باخت مبادا

این مطلب [illegible] دبیران ابراز کنید والله تا جان دارد دشمن [illegible] خواهد شد

[illegible] میرود دبیران چه خواهد شد دولت [illegible] خواهد ساخت [illegible] بر آینده [illegible] خواهد آورد

در هر صورت [illegible] باید برگذشت زندگی خود بنویسم تا تکلیف شما [illegible] کرده [illegible] از آن [illegible]

نخواهم داشت [illegible] و بیان واقع بنو خواهم کرد [illegible] از اینکه [illegible] ترقی [illegible] خواهد شد

[illegible] نخواهم [illegible] تا اول [illegible] با هم [illegible] خانم [illegible] در هر صورت [illegible]

با [illegible] بر عکس او می‌ترسم در تقدیر خود [illegible] تا [illegible] و چیزی از [illegible] پوشیده نگذارم و اگر

توانستم از عهده این امر برآیم [illegible] مرا کل [illegible] تعلق دارم [illegible] این تصور [illegible]

[illegible] خواهید داشت [illegible] اما چیزی [illegible] از شما مستور نخواهم داشت و تمام [illegible]

[illegible] اظهار خواهم کرد [illegible] دارد [illegible] را کل [illegible] از [illegible] تا [illegible]

شناخته اید و اگر بخواهم [illegible] تا [illegible] کل نخواهید خورد [illegible] نمی‌توانم [illegible] تا [illegible] نمیرا

و در جنایات هم ترقی نمی‌کنم یک خوانندهٔ مشهوری را از نامه‌ام که به شروع نگارش خواهم کرد و آن این است در اول کار

در اعلاء تحریرات من ریشخند نمی‌کند و اینطور نوشتن من بطرز نوشتن مارشال ساکس می‌ماند در حال اینکه معروف است

او دو و دو را [illegible] معنی معینی ملاحظه دهم + نیز اگر ببیند در تحریرات من گاه هر از اوقات [illegible] با اینکه

در باب بعضی یا بعضی من نوشته‌ام از [illegible] مادامات دارد تعجب بکند اینکه من نوشته‌ام صحیح است ما فوق [illegible] کذب

و تهمت صرف است اکنون بپردازیم بنگارش مطلب

من در سنه هزار و هشتصد و دو در بیست و چهارم ماه ژوئیه در ویلر کوتره متولد شده‌ام و در یک [illegible] من مضمون [illegible]

در [illegible] ژاندارک در یک قریه متولد شده‌ام * اینجا هم وطن من با او ولی بر جمع مطلب نیست اما مضمون گویا هیچ

[illegible] ایشان از میان [illegible] مادر من از [illegible] ژان دارک بوده است عرض من این نیست [illegible]

از نژاد او باشم [illegible] من جهت احترام و [illegible] در باب نگارش او دارم بلکه آن صفت که از [illegible]

[illegible] خانوادهٔ من است [illegible] معترف هستم بر اینکه اگر من در زمان شارل هفتم بودم [illegible] آنیس سورل باشم

+ خود مارشال ساکس [illegible] از [illegible] بود [illegible] نوشته [illegible] از عضویت آکادمی معذور داشته است

* ژان دارک [illegible]

[illegible]

ژان دارک (آنیس سورل معشوقهٔ شارل هفتم بود) در باب نسب پدری خود [illegible] اکتفا [illegible] اما پدرم نیز

از خانواده [illegible] اگرچه روزنامه نگاران [illegible] در باب او نوشته‌اند بی جا است خانواده [illegible] که

خانوادهٔ پدرم [illegible] حتی [illegible] در آنجا [illegible] بوده‌اند من [illegible]

[illegible] عالی رتبه در بار [illegible] و [illegible] فرانسه [illegible] از نژاد آنها هستم [illegible]

[illegible] آنجا [illegible]

[illegible] روزهای [illegible] در [illegible] بدین

من آمده بود و با آن [illegible] بود [illegible] از [illegible]

[illegible] داده بود [illegible] آن [illegible] رفت [illegible] داشت یاد داد

و آن [illegible] عبارت بود از تحریرات [illegible] در [illegible] چون این [illegible]

مطالعه [illegible] درباره [illegible] اشعار [illegible]

من بود [illegible] بگذاریم [illegible] مطلب [illegible]

[illegible]

مادرم نیز هیچ شرح و بیانی نداشت. از این عروسی اولادی نیز متولد شد اما فرزندی هم تلف شد و فقط من [illegible] شدم

زن رشید و با جهات [illegible] که اسمش [illegible] بود دو [illegible] بود و والدین مرا دوست داشت و بعد از ترحم بر [illegible] آنها

میگریست [illegible] یکطور [illegible] حالت [illegible] و [illegible] طبع [illegible] ما در خوانده این [illegible]

در این دوره [illegible] بیکند [illegible] بود و در نام [illegible] آن [illegible] کشش [illegible] بود اما [illegible]

از دوران طفولیت [illegible] با من مساعدت داشت و پدر خوانده و [illegible] معتبر و [illegible] قرار داد بود [illegible]

در زمان جنگ سنه هزار و [illegible] با ثروت [illegible] تا [illegible] بقریه ما آمد و در [illegible]

مادر خوانده من بملاحظه فایده [illegible] ما [illegible] پدر خوانده مرا [illegible] و [illegible] که او نیز [illegible]

[illegible] هیچ مضایقه نکرده [illegible] ما [illegible] خواندند

من روز بروز بزرگ میشدم و در [illegible] وجاهت هم میپیدا [illegible] من میدانم [illegible] ترقی [illegible]

و [illegible] و اکنون [illegible] بیرون [illegible] صورت [illegible] ملیق [illegible]

بسیار مرا [illegible] در [illegible] سعی [illegible]

خلاصه این عادت در من هیچوقت ترک نگردید

خاطرم هست [illegible] خوشگل بودم صورت گرد [illegible] داشتم که [illegible] وقتی [illegible] روزی که به [illegible] میشناختند [illegible]

وجاهت [illegible] هم [illegible] و بعد از [illegible] خوشحال میشدم و [illegible] حسن ظاهری [illegible] از [illegible] وقت [illegible]

در آئینه بودم که در این حالت [illegible] باشد میخواستم [illegible] مطلوب واقع شوم [illegible]

عشق با آئینه داشتم و در هر جا چه در اطاق مادرم چه در اطاقهای همسایه‌ها عقب آئینه میگشتم [illegible] از آنکه

[illegible] خود را در آئینه دیده [illegible] وجاهت [illegible] خود را روز بروز [illegible] آیا [illegible] اول [illegible]

خود نگاه میکردم [illegible] ساده [illegible] خود [illegible] میشدم [illegible] خود [illegible] از [illegible]

آئینه دور میشدم از آن وقت [illegible] نگاه میکردم

از [illegible] من [illegible] خودم [illegible] میکردم [illegible] وجاهت من [illegible] همه [illegible]

مرا [illegible] در تجسس [illegible] همیشه این محبت آنها [illegible]

رضایت و خوشحالی من بود [illegible] وجاهت [illegible] بیشتر [illegible] من [illegible]

حسن صورت من [illegible] بیشتر [illegible] من [illegible]

و بعلاوه برعکس [illegible] چقدر که ~~[illegible]~~ مثل اینکه من آمده ام تمام آن توان خود را [illegible] از کوچکی [illegible] خانم

خانم — اگر هم که [illegible] نیت داشتم ولی دنیای من بقدری کم بود نمیتوانستم آنچه اسباب ~~[illegible]~~

آنچه بود و مطلوب من است کوچکی ناچیز بود بعلاوه بقدری بی تقصیر میکرد در بکار کمالات معانی یا سوی خود برادرزاده ام مرده بود

و برادرزاده من یا دختر برادرزاده کوچک دختر خوب و اولین کسی بود و الحق من خراب [illegible] هنوز نوشته دارد جواب

نمیداد هزار فرق کاغذی میرسید با چه عبارات قشنگ و همه [illegible] اما در باطن هیچ خبر [illegible] وقت

میگذشت ~~[illegible]~~ وضع ما [illegible] ساخته بود و [illegible] پریشانی و فرق [illegible] خود بسر بردیم روزگار این

وضع خود هم برای ما [illegible] بود [illegible] که پدرم [illegible] معانی [illegible] مستقیم [illegible]

[illegible] سال [illegible] ~~[illegible]~~ اکرم [illegible]

داشتم و [illegible] از خون [illegible] و [illegible] از [illegible] احباب و [illegible]

هنوز [illegible] که [illegible] گشته [illegible]

از [illegible] بود

تمام ما [illegible] عبارت [illegible] محضر [illegible]

[illegible] زبان [illegible] خواهر [illegible] میکردند [illegible]

و مادر [illegible] برای [illegible] اینکه [illegible] و دیگر اینکه برادرزاده [illegible] میکرد

و [illegible] سهولت [illegible] واقع است [illegible]

اینکه [illegible] میکردم [illegible] اطفال [illegible]

مانند [illegible] تصور میکردم [illegible]

[illegible] روانه [illegible] اما [illegible] راه [illegible]

[illegible] میکرد [illegible] اما [illegible]

[illegible] دارد [illegible] محزون [illegible] از اینکه

[illegible] داشتم [illegible]

[illegible] وارد [illegible] شهر [illegible] ارتفاع [illegible]

اسباب وحشت نمی کند آیا از وضع مردم در کوچه ؟ خیابانها مرا متعجب داشت و فی الفور تنگی و دستپاچه بهم زده و [illegible] کردم

مادر مادرم امروز روز عید است زیرا او در دهکده خود هیچوقت فراهم چنین ازدحام جمعیت و داد و ستد ندیده بودم با شیشم در حیاط

پدرش روز اول در یک کوچه تاریک ساکت خون آلود [illegible] آنجا فرود آمدم که شکی کردیم منزل در آنجا ارزان بود منزل عموی

نیز آنجا بود رحم مادرم از روزهای ما و [illegible] داد و روز بعد بعد از آن ما آمد و رفتیم است هر هر روز [illegible] که به آنجا عموی

در کسی نبود در حالت آرام و وضع [illegible] خود با [illegible] هیچ رفتی در او همراه میکردم ملکیت در [illegible] و [illegible] مرا مانع آن

از آنکه ملالت خود نظاهر سازم [illegible] اخلاق خود بلکه چنان [illegible] که از دست پدر [illegible] خود است و میدانست در آن

برادری و فی الواقع از برای او اسباب در دسر خواهیم شد اما اینک خود [illegible] مرا دیده الفت [illegible]

ملک میانه و محرم [illegible] که در دلی [illegible] با برادرخوانده من [illegible] از او استعمال کنم و با [illegible]

اظهار کرد در خاطر هستم با شما [illegible] شاه خانه او ببرم

[illegible] و [illegible] پر جمعیت شهر [illegible] و [illegible] در این [illegible] کوچک [illegible] در شبیه [illegible] تاریک [illegible]

وقتی که موزون و زیبا ظرایف صنعتی خلاصه تمام وجاهت منی است اسباب امیدواری شدیدی برای بازماندن تو شعف و تعجب من میگشت

و منظره بعدی قشنگ است و ممکن نیست برادرخوانده او ارزان گم کند تماشای عموی من نیز همینها امیدوار است اما

من میترسیدم مرا امید از آنها از من [illegible] درون به خیالی [illegible] اینجا [illegible] [illegible] و [illegible] اخلاق

داد که در باب [illegible] و حرکات [illegible] غم که [illegible] مرا [illegible] و ما روانه شدیم عموی من [illegible]

که [illegible] دل او را از جیب خود داد [illegible] رسیدیم که به برادرخوانده خود [illegible] با مادرم وقتی [illegible] عمارت [illegible]

او شدیم [illegible] از سر من رفت در [illegible] تا هیچ جای [illegible] ندیده بودم [illegible] خانه [illegible] برادرخوانده خودم [illegible]

وضع ندیده بودم [illegible] کارها و [illegible] قشنگ و [illegible] حسارت [illegible] و [illegible] آنها [illegible] اثاث البیت

و [illegible] در آنجا [illegible] همه چیز نگاه میکردم و حالت حیرت [illegible] دست داده بود

رسیدیم به دفتر خانه برادرخوانده خود عموی من ~~[illegible] از [illegible] داشت~~ و بیشتر از ما خوش تقریر و خوش بیان بود

آغاز کلام [illegible] از اینکه [illegible] شروع [illegible] مطولا در حقوق [illegible] و [illegible] کلام [illegible] باید

خانم و مادرش این خانواده شوید و چون سمت پدری را نسبت باین طفل متعهد گرفته اید باید از اکنون جا بگیرید پدر او باشید

مادرش نیز بواسطهٔ آشنائی و حرکات کلمات ادب و تقویت بعلاوه چیزی تازه نبود من هم گریه کنم اما در این همه

سال سالگی از قضا بیش من آمده رفت حالت حالت رفت مرا با تنها رها نمود من بدون هیچ ملاحظه

با آن سنگ سخت بازی رفتم

وقتی عموی من کلام خود را ختم کرد مسیو مولش چند کلمه تسلیت بمادرم گفت و با کمال ادب ده اشرفی بمادرم داد گفت

در این یتیم شیرخوار بچه نیز در عهده گرفت و مخارج تعلیم و تربیت مرا خواهد داد کند و بمادرم وعده کرد که او را نیز

در خانهٔ یکی از معتبرین بعنوان خدمتکاری برقرار کند بعد جا و منزل ما را رسید مادرم خوش کرد و بعموی من گفت

در اینجا بمان من را بپائید

وقتی از خانه بیرون خواستیم خود بیرون آئیم مادرم قرآن آمیه داد و دربان به وضع خوب وضع خود هم باشید قرار بست

عموی من آمده بمادرم گفت ... شما در خانه شخص بسیار معتبری شغل پیدا کنم اما دختر شما با شما نمی‌تواند آنجا بیاید

زیرا آن خانم اطفال دوست نداشت درباره من مادرم گفت داد و مادرم مجبورا کنار من خانه رفت و اینجا هم

مورد مهربانی و ملاطفت دیگران مسیو دیولش مرا در یک مدرسه کوچک گذارد و هر روز تا یکسال تمام در تعلیم و تربیت او کوشید

خود بود در این مدرسه تحصیل کردم و با کمال خوشحالی آنرا بیاد می‌آورم در این مدرسه بود من و رفیق دیگر با زبان بودیم اوقات

تحصیل هیچ نمی‌دانستم اگرچه هنوز بسیار او بچه بودم و در این خط شدم درس دینی و قرائت خواندم و با بعد از آن همه قرآن نیز

مدرسه یاد کردم این ها چیزی نبود جمع این مخارج تعلیم و تربیت و منزل و غذای من پیشتر از ما می‌گرفت نمی‌شد

من نقره با مدرسه ... در این خانه ماندم مادرم هم در خانه آن خانم مشغول شغل خود بود آن ... فقط هفته اجازه

نداده من بخانه او بیاید مادرم ... نمی‌توانست با خوشحالی در این زن ساکت بود ...

خلق او تعدی ... و گفت که مجبور شد ترک خدمت او کند ... من ...

و او بعد از آن تهمت ... مسیو دیولش مادرم را در خانه ... در یک ... در وقت ... در ... وقت

دستور ... بخدمتکاری گذارد این خانم مشغوله ... بود مادرم در اول ... حیف ... کرد

اظهار ... مسیو دیولش ... جمع ... داد او

از ما رو ... حالت ... که از طرف ... او ...

خانهٔ ما و منزل او نزدیک بود اقتضا داشت و او نیز از این امر چندان خوشحال نشد و بیشتر خوش خیال گردید و میل نمود

او سوء عمل اسیر او که از اندازه است که موجب او بشود از اعمال او بسیار اطلاع دهم اما در اول دلم از او دور نرسید که

دیگر بهم رضایت خوشی اظهار کرد

باید دانست که در مدت که هر چه میکردم هر خواهش که از او میکردم اعتنا و التفات نمیکرد ولی مواظبت مخصوصی در باب من داشت

و مرا از آن مدرسه در آورده در زاویه دخترهای ترک دنیا گذارده رعایت این خانه از هر جهت در وسیله پرستش گردیده بود

و این کار تا حضرت ... در نزد تمامت خدا فقیر او متحیر کرده است من از این تغییر متفق شدم در باب تعلیم من در این

مدرسه بیشتر از مدرسه سابق مواظبت میکردند و در تحصیل صنایع مستظرفه نیز برای من معلم قرار دادند من هم خودم بی اطلاع

داشتم و اهتمام زیادی در این صنعت میکردم

از وقت یازده ساله بودم و هنوز در دخترها بودم بلکه میتوان گفت که در این مدرسه خوشگلترین تمام دخترها

من بودم اما دخترهای من در اینجا اسباب حسد نبود اخلاق من بطوری خوش و پسندیده بود که من با دخترهای دیگر اطوار نیکو

و محبت میکردم از روی بواسطه حسن اخلاق حسن صورت من حرکات و عادات رفقا نیستند دلتنگی هایی که در آن مدرسه دلتنگ میشدیم

و این دلتنگی مابین ما اسباب اتحاد و یک جهتی شده بود هر یک از ما با همه آرزو مشغول افزودن بودیم و از این قفس مدرسه

منتقل شدیم عجالتاً دلخوشی ما این بود که در باب امور اتفاقات خارج صحبت بداریم هر یک از رفقای ما که نجابت بودند

با این جهت چندان اطلاعی از اتفاقات روزانه نداشتند آنها هم از اتفاقات متفرقه مطلع بودند و وقتی که تازه وارد

خود میرسیدند و در آنجا سر که شنیدهای آنها را نیز شنیده همینکه به مدرسه مراجعت میکردند برای یکدیگر نقل میکردند ما با کمال میل در باب

این وقایع صحبت و مباحثه میکردیم و اگر بعضی مطالب را هم نمی‌فهمیدیم با کمال کنجکاوی در تجسس به تحقیق آنها میپرداختیم

من در اول خودم ملتفت نمیشدم که چرا این دخترها بعضی هم در خارج خانه و زندگانی دارند و اینهمه مطالب تعجب انگیز را شنیده

زندگانی در نظر من چه قدر خوش آیند بود و من چه تصورات میکردم و در آرزو بودم در آنکه با جماعتی معاشرت و عشرت

میبردیم بعد از اتمام این قصرهای باشکوه و در نیکوترین خوابها میدیدیم عیناً مانند ... و در آنجا ممکن داشتم که تمام

آنچه بود و در نیکوتری و در عالم خیال تصور میکردم برای من در عالم شعور فراهم آمد جاه و جلال عیش و عشرت خوشیهای نامی

خلاصه همه آرزوها برای من حاصل شد جز سعادت و خوشبختی اما برای من میسر نشد گویی که در طفولیت هم از آن محروم بودم

و آنرا از خدا در مدت ... بوده‌ام

در این مدرسه با یک جمعی آشنا شدم این دختر با من هم سن بود و قد بلند و چهره گندم گون و سیمای خوشی داشت و ... اطوار ...

هر روز در کوچه سنت مارتین انگلیس [illegible] بسیار مشهوری بود این دختر خیلی دل خوش داشت و دائم از شوهرهای خوب [illegible] خانه [illegible]

همیشه صحبت میکرد و من [illegible] از حالا [illegible] مجرد [illegible] از این [illegible] و الواقع [illegible]

او رفتم آیا کاش [illegible] بودم جهت آنرا بعد اظهار خواهم کرد

همراهی [illegible] داشتم [illegible] بود اما [illegible] و [illegible] داشت [illegible] در باطن دل خوش داشت

اما چون [illegible] از [illegible] بود [illegible]

[illegible] به ترجیح میدادم [illegible] اگر چه [illegible] بهترین دوست [illegible]

اگر [illegible] میکردم [illegible] باشد [illegible] دوست [illegible] بودم [illegible]

[illegible] هستیم [illegible] تعلیم [illegible] میخواهیم [illegible] در دو جهت

زن [illegible] باشد [illegible] سیاه [illegible]

اما [illegible] اظهار [illegible] میشد [illegible]

[illegible] از [illegible] بودم [illegible] از محبت

[illegible] این [illegible] از [illegible]

[illegible] این [illegible] داشت

این [illegible] میخواهند [illegible]

و [illegible] داشته [illegible] این [illegible]

بیرون آمدم [illegible] از آن وقت [illegible] دارم [illegible]

فصل دوم

اگر چه در مدرسه برای من جوانها [illegible] خوشی [illegible] در کار نبود اما مدتی زندگانی به طور آسایش بسر میرفت نه غصه زیادی داشتم و نه دلتنگی زیاد

محبت آن [illegible] رفیق [illegible] اظهار کرده برای من [illegible] میکرد من آنها را دوست داشتم و [illegible] معتقد بودم و آنها نیز مرا دوست داشتند

در این جهت رفاقت [illegible] تازه [illegible] تکلیف [illegible] شده بودم [illegible]

[illegible] آمد [illegible] از خانه مادرم [illegible] بیرون [illegible] رفتار آن زن [illegible]

با شوهرش [illegible] اگر چه [illegible] دشمنان [illegible]

نوشته اند [illegible] از خانه [illegible]

این وقت [illegible] و دولت [illegible] دشمنان [illegible] ما در [illegible] ~~[illegible]~~ از [illegible]

و [illegible] که [illegible] این زن [illegible] از این جهت [illegible] بیرون [illegible]

میبود [illegible] غرض از این مطلب [illegible] اما چون [illegible] بود آن زن [illegible]

به واسطه [illegible] از خانه ما [illegible] بیرون آمده در خانه [illegible] ساله در [illegible]

بقیه دارم —

خیلی با این سن رسیدم هم را خواندم چه پیشتر تربیت و ملاطفت مخصوصی با من داشت مرا از آن مدرسه درآورد و از من پرسید که میل تو صحبت

دیگر کار و هوای شغلی تو چیست و موافق میل من رفتار کرد مرا در [illegible] دکان مادام لدبیتر که تا والبته زنانه بود گذاشت قرار داد و در آنجا زندگی تازه

برای من شروع شد و بیشتر خوشحالی میکردم که این وضع با وضعی که در مدرسه داشتم چه قدر فرق دارد و در آنجا جز اسباب و [illegible] تقلید چیزی در کار نبود

مجمع اذکار [illegible] با خنده یا که صحبت ما را با هیچ [illegible] ملامت میکردند بلکه کار ما با کمال [illegible] تند و تنبیه مرتکب آنها در خانه مادام

لدبیتر برخلاف این بود مسلم است در بزرگان ما مرتبه بوده و نظم درستی در کار باشد اما این مرتبه با مراقبت مدرسه ما چه قدر

فرق داشت در اینجا همینقدر بس باشد که از کار تقلید و غفلت نورزیم و ما در باب اعمال و افعال خود مختار بودیم اگر خیال داردل

داشتیم میتوانستیم بلند بلند اظهار نمائیم [illegible] خنده و صحبت کنیم یا آواز بخوانیم آزاد بودیم فی الحقیقه وضع ما تماشا داشت ما

روز ها علی الاتصال مشغول صحبت و خنده و آواز خواندن بودیم و چون روز های یکشنبه در دکان بیرون میرفتیم کمال آزادی را داشتیم نیز

هر یک از ما در منزل [illegible] داشتیم و کمال آزادی برای هر کدام از ما در اطاق خود [illegible] هر خواهش [illegible] اطاف [illegible] بیشتر

مزین کرده بود تمام اطاق [illegible] را به [illegible] تزئین نموده نیز [illegible] قشنگ از چوب کرده و آینه بزرگ [illegible] میز کوچک [illegible]

و یک صندلی با [illegible] مقلد بودیم [illegible]

یکی از زینت و تجملات اطاق من محسوب [illegible] میبردند تا روز دیگر در خانه مادام لدبیتر صحبت و دیگر [illegible] اطاق

مادموازل لدبیتر [illegible] من [illegible] آن خانه [illegible] حقیقی [illegible] داشتم و حقیقتاً این بود که عموی من [illegible]

کشیش [illegible] خود [illegible] متکبر و متجبر داشت [illegible] مردم [illegible] و در خانه [illegible] میکند و با من [illegible]

صرف [illegible] خانواده [illegible] با وسیله مردم از نسبت [illegible] او خانواده ما [illegible]

داشت که در رابطه این امر [illegible] خانواده ما را [illegible] دیگر آن [illegible] زیرا [illegible] مادام [illegible] عنقریب

شوهر تازه خواهد کرد [illegible] اندک زمانی [illegible] در خانه مادام لدبیتر [illegible] مادام [illegible]

این [illegible] آدم [illegible] خود و خشن [illegible] او [illegible] سرعت فوت [illegible] اندک زمانی [illegible]

مادام فوت کرد خلاصه به بقیه شرح حال خود میپردازم

چنانکه ذکر کردم در خانه مادام لدبیتر مشغول خدمت شده [illegible] روز های یکشنبه [illegible] آزاد بودیم و هر جا که میخواستیم

میرفتیم گذشته از آن یکشنبه ها [illegible] دکان [illegible] در ایام [illegible] بیرون میرفتیم [illegible]

دفعه اول که من [illegible] رفتم [illegible] اما در [illegible]

از رفقای [illegible]

از مدرسه بیرون آمده و بخانه برگشتم [illegible] کرده بود

اول رفتم مدرسه در روز [illegible] ایام [illegible] شده لباسهای [illegible] با لباسهای مدرسه بود در [illegible] و [illegible] اسباب تفریح

و چیزهای عالی [illegible] رفتم از بزرگ تا کوچک و رفته از معلم مدرسه تا دربان آن همه [illegible] تعجب میکردند ازینکه [illegible] قول رفته

در دنیا بعضی وقت [illegible] واحوال [illegible] و [illegible] آن [illegible] دراز [illegible] بتفریح [illegible] شدند

و حال اینکه [illegible] مشغول بودم که رفیقهای بریژیت [illegible] دیدم (بریژیت همان دختر کوچک دیوانه بود)

مادموازل بریژیت آمد اما با کمال [illegible] رضایت با من رفتار کرد و [illegible] بود [illegible] نسبت [illegible] دیده

در روز آخر [illegible] در حالت گریه [illegible] بوسیدیم و [illegible] عزیز [illegible] اما بریژیت [illegible] بیرون مرا بوسید

بعد از آغوش [illegible] رضایت [illegible] شد [illegible] و بعد بیرون آمدن از مدرسه چه کار [illegible]

من بیان واقع را به بریژیت گفتم و لازم ندانستم چیزی پنهان کنم اما [illegible] حرف [illegible] با [illegible] خوب مادموازل

حالا شما [illegible] اینجا خوب [illegible] میتوانید [illegible] شما [illegible] بخواهم [illegible] رفیق

هستم در عوض تو [illegible] دعوت [illegible] مرا [illegible] باعث [illegible] اشکهای درشت از چشمهای [illegible]

جاری شده و از [illegible] بریژیت [illegible] نزدیک [illegible] کار [illegible]

اینطور رفتار میکنی آیا دیگر درست است [illegible] بریژیت [illegible] رضایت [illegible] مادموازل [illegible] شما را در [illegible]

خواهم داشت دختر [illegible] شما خواهم بود اما چون [illegible] با یک [illegible] دیوانه [illegible] مرا [illegible] خواهم [illegible]

با یک [illegible] فروش [illegible] نهایت غضب [illegible] جواب دادم که شما حق [illegible] ندارید [illegible]

و [illegible] دیوانه [illegible] مادموازل [illegible] از [illegible] این حرف [illegible] بیرون آمده

و از مدرسه خارج شدم و پیش خود عهد کردم که دیگر پا به آن مدرسه نگذارم

در گریه [illegible] از چشمهای [illegible] جاری بود [illegible] تغییر [illegible] اول [illegible] مرا [illegible]

[illegible] رفیق [illegible] خود کردم [illegible] نامه بود که [illegible] ژنویف [illegible] سپردم [illegible]

و [illegible] دیوانه [illegible] ژنویف [illegible] مرا [illegible]

میخواستم یک کاری [illegible] ژنویف [illegible]

[illegible] دادم [illegible] خانه [illegible]

در [illegible] خانه [illegible]

که مرا [illegible] دعوت کند [illegible] جوان [illegible] با چشمهای سیاه [illegible]

دنبال همه جا مرا با زن و بیعت داشت و برادر او نیز در نظر اول او پسند من آمد لکن واسطه اینکه با او خیلی دوست بودم او هم نیز
دوست میداشتم او هم مرا دوست داشت احتمال میرفت که او هم بهانه ملاحظه مرا دوست میداشت اگر بطور مخفی و از چشم باد نگاه میکردم
میدیدم او هم بمن نگاه میکند هم چنانکه مرا از غیب میفهمید و آنچه من میخواستم نگفته فوراً او حاضر میکرد ~~...~~ چون حیات میکردم
تشنه هستم او بازمی در کلیدی آب یا شراب میریخت چون لقمه خوب با میل میکردم فوراً ملتفت شده کم بمن میداد
من از این ملاطفت و دقت او قدری احتیاط میکردم میترسیدم که اهل خانه از این رفتار او خیالی نمایند اما کسی ملتفت این
امر نبود یا فکر نمیکردند که این ادب و ملاطفت او نسبت بمن امری است طبیعی در آخر تمام زن و بیعت از من پرسید که چه کار و شغل
هستی تا آنوقت بقدری از دیدن من شاد بود و این سئوال بخاطر او نیامد اما این سئوال او را منقلب کرد من در حالت
ترس و لرز و با حالت واهمه جواب دادم میترسیدم مبادا آنها هم مانند برادرزنم رفتار کنند اما برخلاف انتظار شد
و جواب من ابداً اثری در بخشش این مردمان درست هیچ تعجب نکردند از اینکه من شاگرد یکی از دزدان باشم ملاحظه میکردم
توانستند مرا ~~...~~ همراه خودشان نگاه داشتند مرا همراه خود بگردش بردند و هر روز آنکه در خیابانها با برادرزنم رفتیم به تماشا
اینجا دفعه اول بود که چنین خوشحالی را بمن دست داد و مجلس تیاتر مرا بقدری مشغول داشت که حضور را در زن و بیعت را نگاه کردم

اما او چون بیشتر از من تماشا دیده بود چندان اعتنا نمیکرد بلکه فقط بمن نگاه میکرد و در پهلوی من نشسته محبت
بلکه جز عشق خود سخنی اظهار نکرده و با کمال ذوق و شوق بعضی اظهارات میکرد که من تا آنوقت نظیر آنرا نشنیده بودم اما
استماع آنها کم کم در دل من خوش آینده بود و چون فرصتی پیدا کردیم و دیگران با نگاه نمیکردند دست مرا فشرده و من هم بی اختیار
دست او را فشردم او میگریزید دقیقه تمام صورتش مشتعل شده چشمهای سیاه درشت او مانند آتش شعله ور کرده بود یک تبسم خجلت
در لبهای او ظاهر شد

این روز سحر آمیز و این شب مسرت انگیز با شهر رسید رفیق من با برادرش بمن همراهی کرده تا خانه ... آورده زن و بیعت
در وقت جدا شدن مرا بوسید و گفت برادرش هنوز خائف بود و میترسید دست من آنقدر که من دیدم تا نیمه قلب من اثر کرد.
— در نیمه ای خانه ما با یک سینی ... رفته همینکه با پای خود ... خیال او با عشق تمام دل من اثر کرد.
ای دوست عزیز من می دانم چون این سطور را مطالعه کنید ابروهای خود را در هم کشیده بطور تحقیر خواهید گفت عجب شاگرد ... را
دوست داشتید اما آن من بخشیده تا من نه اینقدر میگویید وقتی من گفتم که پادشاه آنوقت عاشق عالی رتبه پیدا کردم اما
در نیمه وقت من خود نیز شاگرد یکی از دزدانم و اسم من زنش گدا فقیر بود اکنون در عشرت با من ... در ادوار ... هستم
دیگر تمام عشاق خود بود در نظر ما کردم ایکاش بشنوند هم مرا محفوظ میداری من نیز از لذت معاشقه اول شکرگزار شده ام

صورت بادام زلیخا [illegible] امتزاز لطفم محو نیستم لطف شب بود با خواب بسر بردم با دو هم خواب رفیق خانه بود

دور جواب آن صورت بود در لطف خم شد اکنون دراین سطر رو میگذارم با آن ترنم با آن حالت بی تابی و خوش خبر آن زبان خواهد بود

در باره برای خواهم مادر بس بلند آمده به تفصیل بنویسم

روز بعد در دکان آمدم آن دیگر آن حالت شادی و به صحبت های دو شخم از خیال رسیده بود عقلی را آورده بودم و خیالم دائم پریشان بود

این تغییر حالت اسباب تعجب هم شاگردان من بود آن آه جهت علاقت را بسیار از من سرخ شده بود به طرف زدم و لطف شورش شده

در هم شاگردان من در همین خصوص بیشتر از من تجربه داشتند کمی بعد ملتفت شدند [illegible] و مستقلاً اظهار داشتند که شما

عاشق شده اید من هم خبر که میتوانستم خودداری و انکار کردم و سر خودم را بدو دست و شاید هم میخواستم نگذارم که آن راز آن

پیدا باشد در همین اثنا چشم من به پنجره دکان رفت دیدم دختر محزون و ملول در کوچه راه میرود

دل من شکست تمام طبیعت را که حالت فوق الدم برای من دست داد تمام عصبانی بیان من منقلب بعد و قبول شکایات و تحیر

ما نزد چشمهای خود را نگهداشتم راه میرفت در چشم میخواستم بستم که در همین اثنا او مرا دید صورتش جا از رخت بطور سرعت که انس

نمیرش با دادمی فوراً دیدم او را من ندیده است و اول کانه عاشق و معشوق است که هر کس من برای کسیکه آن کانه بطور با عطا

شدم دراین وقت در نزد آن حالت حاضر بعد دقیقه هم با این طبیعت نتوانستم مقاومت کنم اگر هم در هر آن

قدر که رفته بودند و دزیشان و دنبالش از بهر رنج آن انگلیده شیطان خود جلد ملک بود و حتی نکردم حالا بار و معاشقه و کسی نامم

دیگر چون هر خیلی با لذت دارد آن در دنیا نمیخواهم بود بنگله نیوز در کوچه راه میرفت و خود نیز از حرکات و جسارت خود تعجب میکنم ما به اشاره کردم

به باید نزدیک و دور او همه در همین اثنا خانم منتظر دختر دکان آمده و من فرصتی پیدا آورده بخیابان خانه رفته دارا یا

سرعت خود را برد کرده بیاید بنگله چون مرا نزد خود دید بشدت برده درآمد من با کمال خونسردی و شاهقت گفتم آیا این کاغذ

زلیخا نوشته است او با صدای منقلب گفت بلی ما و حال و کاغذ و صورت مرا از دست من دارد من کاغذ را بگوید که دوستیم

آن کاغذ را بنمایم سرور اساسی خود پنهان کرده بود و بار ما را در صحبت و نقطه بدون انگیزه ای حقیقت را ملتفت شده باشید

اما وقتی کاغذ کاغذهای مکرر جالب توجه او را خواند و من چاره ندیدم مگر خود بابا خود را بردم به زیر و حسابها عادت داشتم دیگر

این غم را نمایم چند جملا مکن بود طرف برگشت و اتم توم فلفل بعد از شام یک دقیقه فرصت پیدا کردم کاغذ را دست آورده خواندم

نمیدانستم بود من نادرست دارم این مطلب را هم بیشتر از آن پیدا نشستم معهذا در معنی آن کاغذ مرا نهایت خوشوقت تأثیر خود

می کشید چاره جوان با اینها درواقع بنویسم و فوراً حقی بس گرفته خواستم بنویسم دیدم مثل این امر بود بعد گذاردم روز بعد

صبح الطلوع اقدام بنامی امر نمودم ده کاغذ شروع کردم و هیچکدام را نتوانستم بخوانم و هر یک را بعضی در دل و در لوح بادو فوج چاره

نداشتم با این کاغذ را دوباره ملاحظه میکنم اتفاقاً مضمون آن بخوبی در یادم هست زیرا من مثل همیشه نوشتم میتوانستم تا نوشته ایم

و ما دوست دارید و میخواهید هر چه شما را دوست داشته باشم من ژنه‌ویف را بقدری دوست دارم که میتوانم بطور [illegible] برادر او را هم

نیز دوست داشته باشم شما هم قول میدهید در درس و نیز فقط او را من زنده کنید من او را میکنم و [illegible] فقط تمام اینها است

معرفت میاید و آنها چه قدر به بخت میشدم اگر من بحرف شما اعتنا کنم لیکن شما [illegible] اگر نیابید همینقدر اظهار کنم کافی است

بلکه هیچ لازم است خدا حافظ شما میبینید من بهانه بیننده هستم اما صداقت و عقیده دارم شما نباید دوست خواهر [illegible]

گل زینت ~~ببنفشه~~ در باغ کاشته پیدا کنم و در بین خود آنرا پنهان کنم در مکان آنکه

من یقین داشتم و مسیو [illegible] زود برای مطالبه جواب خواهد آمد و در اطراف حوالی دکان مراقب خواهد بود فی الحقیقه همینطور شد

قریب ساعت ده سر کشیک خود حاضر شد همینکه ملتفت شد من او را [illegible] از کوچه عبور کرد بطرف دکان آمد و مانند روز [illegible] در [illegible]

در خیابان [illegible] بیرون آمدن از دکان کاغذ را بدست باد [illegible] او آنرا دید از زمین برداشت و با [illegible]

و منتظر [illegible] از آن وقت بعد هر صبح [illegible] از جلو دکان ما عبور میکند تا یکبار [illegible] حال گذشت من [illegible]

مثل این روز سعید [illegible] حالت [illegible] داشتم و در آنروز من [illegible] از ژنه‌ویف [illegible]

خلاصه آنکه روز [illegible] رسید [illegible] دلتنگ داشتم [illegible] در [illegible] آینه ایستادم [illegible] بیش [illegible] خود گفتم

در آینه [illegible] شده [illegible] من [illegible] بودم بلکه هیچ [illegible] ساعت [illegible] رسید [illegible] از صبح [illegible]

با این خانه خود به دریا پایین رفته بود و در آنجا [illegible] هم [illegible] بود من با ذوق تا [illegible] هم [illegible] از خانه بیرون رفتند برای [illegible]

در آنها [illegible] بعد [illegible] با دوستی [illegible] و دیگری [illegible] و [illegible] اظهار میکنند من [illegible] هم [illegible]

بجز [illegible] رسیدم [illegible] اطراف [illegible] دیدم [illegible] بطور [illegible] در [illegible] سمت [illegible] روانه شدم [illegible] افتادم [illegible]

از عقب من [illegible] و [illegible] هستم [illegible] دیدم و [illegible] است [illegible] با من صحبت کرد من تا آنروز [illegible]

با او سر بردم [illegible] آنروز [illegible] برای ملاقات او دعوت کردم ملاقات ما [illegible] بود اما هیچ محظوظ نمیشد [illegible] در [illegible]

بودم [illegible] زنانه [illegible] از من [illegible] تمام مقاصد خود را [illegible] زیاده از [illegible] است [illegible]

[illegible] بعد از آن با من [illegible]

چون من با هم شاگردهای خود [illegible] آشنا [illegible] بعد [illegible] هر یک [illegible] وضع عاشق [illegible] بیکدیگر اظهار

میکردیم من [illegible] نمیگفتم [illegible] آنها [illegible] گفتم [illegible] شاگرد [illegible] است آنها طوری [illegible] قهقهه [illegible] کرده [illegible]

دفتر [illegible] خیال [illegible] میکنم آنها [illegible] تحقیر [illegible] هر یک از آنها عاشق [illegible] داشت [illegible] از آنها

میرزا بود دیگری شاگرد [illegible] دیگری شاگرد [illegible] دیگری شاگرد مدرسه و دیگری [illegible] من [illegible] معشوقه شاگرد

[illegible] آنها [illegible] استهزاء و [illegible] مرا ملامت کرده من [illegible] که [illegible] و [illegible] دقت [illegible]

تعریف کنم ناهره بخشید و آنها از اشعار خود دست برنداشتند و من گفتم و اگر درعیه [illegible] از زبان آنها بتوانند چیزی

پیدا کنم با عشاق خود به بال برید من چه عاشقی نمی‌توانم با آنها هم [illegible] که من محروم بمانم و محبت [illegible] در خانه خود شما

من افزودم که در این [illegible] آنها مرا [illegible] با وصف اینکه [illegible] گفتم [illegible] در روز ساعات [illegible]

از [illegible] دو را [illegible] ادا کردم [illegible] اگر [illegible] من [illegible] دیگر او [illegible] باشد

چون من در این حیاط [illegible] با [illegible] و من در دکان [illegible] من [illegible] که من آدمی [illegible] و مطلق

[illegible] این [illegible] جوان [illegible] گفت [illegible] تمام [illegible] ترقی و ترویق

چون [illegible] که [illegible] زنانه [illegible] گفت [illegible] اگر ضعیف [illegible]

موزون در [illegible] این [illegible] چنان علوم [illegible] و کفایت از صورت [illegible] اما [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] ترتیب [illegible] جا باشد

میان هم سازدهای [illegible] که [illegible] آن [illegible] باشد اما میان آنها [illegible]

[illegible] گشتم [illegible] این مطلب [illegible] با عبارات ملاطفت آمیز [illegible] عبارت [illegible] عاشق [illegible]

هم سازدهای من [illegible] بعضی [illegible] این [illegible] بسیار عزیزتر [illegible]

که باید این [illegible] با هم [illegible] هدایت من [illegible] آنها [illegible] اما [illegible]

در [illegible] آنها [illegible] و [illegible] در [illegible] که [illegible] و این جوان [illegible] از دو دست [illegible]

و [illegible] معتبر دست [illegible] بنا بر این خانه [illegible] و دیگر [illegible] اگر [illegible] من [illegible]

[illegible] و از جاده عصمت و پرهیزکاری خارج [illegible] اما [illegible] خود داده [illegible] خوردم

و این [illegible] انحراف [illegible] کردم

[illegible] عاشق او [illegible] ما [illegible] این عاشق [illegible] که [illegible]

حامی و [illegible] نیز [illegible] او [illegible] مثلاً [illegible]

در حالتی [illegible] نیز در آن خانه [illegible] و [illegible] که [illegible] می‌کند [illegible]

[illegible] دارد من دیگر نمی‌[illegible] که [illegible] هم [illegible]

ملکه [illegible] نیز [illegible] اگرچه [illegible] نیز [illegible] آنها [illegible]

اما [illegible] من این مطلب [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] نیز [illegible] چنان [illegible] که [illegible] هم [illegible]

ترک ادب نکردم در بین اثنا بیان آن مصیبتها برسر نظام جوانی بود وارد شده این جوان قد بلند و شانه‌های قوی و چشمهای قشنگ داشت

[illegible] و رنگش بطوری پریده و شخص مجذوب ساده و حتی بعوض رفقای او بطور مفارقت با من کم آشنا شده [illegible] کشیدن انتقام از عاشق خود

ادب صحبت کرد مقالات معروف میگوید از آن ترس که با هیچ دارد این شخص ظاهراً بطور مجذوب و فقیر من غمخوار آدم بود

و با من [illegible] بود دیده من مصیبت کمی میکردم و اراده انتقام کشیدم او نیز برای این امر حاضر شده و من اراده من دنبال اشتم اما دیر تا اخبار شد ول

کشته شد این رفیق تازه من در بین راه مرد و او مجبور شده وطن خود رجعت کند این شده بود

[illegible] من میدانم شما میخواهید که سرنوشت قصه را بدانید را بعد در باب شنیده منم تعجب دارم [illegible] اما نمیتوانم

و فایده برای از این زمان [illegible] وقت [illegible] در قصه [illegible] رسیده [illegible] تمام باید [illegible] بیشتر [illegible] داده

تا آن مقام ما را رسیدیم شما امر را بپذیرید [illegible] در قصه این زمان [illegible] اختصار بیان خواهم نمود

اما بهتر از اینکه به بقیه شرح حال خود بپردازم اجازه بدهید [illegible] در این باب آن

درست آدم بیچاره خود تا آخر [illegible] هیچ [illegible] پادشاه [illegible] اما [illegible]

با مصیبت [illegible] حقیقت [illegible] درست است در آن صورت [illegible]

وای چه چیزیست بهتر از زندگانی با عصمت [illegible] علامت [illegible] باشد [illegible] از [illegible] آنکه

تا اینکه [illegible] بایستی [illegible] پادشاه [illegible] از امنا و اشراف در بین [illegible] کمال [illegible] شما

خواهید گفت [illegible] و [illegible] از این [illegible] اما [illegible] در جواب میگویم که از این [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] از این [illegible] و [illegible] خورده [illegible] خود [illegible] اما [illegible] که اگر [illegible] بود [illegible] اولیه

خود [illegible] و در اختیار و [illegible] طرق زندگانی [illegible] در [illegible] و این طریقه [illegible]

اختیار [illegible] درست [illegible] مقابله [illegible] تعجب [illegible] و گمان [illegible] و [illegible]

[illegible] عارض شده است [illegible] از ادای [illegible] وقتی تازه [illegible] اخراف [illegible]

و [illegible] اما [illegible] جوان بودم و دیوانه و [illegible] خلاصه [illegible]

و این تهذیب اخلاق [illegible] گذارده به بقیه سرگذشت خود [illegible] سروازنم

فصل سیم

[illegible] عمر من [illegible] و [illegible]

[illegible] علت [illegible] ترک دنیا [illegible] بیرون [illegible]

و علت [illegible] و [illegible] عادات و اخلاق [illegible] عمر من [illegible]

چون از آن خانه بیرون آمد در [illegible] معتبر [illegible] بود [illegible]

و خانه ییلاقی بسیار قشنگی داشت و در آنجا سکنی می‌نمود همین خانه این خانم شغلش کشیدن برادر تعلیم نقود که به خیابان دست داد

داشت این کشیدن هم اینکه مرا از آن فرار ... منظم و تمیز و به طریقه مستقیم و منظم بار بیاورد دیگر کوه مرا در خانه مادرم دده کارد

نمی‌گذاشتم صحبت قرار دهم و بطوری باب استکبار ... آورده و مرا در خیابان مرتبط می‌ساخت با این زن عیب جو متزویه کو دارای صفات خلق

داراوگیری داشت مرا سپرده بود و بعد یک و در خانه خود جا داد من هم هم این هم بیچاره در این نظرها متعصب واقع شدم مخصوص عمو مادرم

لفظ ... و مرحله‌ای ... نیم مرا دارا کرده برقرار ساخته

مادرم دده کاردو زن محترمی بود ... و ثروت او باعث جمع کردن از جا و مردمان در شان ... و با قابلیت معرفی در ابتدا مرا چون

من در این خانه تازه وارد شده بودم ... چیزی در سن داشتم ... و اینجا برای من بسیار ... و حق داشتم که حقیقه در ... و غیره واقع شدن ... نمی‌کرد

در دفعه ... از دیدگاه بیرون آمده ... در خانه معتبری ... و غیره ... بعد ... و آن ... احساس کنم من از ... احتیاط

و هر روز رفتار کنم تا ... سلوک ... دقیق کردم ... عادات و اطوار حاکمانه خود ... او ... آنها عادت

هر ... غمگین ... گشته که ... خانواده ... شدم ... انقلاب ... دیده ... معلوم می‌گردید

و من در آن ... ندیده زندگی کرده‌ام ... مردم از ... اوضاع و آداب ... شده و بیشتر از آنکه ... است

این امر را خیلی ... به کفایت ... اما ... زن جوان ... تا ... ... بطور

و آنگهی چون ... طاعت نوان ... بعقیده گرد است زنهای ... مشهور با بطور ... زیاد

مردها که عقوبت و ... در حق زنها ... دارند ... در یادداشت ... اطوار ... خود ... خارجی

خیلی ...

از حیثیت تربیت و تعلیم ... در خانه مادرم دده کارد ... بعقیده ... تمام مردها و زنها مشهوره و در زمان ...

و در بار دولتی در خانه ... و آنکه ... نگاه می‌کردم گوش می‌دادم و در این ملاحظات ... وقت ... در ... اندک

زمان من نیز توانستم مانند آنها رفتار و صحبت کنم ... دانستم ... صحبت ... دو زنها ... دوم ... جانب ... است

با این حال مردها و هم زنها ... نگاه می‌کردند زنها با ... اینکه عیب ... مردها ...

بعیب ... دادگستری ... مرا از آن خانه بیرون ببرند

من تمام این مطالب را می‌دیدم و در این کار ... اما یک حالت ... و ... در انظار ... ... قلم ...

~~...~~ و این حالت با وضع من مناسبت ... از وضع آرام و حالت ... و ... بود

مردم ... من ... به هیچ ... به ... تجربه ... در آنکه

~~...~~ مادرم دده کارد ... داشت ... قرار ... کارها ... از ... —

صحبتی زیاد و عمقی کم داشت و هنوز جوان بود اما جذابیت و خوبی نداشت و تقریباً احمق بود و آدم خطاکار ذهنیات داشت

و با همین ثبات مسرف بود و با همین افتخار به همه کس از خود حسن و تمیز میداشت و مربوط اینکه عمه‌ام است در کار با دیگر فرق کرد

نسبت به بچه‌ها حس محبت را داشت و اگر در ظاهر با آنها ادب و خوش‌رفتاری میکرد و با در خانه در هر دقیقه در هر کار [illegible] عادت

خودش نسبت به طبقه بچه‌ها ظاهر میساخت قلباً به آدم حق و امکان داشت که حالات تحمل داشته باشد اما در طفولیت

مادرشان از او رو گردانده بود و لیدا متلقی حالات و اطوار او بود جامع کم بود

برادرش هم با مورد مراقبه چیره‌دست مسیو و دلیل تمام داشت و در خانواده خود ملکات و لوازم خصوصی یا هم بود قدیمی

با آرایش و زینت شعری داشت و همیشه گرد سفید به صورت زده و موهای خضاب [illegible] میکرد در اطوار و اقوال و اعمال خود

ظاهری دقیق بود مثل اینکه با پرگار میزان کرده باشد بجمل از درستی و اعتبار محترم در صحبت تعریف خودش دقیق از آنرو

منصب [illegible] میدانست در این زمان وقت هم در تعلق و تزویر بدطوری‌ها داشت در باب او همه آن کمک در [illegible] و حکومت

مشغله شده بود بگذریم [illegible] میدیدم که یک کلمه حرف را با موقع [illegible] بسیار مهیج و تسجیع زنده [illegible] خود را [illegible] با دقت در آنها حق

گوش میداد و منتهای سعی [illegible] که ابداً حرکت خلاف احتیاط ننماید با وصف اینکه طبعاً مستقل تند و خشن بود اما بجبر و [illegible]

اطوار خود بود مؤدب و صدای خود را شیرین و ملایم و رفتار خود را بطور عطوفت و مهربانی قرار داده بود ما از حالات او

تعجب داشتیم اگرچه او می‌گفت و میکرد هیچ تفکر و دقت علم به بدخواه یک منفعت بود کار این شخص در عرض خودش هر وقت هم

ملاحظه [illegible] جز در یک موقع و آن وقتی بود که عاشق یک زن خوشگل شده و تماماً اوضاع را فراموش [illegible]

هر دو برادر از دو مخالف خانه مشغول بعضی مهربانی [illegible] وحشت و تنفر [illegible] میدیدم [illegible] مطیع آنها

واقع شده‌ام اما در اواخر از برای اینکه مادرشان ملتفت این مطلب نشود بطور ادب [illegible] با من رفتار میکردند اما [illegible]

در حقیقت مادرشان این احترامات و تشریفات محبوس [illegible] گذارده بود همینکه تا از آنها [illegible] میدید [illegible] خواه

در مجالس دیگر میبودم [illegible] و آغاز معاشقه [illegible] بطوری جاناً [illegible] و صداقت [illegible] گوش میدادم و در [illegible]

هر دو در یک روز [illegible] اظهار عشق خودشان [illegible] بود [illegible] میدادم [illegible] جهت با هر دو اطوار

رفتار کردم و [illegible] در باطن خیلی مشعوف بودم از اینکه آنها فریفته من شده‌اند و با [illegible] انتقام خود را از رفتار

مغرورانه مادر آنها میکشیدم این زن چون پیر بود [illegible] جوانان و خوشگلان حسد میبرد

پس من معشوقه هر دو برادر بودم محض اینکه [illegible] با یکدیگر دشمن نشوند سعی میکردم و از معاشقه یکدیگر اطلاع هم نرسانند با [illegible]

بیشتر [illegible] در [illegible] میکردم تعجب [illegible] میکردم [illegible] که [illegible]

سر شوخی خود با برادر من بعد از من هم بیرون آنها را میآوردم و گشتن خودش معلوم [illegible] میدانم که هیچیک از مراتب منفعت

مطلب نشد تا اینکه دفعه فقره بروز کرد و تفصیل آن ~~[illegible]~~ آنرا برای شما مینگارم ولی عجالةً اجازه بدهید رشته

کلام سو گسسته شمه از شرح حال بعضی از معتبرین خانواده مادام دلاکارمی آنچه میدانم بنگارم

اول آنکه برادر بزرگ تام خود مرا که در رابطه با آنکه دیروز گذشته از ملاقات کرده مارمونتل است (این شخص مصنف و عالم مشهور است)

من هیچوقت از این شخص خوشم نیامد همیشه هم خود را مرجع میدید در ده دقیقه معلوم او به خودی کند و همیشه خود را

دانا میکند و عرق حنفی است نامردم درحق او میگویند مرد متفکر و عالم متبحر است اگر حالت مارمونتل را بخواهید

بدانید اعتقاد کنید یک مجسمه از گچ و سنگ ساخته باد زیر میکند اما همینکه میتوانست یک قطعه از تالیفات خود

عنوان کند این مجسمه یک پارچه ... در میآید مانند آتش مشتعل میگردید در این خانه یک زن بیچاره هم که در مارمونتل گیر آمده

معلوم است طرف تحسین او در واقع نبود و آن بیچاره هم معلوم دیگر رحم در دل مرد است در دل این شخص خود و روزی دو ملاقات میان شخص بهرا داده

از اطاق و منزل میشده از عقب من آمده اشعار خود را بخورد من میداد در صورتیکه هیچ میل نداشتم و نثر خود را بیان میکرد

در حالتیکه من خفه از کسالت خمیازه میکشیدم عجب آدمی بود این مارمونتل خدا را دیدم که در بهترین جائی از لحاظ مردم بیان

حکایات و قصص او متنفر و استهزا میشنید حال آنکه خودش مرجع بود در اخلاق مردمان عالی رتبه بود بعد از آن طرح کردم

در این باب ورک داکلیرئی یک روزی نگاه میکرد واداشت مصنفین و از طبقه نجبا نشسته و در دور که آنها نمره داده بودند نه تنها

داشتند با یکه در عادت و در رسوم نجابت سرایت کنند با حال آنکه بعضی از آنان هستند که نمیخواهند نجابت را با شیر اندر مکیده باشند با لطف

اخلاق آنها با ملتفت نشو این صفت صفت اولیه است که نجابت و مردمان عالی رتبه کسب می کنند و تمام آنها را فرو [illegible]

باید خواهد بود برای آنکه متمول و در رتبه و مانند آن در دولت آن صفت نمو از شخص مسلوب باشد حتی از زبان و سبک تقریر و رفتار آنها ظاهر و ثابت

آنها است به اینکه عمده آنکلوری باشند این مطلب درست است که شخص به تعبیر بطرز مخصوص و حسن رفتار خیلی باشد با هر کس تعارف میکند

[illegible] با ترتیب درمیآورد میرود کنار آنها میکشیدی و دلتنگ آمده او را مانند ما میپرستیدیم هنوز نتوانسته است [illegible]

و مکالمات عالمانه خود قطع نکرد نه تنها ~~[illegible]~~

و از جمله فعل قول کفایت میکرد که این شخص در مجلس بیاید و مجالس با ارکان و اعیان بعضی مهم دارد نیز کلمات ساخته

نگذاشته است کیا و ... که در حقیقت خود مار[مونتل] اشتباه میکنم و مادام همچنین اینها را تحقیر و اهانت

و از من کمتر بارز در حقیقت خود متفکر و معتبر میباشم هنوز از آن که خواسته ام در معبد من بعلاوه این بیم بیم این است

آیا شما مسیو دگریم را میشناسید (این شخص نیز از علما و معاصر با دلهاتر است) او نیز با خانه مادام دلاکارمی آمد این مرد از آن

رده های متردد و نادرست و دنیات با وصف اینکه الملاک است کلام او ملطف کنایات و استعارات مزین است شخصاً منع کرد و در عین

چشمهای درشت او که تقریباً میخواست از کاسه سر او بیرون بیاید یک شعلهٔ شوخی داشت و یک نوع حالت تقلب و کذب از آن [illegible]

استنباط میشد که شخص با عقل و ادراک و تیز فهم بود اما چاره نیست چون ملقب بملک ملقب است با دیگران مجالست او بشر میشد گرم

هیچ صفات عالیه بخود نبست در وقت تقریر دلکش مباحث و نمیزد در دفعه او با ما مراودت در وقت [illegible] المثل نکند

اما بعقیدهٔ من این شخص در معرفت هیچکس را دوست نداشته است نه دوستان خود و نه معشوقهٔ خود زیرا که او شخص خودپرست بود [illegible] در چه

دوست میداشت این شخص مالدار و دولت دنیا کاهی [illegible] بود در بیت مروت فقیر بود که هر سال ده برجای بیشتر بود با کدیو سعید از آنها میداد

و این تقریر [illegible] و ربعه که در مجلس او هم کلام سعید نامیده میشد و در وقت تقریر این مناسبت یکی در دوره شده است

دیده و نیز (این شخص ام کار رجالات) از دوستان ما بلکه از رفیقان مادام العمر ما بود این لفظ رفیقان را بی مناسبت میگویم

عجب آدم با هنری بود من تعجب میکنم که حرکات تند و تیز او چه قدر زیرک و چالاک [illegible] منظور بود و این فرق [illegible] [illegible]

تا چه اندازه زرنگی ملاحظه و جذب [illegible] بود در هر حرکات خود مقید بود به یک گفتار تاثیر بزرگی بخشد و در زیر اطوار

ساده او چه قدر حذاقت و طراحی پوشیده بود در باطن آدم خوب لکن بشرط اینکه شخص دل او بدست آورد و در صحبت با او نیت نکوبی بود .

— دالامیر (نیز یکی از ادبای معروف است) که خاطرات خود و هوش و زیرکی به حد زیاد و در نمود میداد در باطن ابدا او سود [illegible] شده

و بگوید حسد میورزید نسبت هر یکی از این دو نفر مشهور آن دیگری بود هر دو حذاقت با یک درجه شهرت داشتند در طبقه آنها

خود پسندی مخصوص مصنفین بر بکشته نفس و خاضع مخصوص حکما است متعیب داشت میسود الامبر طبیعت کرم را داشت و مانند آنکه

ظرافت و اطوار لطیف و نازک داشت و در وقت بازی شوخی منازلات خود سو ظاهر میداشت و در وقت نوازش جنگ میزد چون

به بعض از امنا و زرگان او آنها را بانگی میزد [illegible] جنگهای خود را کشیده و دست خود بو مانند نمک زیر میداشت لطف کلام

مرصوف بود اگرچه گاه گاهی مانند دوستان تقوای کلام داشت و همچنانکه در آخر عمر رسیده از او نیز اندیشه و حجاب میبرد

و او سوانح و قبر منتشر و در پاریس که او در مریخ نیز از وقت هم یک ماه در گروه مصنفین مرده او که مرتبه او آن

کفن کرده با ورزند کار آن بیچاره تمام بود اما شاید تعجب کنید اگر من در باب این اشخاص برخلاف عقیده مردم سخن میگویم تعجب نکنید

زیرا و شرط صداقت این است که من عقیده خود را ظاهر سازم نه عقاید سایرین را در این صورت میدانید من از علم و اطلاع بهره

هستم و او و اما که در این باب سزاوارم .

در حقیقت (آن زمان) یک نفر بود که آن اوقات در پاریس بود اما اسمش در افواه شهرت تمام و تمامی داشت در هر مدرسه و علوم اسم او شنیده

در خانه مادام [illegible] بسیار او صحبت میکرد در خانه مادام دولاکارد نیز مطبوع بود اما کار او بود خلاصه همه جا ذکر از او بود اینکه شخص دلتنگ

در وقت زندگی خود چه شهرت علم و چه فضل و اصلاح بی اندازه داشت قریحه این حکیم جلیل القدر جاذب انظار تمام فرانسه بود

تمام رفیقان بعد من شنیدن اطوار مشتاق و مرید او بودند که یک وقت معایب او را بدانند آنچه خواهد بود از رجوع او را ذکر خواهم کرد

دکانداران و بعضی از شبه ها وضع آنجا را با دقت نگاه و داشته ام در این زمانه معروف بود که بعدها خواهم داشت تقدیم خواهم کرد

میخواستم اگر کاغذها را به تو با رشید نفرستم نصیحت کرده میخورد من این کار را نکردم و دیگر به بار رشید جواب کردم که این کاغذها را

میدادم من ربط این مکتوبات میخواستم ولیکن به سؤال تفتیش نمایم (سؤال وزیر اول در نامه‌ها بوده) اما این کار را

نکردم حتی تحصیل آن را میخواهم بپرسم فرار کرده من چنان آدم متقی هستم .

گذشته از دو ماه دیگر فرق دارد کار و اعیان دربار نیز تا به دوام الکار در تمام از آنجمله با رشید پرنس دلو نیز

و دولت عثمانی و دولت دیگر یک دفعه بعد من در باب این اتحاد تمامی در این مورد هیچ نمینویسم زیرا درست نکردگی

زیرا با خواهش است اما این مطلب بود میخواهم بفرستم سلبا برای روز اول من از دولت در شلید خوشم نیامده بود با آن حجت

نمیدانستم این ثروت را از حیث خود چون کم اتفاقات عالم ما را همه به رعایای یکدیگر قرار داد و او در واقع رشید برادر آن

من لعید اگر وقت مردم گمان میکردند که من او را دوست دارم اما اینطور نبود در زندگانی دو تنها خود من همیشه بطور ریاست و صداقت رفتار

رفتار کرده ام اما مبنی بر این فقط در خصوص این یک نفر به تنهایی برده چشم در خانه مادرم ولکار رو میسپرد در شلید محض حفظ

که با نوان ملاطفت تا مرد است با تمام اظهار خصوصیت نمو به ما در دوبار این حضرت‌ها را دست دیگر خود ساخته همیشه اشاره میکرد

قدیم ما میکرد .

این طور من از دو رشته کلام خیلی مطول شد اکنون بپردازیم بشرح مناقشه آن دو برادر با من .

ملچینسک یک روز صبح بر روی میز چوبی زانو نشسته با قسم دو برادر بزرگتر در میان آن گردن میز

از مرد دیدار بسیار قشنگ بود برادر کوچک خواهشمند دل را بابت آن روز در حضور ملکه بسیار قشنگ فرداد جبه او را به

به از هر یک از این و عاشق خود کاغذ من رسیده و آنها را مخفی با اتاق من از جمله بعد و در آن کاغذها اشتیاق خود

خود را اظهار داشته بعد من بسهولت تمام در جواب آدم اما کسی در این لازم بود آن را در دست من برای آنکه هر دو را هم

اینکه هر دو جواب خواسته بعد برادر بزرگ نوشته بود که جواب کاغذ مرا در زیر گلدان قرار دهد و کوچک گفته با من آب بگذارید

برادر کوچک نوشته بود جواب را در جعبه چوبی در دولت اول آب بگذارید

من اگر جواب نمیدادم ملاقات ادب نداشته میخواستم هر دو یک طور را بنویسم تا برای یک کاغذ نوشتم و نسخه دیگر

از روی او بعینه برداشتم کاغذ اصل را برای برادر بزرگ گذاشتم ~~در کاغذ ...~~ و نسخه را

به برادر کوچک گذاشتم و هیچ برادر حق شکایت نداشت زیرا هر دو مکتوب یک لفظ با هم مغایر نبود در این مکتوبات

من اظهار با کدام از دو جیان محبوب شکایت کردم در باب محبت من هر دو آنها در دنیا هم با یکدیگر بود هر اگر که هر خواهد

من همیشه مرا از این ارتباط برادر و در میان و حقیقت من ندارم منقطع نشد و نیز نوشتم اگر اتفاق روی دهد این ارتباط

من ملوک درمدار کردم با یکدیگر با احتیاط با من رفتار کنید اما من از دیگران ... احتیاط نبودم ~~...~~ و حال آنکه

خودم هیچ احتیاط نمیکردم و دست من ـ در اینجا قدری مطلبی را اظهار کنم که ابراز آن برای شخص دشوار است اما چون

دیگر [illegible] خواهم نوشت ـ در همان وقت که این مرد جوان عاشق من شده بود در همان خانه من [illegible] یک پسر قشنگ شانزده

ساله هم [illegible] قرار [illegible] و در عوض [illegible] من هم دل باخته بودم اما که بود [illegible] دیگر میکرد اظهاری نخواهم کرد جهت دارد

اگر میتوانید خودتان قیاس کنید [illegible] اظهار میکنم [illegible] این مجرب [illegible] [illegible] بود ازدواج جسارت

[illegible] اظهار عشق کرده بود و من در مقابل [illegible] او بطوری ضعیف و بیقرار شدم که نتوانستم با او جواب سخت بدهم و حال آنکه

برادرش بود و از [illegible] [illegible] زیرا در آن خانه هم کسی [illegible] پریشان [illegible] احترام و نسبت [illegible] داشته ـ

همینکه زن دفعه اول [illegible] تا [illegible] آورد دیگر کار [illegible] ساخته است [illegible] این مطلب [illegible] فهمیده بود

و سکوت [illegible] رضایت [illegible] [illegible] گیر افتادم و با [illegible] امتناع [illegible] [illegible]

[illegible] با اطاق خواب خود [illegible] کردم اما [illegible] این را [illegible] خیال [illegible] و فقط میخواستم [illegible]

من در یک بالا خانه [illegible] منزل داشتم از طرف راست [illegible] بزرگ [illegible] اطاق [illegible] از طرف چپ

[illegible] داشت و با اطاق [illegible] راهی داشت یک شب من [illegible] میکردم دفعه در اطاق را زدند من مضطرب

شدم و [illegible] کردم [illegible] جواب دادم [illegible] آن [illegible] گفت در را باز کنید [illegible]

[illegible] من دیگر [illegible] و گمان میکنم [illegible] زیاد [illegible] از روز [illegible] بیرون رفته بود در را باز کردم

[illegible] معلوم شد که برادر [illegible] دست [illegible] و حال آنکه [illegible] نبود [illegible] رسید [illegible]

[illegible] و دو [illegible] من [illegible] ادم [illegible] دست را اول [illegible] بیرون رفته [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] سکوت و من در را [illegible] روز [illegible] وقتی [illegible] [illegible] بهانه پیدا کنم [illegible]

بصورت [illegible] کردم و حال آنکه او با چشمهای [illegible] نگاه کرده [illegible] [illegible] ازین [illegible]

[illegible] بخند ـ

همان روز [illegible] عشق آمیز [illegible] برادر [illegible] [illegible] [illegible]

ملاقات [illegible] از طرف [illegible] برادر [illegible] بود که [illegible] تا حال امتناع [illegible] است اما من [illegible] [illegible]

[illegible] دست [illegible] ـ

اما [illegible] من با این [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اظهار عشق میکند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] معاشقه میکنیم [illegible] [illegible]

و هیچ نمی‌خواست که برنجد من هم همه این صحبت‌ها را شنیدم و این جواب را هم آمریکایی‌ها با ما استعمال شد

آقا مرتضی خان [illegible] با پنج شش ماه از فوت پدرش خود را صدمه زد من بعد از فوت مسیو ... دلم به برادر بزرگش ترجیح می‌دهم

معلوم شد که هم از انتقام خود هم انتقام [illegible] لدگارد ... زمین نکشد من به کاغذهای خود با دقت می‌دادم و هم [illegible]

با او مبلغ دعواهای خودمان را بازی می‌کنیم و گاهی از آن جوابها سو همراه می‌نوشتیم تا بر این او مطلع شده در سفارت ایشان هم از

مسیو ... مجبور شدم که با او ملاقات کنم ... از وقت ... که از همه تجاوز نمایم چون ... مطلب

خصوصی مربوط ... کاغذ مسیو لدگارد نوشته گفت ... در وقت ... مکان شما نمی‌توانید ... ما ... موازل و برادر

با برادر ... با هم بنشیند من از این خیانت ... رفتم ساعت ... شب بعد رفتم در ... فوراً آمد

... مسیو لدگارد از ... بیرون آمده ... ما آمدیم ... دیدم ... خودم لدگارد

ملاقات سخت اتفاق ... شده که مکتوب من ... برادر ...

مسیو ... این کاغذ را ... دفتر ... با کاغذ ... مطالب ... تغییر ... همراه

عین روزه بیرون رفت من رفتم ... اما ... که زیر ... لدگارد ... آمده ... معلوم شد

... وقایع ... برادر ... مرا ... فوراً از خانه بیرون بروم

و الله ... آن شب را آنجا با هم ... صحبت ... گفت ... جواب ...

... روز بعد تمام آنچه ... وقت جمع ... حقیقت ...

... رسیده بود

... رفتم ... من ...

از آن ... معقول ... هم ...

... من ...

دقت ... این کار شدم ... تغییر ...

... فوراً ...

دور ... بیرون رفت ... [illegible] ...

گفت ...

بر خلاف ... رفتار ... از ابتدا ...

[illegible] طوری که عاقبت ...

تا بر این ...

...

فصل چهارم

وقتی از خانه [illegible] بیرون آمدم [illegible] از یکی از همراهان معتبر با مردمان در شهر که در خانه او آمده [illegible] استعداد کرد

[illegible] اسباب رفاه و سعادت برای من فراهم میباشد این خیال بخاطرم رسید اما در مقابل اعتنائی [illegible] از طرف دیگر

[illegible] از اینکه [illegible] زیر بار منت کسی باشم نمیخواستم [illegible] به دیگری [illegible] نداشته باشم [illegible] زندگانی تمام [illegible]

در نظر من خیالات عقلی داشت [illegible] نمیخواستم [illegible] از دست داده [illegible] اختیاری [illegible] که [illegible] اوقات خود را در خانه [illegible] بگذارد

پشیمان [illegible] در این مدت هم از جهت تعلیم و تربیت [illegible] شدم و هم از بابت [illegible] شروع [illegible] کردم در این خانه من [illegible]

و رفتار [illegible] فارغ شده [illegible] و عادات [illegible] عالی رتبه معتاد گشتم [illegible] میخواستم [illegible] بروم [illegible] مجالست

بروم و در هر مجلس معتبری [illegible]

از وقت [illegible] آنها [illegible] جمع جوانهای معتبر [illegible] عیش و عشرت [illegible] در خانه [illegible]

[illegible] داده [illegible] ~~[illegible] در خانه آنها [illegible]~~ این خانمها [illegible] خانه مردم [illegible] کسته مجلس [illegible]

در خانه خود فراهم آورده [illegible] در خانه آنها [illegible] هر جا [illegible] مردمان معتبر [illegible]

[illegible] این خانمها [illegible] در خانه [illegible] دیگر [illegible]

این شخص آدم [illegible] کارهای ناشایسته [illegible] در همه جا [illegible] زیاد در [illegible]

[illegible] آدمهای شرور را لطف طبع میکند [illegible] آدم بسیار [illegible] میداد و در تیاتر [illegible]

[illegible] داشت [illegible] بیرون [illegible] قد بلند و صورت [illegible] این آدم [illegible] که [illegible]

[illegible] با شوال [illegible] و دوب کلاه رفتار میکرد اما [illegible] این [illegible] اگر [illegible]

از او [illegible] مثل [illegible] هر وقت [illegible] و هر وقت [illegible] حالت این شخص

[illegible] از او [illegible] اما [illegible] اینکه [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] آنها [illegible]

[illegible] و [illegible] روزی [illegible] این مطلب رسید [illegible] او [illegible]

[illegible] که [illegible] خانه [illegible] جواب دادم [illegible] کاری [illegible] خانه [illegible]

دیگر [illegible] چون [illegible] رسیدم [illegible] دشمنان [illegible] شده [illegible] را [illegible]

نمیتوانستم از او انتقامی بکشم اما نخواستم [illegible] را [illegible] نکردم [illegible]

[illegible] کسی [illegible] کرده [illegible] اطلاع [illegible] از [illegible] نمیکردم

اکنون [illegible] بنویسم [illegible] در باب [illegible] و [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] این [illegible] در خانه [illegible] در [illegible]

نواله دورک اطوار پسندیده و قدر شناسی و صورت ممتاز و ظاهر مطلوبی داشت و دولت هر جا بت آدمی خود آماده بود

او هم تقویتی از نمره نواله دالامور لیر بود این شخص هم قسم شنیده شده بود این مقالات کسور از او میخوانیم در بعضی جاهای ادعا

میکرد خواهر کوچک بیداز بهر جهت این شخص از درخشش فندان هم آنها اظهار میتوانم بنمایم و معشوقه او هم رنجیده بود در این

کشیدن انتقام خود مقدمه سطور آتی یکی از مکتوبات او بود منضم به بعضی عبارات با معنی بود بیچاره مقصود او بریده

در نیست شیشه عمر که نوشته او را بر روی یک جعبه سیگار زرنگار نقش نموده آنرا با یک دسته الماس مرصع نمود و بطور

به اهتشار این جعبه بود بر روی میز قمار خود گذارد بعد هم یکی از کارهای ناشایسته درخشش فندان مطلع شد به همه بزرگان پاریس

مقصود
شد و نواله هم همان بود این مطلب گوش شاه رسید و یکی از شخص تشهای متعدد را خود نزد نواله دورک فرستاده حکم کرد در حضور

او آن کاغذ نامه را بسوزاند با سایر مکاتبه ها را او هم بود از اکنون باید دانست که تمام رفتار نواله در جهت عزل

بر شما معلوم است که هم با خانواده خود او دیور ثریا قهر نمیکرد و بر خود اخته او نقل بلکه در سه هفته و ...

یا هفته و سفر و نه وفات یافت سبب فوتش هرچه خاطرم نیست همه از تغییرات او بگذریم

پرنس دو سوبیز نیز از همین خصوص بود و با وصف ثروت کثیره و عادات و استعداد و اخلاق ملایم که خود داشت و احتمال پادشاه بود

نه در دربار و نه در شهر طرف احترام و ... هیچ وقت جان اعتبار ... شخص با این همه ... در حالت ... بود

و اسباب ترقیات فراهم میکرد او کاملاً مقرب بود نه تنها جمیع خانه ها به نام میرفت بلکه آنها را در تحت حمایت و دولت خود قرار داده بود

اگر هم از این انتظام بود تا بطور سوابق شکست خورده بود تمام زحمت خود را صرف لهو و لعب گذرانده سنوات آخر زندگانی خود را

در خانه فاحشه بسر میبرد و در آنجا بطوری با منافع و تحصیل میزبانی میرفت و تشریفات معمول میداد مثل اینکه در عمارت عالیه اجداد

خود باشد فی الحقیقه خانواده رهان در عصر ما روز بروز رو به تنزل و انحطاط گذارده پرنس دو گمینه پرنس دو ... پرنس فردیناند

پرنس دو سوبیز همه در ... خانواده مشهور خود بد نام کردند

بعد از اینکه حال دیگران را ذکر نمودم اکنون باز شرح حال خود بپردازم در خانه و ... تماشا فقط اکتفا کردم

در آنجا با بسیار زودی و دست ... آشنا شدم صراف ... معلوم شد و نزد بزرگان ... شخص هشیار

و ... ملاطفت بود بعد از اینکه ... در گردش ... روزی از من پرسید آیا ...

در این جواب دادم ... باید گفت ... تغییر از اوقات چنین اسباب فراهم ...

یک شخص ملاطف با کفایت و ... جواب ... صراف ...

بهم رسانم ... از جانب ...

دعوت میکرد الّا که کار خود قرار دهد و این امر نشود بکار خود ... من مراقبت خود دست ... باو گفتم متغیر شده خیر هم

جواب دادم اظهار بدانست که من هم گفتم بسیار خوب و با ملک با عشاق او ... جواب بگویم در باره ... که کار زنش ...

زندگانی ما معلوم خود گشتم

من بقیه داشتم در باره من ... رست ... پیدا خواهد شد اما چون از حیثیت گذران در عسرت بودم خواستم بطور آبرومندانه رفتار

کنم تا اسباب خوبی بنام دهم و جا بجا خود تکیه داده روز بروز ترقی کنم بعد در نتیجه کار چند نفر از زنها بهتر آمده شد

داشتم این زنها بعضی معاملات مشغول بودند و بعضی آنها خانم ها بشان نجابت داشتند و از آنها از این قسم زنها جمع

بعضی و خانه آنها جای خوبی گذرانی و تعیش بود شخص در منازل آنها مردم و بر شان بسیار میدید و تعیش آشناهای

مفید ملت بیا و در هر شب شهر بازی در آنجا دیده میشد مگر بر قصیده و حاضر خبر تعیش کار بخوبی دیدم

در جای من همان جاست

دیگر از این خانه ها بعد من با زن دو بار آشنا شدم آنوقت اسم او گفت دوسر بود جوانی او گذشته بود چهار

چهل و پنج سال داشت اما ... بطوری ... با خلق بود خیلی ... از این نفر میشد خانواده نجیب داشت

و باکی بر گذشته ... وکیل نسبت داشت زحمت ... نزد ما نداشت علاوه مانند بعضی معاملات اطوار

فقر میکرد اینها گفت دوسر با یک زن محترم و اندک ثروتی هم داشت همدم ... بود اما رابطه ... حلال ... ثروت ...

هوا های نفسانی زن خود بوده ... به اسیر آمده بود و در آن جوانی ... داشت قرض کرده بود ... قمار ... داده بود

گفت دوسر او حالات خوب ... حالات بد داشت شخص بود تند خو و فحاش ... در رفتار ... شخص میدانست

قمار میکرد ... وضعیت ... بهانه ... در هفته ... از طرف دیگر شخص بود با ... و باشعور

اشتیاق زیادی به قمار داشت در قمار ابدا تقلب نمیکرد و حال اگر در آن وقت این صفت خیلی در کسی یافت میشد که او

برای ... احتیاج داشت بار بود ... با وجود اینکه اینقدر به مال میل داشت اگر یک ... خواهش میکرد ... او هم ...

او میداد شرح حال گفت دوسر ... نسبت به او رفتار ... غیر ... بعد از سوار ... ذکر شد

خلاصه بمجرد اینکه من با این شخص آشنا شدم نفوذ زیادی در من پیدا کرد ... من میخواستم به عهده کفالت او در ...

نشر گفت ... بعد از او گفت ... نامه ... دعاست ... کرده باو ... رفاقت

زندگانی نظر ... تمام ... زندگانی ما ... عیش و عشرت ... کردم ...

بیرون آمدن از خانه ابدا امکان نداشت انقدر طالب آزادی بودم در هر وقت میدیدم دیگران آزادی دارند برای من بازی شده است

در دنیا تنها بودم هیچ جای دلخوشی نداشتم و حس میکردم در این اقلیت لازم است که بر بازوی یک نفر شخص قوی

تکیه نمایم تا او مرا یاری و حافظ هم باشد

بنابرین با کمک ثروت عقد رفت بستیم اما اسم خود تغییر ندادم و مانند سابق خود بودم و در منزل پدرم میماندم

و عشاق گیر کردن مرا همین اسم شناخته و همچنین هم بسیار از من خواستند که آنها را جمع کرده یک چند دفتر باشد

اما بطور مختصر همه آنها را سوزانده ام شما خواهید گفت پس چه چیز که مردم درباره شما اظهار میکنند در ادبیات را

داشت و شنیده و ادبا را خلاصه بپردازیم به بقیه کلام

ما در کرمانشاه خانه داشتیم مهمان یار خانه ما آمد رفیق من جوان شخص غیوری بود با نام خود

در باب را بیشتر منظور داشت تا اعمال و افعال مرا و چون این منظور را هم داشت من هم

چندان با او معاشرت نمیکردم مگر گاه گاهی که شخص با شعوری بود از شنیدن و دیدن بعضی مطالب تا اندازه ای مربوط

و من بواسطه این ملاطفت ... رفاقت او زندگی بسیار خوشی داشتم

یک شبی به بال ابرا رفتم جوانی در آنجا دیدم در نوع حسن بود نیز ... نهایت شعور و لطافت داشت و نگاهی پر از

و حسن خلق صورت و حسن کمال با هم توام اند این جوان بواسطه دربانی و حقوق معشوقه های زیادی داشت مشهور شده بود

معهذا سنش از بیست متجاوز نبود اسم او ادیب و از دودمان شما او را شناخته اید و هنوز هم میشناسید پس تعجب

نخواهید کرد از اینکه وجود او اثر فوق العاده در من بخشید از حقیقت عادت دارند که مجلس ... ۱۸

و سرتا پا کمال بود و قبول یک مفتون بر من ... نجابت ... واقع شوق و من با ادب شاعر مشهور معقول

میکردید ملاحظه میفرمائید من نیز مجذوب او گرفتار شدم

رابطه رفاقت ما در صورت داشتن حرارت هم کرد ... نزدیک ... و من هم گرم بواسطه بعضی کلمات خوش مزه

... دلربایی ... دقت او شوم با ... داشتم و او از من خوشش بیاید با ... تمام قابلیت

و لطافت خود ... نگاه کردم و به ... کرده از من پرسید ... جواب دادم ...

و او مرا نخواهید شناخت من از ... جواب داد و دیگر ... ممکن نیست در صورتی که ... باید

جواب گفتم منهم ... این خوش بخت هستم و مطلب آمال من همین است ... مطیع ... نفس خود شده با ...

اظهار کنیم برود چشم دیدیم در حالت خیلی محزونی [?] انقلاب عجیبی حالتش در رخ او هویدا بود مرا او اثر کرده و او بسیار نهایت

خوشحال ساخت با یک اصرار زیاد خواهش کرد که اسم خود را بگوییم گفتم من یک [?] زن غیر معروف هستم چون خیلی

اصرار کرد گفتم که اسم من [?] است گفت آه تعریف شما را شنیده ام رفیق من فیتس جیمس درباره

شما بسیار خوش گفته است تمنا میکنم حالا نقاب خود را بالا بکشید من هم او را از فراق کشته است حق

نقاب خود را برداشتم همینکه دید گفت آه حقیقتا شما بقدری [?] خوشکل هستید من خیلی خوشحال شدم اگر مرا

از فدویان خود بدانید

خلاصه تفصیل صحبت ما با پرنس دوازدن ~~[?]~~ در آن روز بود [?] کم دیگر اظهار کردم از آن ادب [?] پرنس دوازدن

نهایت مشعوف و دلفریفته شده بود زیاد [?] از این حرفها در خیال بازی دم و اظهار عشق او را باور کردم او ملتفت شد که استغنای

طبع بیجای من [?] من حق شکایت نیز نداشتم اما او از شیوه ملاطفت خود دست نکشید با هم نوازان مهربان بود

و از این جهت همه او را میپرستیدند و او بطور سهولت به همین گفت زنان که من بطوری عاشق او بودم در آن خاطر او

حامل بود هر قسم دیوانگی بکنم اما نمیدانم چه چیز مرا بر سر آن کار داشت که هنوز از ذکر زمان آن دفعه از من خلاف جسته رفت

من از این مفارقت او خیلی متاثر شدم و معنی اینکه [?] انتقامی از او بکشم با رفیق او فیتس جیمس راهی پیدا کردم

برای متغیر کردن پرنس دوازدن که هنوز محبت من با او بود با رفیق او معاشقه نمودم در حال اینکه باطنا او را دوست داشتم

اینها است معنی انتقام نسوان اما از آن وقت به بعد هر چه فکر میکنم نمیدانم چرا اینکار را کردم جز این معلوم نمیشود

فیتس جیمس شعور کم و ادعای زیاد داشت خود را ولیعهد تخت و تاج انگلیس میدانست و با [?] وجاهت زوال [?]

بالاخره [?] که از انقلاب [?] حقیقتا [?] او بود در آن [?] با جلیع او از سلطنت [?]

نیز بود هر از این جوان در مسئله پارلمنت [?] دوشته است و هیچ او را از این جهت [?] فیتس جیمس [?]

خودکشیده شرافت [?] خود را مطالعه میکرد

در این زمان زندگانی خود من با یک نفر زن جوان در صورت ملیح و اخلاق پسندیده داشت آشنا شدم او هم تازه در مجالس [?] شده

در پای [?] رفیق و عاشق بود مبتلا شده بود اما از همه خائف بود ولی میدید هر طرف وقت خاصی دام واقع بود نهایت

مهربان و دلگرم بود موهای خرمائی قشنگ و لبهای سرخ داشت تبسم بسیار شیرین همیشه در آن ظاهر بود چشمهای کشیده

درشت او زیاد در کمال آرام و صاف بود چون هر کدام خود یک خانواده بزرگ منسوب هستیم او نیز خود از خانواده

گرامون میباشد شوهر او در فوج سلطان بود دست بعد از این او به پاریس آمده بود همسر او مبرد قضیه او [?] بود

دیگر نمی‌دانم تا چه درجه صحت داشت هر یک از ما جوابی قصه ترتیب داده بودیم مادام و ملا نیز در کوچه

ما ره در خانه در تقریباً بهمان خانه شبیه بود منزل داشت

همگی با او مربوط شدیم دیدیم همه در خیلی از راه به سه نفر عاشق هم می‌گویند که مسیو منکیف حالا هر کدام را از هم

جدا شده عاشق او را دو شخص انگلیسی متمول بود بیچاره در حق این شخص گفت که دفعه اول خود حاضر شده است

که من یک بار در آلمان بود در حق این گفت که از دست طلبکارهای خود گریخت در حق سیم شخص جوانه بود ازو قات

فرانسه گفت و میخواست با من عروسی کند و بعد بیش از همه شده او را بروز از پاریس بیرون [illegible] دیدم به حالت این است

هیچ خود سوخت داد با تبسم دلفریبی چشمهای [illegible] داشت دلجوئی خود زیبا از جمله مسیو منکیف هم که ارکن به جانب هستم

جواب گفتم خوب جستجو بکنید رفیق خوب برای شما پیدا بکنید

او در جستجو بود اما با کمال احتیاط از جوانها یا اشخاص دربار یا صاحبان املاک کسی پیدا نشد او جواب میکرد

دانشمندی در روزنامه‌ها رفتارهای مشهور معرفی شده وارد [illegible] نکاهی داشت هم عاشق او شخص خارجی که خلیفه

محصول املاک بیشه و در این اثنا جوانها از انگلیسیها و امریکائیها هم به مسیو براون معرفی شده من از او دیدن کرده

کردم چند دفعه به خانه من آمد [illegible] خیلی خواهش اول او و [illegible] بعد از محبت آورد معاشقه و معاشقه کردیم

ما بین ایشان شروع شد تا حقیقت کامل در ما بین آن دو نفر در کار بود در بین این اثنا شبی مسیو براون با گفت که مجبورم فوراً

عازم سمت [illegible] بروم و [illegible] کارهای خود هم به سرعت با آنجا بروم

وقتی این خبر را شنیدم دلم برای آن زن سوخت آن شب او به خانه ما آمده بود معلوم شد که روز بعد به خانه او رفته تلگراف

با دیگرم با [illegible] روز بعد به خانه او رفتم رسیدم در خانه است در را گفت چون از پیداها ندارم

زنگ را کشیدم کنیز او آمده در را باز کرد او مرا می‌شناخت چون وارد شدم گفت خانم خانه هم جواب نمیگوید گفت

بگو با دخترش رسید گفتم چه شده است گفت خانم دلخور شده به بنیه چون وارد شدم او در رختخواب گفت مادام ملا نیز

خانه نیست ما مرا با طاق [illegible] برده [illegible] داد و دست خود را بروی [illegible] گذارده دیدم که

[illegible] یک سمت [illegible] اطاق فرو رفت [illegible] بیا بیا نگاه کنید چون نزدیک

شدم نگاه کردم [illegible] بیهوش شدم معلوم شد مادام ملا نیز [illegible] خودکشی کرده در اینجا مهمان [illegible] و جسد او را هنوز

آنجا بود و در شعف بیرون [illegible] آید

وقتی بیرون آمدم [illegible] دیدم در آن اطاق [illegible] که در و رفت [illegible] بیهوش [illegible] مرا با طاق خواب آن زن برده بود

اما هنوز حالت وحشت از من [illegible] بود خواستم از منزل خود [illegible] در آن خانه بیرون بروم دیدم در پاهای من قوت ندارد

کنیز به نجیب گفت خاطر جمع باشید خانم من امروز تا عصر نخواهد آمد امروز با چند نفر [illegible]

همشیره و تمام نوکرهای او سوار شده به سمت [illegible] رفته است بعد از این صحبت او هم گفت چرا اتفاقات [illegible] را

نخواهم دید من که بدون یک دقیقه نمی‌توانستم تحمل بیاورم می‌خواهم از خانه بیرون رفته به پلیس بگویم در این اثنا مانع [illegible] شده

این زن بیچاره هم [illegible] هم [illegible] خانم خود را [illegible] کنند و از این جهت [illegible] که [illegible] زنان و بچه‌ها

در جمله [illegible] صدمه وارد بیاید

چون از حالت وحشت‌انگیز [illegible] آمدم به فکر مسیو براون افتادم دیدم باید کاری کنم که آن جوان به نجیب

از فرط ملاقات [illegible] خانه خود مراجعت [illegible] اما کنیز نیز از این [illegible]

باقی بماند من با [illegible] تا روز بعد هم در آنجا نه بماند تا خانم او [illegible] نداشته باشد

نه بیرون آمدم [illegible] همان شب کنیز خود و [illegible] زده جواب گفت که خانم خود [illegible]

[illegible] چیزی فهمیده است خانم هم او را در همان شب از خانه بیرون کرد [illegible] کنیز [illegible]

بقیه این سرگذشت باشد برای روز دیگر

دفتر پنجم

من با نهایت تعجب [illegible] خود مراجعت کردم گفت زن از آن وحشی و [illegible] معلوم [illegible] شده جهت آنها را هم

پرسیده بود [illegible] وقایع [illegible] نمودم او بیشتر از من وحشت کرد من مطابق تکلیف داشتم که فوراً به پلیس اطلاع دهم [illegible]

با کمال عجله به اداره نظمیه روانه شدم

~~[illegible]~~ مسیو پارتین [illegible] در زیر تجربه شد در آن وقت [illegible] پلیس بود [illegible]

[illegible] مهارت و قابلیت او [illegible] درجه شهرت رسیده بود [illegible]

در حق او می‌گفتند [illegible] بسیار مخفیه خانه‌های مردمان [illegible]

[illegible] اطلاع میدهم

اما حقیقت حال این است که مسیو پارتین قابلیت [illegible]

[illegible] اطلاع میداد [illegible]

[illegible]

از فرط [illegible]

زیرا مردم کافی نیستند در کلیه این کارها جز اینکه از عهده آنها بر نیامده‌ام میخواهم هم بگویم مسیو پارتی شخص محیل و زیرکی بود و از

ترتیب اداره هم اطلاع داشت همینقدر میتوانم اظهار کنم که در کارهای رفقای خانه خیلی قابل بود اما هیچیک از صفات و حالات عالیه

بلکه در نقطه یک دزد زیرک است داشت نمیدانم در چه کاری بیشتر تجربه داشت میگویند در وقت سخن شنیدن از تمهیدات مختلف

اما مسیو پارتی نمیتوانست این حرف را بزند

رشید و دلیر با یک سکونت و خودداری اظهارات کرد که از شنیدن خبر نیز رفته بودم و آنچه بود را البته دیده اظهار نمودم

هر دفعه که یک مطلب تازه میشنید سر خود را میجنبانید مثل اینکه خیلی این موضوع را [illegible] بعد از اظهارات ما تمام مطالب خود

یادداشت نمودم بار دیگر که در آن باب ابدا کسی اظهاری نکند و گفت خیلی عهده خود میگیرم که مسیو براون خود

محافظت کند و او بطور غیر محافظ که یک اسم جعل [illegible] که حکم بدست [illegible] آن شخص بود و ستمگر که

و همچنین مسیو براون خود را باید این [illegible] جواب [illegible] نشسته

[illegible] از خانه گرفته او را به باستیل بردند بعد از این [illegible] مادام [illegible] آن زن بیرحم

[illegible] از همدستان او دستگیر نمودند [illegible] مسیو پارتی این امر را [illegible] اختفا گذرانید

و بلند است منتشر بود زیرا در عدم کفایت او در این مورد [illegible] بعدها از خود مسیو پارتی شنیدم که هر روز

نقشه زیادی [illegible] اما مسیو براون را چاره [illegible] بعد از دیگری را گفته و گفته در باب شخص [illegible] اشتباه کرده بودم

[illegible] از او نقشه بعد از این عمل [illegible] هر روز [illegible] بیرون رفت [illegible] گفت

در این اثنا فرصتی پیدا کرده از مسیو براون دیدن کرد و حقیقت حال را به او اظهار نمود مسیو براون گفت مادام [illegible]

[illegible] مادام [illegible]

[illegible]

در روز مهمانخانه [illegible] روانه شده بیایید [illegible] در منزل [illegible] باشید بعد [illegible] راه افتیم

معلوم میشود [illegible] عاشق [illegible] نقشه زیاده [illegible] آنجا که او آمده در آن منزل [illegible] دیده

[illegible] همراه [illegible] هنگام شب وقتی در پهلوی [illegible] آن خانم [illegible] خوابیده

مسیو پارتی [illegible] گفت که چنین [illegible] را [illegible] شده [illegible]

متخلص [illegible] از خارج چند نفر [illegible] مادام [illegible]

[illegible] از حیرت [illegible] محبوبیت [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

از سرودهای مدرنی

این حادثه خیلی عجیب بود اما این حادثه دیگری را برایتان خواهم گفت که عجیب‌تر از آن است در واقع تفاوتی بر اتفاقات

آینده زندگانی من ... [illegible] که دانستن آن برای شما جالب باشد اما این دفعه مستعد توجه باشید

زیرا ماجرا فرق دارد

روزی از ادارات ... [illegible] عبور میکردم دفعتاً ملتفت شدم که کسی در عقب سر من می‌آید نگاه کردم دیدم جوانی است خوش‌لباس و

و خوش‌قامت و از ... [illegible] راه میرفت و بدون آنکه با من ... تا خانه‌ام آمد من داخل شده در را ... در آن خانه ماندم

و بعد بیرون آمدم دیدم همان جوان در جلوی در خانه ایستاده و کشیک میکشید باز ... با من همراهی کرد و از جلو

من ... [illegible] تا آنکه به خانه خودم رسیدم ... [illegible] مشوش بودم چون هر روز ... [illegible] دیدم

در کوچه راه میرود و گاه‌گاهی در خانه مرا نگاه میکند این جوان را ... [illegible] چند روز بعد چون از

خانه بیرون آمدم دیدم ... باز کشیک میکشد یک مرتبه به ... نظر کردم دیدم ... خوش اطوار است

قد موزونی داشت چشمهای درشت سیاه ... [illegible] ... نشسته بود ... [illegible]

حالت ... پیدا بود در این حالت ... [illegible]

و دور آن زنجیره طلائی ... شده بود شلوارش هم به همین طرز بود و حقیقتاً کلاه ... [illegible] در بر داشت کلاهش ...

و کفشهایش ... دگمه‌های ... [illegible] خوش ... با سلیقه بود

با دقت ... گفتم ای جوان چرا از عقب من افتاده‌ای و اگر عاشق شده‌ای چرا اظهار نمیکنید

و تنها ... با او صحبت کنم ... در خیابانها ... [illegible] از عقب من

آمده با من صحبت کند اما ... در همه جا از عقب من آمد تا در خانه خودم با من بود بدون اینکه یک کلمه

حرف بزند ... [illegible] ... جوان ... [illegible]

و در ... [illegible] از همه کارهای من مطلع بود ... [illegible]

از هیچ ... [illegible]

... [illegible] گفتم ... چرا از عقب من افتاده‌ای ... [illegible]

اگر میخواهید ... [illegible] ... جوان ... صحبت

... [illegible] گفت خانم

این شخص یا دیوانه است یا آدم خیلی فوق‌العاده‌ایست. گفتم چرا گفت از حرفهای او چنین استنباط نمودم بعد گفت من
هیچوقت از عقب خانم شما نرفته‌ام و درباب او هیچ فکری نکرده‌ام. نمیدانم این دروغ برای چه بود خلاصه من از این جوان هم ترسیدم
من درباب او هزار قسم حدس و خیالات میکردم. منقلب شدم به در رفتم بعد چون هوا خیلی خوب بود خواستم از خانه بیرون
بروم. زمستان سنه هزار و هفتصد و شصت و هشت بود حرکت نمودم بسمت عمارت [illegible] روانه شدم دیدم صدای پای باز از عقب
من میآید در کنار آب درختها راه میرفتم و خیال داشتم [illegible] با او برسم که سبب این رفتار او چه بود بپرسم
اما آن شخص خیلی دور از من راه میرفت من بسمت [illegible] روانه شدم دفعتاً مه غلیظی سردی هوا را فرا گرفت
بقدری تاریک شد که شخص چهار قدم دورتر را نمیدید من [illegible] راه میرفتم اما وحشتی در دلم بود در بین اثنا
صدای پائی از عقب خود شنیدم وحشت کرده برگشتم با آن جوان برخوردم گفتم مسیو شما از من چه میخواهید چرا من را
اذیت میکنید چرا از عقب من افتاده‌اید در دفتر من حرف میزدم آن شخص [illegible] دست مرا گرفت و با کمال احترام بوسید
گفت صدای [illegible] ما و موازل شما یک روزی ملکه فرانسه خواهید شد و [illegible] کنید که از شما
خواهش دارم [illegible] از این کلمات [illegible] دیوانه است [illegible] جواب گفتم خیلی خوب وقتی من ملکه فرانسه
بشوم آنچه از من خواهش کنید میکنم [illegible] این کلمات [illegible] تحقیرآمیز [illegible]

گفت احتمال میرود که شما مرا شخص دیوانه خیال میکنید [illegible] خواهش میکنم که عقیده خودتان را درباره من تغییر بدهید
[illegible] ما دموازل آنچه [illegible] نظر شما تعجب‌انگیز و خارق‌العاده خواهد بود [illegible] آن انقلابات جری میشود
وقتی آن شخص این کلمات را میگفت حالت الهامی داشت من تعجب کردم در میان مه غلیظ ناپدید شد از آن وقت بعد دیگر مرا
[illegible] شما سؤال خواهید کرد آیا بعد از او [illegible] در جواب میگویم [illegible] این [illegible] مرا
نخواهید خواهید دید
دفتر [illegible] مرجعیت کردم خیال [illegible] این واقعه [illegible] گفتم جواب گفت ملکه فرانسه . . . خیلی عجیب است . .
این جوان [illegible] خیالات عجیب و غریب دارد اما گاه میدهد وقایع عجیب‌تر از اینهم در دنیا دیده شده است گفتم مبادا اینکه گفت زیان
عقل شما را هم [illegible] عقل [illegible] من ملکه فرانسه بشوم . . . عقل شما کجا رفت جواب گفت ملکه . . . اما
نه ملکه [illegible] (معشوقهٔ مشهورهٔ لوئی پانزدهم بود) [illegible] آیا این امر ممکن است
گفتم میان من و پادشاه [illegible] گفت ما بین پادشاه مرحوم و آن زن هم [illegible]
که میان [illegible] شاه [illegible] عیب کرد شما خواب میدادم
خواهم کرد [illegible] گفت برای اینکه [illegible] این [illegible] واقع [illegible]

در رشته علاقه ما منقطع نگردد

پس دوست من تو باید شنیدن این عیب بود که گفت آن با آن صراحت اثر در معشوق خود نگذاشت از آن وقت به بعد دیگر

خیال داشت چرا که مرا مانند آدم هم باور معشوقه شاه سازد اما من این جا دست [illegible] اگر از کوم

دور طریقه زندگانی خود بهتان سبک به خیال داد ندیدی مداومت نمودم

در این بین بود که من با مسیو دیوان خلیفه ناردین آشنا شدم این شخص در نزد اشراف از اهل اروپا بود [illegible]

[illegible] و من بدین ترتیب وصال داشت بلکه بهتان در همه ما بیشتر خوش گذران بود بنا بر این اوقات [illegible]

در بار پس به دو قسمت منقسم میکرد از صبح تا ظهر زندگی میکرد به مقام کار دنیای رسم و از ظهر تا عصر عقب صید می گشت

دیگری اغلب معتقدان این کشیش نیز چنان زندگانی معتقد لذت بیشتر چه بهتر با مزه بود در این کشیشهای بالادر

هم ارشیتیاه به رحمت حکام موعظه میکرد [illegible] بروم سر مطلب خطاب مسیو دیلوی دالم

خریده بود این مطلب [illegible] اظهار میکرد که معمول است [illegible] مقام قضاوت هم [illegible] من هم بدیدم [illegible] اما از

لباسش متبرک میدیدم اما بعد از اصرار او را [illegible] خود [illegible] او در رشته [illegible] شام بخورم آنوقت مجبوراً

قبول کردم [illegible] دادم و آن [illegible] بود که در وقت [illegible] کشیش [illegible]

او در این بود اما [illegible] خنده [illegible] آنا آخر الامر وعده کرد [illegible] من رفتار کند نیز

وعده کردم که به منزل خانه او بروم در ساعت و روز مقرر [illegible] بسیار [illegible] با کمال [illegible]

رفتم مجبور در [illegible] شخص خوش [illegible] داد آنوقت [illegible]

ملازم شد و من نیز [illegible] بزرگ دنیا [illegible] چشم [illegible]

[illegible] معلوم است که [illegible] مسیو دیلوی [illegible]

[illegible] بزرگ دنیا [illegible] حلوه [illegible] خانه او بردم [illegible]

می دانید [illegible] این اشکال [illegible]

در صورتیکه [illegible]

معاشقه [illegible]

با کمال [illegible]

کارهای محرمانه میکرد نه تنها روز و شب [illegible] خانه خود [illegible]

تهدید داده [illegible]

این تبدیلات هویدا بود و مردم در حق او چیزها می‌گفتند اما او اعتنا نداشت و کارش به مصاحبت [illegible] می‌کرد [illegible]

تا زمانیکه حال او فاش شده بود همه [illegible] اما رسوائی او بدرجه رسید و دیگر نمیتوانست اغماض کند و از مملکت

ملکی بدست آورد که زن خودش در خانه [illegible] در خانه بزرگ دنیا تنها محبوبی [illegible] و در [illegible] در مجلس [illegible] سیر بود فراهم

آورده بود این زن دستگیر [illegible]

بود؟ وقتی من با زن [illegible] آشنا شدم [illegible] این زن [illegible] از این قصه متأسف شدم زیرا که من

یک مجلس رقص [illegible] فراهم آورده بودم که او نیز جزو از مشارکین آن [illegible] بود و رابطه رفاقتی او [illegible] بهم خورده [illegible]

برای [illegible] نداشتم تا اینکه با [illegible] خانم دیگری [illegible] پیدا کردم فی الحقیقه [illegible] در حق [illegible] ادب [illegible] کرد

میتوانست حس زن خودش یک روز [illegible] این کلمات را [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] است

[illegible] زن خود اگر [illegible] نیز انتقام بکشد اما [illegible] (دوزاول) [illegible] کرد

[illegible] گفت [illegible] دیگر گفت برادر جان [illegible] فرق ندارد که زن [illegible] اینجا باشد یا در [illegible] باشد اما [illegible]

حس کنید [illegible] مردم [illegible] دارد [illegible]

او را تنبیه کنیم

نسبت [illegible] این [illegible] راشناختم [illegible] مردمان معتبر

[illegible] مهربان و [illegible] و در [illegible] خانه ما [illegible]

عالم بزرگ [illegible] رفتار میکرد [illegible]

میکرد [illegible] نداشتم [illegible] آنوقت او مرا [illegible] بسیار [illegible]

او را در موقع [illegible] نیز [illegible]

[illegible] شایسته است [illegible]

با او [illegible] بود [illegible] او را [illegible] اسم او [illegible]

[illegible] داشت [illegible] بعضی از آنها [illegible] داشت [illegible]

می‌[illegible] نسبت [illegible] کنند [illegible] این [illegible]

اطوار و رفتار [illegible] و [illegible] داشت [illegible] که چون [illegible]

دیگر [illegible] فراموش [illegible]

اکنون که از خوابهای سعادت ملاقات صحبت نمودم با مرتع نیست که ذکر زرنگی نمایم که عجیب تر از اعجوبه‌ها است

فرض کنید من جنس میز قمار باز هم باشد آنوقت بصورت بار ده دوری خواهم بود این شخص دفتر قمار میکرد تماشا داشت

از ترس با خانم و بچه بیرون دایم منزل او مکالمات مفصل میکرد که کسی در دفتر منتظر بشید خوب بعد ~~خوش~~ کار نقاشی

این شخص برای خودش قرار میداد با وصف اینکه سالها بیشتر از لیره مرهون داشت همیشه لکی میز از ~~[illegible]~~ میگرفت

باز در رفت داده می‌شود ملکیف همراه رفتن را رعیت نمایند ناخ است یک برادر زاده داشت یک ول

سیاه باو میداد بلکه ازدواج میزد میز شوخ تلخ تعقیبش از خود است هر روز یک خانه سکنی داشته میرود در

اینجا سرک باشیم خانه برادر زاده خود به آشپز ملکیف خوب است عزیز من که به من باز این برادر زاده

دیوانه من مهمان دارد آشپز ملکیف چه باید بگو آیا باید زنده کو ببر سیه آیا مهمانش نیازت میکند

بیست نفر آنوقت ببر سیه چه غذا ها خواهید داد دفتر نفس بیرون کند فریاد میکرد که این پسره دیوانه است

انقدر ام کباب و خورش میخوردند من ~~[illegible]~~ نمیکردم برادرزاده من خانه را ببندد آخر ای طفل من است باید

من از مال او مواظب باشم بعد از این حرف ها یک قطعه بزرگ از گوشت گوساله و جنبه را گرفته و یک جفت

[illegible] و یک قرقاول بر داشته میرفت و به نیز سخن مردن اینکه یک پیر زن که از خودش میکند باید بهانه بکند

برادرزاده خود صرفه جویی میکند در برادر زاده بیش از حد بی اعتنایی که درست او خوشبختانه است اینها صرف نمیکرد

یک واقعه دیگر از تمامیت این شخص نیز بسیم کار از دوستان قدیم او در گفت و نهایت بر تیاتر شده بیش او آمد که

استمداد نماید بعد از اینکه به بخشی خودش اظهار کرد ما برادر جواب داد که ای دوست من وقتی بیکار [illegible] خوشحال خودم مبتلی

میکنم میخواهم فهرست تمام کنم بر بشوم در باب معاش دیگران اینطور مکتوب فرمایم با پدرم دوستی [illegible] از شنیدن این حرف آن بیچاره بدبخت

دهن را داشت بعد برادر گفت باید در باب معاش ترا [illegible] فراهم آورد تو خاطر جمع باش من از شما خواهش میکنم میداد [illegible]

چاره بدبخت بیچاره گریه [illegible] چند قرانی انعام نمود

خوب درست عزیز من [illegible] امروز اینقدر گفتی [illegible] با همه عقب [illegible]

و احمقانه خواهد آمد

فصل ششم

کنت زان حق داشت و دفتر ملکیف [illegible] آن شخص معلوم در باب [illegible]

از آنوقت [illegible] تمام [illegible] معروف [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

اما او در طریق خود ثابت قدم بود و در ذکر این وقایع باید اهتمام کنم در تمام صداقت و راستی که تا خود [illegible] دارم
از لفظ نفس مطالب مخفی بیشتر و با همه برای خیر اخوان شاق نیست از دشمنان خیر در غیاب بعضی دروغ منتشر کرده تهمتها
زده اند و حرف من درین است که ابدا اراده ندارم که حقیقت مطلب را بیان کنم در تهییج شرح حال [illegible] اشخاص
درین ایام بر حقیقت داشته خواهم گذاشت

یک روز [illegible] در اطاق خود تنها بودم درین اثنا دیدم در کنار آن در خیر شده حاضر [illegible] پریشان و غرق خیال بود در اطاق
بسرعت قدم میزد و دستهای خود را بهم میمالید و با خود حرف میزد و در حرکاتش بطور بی‌طاقتی و تغییر بود و اگر
من از حالت او خبر دار نمیشدم احتمال قوی دفعه دیگر [illegible] اما فهمیدم که در واقعه روی داده است بلکه کار را مراتب
میداد بجهت از این جهت منقلب بود من فوری برخاستم از او [illegible] او همراه زندگانی [illegible] اینجا [illegible]
دیده بودم و مانوس شده بودم و [illegible] و چون جوان بودم میدانستم [illegible] بزرگ کار با عارض نخواهم شد [illegible]
اعتنا با حالت او نکردم با آنکه او آمد در روبروی من [illegible] ایستاد و دستهای خود را بغل زد گفت خوب
اگر [illegible] من [illegible] من در [illegible] جواب دادم با طاقت

از زن درباب وحشی خیلی منکر است اما بگو به بینم چرا میاید [illegible] رفتی گفت خانه [illegible] خانه
آن کفش عیب [illegible] کار را خیلی مشکل کرده است از آن روز که این حرف را شنیدم کاملا متغیر شده است
در فکر من و تا آنکه [illegible] خوف زدم از آرام نخواهم گذاشت گفتم خیلی عجیب است هنوز این خیال
از سر شما بیرون نرفته است گفت خیر هر روز شب و روز در جستجو هستم تا حالا هم [illegible]
کرده‌ام و حاضرم در مقابل آن نیز اهتمام کنم و باین زودیها خسته نخواهم شد [illegible] حالت [illegible]
بهم ساخته [illegible] از کیست [illegible] آن این بود که چه قدر خوب است [illegible] آسمان
رسید اگر [illegible] گفتم خیر در این شهر تا من حرف دارم اگر شما [illegible]
آسمان [illegible] خود امید اما من هیچ میلی باین جهت ندارم گفت پس شاید [illegible] تو از آنکه من تصور میکردم
هستید [illegible] بهترین عزت [illegible] خواهید رسید [illegible] بادر خانه
چه [illegible] شما جا بگیرد باشید [illegible] هر کس را بخواهید [illegible] خواهم شد دیدم
همراه داشته باشید [illegible] خواهد شد [illegible] خواهید بود گفتم [illegible] خیلی خوب اما من [illegible]

گفت ژان متغیر شده باز حرف بزنی باز ده گفت من بر حرفم حتم کرده ام در گرسنگی و تشنگی و تمام صدمات را

متحمل شده این قصه حرف اول این مرام خوب گفتم آیا وزیر کرده امید من که هستم گفت شما یک زن بسیار

خوشگل هستید ممکن است شما میتوانید [illegible] بسیاری از مردمان خوددار و موقر را فریفته خود بسازید شاه مادر [illegible] دارد

که شاه از معشوقه های معروف خود خسته و سیر شده است برای او همیشه باید دخترهای تازه حاضر کنند و باز تنهائی

در خود [illegible] میکند و بطور با شاه با احترام و احتیاط رفتار کنند و آن عشق دلتنگی [illegible] معشوق [illegible]

مانند ملت و محبت همیشه روح ندارند اما شما میتوانید بطور شایسته با شاه رفتار کنید جواب گفتم و از این

مطلب خاطرجمع باشید که البته من فرق دارد با [illegible] یا عزیز شاه من از شیوه خودم دست نخواهم کشید گفت خوب

اکنون یک خواهشی از شما دارم و آن این است که از موران گذشته [illegible] دریابان کنید گفتم موران کیست آن

آدم گنده تنومند است دیگر را نیکو نیه گفت با او بد میگویم و محبت در رده ما به [illegible] احتیاج خواهیم داشت

گفتم گویا او هم از دست عاشق من شده است گفت و دیگر بهتر میترسم که برای رسیدن به صاحب خانه مجبور باشیم

از میان نوکرها بگذرید گفت ژان [illegible] خنده بیرون رفت

اگر خواهید سئوال کنید مسیو موران کیست مسیو موران گفت است بلند قامت و لاغر بقدر رسش با قد دارد

صورتش پهن و درشت است گردنش بگردن لک لک میماند با ابروهای سیاه شبیه است چشمهایش خاکی رنگ

و موی ریش سرخ است دهنش بقدری بزرگ است که وقتی باز میشود تا بناگوشش میرسد و دو دندان آن بیشتر از بیخ

نیش دندان نیست و دماغی دارد و پر از انفیه کنار نیش از مخمل قهوه رنگ است دستمالش شلوارش و جلیقه سفید

میپوشد شمشیری دارد و درازتر از شمشیر شارلمان است و در روی کفشهایش سگکهای درشت نقره با الماسهای بدل الصاقات

رفع مسیو موران رفتار با اهمیت است اما اگر بپرسید کارش چه چیز است مشکل است او را تعیین کرد بلکه باید گفت کار نیست او

[illegible] کرده باشید زندگانی او [illegible] و نفقه فقیم بطور معقول است روزها در دربار نوکر نوکرهای شاه است و شبها خانهای بسیار متشخص در تهران

بسیار خوشگل با خانه خودمان میکند اگر شخص جا نداشته باشد یا پیرمردی [illegible] داشته باشد و بخواهد زن بگیرد به مسیو موران

رجوع کنید در یک دقیقه کارش انجام میدهد [illegible] برای اندازه الفت با آن در دل هیچ وسیله بهتر از

مسیو موران نیست اگر حاجت وزیر اسباب خانه خود داشته باشید مسیو موران میخرد و اگر بخواهید بخرید او میفروشد

[illegible] قسم داد و ستد دارد و در حرفه خود اعجوبه است حالا گویا ملتفت شده اید مسیو موران چه کاره است

خرج میتوانستم قدم بگذارم یک هیچ جلفتی محض توسط کتابخانه فراهم بیاید ولی ابداً طبعاً حسب میل خودم در اداره شخص خودش اطلاع دارد

بمن بدهد ضمیر هیچوقت راضی نمیشدم که در دوسو مرزبانی ترقی خود قرار دهم چنانکه راضی نشدم

مسیو موران آنشب کاتبها آمده شام خوردند مهمان زیادی داشتیم پرنس سالم مسیو لاهارپ و نایب خلیفه تولوز و [illegible]

را دعوت کرده بود ما دو ساعت گیلاس بازی کرده آنجا و مسیو موران در آنشب کمی مجلس بیشتر بود و گفتگوشان دمی نبودیم

کلیه هفت نفر بیشتر بودیم بهرصورت چند کلمه راجع شرح حال این اشخاص را نیز مختصراً مینویسیم

پرنس سالم از نژاد یک خانواده مشهور معتبری بود ولی آن اسم با هر فرصت را تمام کرده بود [illegible] میدره بود

در شغل از بیقاعدگیها را صرف نظر میکرد اما چندان حقه [illegible] است که [illegible] کیهای خود نفهمد تمام عمر [illegible] تعرف

کردن و تدبیر در نداون آن معروف شده است در وقت [illegible] معمارش متقی [illegible] بود و چون [illegible] رسید که او

ازدستش خارج شد این تدبیر را بکار برده بود با دیگه [illegible] است من شما یک دختر بسیار خوشگل دارید من میتوانم او

پرنس خانم بپرفواهم جوابا است خوبی میرست که اما مسئول است امروز باید جواب بیاید [illegible]

[illegible] بقدر ذره [illegible] یک کاری [illegible] دختر شما را در شرف مرگ [illegible] چنانکه [illegible]

هم شده است دختر شما که بلقب پرنس ملقب خواهد بود میتواند یکی از اعیان دربار شوهر کند. پرنس سالم

در سر شام این تدبیر خود را برای ما نقل کرد و گفت من این تدبیر را بکار برده ام برای آنکه چند روزی مهلت

بدهد من چند روز [illegible] خواهم رفت آنوقت اگر خواست از عقب من بیاید

مسلم است که خیلی حیله برای یک نوابی [illegible] صحیح بود اما در [illegible] ما هم تعجب داشتیم در آنوقت ملاحظه

از این مراتب میکنیم زیاد در دربار هم از این قبیل ملاحظات شده [illegible] از این نخبه [illegible] متقلب و قاطعهای دزد

و بچه ها کتابهای [illegible] در همه جا پیشرفت میکنند

مسیو لاهارپ در آنوقت کم شهرت داشت در ظاهر [illegible] و بدجنسی هم [illegible] آدم بود کوتاه قد [illegible] و متکبر و بغض

با هر کس [illegible] داشت [illegible] عداوت داشت [illegible] در باب همه آنها [illegible] شهرت

کم [illegible] در ادبیات هم [illegible] میکرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

با آب و تاب بیدار از او میکرد غرضش این بود در اوسو تحقیر نماید که نه فقط من به مسیو و با همه عداوت تامی داشت هم چنین

مسیو ورا نسبت باو عداوت میکرد و در زن ملکذشت که آنها باید یکدیگر را هجو کنند اما گاه هر دو حق داشتند در نوشت

مسیو لالارب چند فقره نادر تر نوشته بود بعدها دیگر از حالت او بیخبر بودم میکنید در خیلی سلیقه دارد ولی قابلیت

تامی ندارد

اما مادموازل گیار در حالت این دختر با همه کس میدانید در یکوقت هم معشوقه مسیو سوبیز بود و هم معشوقه مسیو لالارد و هم معشوقه

کشیش و غیره این زن مانند یک عروق قابل بود میتوانست تمام [illegible] زنکستان [illegible] با جلال و [illegible]

تجملات ظاهر مباحث که کمتر دیده شده است بهمین جهت خانه او معیارگاه جمع امنا و ارکان کشور بود

خانمهای دربار [illegible] میرفتند خانه او بر [illegible] و دیگر [illegible] میشد در غرفه های [illegible] در اطاق ازدواج

رابطه تجمل از اطاق بزرگ [illegible] مادموازل گیار زن [illegible] بلند قد و نهایت لاغر صورت او خیلی [illegible]

اما در حرکات [illegible] خوش [illegible] رفتار او [illegible] بود و در روش [illegible] داشت خیلی خوب

میرقصید میتوانست برقصد [illegible] دشمنان او [illegible] خیلی با شعور است

دوستان او میگفتند که [illegible] شوهر [illegible] داشت که گاهی [illegible] میکرد در حقیقت مال این است که گاهی [illegible] یک کلام

خوش مضمون [illegible] با مناسبت میگفت و اما کلمات دیگرش بقدری بد بود لطف آن از میان میرفت

[illegible] را [illegible] عداوت را داشتند زیرا که از میان آنها بقدر بر گزیده [illegible] بود فقط من را [illegible] در [illegible]

وقتی [illegible] او میرفتم بقدری خوشحال بودم در کاخ خود آن [illegible] را [illegible] آورده ام چون نسبت بمن اظهار خوشحالی

میکرد خیلی [illegible] او سو کا . گاهی خانه خود دعوت می نمودم اما [illegible] با مسیو موران در خانه ما مهمان [illegible] دیگر با

خانه خیلی بلند است

مسیو موران را در پهلوی خود [illegible] بلکه در روبرو جا دادم تا بتوانم او را [illegible] ها خوب بیازم همیشه

دل انسان را از روبرو میتوان جذب نمود از پهلو بسیار است چشم او را از روبرو [illegible] طرف مقابل میشود

این مطلب [illegible] روز تجربیات است بخاطر داشته باشید

از [illegible] با ملاطفت [illegible] با محبت من مسیو موران [illegible] هیچوقت [illegible] با این [illegible] نگشته بود و من [illegible]

او مسیو [illegible] هم [illegible] خوش باشه بودم اما در این روز [illegible] داشت که [illegible] بود و در [illegible]

[illegible] میتوانست چشمهای [illegible] با [illegible] حالت [illegible] نگاه میکرد و وقتی میخواست [illegible] مرا نوازش کند

[illegible] بزرگ [illegible] بیاضت بطوری خیلی مضحک بود مادموازل گیار که ملتفت [illegible] شده [illegible] است [illegible]

بچه خیال حالا باید اما چون مسیو موران را از سر تا پا می‌شناخت فوراً از شک و شبهه بیرون آمد از اطراف من

فهم شده گفت آیا حیف در این خانه خودتان را عوض کنید گفتم بلی میخواهم یک خانه بهتری پیدا کنم گفت

خوب خیلی خوب مسیو موران الان برای شما پیدا خواهم کرد گفتم بلی او سوراخهای کار میخواهم گفت منهم خدمتی میکنم

— بعد از شام من درباره [illegible] به تعریفات خود پرداختم مسیو موران ~~[illegible]~~ ملاقات شده بود در آن

من طواف میکرد مثل تار زنگار روی صندلی [illegible] احتشام کرده باشد باید فوراً در عقب صندلی یک ضربه خالی

پیدا کنم فوراً بر روی آن نشست و گویی من نزدیک شده بطوریکه جای [illegible] گفت شما چه قدر خوشگل هستید چه حالت ضعیف

بخو لیته گفت شما بعد از خوشگل هستید در صد درجه بالاتر از لیاقت من فقیر بی‌پرده می‌باشید اما در این یک نفر است

در اثنا او برای شما معنی فایده خواهد بود [illegible] گفت مسیو [illegible] جوان است با شوق و شک [illegible] در آن

خانمها خوب جان [illegible] دارد و فایده [illegible] گفتم من گمان میکردم [illegible] عالی

رتبه و [illegible] اینهم قسم [illegible] گفت [illegible] نیست [illegible] خصوصی [illegible] کنم این [illegible]

خوب میدانم من [illegible] دارم [illegible] گفتم [illegible] است

گفت بلی [illegible] فایده خواهید برد و عادت او برای شما خیلی مفید است اما درباب آنچه وعده دادم که بگم

[illegible] گفت [illegible] آدم با خوشنزاست بعد از این حرفها از روی میز ما خوب رفالت [illegible]

وقتی مسیو موران [illegible] ما پیرون رفت [illegible] و در روشه این شخص و [illegible] واز [illegible] گفت ان

بعد [illegible] مشهور [illegible] شخص ادیب و دانشمند [illegible] تمام [illegible] او با مزه و [illegible]

بود و کلمات و مضمونهای او خیلی با مناسبت و [illegible] ~~[illegible]~~

او بود با [illegible] من چون [illegible] او [illegible] او خوشم می‌آید مسیو [illegible]

از او خیلی [illegible] اینکه او [illegible] مسیو [illegible] بیرون رفتند [illegible]

بعد از بیرون رفتن این شخص آن [illegible] قصه یک واقعه وحشت‌انگیزی را [illegible] لانگ [illegible]

رسیده بود برای من نقل کرد چون [illegible] مشهور شده [illegible] نیست [illegible] برای شما [illegible] بنگارم

[illegible] میخواهم [illegible] همه [illegible] رسیده بود [illegible] و در قصر [illegible]

و [illegible] دارد و [illegible] نیست [illegible] باد

اظهار [illegible] کشید که [illegible] گذشت [illegible] اتفاقات [illegible]

پدرش غایب بود و به طور رفته بود و دختر امیدوار بود و این سفر را از دست نداد روز وضع حمل رسید طفلی مرده

از او متولد شد با خیال جوان به دست خود آن را در حوالی قصر دفن نمود اما نه بطور احتیاط بلکه بطوری با عجله تنگ

اینکه یک دسته مارچوبه زیر خاک کم عمق پنهان کرده و گذشت در این اثنا یکی از زنهای خانه اطراف قصر سوار [illegible]

یک بار به گرفتن [illegible] آورد چون دیدند معلوم شد که دست و پای یک طفل تازه متولد شده است [illegible]

در گرفت حاکم آنجا به تحقیقات پرداخت بالاخره جسد طفل را پیدا کرده و بعد [illegible] خبر دادند که در اطراف قصر

از چنان اتفاقاتی روی داده است [illegible] مرحمت نمود و بعد از اینکه همه دخترهای ساکن در قصر را تفتیش نمود [illegible]

حقیقت حال معلوم [illegible] نتوان ترک دنیا [illegible] رفته [illegible]

در اطراف قصر پیدا کرده [illegible] اما [illegible] گفت [illegible] حیران؟

~~[illegible]~~ از مماشقه [illegible] ساخته بود [illegible] بعضی تحقیقات [illegible]

اما بالاخره از ترس اینکه مبادا رشته تحقیقات امتداد بهم رساند و آن خانواده نجیب [illegible]

این قصه وحشت انگیز بطوری در من تاثیر کرد که تمام شب خواب به چشم نرفت گفت ژان نیز [illegible]

جهت دیگر داشت [illegible]

تا به این صبح روز بعد [illegible] آمده به سینه [illegible] جمع [illegible] صحبت [illegible] کردم

نهایت مشغوف شدو لکن حالا که همه چیز در کار است [illegible] برای [illegible] ببینیم

[illegible] اما بهتر است که [illegible]

باید [illegible] در صورت [illegible] مضایقه نکنید کار [illegible]

یا هم سو خواهیم برد یا [illegible] باید اول [illegible] تا بعد آن شخص [illegible] نیز [illegible]

از آن وقت به بعد گفت ژان [illegible] وقت [illegible] هر قدر [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] که از آنها [illegible]

از [illegible] و [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] در [illegible] میکشید [illegible]

یک [illegible] گفت ژان [illegible] بود [illegible] ~~[illegible]~~

در این وقت [illegible] در باب این شخص [illegible] داشت

— مقدمه‌ها با کمک بعضی‌ها مسیو لیبر لیوم این شخص که شخصیت شاه بود نفوذ کثیری پیدا کرد و در خیالات آن حقوق

داشت نظارت عیشهای مخفیانه شاه در عهده او بود باید دانست و این شغل بعد شغل عزیز خان خواجه مسیو لیبر در امور

وزارت هم استقلال و تسلط تامی داشت و شرافت هم خواجه شاه بسته بمیل و رضای او بود بعد از فوت مادام هم با لا

دیگر بود با همه اعتنا میکرد و در دربار کسی که درست ملاحظه میکرد این شخص شخصیت اول پادشاه و خواجه محترم او بود

و کمال میل داشت که این شغل را بیک اداره جلیله اهمیت دهد .

فصل هفتم

گفتگوی من با ... ملاقات منظم لیبر لیوم ... هر هفته با من گفت که ... آینده ... آنها

باز ... مسلم است ... کردم ... مقصود خود رسیدیم ... [illegible]

هم ... [illegible] ... شاه ... [illegible]

در باره ... من ... [illegible] ... تعجب میکردم که مردم

چگونه در این امر ... نیز ... با شاه ... زده اند

مکرر ... که شاه ... [illegible] ... گفت ... از شاه

دسامبر سنه ... [illegible] ... که اسم ... [illegible] ... زیاد داشت

... [illegible] ... گفت ... [illegible]

با و اطاعت کنم این تکلیف را ... قرار داده ... اتفاقات آتیه حاضر گشتیم

در این اوقات ... [illegible] ... مقام او ... [illegible]

... [illegible] ... شخص

... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... نقاشی ... [illegible]

نقاشی ... [illegible] ... (میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... این عیب را داشت ... [illegible] ... در منزل ...

... [illegible] ... افراط و تفریط ... [illegible]

... [illegible] ... ملاقات ... [illegible]

بمن گفت ... عاشق ... هستم و حاضرم برای اینکه ... [illegible]

... [illegible] ... ~~[illegible]~~ ... [illegible]

من گفتم که ... حرف این اظهار را ... قلباً گفت تجربه کنید ... جواب ... [illegible]

بازی میکردیم و بین اشخاص عجیب از نزدیک شد مسیو دالدرو و درویش و آن شب دیگر با من حرف نزد روز بعد یک جعبه

بسیار ممتازی از چینی و طلا برای من فرستاد بر روی در جعبه رنگ سفید طلا این کلمات منقش بود (تحت به کمیلا) چون

دیشب مضطرب بود وقتی این قوطی را برای من آورده گفت ژان حضور داشت من آن ورقه را باز کردم گفت مکرر دوانید

شدی مبادا ایکار بود بنا شد در صورتیکه تا دل کار را تقلید اینه مدت آرایه جز اینکه او قانع میشود خلاصه بر خلاف

نصیحت گفت ژان من دفعه دیگر مسیو دالدرو را دیدم در روز عید طفلی در نعمه تو اظهار امتنان کردم به ایا ... [illegible]

و مهربان ظاهر ساختم و مهربانی او بود هنوز در یاد دارم و کمک من مساعدت زیادی یاد نمیدهم و در ازاو با ... [illegible] او

باید کمک بخواهم

چند روز بعد از آشنا شدن با مسیو دالدرو او برای من اسباب عروسکی نقش دو تیاتر فراهم آورد و مرا نهایت مشغوف ساخت در آن وقت

در پاریس یک کفش دوزی بود که با هم قطاران خود اشخاص دو کو را اشتیاق تمامی به تیاتر بود رساله نقیضه و به هنر بازیهای

تیاتر ما را در می‌آوردند هیچ وقت در تیاتر جا با اینقدر جمعیت حاضر نمی‌شد و مردم به دیدن بازیگرهای حقیقی تیاتر

آنها میرفتند و بلیطهای آنها را از دست هم میربودند مسیو دالدرو کارکو بهتر از این ورقه میوشان بافته را

و آن کفش دوز باشه پیدا کرد نفوذی از او مهربانه دو ورق گو و او سوره ساخته و یک روز خانه او رفته دیگار

مجلس تیاتری ترتیب دهیم و خود مجلس آن را مخصوصا در خانه خود فراهم آورد آن شب در آن مجلس را ترتیب دادند

تیاتر بزرگ کمدی فرانسس تقلید که کفش دوز با رفقای خود بازی ضعیف و در می آوردند (این بازیها از تالفات

کرل یه) ما بقدری خندیدیم و از دیدن حالت او اشتهم به یک بازی مضحک مختصری در آوردند مسیو دالدرو بعد از اتمام

مجلس مسیو دالدرو برو رفته بوسه پیش آنها را مسیوشان بافته باشد گرفته جلو حضار آورد و در حضار اظهار تشکر و تهنیت نماید

دیدن داشت در این کفش دوز بچه طور خود مرتبت و مانند بازیگرهای مشهور تواضع و فروتنی نموده میان حضار

بازیگر مشهور اکلین و همین بازی کفش دوز را در تیاتر رو نشسته بود چون این وضع را دید مخصوص تمسخر از جای خود برخاست

و لبهای خشن و موهش را به هر رقیب عقب کفش دوز کفت مسیو آیا شما از من سزاستید کفش دوز جواب داد خیر اینطور نیست اما

من میتوانم ادعا کنم که در تیاتر شش نکرده ام مردم از من خوششان میرود از اینکه او با اندازه خندیدند

در همین شب گفت ژان که یکی از هم وطنان خود بود شخص معرفی کرد این شخص هم همان شاعر معروف است که اسمش

کلهو مبا شده و با رفقای خود معروف و مضحک تالیف نموده است من یکی از کمیدیهای او را دیده بودم بازی این

را تماشا نموده و مشغوف گشتم این شاعر مردی بود خوش صورت کلفت و خوش رکعت سرش را با لا میگرفت

چشمهای او دلربا بود و گاه وقت اداهای مخصوص داشتیم و ظرافت مخصوصی داشت از طرز و اطوار او هویدا بود

هر سوال همیشه او را پسند نموده اند گمان کنم در اسم مرا نیز جزو فهرست های [مقتول] مقتول آنها خواهد نگاشت و ما را مطیع

میل او نشده

در همان شب در خانه میبودیم دفعه اول [برای تیاتر] بنقطه دیدیم که هم آنجا در تیاتر با ذوق خواهر بودیم ما دموازل کلرون بود و دیگران میسر بوده .

— ما دموازل کلرون از سنه هزار و هفتصد و هشت [illegible] از تیاتر دست کشیده بود بر تماشاگر رفتن اهل فرانسه معلوم است

در جهت این ~~[illegible]~~ استعفای او تغییری میبود در سنوات اولیه ملال و محبوبه شهرت خود ما دموازل کلرون اول بازیگر [illegible]

بود در تعبیر خود ما دموازل در خیلی نداشت مردمان با اطلاع در این موقع این شخص اخیر بود ما دموازل کلرون ترجیح میداد از

زیاد شنیدن از او روح دیگر [illegible] داشت اما گلینه ما دموازل کلرون مطلوب و معشوق خاص و عام گردیده بود از اینکه بدست

هر چه لهو و لعب گذرانیده عاشق گشت و [illegible] بعد در رفاقت او وفا [illegible] همه واقع شده اما

دریغ او در غربت اتفاق [illegible] که برای او آمده بود ما آن میدانستیم و در آن باب [illegible] ما دموازل

کلرون ملتفت شده بود که پسر دربان او که جوانی بود شانزده ساله که هم [illegible] و هم [illegible] داشت

از پی این انکشاف معروف شده ما دموازل کلرون حیف کرد که اگر آن پسر تربیت شود نامبرده برای تیاتر بازیگر بسیار خوبی

خواهد بود و خود او شروع در بیان اشعار و تقریر تعلیم داد باید دانست که این تعلیم درسهای او مجانی نبود اما شاگردش از دیدن محبوبه [illegible]

اینکه به تیاتر حاضر کند با طبقهای عصر تیاتر حاضر میکرد و در آنجا با معاشقه بود با این را آن یکمرتبه و بمجرد اینکه این پسر قابل شد

پای تیاتر نهاد همه خانمها خواستند شوهر ما دموازل کلرون باشند و در سه [illegible] اسم او به عشق گذارده فقط عشق پسر دربانی

باشد تمام او را حفظ و دفاع کرد در ابتدا بطور خفا و بعد بطوری علانیه دیگر از اتباع معاشقه بود با سایرین گذشت و ما دموازل

کلرون او را از نظر انداخت بعد از اینکه [illegible] عشق جوان از خانه ما دموازل کلرون

رانده شد از درجه عشقیت تنزل نمود تمام خانمهای دیگر از ترس اینکه با آنها هم همان طور بی وفائی نماید از او روگردان گشتند

دیگر چاره مجبورا کمالت او را محو گشت [illegible] در این نقیه [illegible] آن بی فایده نیست

شخص دیگری که ذکر نمودیم مولر بود و هنوز هم محبوب القلوب عموم ناس است در تیاتر کمدی فرانسه میرود لکن این

شخص بازیگر در رتبه اول نرسیده [illegible] شاعری که در فوق ذکر از او کردیم او سوای [illegible] مولر از او توقعات [illegible] خیلی بود بمجرد اینکه

من محض تحقیق قابلیت او [illegible] دختر [illegible] رفت در [illegible] تا اینکه دختر بیدار

کم کم دست مرا [illegible] بطور [illegible] از این امر خیلی متنفر بودم اما بر خلاف انتظار شد

دیگر ما هم کردن گیر من که در آن شب و روز بعد در باب او در فکر عموم داد و سود در خواب میرفتم صبح روز بعد دفتر را

جواب میدادم شوم که گیر من ها رفتیش بجز مکتوب داد منتظر چون که خواندم دیدم مولفه نوشته و عبارات بسیار

صحیح و حیرت انگیز من سوال تعلیم است که در هر وقت میتواند در خلوت باش باشد عقل حکم میکند که من جواب بدهم اما

من با عقل کردم جواب دادم در چه درد سر شدیدی دارم امروز از خانه بیرون نخواهم آمد و فردا تمام روز باشم کارها

دارد دستور دارد اشخاص دیگر را نخواهم پذیرفت تا یک ساعت بعد از فرستادن جواب من یک دکتر دیوانه خانه با صورت

و لباس ماتم رسید و روش در کمال معقولیت بخانه من آمد چون خوب نگاه کردم دیدم مولفه است که تمام اثاثیه دکتر دیوانه خانه

پوشیده است که بدیدن من بیاید دفتر ما از تدبیر او خیلی خندیدیم او نصحه حقیقی ملاقات خودش اظهار کرد نمیدانم در باب من

چه عقیده در باره او بود چون اسم من لقب تجارت بود خیال کرده من نیز از فقاهای دیوانه هستم و با کمال سهولت دل مرا

بدست خواهد آورد من مجبور شدم او را بگیریم در ازای رفتار بی ادب و ترک ادب خودم خوشم نمی آید از این مقاومت من

خیلی متعجب شد یا کمتر زنی در مقابل او انقدر بیشتر که نخواهد بود و با کمال صراحت و خوش بینی من گفت که من شخص فلان

مرا خیلی هم خوب دوست دارند من شال مرا چنان قبر کرد که انقدر عوض خودم گذاشتم هر چه جا داشت من از این خوشبختی او

متغیر شده در آن روز هم با پیراهن ما در هم بود و با او اجازه دادم یک دفعه دیگر بدیدن من بیاید

تو زیبا در همان اوقات ما رتکا دشمن شاه بریلیان را شناختم این شخص یکی از قمارباز های فرانسه بود با دیگر از راه ... میکرد

بیشتر ... نوزده سالگی مقبول و با از آن شبه ... برای من نقل میکرد که یک روز در قهوه خانه با یکنفر صاحب منصب

نظام رنز ... مدت ... بازی میکردیم و آنچه را میبردم باز در بازی میگذاشتم تا آنکه بالاخره یک میلیان و نیم

اما شش صد هزار فرانک باید ببرم این صاحب منصب ... یا بیشتر از صد لوئی ... نداشت بالاخره ...

در یان شده بود ... میگفت خوشحال خواهم گشت ... میروم ... دو ماه ... هستید ... که

گرفته باز بردم و باقی را با نام ... آزار ... این ... در این قسم مطالب شخص ... جاری میکنند ...

بر عکس این ... و قمار بازی ... بیشتر رواج هم ... در همین ... دقت در این سطور ... شاهزاده

ما فوق العاده ... شعر این ... در این باب نیز ... میشد

در همین اوقات ... و مترل ... با دست ... عملیه ... شد ... مترل ...

رضا ... تجارت ... حقیقت ... و استعداد ... رساله ...

تالیف کرده بود ... واقع شده ... آن ... این شخص ...

موافقه داشت و آن این بود که مسیو ... خواسته بود او را مجبور نماید ... و داشت مسیو ... زده بود ...

مستقر و بدر کانه کنید اما حوصله بکنید با خاطر تو در ایات زنده مسکو این امر اسباب بهجت او گردید عشاق عالی رتبه
عقب او افتادند و دیگر از آنها عقب کو با شیرین و دراز اینکه با چند نفوس معاشرت بنمود مارکیها و سلطنت شامون عوض مارکی
د مارکی او را بمقام خود در آورده صاحب جاه و مقامی ساخت .

این امر میان زنهای دوشیزگان اسباب بهم زدن آن تاریخ در این اوقات مادموازل و پدر بزرگ بدین حالت آمد و بعد از آنکه
در باب عروسی مادموازل با زن را صحبت داشتیم گفت تمام خوش بخت هستید زیرا در هر صورت شما هم با یکی از نجبا مزاوجت کنم هر
من میخواستم بفهمم در همه شیوه [illegible] و مردمان عالی رتبه شما را بمقام خود در بیاورد و در همه حسن نمودم که بدون خنده با جواب بدهم
د گفتم در این از بخت و اقبال من بعید است مادموازل کلام خود را مشتمل تر داده گفت بی چیز و خانه خراب کبوتر عاشق او بالا تر است
هیچ من اعتقاد میکنم این است که زن در میان کلیسا و در روی منبر حرف زدن شروع او وزرده من گفتم چرا انکار بیوه
در حق خقای [illegible] گفت اگر دست خودم بود میکردم اما همه کس شعور گول میخورند مردمان ساده لوح [illegible] نشسته اما شما
نجیبه در این وقت را در حق شوهر شما اظهار ننمودم جواب گفتم خیر عزیزم من از این قسم دولتیها غیر از محالات مادموازل با زبان
خانم معتبر است و ما لکه [illegible] صورتی دارد و اگر اقبال یاری کند من هم یکی ازین دولتی های افتخار او را داشت
در این کلمات آخر من ~~[illegible]~~ مادموازل در به دری حوصله بکنند و در من حاکی شده رفته رفته پیش با بزن در جای خود خیر نگر مراه .

— تفصیل صحبتها سوءه کلنت ژان نقل کرده کنت با کمال متانت گفت خواهر من از این بعد شایسته
نیست شما با این قسم اشخاص آشنا داشته باشید [illegible] چون ملتفت شده بود که مولیر بار دیگر با این رابطه و اشارات دارد
متغیر شده گفت از این کارها دست بکشید حالا چه وقت این بازیهای بچگانه است چرا میگذارید چنین شخص بار دیگر با شما
اینقدر اظهار توجه از شما نماید و شایسته نیست و او را به شما پسند اگر از زنهای معتبر لعنت نگاه داشت اما هنوز معتبر نشده اید
و میخواهید [illegible] اظهار رفتار نمایید وقتیکه خانم [illegible] دیگر شده آن وقت میتوانید با یک یار دیگر معاشقه بکنید من خواستم ملتفت شوم
اما او در ورود فرار کرده کلمات [illegible] عقب اظهار من [illegible] کشید در آخر کلام گفت که شما باید من را از خودم
هر وقت مسعود نخواهیم اما [illegible] برای [illegible] خودم ~~[illegible]~~ مگر کسی دیگر مسعود هستم من نمیخواهم که از این بعد مولیر پا باین خانه بگذارد
در همان آن [illegible] از پله ها [illegible] مولیر وارد شد و بمجرد اینکه داخل اطاق شد کنت ژان روی ما کرده گفت مسیو مولیر
من حالا شعف دارم از اینکه شما را در تیاتر ببینم اما در خانه خودم خیر خواهش میکنم که از این بعد پا باین خانه نگذارید
والا از پنجره پایین خواهید افتاد این تعارف با این خوب [illegible] بکلی با آن صدای با خشونت گفت بیچاره مادموازل
در صورت ساعت رنگش پریده سرخ شده اول متغیر گردید بعد از آن تبسم نکرد اما معلوم بود که مولیر خوش اتفاقا [illegible] دارد که
بار دیگر پا در اینجا نگذارد [illegible] در خانه از تیاتر هیچ وقت [illegible] عبارت [illegible]

بتر رسیده و حتما اگر تشری بزند مردم از ترس او از میدان در بروند باین جهت نتوانست بطور مناسب از این مخمصه خلاص شود

وضع مضحکی داشت دم گاو را گرفت گفت ژان بیچاره [illegible] از خانه بیرون [illegible] بدبختی [illegible] چنان باد

حواله کرده و بیچاره همان ترتیب از میدان [illegible] بطوری منقلب شده بود که در وقت [illegible] کرده را قطع کند

باید دانست که اینها از آدم ترسو زود [illegible] میشوند و از همان روز [illegible] گفت ژان [illegible]

میخندید و گفت عجب ترسوی احمقی بود بیچاره ندانست که پوست این شیر پر از کاه است برادر شوهر من [illegible] قبل از اینکه

[illegible] چرا [illegible] میخندید اگرچه در صورت [illegible] از این [illegible] بودم

جواب گفت راستی چیزی تازه نبود و یک [illegible] اما در واقع خیلی [illegible] همچنان [illegible] نمیتوانم [illegible]

صورت [illegible] اما [illegible] بعهده [illegible] خیال دارم

[illegible] این خیلی خوب [illegible] دعوت [illegible] لازم نیست [illegible]

به [illegible] مسجد [illegible] در این اثنا کاغذی [illegible]

ذکر [illegible] گفت ژان [illegible] دعوت [illegible]

از خانه خود [illegible] این آدم [illegible]

کاغذ را بمن رسید خواندم و بسیار [illegible] جواب دادم [illegible] که داشته باشم کاغذ دیگری

بمن نوشت باز جواب دادم دفعه سیم کاغذ نوشت و در آن کاغذ تهدید کرده بود [illegible] انتقام خواهد کشید [illegible]

با شهر رسید [illegible] تعلیم [illegible] (کنایه از این بود که [illegible]) فی الحقیقه

این [illegible] بود [illegible] این کار [illegible] بود [illegible]

[illegible] حالا [illegible]

او [illegible] آن [illegible]

من میخواستم این قصه را برای شما بگذارم تا کنون کسی [illegible]

گفت ژان [illegible] باید [illegible] داشته باشید [illegible]

[illegible] بیاد [illegible] باهم [illegible]

باشیم این [illegible] داشتیم

اکنون [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

وقت [illegible] از آن بعد روز بروز وقایع [illegible]

چون من دلتنگ شدم زن زندگانی خودمان را به قرار سابق تحمل داشتیم ادعا میکرد باید هر روز سرگذشت خود را بنویسید

و آنچه را در روز گفته یا شنیده و دیده و یا کرده اید در روزنامه خود بنگارید بدین واسطه ما حرکات و اعمال خود را در نظر آورده

میتوانیم بدانیم و هر روز به تکلیف ما از چه قرار است

من جواب این تکلیف را نفهمیده ولی از روی حرکت کردم بنا بر این درست من باید از من ممنون باشید و در تمام شب تحریر کرده‌ام زیرا

و اگر این چند روز داشتها را نداشتم نمی‌نوشتم لهم اکنون زن من نهایت دلشاد میشد و به عهده خود که هر روز سرگذشت خود را عمل نگاه دارم

فصل ششم

یک روز صبح دیدم گفت زن با ما فامیل دوستی از مورچه آثار رعب هویدا بود کاغذی به من داده گفت بخوانید

ترا بیت بخوانید کار ما بهتر شده است قصه بود که ایم از مهمان مردان حاضر سیر است که ببیند با این مهمانی امشب شب خانه در خانه ما

شام خواهند خورد آیا مهمان ندیده ایم گفتم چرا مهمان دیگر هم داریم پریروز و نفر از هم وطنان خود را برای امشب دعوت کرده گفت

که قدری اینها بنویسیم داد از اینها نمیروم امشب باید میتوانست به کس به نام باشیم مردان هم جوان و یقدر رفت گفتم آیا مهمان

دعوت میکنیم حالا درست عزیز من وقت کار است تمام امید من به جا است و در باب تماشا است و میدانم در شما هم امید

که خواهیم بود ما همینقدر حسب دراید داشته باشید و زن برادر من هستید من در حالت خنده گفتم برادر شوهر من آیا لازم نیست من بدانم

زن ندیدم یک روز برادرهای شناختم زیرا در وطن رسم نیست یک زن با مهمان پیش برادر مشترک شود گفت این رسم فقط در وطن نیز

در کار است برادر من اینطور اتاق مخصوص است بهتر این است و زنان برادر دیگر نباشند و آنها هم که میگویم است گفتم خوب

بعد از این بعد من گفتنی میگویم و باید خواهم بود حالا دیگر کار جدا باشد اتفاق افتادم به اندازه زن گفت بعد از این صحبت گفت زنان

و وقت شنبه قبلا آنچه من حاضر داشته باشم و در این اطاق وقت میشود که خنده داشت در ساعت تمام مشغول شد زنان باز نیست بود

نقاب در آورد و به زنانه را کیفها مرا درست میکرد من در آن وقت مطابقت رسم را میکردم زیرا زنها آن وقت یکی باز

مرد داشته گفت زن گاهی در اطاق لباس پوشیدن من بود گاهی با کشیز خانه دیده دست العهد شام میداد به انسان دیدن

ام صیب زن به تنها در روز هم خیال نمیکردم از لذت آن باید دیدن دل او بود از هر جهت محبت آورده مسلمات.

در ساعت یک من [مشغول] مکان و سبع مواد در خود وسیله تخت خود بودم چون دیدم در اطاق شدم گفت زن یکدفعه دیدم مرا

با شتاب در آورد و بطالت در این آمده رفتیم و مطلب بود من خنده میکردم چند دقیقه مرا تعلیم نکرد رفتم تماشا کو به پیشانی

صورتش که تماشا شد تبسم در لبهای او جدا کرده و لیکن به رضایت او بود و بازوهای خود سمت من دراز کرد آنگاه گفت باز بفهم

تا شب حرف میکنید بیدار اگر بپای شما بیفتد و شما را بنوشته باید او بنویسد

بعد از شنبه در ما را با تعیین از نفقه و یک شنبه شنیدم در ... از سوی مردان آمد گفت استقبال کار رفت

و چون من مسیو لیبرت را تا آن وقت ندیده بودم ژان از سر رسم معمول عمل نمود تعظیم کرد گفت خواهر من این شخص مسیو لیبرت است که مدتهاست

انیس و مونس حضرت شاه است آگاه باشید که جناب ملکه سرافراز کرد با ما بهار خواهر عزیز من چشمهای دلدوز مسیو لیبرت را نگاه کردم گفتم در اتفاقیه باب

حال سعادت ماست این نگاه من اثر خود را بخشید لیبرت با کمال وجاهت بازو در تعجب و با بهجت من مستغرق گشته بود و من

چنانکه کلمه مهملی هم نیافت که در آنجا بهتر که خارت متعذر کردم کنت ژان با یک خطاب مرا طلب حال لیبرت بود و هم آن

دستهای حقیر هم مالیده گفت حرف تلاقی در باب وجاهت ملکه اینجا خانم هم میگوید لیبرت در جلو من تعظیم کرد گفت عقیده

من اینست در میان وجاهت سر از دور سلطنت است و دست مرا گرفته بطور احترام و ادب تمام بوسید این جرات کامعقل

تارت بی اختیار زبانش آمد و ما من آنرا فال نیک دانستم لیبرت گفت با خانم من تا حال کمتر زنی که با بهجت بوده دیدهام

با وجود اینکه احدی بهتر از من وسیله برای دیدن زنها در ملکه نداشته است کنت ژان گفت بلی هم وسیله دیدن آنها را

دارید و هم حق نشان دادن آنها را کنت ژان میدانست باین حرف آغاز مذاکره نماید و لیبرت جواب نداد و چون

حالت تغییر او برطرف شد شروع کرد به تماشا کردن من بطور دقت و از سر تا پا مرا سنجید مثل اینکه میخواهد تمام تفصیلات

صورت و بدن مرا بخوبی بیاد بسپارد

من نیز هم از ... هم بر سر ... دیگر از نگاههای لیبرت بیتاب شدم این شخص آدمی بود از مردمان متعارف و هم کم ترقی کرده بود

بواسطه اقامت ممتد خود در پاریس اطوار او یک نوع حالت تشخص بلکه حالت شاهانه داشت و با همه در اطوار مشهور ... آثار

امتیازی نداشت بلکه در مناسبت او هم پیدا بود بواسطه این شغل خود نفوذ زیادی بر خیالات شاه هم رسانیده بود و شاه

میل داشت در چنان شغلی را در دست داشته باشد و شغل فوق قوادی شغل شد واسطه این شاه عشق لیبرت وزراء هم لیبرت و فرانسه

مراتب داشت امنا و اعیان با کمال میل طالب دوستی او بودند هر کس که زن یا خواهری یا دختری داشت در میان معشوقه شاه بیاورد

برای اینکار لازم بود به لیبرت رجوع کند و این واسطه است که در عهد یک پادشاه مانند لویی پانزدهم در دست یک شخص پست بود

قطع نظر از این مطلب باید اظهار نمایم دختر از وعده او چونکه دیدم و از جمله کارها که در این باب کردم امتحان کامل از دادم

محبتی و در همه دقیقه اول عمر ... دادم تا دقیقه آخر باقی ماند تا وقتی که لازم بود مرا بحالت خود واگذارد مرا هم

ملکه نه مرا با جز ... امکان پادشاهی تمام اهل دربار ... بعضی مرا از مرتبه عالیه خود دور بخواهند لیکن کمال امید را از او داشتم

ممنون او توانم حفظ جاه و مقام خود نمایم من معترف هستم هر گاه بواسطه مساعدت و مرحمت او نبود دیگر تا بحال

دشمنان من در همان بی شبهه قدرت ... کرده مرا با حالت ... و بدبختی ... بغرض بود در نظام

خونبها نیز میکردم و هم بدین حیثیت که لیاقت را من نشناسم هم بعد از جنبه حقوق با آنها امانت میکرد

در صورتیکه در من نوع دولت از شاه برای آنها حرمتی بگیرد از او شاه فقط در مرجع کردن برای تعریف خود ... شده بود

٤٥ شود در سایر جاها ~~[illegible]~~ .

خلاصه تنها رسیده بودیم دلیلی ندارد آن از فن [illegible] و [illegible] که با آنان [illegible] در اطراف [illegible] بطوران اشتیاق داشت

در من رسیدیم و جای دانا از راه عاشق فرشته مرا [illegible] اما از دوش [illegible] شده بیدن را با جا [illegible] است و در مرکز شهر [illegible] ندارد

تنها وقتی ما از سر زیر برخاستیم [illegible] تا [illegible] ساعت [illegible] گفته [illegible] گذارده ام و دفعه [illegible]

کم رفت اما نگفت [illegible] باید ما خواهر آمد

از بیان [illegible] تا اوگفت زنان [illegible] شده بصورت [illegible] نگاه کردم اما [illegible] گفت

گفتم [illegible] عاشق [illegible] شده میدان [illegible] رفت

صورت [illegible] در دل او منقش بود گفت زنان گفت [illegible] خواهیم [illegible] خواهر آمد [illegible] گفت [illegible]

در این [illegible] من نیز گفتم [illegible] از جانب [illegible] را [illegible] خواهیم [illegible]

چند نفری آمده [illegible] آمدن و همه آنها [illegible] گفت او عاشق [illegible] شده است اگر [illegible] اورا [illegible]

[illegible] من [illegible] گفتم [illegible] عجب است [illegible] نیکی [illegible]

عقب مردم [illegible] گفت [illegible] یک پیغام با [illegible] او [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] ختم شد .

[illegible] آمد و من [illegible] از [illegible] گفته ام [illegible] طالب بود و صحبت با [illegible]

[illegible] روز گذشت و هیچ اتفاق تازه روی نداد گفت زنان گرفتار [illegible] و [illegible] ندیدیم او غایب بود در آن [illegible]

ما زینت [illegible] آمد [illegible] شده است [illegible] در اطاق [illegible] و هیچ [illegible] آیا نمیتوانید [illegible]

[illegible] از این خبر خوشحال شدم [illegible] شدیم [illegible] ما [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] نظری بر آینه انداختم [illegible] عقب [illegible] آمده بود [illegible] شده [illegible]

[illegible] گفت [illegible] در هیچ [illegible] حاجت [illegible] آن [illegible] نیست [illegible] است

من در جواب [illegible] او [illegible] هیچ [illegible] داشتم [illegible] شده [illegible] از آن [illegible]

گفت [illegible] زیاده [illegible] احترام [illegible] رفتار [illegible] زیاده

[illegible] در [illegible] بود [illegible] گفت [illegible] زنان [illegible] است در [illegible]

به کارهای بزرگ [illegible] صورت [illegible] از ترس اینکه [illegible] جواب [illegible] گذرانم [illegible] تحقیق

[illegible] داشت [illegible] از [illegible] تمام [illegible] خیال بزرگ [illegible] مثلاً [illegible] بخوانم

[illegible] آما [illegible] مناسب باشد [illegible] خلاصه [illegible] آن [illegible]

بهیج میدادم اما باطناً از صمیمیت کنت ژان خیلی مشوش و مضطرب بودم بخصوص هر بار که او سوء ظن میبرد [illegible] چون از

کوچه‌ها عبور می‌شود دیده و در جلوخانه کالسکه زرد کالسکه‌ای سلطنتی ایستاده است لیدی هر دو دفعه کالسکه را بسیار [illegible] در اطاق

سلطنتی نشست کنت ژان فهمیده بود لیدی آمده است بنابراین بالا آمده و از انقلاب حرف زد و دو تذکر داد بعد

لیدی گفت میدانید خانم [illegible] سرانجام دو روز [illegible] است که بعضی مطالب را میخواهم گوش بدهید و من عبارت میگویم مطلب شما

برای او توضیح نایم کنت گفت آیا چیز تازه‌ای از آن مطلب بوده که شما از جانب خانم بشنوم لیدی جواب داد من [illegible]

[illegible] پادشاه مقتدر است [illegible] وزیر مختار و [illegible] خانم هستند و اگر مناسب میدانید ما باطاق ملوث [illegible] رفته دربار

فصول عهدنامه مخفیه ما [illegible] مذاکره بنمائیم خانم در این باب چه میفرمائید من گفتم من خبر از وقت

هر تکلیف را هر چه باشد باید جواب بدهیم کنت ژان از دست لیدی گرفته او را باطاق ملوث خود کشیده برد.

وقتی آنها ~~[illegible]~~ ملوث کرده لیدی کنت گفت آیا هیچ میدانید برای زنان [illegible] از زنهای بسیار وجیه دنیا است [illegible]

و او سوشناخت خیالات من معروف او است دار شوق و اشتیاق خود یک شخص عالی مقام [illegible] در وصف او

اصرار نموده و اعلیحضرت شاه میل دارد با ایشان صحبت بکند [illegible] و برای [illegible] به بیند [illegible] آیا من در شناختن حسن وجاهت

تصمیم بگیرم کنت ژان چون این مطلب بود شنید [illegible] فوراً انقلاب دو طرف شده گفت میتوانم

از شما خیلی ممنون هستم در باب کنتس [illegible] این قدر تعریف و توصیف نموده‌اید [illegible] من نسبت به این اعلیحضرت کمال احترام

و جان نثاری را داریم اما کنتس هنوز به آن اعلیحضرت معرفی نشده است نمیدانم آن اعلیحضرت چگونه با کنتس آشنا خواهد شد لیدی گفت

در این باب فکر نکنید این چیزی است شاه میخواهد که کنتس در مهمانی دربار حضور بهم برساند ملکه میخواهد کنتس بطور [illegible] با ادب ملاقات

کند که بیشتر اسباب رضایت و توجه ملوکانه [illegible] خواهد بود حقیقتاً این است که شاه میخواهد زن برادر شما بوده چند [illegible] شما

میخواهید اسباب این شرف برای او فراهم بیاورید کنت ژان جواب داد البته میخواهیم [illegible] نسبت به آن اعلیحضرت

علاقه احترام بنمائیم اما اجازه بدهید که یک مطلب [illegible] عرض کنم که خانواده من از نجابت [illegible]

ملاحظات و احترام است ما بیک میل مخصوص آن اعلیحضرت اتفاق نمیتوانیم بکنیم لیدی گفت چیز شما از وجاهت کنتس مطلع باشید

من یقین دارم در نفوذ زیاد و با استعدادی در خیالات شاه خواهد کرد اما [illegible] نمیتوانم هیچ قسم اطمینان بشما بدهم [illegible]

و اگر از نو کنت ژان گفت ~~[illegible]~~ اگر کنتس در این امر اقدام نماید یقیناً بدانید [illegible]

فقط [illegible] اما [illegible] ~~[illegible]~~ وقت [illegible] لیدی گفت ساعت شاه برای دیدن کنتس [illegible]

[illegible] باید [illegible] فردا شب در اطاق خودم [illegible] را با شاه بشام دعوت کنم کنت ژان [illegible]

در هر وسیله بهم آنها را با هم معرفی خواهید کرد لیدی گفت من چنین [illegible] خواهم کرد چهار نفر [illegible] خودمان بشام [illegible]

کنت پرسید آن چهار نفر کجا هستند لبر گفت یکی باردن دیگری در خوشاب است [illegible]

سوم ورک در شلیو سیم مارک در تولن و چهارم ورک دلا و گیون کنت زان گفت این نفر اخیر شخص

مقدسی نامی است لبر گفت بلی از مردهای دیانت دار نقل هست همین یک نکته را باید بخوبی ملتفت بشوید در اینجا

باردن دیگری خوشاب است آیا میدانم میدانید در باب این مطلب نظر را به چه طراز اطلاع بدهید کنت زان

گفت بلی بهتر است بدانم اگر تقصیری خواهد کو بهتر است خوب است بفهمد و طرف مقابل کیست

در صورتیکه این ملاحال در باب من مذاکره و در آن وقتی میگفتند من شما در اطاق خود نشسته با شما بیچاره حاضر منتظر

نتیجه مقاوله آنها بودم میدیدم و عنقریب اهمیت تامی بهم خواهد رسانید و اکنون که زمان اقدام در رسیده بود من

اطلاع داده‌ام آنها در بستر تلف ما کردم نیز رسیده‌ام و در آن امر بشرف حاصل بکنم و از اوج اقبال بحضیض مذلت انحطاط

اسباب مورد تمسخر و استهزای تمام اهل دربار واقع شوم آنا لکن ترس من بر طرف شد خود را بر سر حد ال تقصیر

مرحوم خیانت من محو شده و شوکت عظمت خودم گشت به بستر تقصیر خود ملحق میشدم و زندگانی حسنه خود را بیاد آوردم

معشوقه سابق که یکی از معشوقه‌های من بود با زدم جانب مالکیه چند انواع و تمام تفکرات در کله من دوران داشت

دایم تکرار میشد اگر تقصیر ملکه خیال کردم زنده کردن است با به داشتن و در آن یک [illegible] من تقصیر ملکه را زنده کردم

با دفعه شنیدم و چند در باز شد و یک نامه از کرم راه اول دکنت زان ملاقات من داخل شد و مرا با عجله شوق

نفر که پرسید و گفت زانیت عزیز من مطمئن شدیم خود امشب شما با شاه شام خواهید خورد چون این خبر را شنیدم

لرزه شدیدی در اندام من پدید آمد چهار شده نشستم بلکه از روی صندلی افتادم در تمام این اتفاقات آشنایان پادشاه

اینجا آمدند برای من انقلاب و ضعف حاصل شد وقتی این حالت بر طرف شد کنت زان تفصیل صحبت خود با لبر را به من

نقل کرد من از این تدبیر شاه خیلی خندیدم و وعده کردم که تا آنجا که شاه سؤال نماید با برخی لغزشها تمام تفصیل را بگویم

وحشت داشتم و آن این بود که ورک در شلیو نیز در آن شام حاضر بود زیرا که این شخص مرا در خانه مادام [illegible] دیده بود

ولی امید داشتم که او مرا نشناسد

چون خیلی مرتفع با اهمیت بود آنچه کنت زان دفعه آخر مرا متعظ کرد و دستورالعمل داد کلمات او را بخوبی در یاد دارم

و تفصیل آن از این قرار است من گفت خوب دقت کنید زیرا سرنوشت امر ما بسته به این ملاقات اول شما با شاه است

باید یک کاری بکنید که شاه آن عیش و شعف تری را که سابقاً طالب است و برای او حاصل نشده از شما حاصل کند در مقابل

و قصص گذشته او هم شاهی تقدیری تعیش و لذت که از او نبود در گفت اگر کسی یک لذت جدیدی بخشد او را من تعظیم

سلطنت خود خواهد داد اگر در خواهم که شاه با نیز از این ثمره است لیکن چیزی که باید یک نوبر میوه تازه برای شاه پیدا کنید

و از این امر چیزی خسته است که از شما تمکین خواهد کرد شرافت شما را طالب خواهد بود شما هر قدری می‌توانید او را [illegible] کنید

ازین جهت هرچند میتوانی جمع آوری و پادشاه در زمانی که شما خواهید بود همه‌کس شما را تماشا خواهد کرد زیرا ~~[illegible]~~

نظر اینجانب همه باین جهت بود که شما آنها را محروم کردید و در موقع امر باید شاه بتنهائی در مقابل این جماعت ایستادگی

کند نه اینکه جمع آنها با خواهر و زن و دختر دارند ~~[illegible]~~ نیز جمع آنها با کسی را برای [illegible]

شاه ندارند نه پیرمرد شما درآمده از شما همراهی خواهند کرد شما باید باین جور اشخاص مرحمت و نوازش کنید.

حالا آنها از شاه منصب خواسته‌اند [illegible] آنکه [illegible] همراه باشند به فکر خود هم [illegible]

درست [illegible] — تمام آنچه را گفتید هیچ درست است اما من هنوز چیزی نگفتم گفت لطف الله امروز هستید

فردا هم چیز خواهید شد باید از حالا فکر فردا را بکنید [illegible] گفتم همه ~~[illegible]~~ برای خودمان

اسباب ارزانی [illegible] در مقابل [illegible] باشید بلکه [illegible] بگردید خودتان [illegible]

به هیچ [illegible] نباشید و نهایت [illegible] باشید عمده مطلب این است [illegible]

در وقت گفتن این حرف خندید من نیز خواستم خود داری کنم خلاصه تعجب کردم [illegible] خود را [illegible]

دفتر نهم

بالای این بود [illegible] ~~[illegible]~~ در عدم پیشرفت ما صد هزار [illegible] و در پیشرفت یک احتمال هم نمیرفت

ماه به تبعیت و اقبال خود [illegible] در دریای [illegible] مراد خود نمیرسیدیم بعبارة اخری احتراز از کناره [illegible] باید بکنیم [illegible]

جهات عدم پیشرفت برای ما فراهم بود جهت اول اینکه [illegible] جهت دیگر [illegible]

ثالث شهرت به [illegible] خلاصه موانع [illegible] داشت [illegible] با عزم [illegible] دست [illegible]

اما [illegible] آن شب [illegible] با استراحت [illegible] آنچه میخواهیم [illegible]

[illegible] باید [illegible] گفت [illegible] حالت [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible]

[illegible] رسیدیم به دریای [illegible]

[illegible] منزل [illegible] بودیم [illegible] آن منزل [illegible] اندک استراحت و [illegible]

[illegible] بسوزیم.

[illegible] گفت [illegible] جواب دادم [illegible]

[illegible] آن جوان [illegible] حقیقت [illegible] گفت [illegible]

زیرا که در قدیم الایام محض تفرج این رسم معمول بوده من گفتم خیر خیر اگر آن در کار ما نباشد در خزانه دیگران خوش آمده است .

— باری صحبت کنان از جلو آلاچیق‌ها گذشته عبد الکریم رسیدیم با خانواده بزرگ با مادر پیر خود ایستاده [illegible] ایستاده و آهسته دست ادای احترام کردیم

نیز بطور احترام آنها را گفته و بعد از آنکه دور شدیم پیدا شد آمده گفت من خبر رسیدم شما نباید بیایید حالا بگویید چه حکایتی میخواهیم

جواب دادم در باطن من بیشتر از آن حکایتی است زیرا که شما اقتدار میدهید و منظور کاهیده اما من نمیدانم که را خواهید

گفت باز بهتر است و بدانید و قیاس هم بکنید که آن بگوید و آن مهمانها رفقای من هستند و آمده‌اند با من شام بخورند باشنا [illegible]

من با آنها در سر میز بخواهم بود گفتم چه میگویید شما سر میز نخواهید نشست گفت البته چه طور ممکن نیست و من داور در یک میز

باشیم حالا که آنها آمده بهتر از من شام خواهم خورد و من هم از شام حاضر خواهم شد من حیثیت دارم گفتم هم در این مطلب

متأسف هستم و ما در باطن هیچ با هم بحث نیست فی الحقیقه اصلاً کذب و دروغ با هوای دربار هم ممزوج است دلخوش میتوانم

صادق باشد از اشتقاق آن به تزویر عادی مملو

پیش بطور احترام داد و همیشه ملحوظ داشت مرا برده در یک اطاق مفروشه و در آنجا چند نفر زن حاضر بودند و مرا زینت داده من خوش

کلاه به دست آنها سپردم و آنها در واقع معجزه کرده ذرات مرا بطور شرقی زینت داده و شرکت کردند به موهای مرا درست کلاه بزرگ

کردند و من از زیر دست آنها مثل یک عروس بیرون آمدم

به بیرون رفتم دیدم که شاه در کنار او ایستاده بعد آمد ایستاد من بدون تکلیف پشت سر رسید ... ریا زیاد زنده ولایتی طلوع خواهم گفت من

شبی در روانه خنده گفتم چه بارت است اما قبل از طلوع باید غروب کنم (یعنی بالآخره بخوابم) گفت آن وقتی که شده باد نیز از صحبت

حسن و دوام هست من هم تهنیت گفت و دفعه حاضر از رنگ کلمات شنیده شد بعد گفت حرف خصم آمد خوب است که با شیطان او برود بیاید

اما یک کلمه دربار بشخص او الهام کنید و منتقل رعیت و دا به گذرگاه نزدیم آنا این عبارات بعد با بهترین عنوان بگویم

در لکنت زبان با وصف آنکه فوق العاده من بود اقتدار من جرات نداشت که در باطن او هم داشت از آنکه بار تا متن من در حضور

پادشاه خود حاضر شده و را به منزله زن برادر خود معرفی کند در صورتیکه این امر حقیقت نداشت خلاصه ما با طاقچه و مهمانها منتظر بودند

رفتیم پیش از ورود من مرسوم است که ثنا در عقب من بیاید که پا نباید نیست و در آنجا رشته کلام خود منقطع ساخته شروع در ذکر

مهمانی نفر مهمان سلطانی .

مهمان آمدند و ما چند نفر با نزدیم با پادشاه قرار نشسته و از روز خود و لباس بارون دگلس ملقب ساخته تمیز بود خود او در فصل القلب

حالا نمایه و همه کس بوده دنیا [illegible] در نیمه تا عنوان خود به درست دارد و ما در واقع تحفه نفیس چو کسی بوده است

در ملاطفت و مهربانی و در پیش روزگار دست بیاورنت ادعا کنند و اقتدار شخص سلطنت خود بیاشد مهمانی دایم دلتنگ و افسرده بود

خود نیز این مطلب را تقسیم کرده و ما نیز در میدان و دو تیغ دفتر دیگر را که اخیراً در حرم سلطنت میدانست چون این شخص تربیت شده بود

در صنایع و ادبیات نظر قدرت حکمیت مبادا و بعد این صنعت را در قلب نگذاشت علم و رد هم [illegible] در قدرت نجابت آنها میتوانست

مسئله میبود و لیتر اکثر از نجات رساله ریت عادت منظور میداشت وقتی میدید دو دنیا متصوفین شهر ما هم میرسانند حرکت میکرد

زیرا که این امر مانع با خیالات او بود خود را مرشد کفت میدانست از آنکه شاه است و باید به لقب ساده اکتفا میکردند

و میدانست که یک لقب دیگری را به هر نهج مثلاً بگویند سردار قانع است و چون منتشر گشته بود در امور عسکریه شهر ما هم برساند

بر خود رتبه دوم باشد و در پیش حسادت میورزید وقتی صحبت از او میان می آید الهام را به میل می نمود از پیش او رفته و مراد مطاع

واقع شده بود و از همه چیز سیر و به سیر شده بود خواه و یا دیرین این [illegible] مالخولیا تصور میکرد نمیدانست کسی باید مدعی او و مقاومت

کند نه اینکه باید در او حق مقاومت بر بیاید بلکه از این جهت بود که بر ضعف باطنی خود آگاهی داشت و میترسید که مبادا [illegible]

احساسات را بحرف بیاورد و حال آنکه در دارای این صفت بود نسبت به عالم مذهبی مانند مقدسین احترام میگذاشت از هر امیر میترسید زیرا که

از شیطان خیلی ترس دائم داشت و گمان میکرد در هر کاری که بکند چون به کشش خود الهام که داده گناه او را بخشید دیگر معقول [illegible] بود از معقول و ایمان

و متصوفات در تصنیف [illegible] داشت که [illegible] عقیده اختلاف خالف بود معهذا تمام اعمال و افعال و با [illegible] کسی [illegible]

و وقتی بعضا [illegible] عموم [illegible] شرح حال را بازم تقریباً این بود و ذکر شد جهت آنکه تقریباً کم [illegible] لازم بود نوشتم

شرح کامل از او نویسیم ولی در روزنامه خود [illegible] از او ذکر خواهم نمود متدرجا جمیع صفات و عادات او را خواهم نمود و [illegible]

در شخص او [illegible] کامل شرح خواهم اکنون بپردازیم به [illegible] درشلیو

این شخص و [illegible] داشت و در این سن [illegible] از او دعاهای [illegible] کشیده بود زنهای مشهور معتقد [illegible] شده [illegible]

شهر ما هم داشت و حال آنکه [illegible] هیچیک از آنها [illegible] شخص [illegible] و مردانه [illegible] بود وقتی از [illegible]

جوانان [illegible] عادت خویش هم میرسانید [illegible] خویش [illegible] صحبت بود

اما باید دانست که مقصود از خویش صحبت همان ظاهر عبارات است نه معانی مطالب زیرا در این شخص [illegible] جهالت و نادانی را

داشت [illegible] و این امر [illegible] قرار داده [illegible] صفات عالیه [illegible] بود دوم [illegible]

دوم [illegible] بود از [illegible] میرسید [illegible] عقیده [illegible] ذکر کنیم

این بود شخص [illegible] که [illegible] باید [illegible] فقط مرده [illegible] اما یک نفر بود در [illegible] درشلیو

از او هم خیلی [illegible] و هم [illegible] ارادت خیلی تملق میکرد آن شخص [illegible] بود [illegible] ارادت میکرد و [illegible] درشلیو را

[illegible] الطاف میدانست و [illegible] درشلیو [illegible] و [illegible] فرق در این بود [illegible] درشلیو این کلمات را در باب آن

شاعر در [illegible] میگفت و حال آنکه [illegible] در [illegible] عقیده [illegible] در باب [illegible] اما باید

دانست [illegible] درشلیو [illegible] ناشناس بود زیرا او [illegible] در جنگ داشت اما به واسطه [illegible] این شاعر [illegible] بود

نه به واسطه لیاقت خود.

[illegible] و لیکن [illegible] در جنگ قابلیت داشت [illegible] یک نفر [illegible] با [illegible] خویش [illegible]

اطلاعات مختلفه باید داشت با وصف این نکوئی نیست اگر او را خوب میشناختند دوست داشتند و شاه هم او را

خیلی دوست داشت و ما بارها بهجهتی میکردیم در لطف پادشاه نسبت بهو بر خلاف مرحمت و الطاف شاه را مخفی نمیدا

میداشت مثل اینکه شخص معشوقه خود را پنهان میدارد فیما بین در حقیقت شخص تابع بود از هر جهت بلکه از هر جهت شاه

این شخص خیلی نفوذ داشت که نام خوب رأی شاه بود برای دربارهای خارجه نیز و قرار او را محترم میداشتند او

اسباب ناامنی و تمام تغییر کابینه‌ها باز هم در باب این شخص ذکر خواهم نمود برادرش شیفته بود بدقلب و منفی

کاه قدر و قوز در ... تنهائی رشادت را داشت و با شخصیتهای زورویت خیلی دشمنی بود بواسطه اقتدارات این شخص بود که

پارلمنت پاریس اقتدار آن کشتیها را از آنها مسلوب ساخت شاه هم بعدها از بارها خوشش می‌آمد هم اقتدار این برادر

بسیار حسن داشت و مثل اطاق ما داشت

مهمان چهارم ... دیگر بود که مقرر شده در این شخص تا ... و الله اعلم بالصواب

فراموش نمی‌کنم بار چهار نفر از آنها امتیازی بزرگ کم بود در قشون هرکس رشادت داشت ترجیح داده بود

وسط از زمان تا بحال در دیدن حیله بود بعلاوه بهیچ قسم فکری دیگر او را نمیخواستم که در این روزنامه فراهم کرده ... در باب درویشی ایشان نخواهم گفت

اکنون برمیگردیم شرح ورود شاه من در تالار پذیرائی.

بمجرد اینکه بیاد مرا باطاق پذیرائی دعوت کرد او را حاضر کرده و از اطاق بیرون رفت شاه بسمت من آمده با کمال مهربانی

و ملاطفت تعظیم کرد و صحبت داشت اطوار مؤدب و با ملایمت و صورت خوش و وضع با نجابت و شعله چشمهای او مرا مجذوب

مطلقا ساخت و فورا از حالات انقلابها که در مدت اقامت من عارض شده بود بیرون رفتم شاه چشمهای که هر وقت با گفتن آن

زود بود او را با دقت در نظر گرفت مثل اینکه میخواهم او را بسیار دوست دارد در حضور او هر بار نزد من آمد بطوری نسبت به من

اظهار مهربانی کرد دعا داشت من به خیال شوم که هیچ وقت چنین اشخاص را نمیدانستند و خلق او بطور محسوس و با کمال سرعت مرا از خود

اندوه ساختم شاه هم نشسته بودیم در حالتی که برای من ضعف میکرد

خیلی حوصله داشت هم به قدری شاه نسبت به شیرینی اظهار میکرد آن سه نفر مهمان دیگر به احترام و اعتنا از من از روز اول

با من بطوری رفتار میکردند مثل اینکه با مردمان با شأن باید رفتار کرد کم کم این رفتار محرمانه خودرا ترک کرده بطور محبت دیگر

رفتار کردند یک قدری بعد از آن اندک احترامی در معامله خود منظور داشتند و وقتی دور میز نشستیم آنها با عبارات بسیار

متواضع و احترام گاهی با من حرف میزدند گفتگو شان سکوت محض بود شده از ...ات بود با ملاحظت میشد و با من

بطور آزادی و بدون حرف زده و صحبت میداشتم این ساده گی و داده قرار من در نظر شاه خیلی پسند واقع شد میدانستم که او

از شوخی و اطلاع خوشش می‌آمد من نیز بقدر کفایت تخریج او میدادم صحبت با در سر میز خیلی خوش مزه و در مطالب مختلف بود

در باب لطف او با صحبت داشتیم بعد از اوضاع کشور فرانسه و کمی راجع به انگلیس حرف زدیم بعد از روسیه در بار نمی‌بیان آمد

بارون دیگری حکایتی کرد که در گرگان واقع شده بود باید دانست که کدام ولایات امروزه بوده در ممالک آنها آنچه

واقعه عجیب آمیز با تیغ و با وحشت انگیز با مسکن روی دو به تفصیل آنها را نگاشته برای شاه نوشتند شاه این مطالب را مشغول [illegible]

خاطر خود باشاعت و من هم بفرمایند چه قدر مطالب عجیب و غریب شنیدم

چون از شام فارغ شدیم در ستان شاه اندکی با ملازمه‌ها با صحبت بودند [illegible] که این آقایان [illegible] با ملیدی صحبت کنیم

از من توصیف میکند و ناگوار حرف میزدند که شاه نشنود در نوقت شاه نزدیک من برپا ایستاده با ذوق [illegible]

با من صحبت میکرد من در جلو حملات او خوب [illegible] میکردم چنانکه در ذوق ذکر منعم شخص بود و جوان و نقص جوانی را از

حیثیت خوش طرزی و ملاحت سلطنت رفع می‌نمود در بین [illegible] بعد بین شد و من اشاره کرده برخیزیم تا آن وقت هم

اظهار نکرده بودیم که شاه را می‌شناسیم و بدون تعارفات زیاد از اطاق بیرون آمدیم تا گمان کنند من در سو شناخته‌ام [illegible]

به یک اطاق دیگری برده و در محکم [illegible] بود و [illegible] شدیم بعد برده گفت زنان کم کم [illegible]

میخواهیم با شما مراجعت کنید میخواهم در [illegible] باشید اما گفتیم چون خیلی خسته است امشب [illegible] خواهیم ماند گفت زنان

و من ملتفت شدیم و شاه از من خوشش آمده است [illegible] کارهای جمله صورت داده [illegible] ملکه

میخواستیم و شاه را بپرورانیم تا در کار یک بنیان [illegible] بودیم و [illegible]

لهذا جبراً تن در دادیم

درست من — [illegible] در باب بعضی تفصیلات سلوک اعیان کنم [illegible] خبر از این میکردیم شما خطاب [illegible] شنیدن آن [illegible]

[illegible] در عمر خود بیشتر اتفاق افتاده است که [illegible] با امنا و بزرگان بعضی مطالب را درست کنند اظهار کرده‌ام اما من هیچ

در عمر خود بیشتر از کوشش [illegible] به پرده [illegible] هیچقدر شما اظهار میکنم و روز بعد دختر در اطاق خود تنها مانده بود [illegible]

دو روز بعد [illegible] تعظیم کرده گفت گفتند شما در اینجا ملکه هستید دختر از پیش شما بیرون آمد [illegible] گذشته از اینکه

رفیع معمار خود اشاره به [illegible] کرد ملکه گفت شما مثل صاحب ریاست هستید نیز گفت و من [illegible] دفعه [illegible]

معنی لغت را فهمیدم خلاصه نیز امر [illegible] که این جهت بود با آنکه در جواب آن هست [illegible] گفتم من [illegible]

گفتم میان آن هم [illegible] گفت هیچ چیز [illegible] با نفعه [illegible] گردن بند [illegible] را از [illegible]

محض تعارف زنانه شما داده است و ملتفت است که چنین چیزها قابل شما است [illegible] رسیدیم [illegible]

گفت به اگر [illegible] شما ملکه است [illegible] در خدمت شما خواهد بود گفتم من در خدمت او حاضرم [illegible]

بعد گفت گفت زنان [illegible] است و کمال [illegible] را دارد [illegible] آیا [illegible]

گفتم با [illegible] باید

گفت [illegible] که [illegible] او ملتفت شدم که [illegible] او [illegible]

از پیشرفت کار تهنیت گفت بعد از من بعضی سؤالات کرد من نیز در ضمن [illegible] زبان خودشان نتوانستم جواب آنها را بدهم

این تنبیه روشن شد بهانه تغییر اوقات و غضبناک شده چند کلمه نامناسب بعضی بلند اظهار کرد در صورتیکه قدر [illegible] در آن اطاقها

احدی باو بلندی حرف نزده بود لیکن متوحش شده دست خودش به هم گرفت که از آنجا و [illegible] دیوانه شده میدانم که

کجا است می ترسیدم که مبادا این دیوانه محض خنده تا یک حرف بیقاعده بزند در دربار او که تشخیم بودم در صورتیکه

او لطف محرمانه مرا در رجوعات می نشست بعضی مطالب را به او بگویم و اکنون گفتارش آنها را من منقول است

روزانه کم در حق [illegible] اورا هم که از اول شناختم شاه تعجب کرده حکم از دربار او جمیع متعلقین شدیم ملاحظه بود از این

صحبتها محرمانه من خواستم به بازی مرحمت کنم مانع نشده یک ساعت بعد کاغذ خود رسیده بودم در شام که بعضی

قلابه الماس که اقلا هشتصد هزار لیره قیمت داشت با دویست هزار لیره بدین کاغذ برای من فرستاد .

گفت زال و من دفتر انقدر ثروت را دیدیم مات و مبهوت ماندیم ما در عمر خیالاتی انقدر پول ندیده بودیم خیلی [illegible] که

و این پول تمام ندارد برادرم من این مبلغ را بعد قیمت بعضی مال قیمتی [illegible] را بجیب خود گذاشت و دیگری

[illegible] میز که هشت من هم خودم دیده ام و ادم بعضی جواهر دارد و حق دارد و یک سهم آنرا برد من هم نیز اگر به بازی شب

کنیز خود دادم در آخر روز خیلی خوشحال بودیم در نقشه [illegible] قرآنه من حرف آنها شد هیچ نیاز آوردم و مملکت شاه فردا

کمی دیگر بعدی گوش من درباره کالات [illegible] خود درآیم آن شب بعد تنها با گنت زال بسر بردیم او نیز با من اتفاق داشت بر اینکه

چون مبانی ثروت ما بیشتر است [illegible] باشیم و بعضی تقاضای من کرد و من و همه نقشه ها را در آینده برو در آنها را با تمام زیاده از

تقاضای او بهره مند شده بودیم آن شب [illegible] در وزرا [illegible] و هم بعد از ایام میمانده یا هشت روز بعد هم آنها همه موعد

وقتی رسید ما در [illegible] زبان میگذرانیم بعضی را در وزارت خود با میگذاشتیم بعضی دیگر با [illegible] و من نامه ملکه

[illegible] یک درکار حکم [illegible] ملاحظه است [illegible] ویا یک بازی خوش مزه است در اینصورت بایستی [illegible]

بازیگر اول آن باشد

فصل دوم

صبح روز بعد وزیر شاه خبر رسید شاه یکدسته [illegible] الماس برای من فرستاده و نامه کوچکی نیز نوشته بود آن کاغذ را که داشتم

صورت آنرا [illegible] در اینجا می نگاشتم ولی آنرا با سایر چیزها از خانه من دزدیده اند جواب مختصری خودم نوشتم بدون

اینکه از گنت زال مشاوره بکنم چون ~~[illegible]~~ از آن وقت بعد بعضی مطالب [illegible] شده

اعمال و افعال من [illegible] رسانیده بود نسخه کاغذ خود را نگاه داشتم و تفصیل آن از این قرار بود

سیرلیبارون — شعف و سرور من درجه [illegible] حقیقه [illegible] مبارک زینت یافته است مرا خوش بخت ترین نسوان روی زمین

ساخته از مرحمت ملوکانه فرستاده بودید نهایت ممنونم [illegible] است [illegible] خواهش شده آن اعلیحضرت [illegible] دول

عریضه جمیع از مرام شما پیدا شده انتظار نخواهد بود اشتیاق حضور شما به این نحو بطوری خوب اظهار کرده اید در کاغذ

حالا دست مرا ببخشم باید شما مرقوم داشته بعد از آن کاغذهای من در غیب شما میدوم من مینویسم و این کاغذهای من در دریچه تماشا

بیشتر خدا حافظ مسیو لباروق شما مرا از استعمال القاب در مراسم ادب ممنوع داشته اید پس چقدر شما میلکم و شما هادست دارم

کنتس ماری .

دفتر این کاغذ سواد مفاکده دیدم در قلب بزرگ افتادم و آن عاریه داشتم دیگر هیچ من شاه کاغذ نوشته بودم بلکه به ماری دوگنس

و پادشاه حضرت اثر از روی چه تو اعجوبی کاغذ خود را بین اسم امضا نموده بعدها مطلع شدم و فرانسوای اول امضا اسم خود را یک مربع

برای خود
معاریس اختیار کرده بود شارلکنت امپراطور المان بود کاغذی نوشته و بعد زیر امضای اسم خود شرحی مفصل از مناصب و القاب

خود نوشته بود فرانسوای اول جوابی نوشته اسم خود و فقط امضا کرد فرانسوا بود و دیگر هیچ و ما بازم نیز میل داشت

و در این باب
القاب مختلفه برای خود قرار دهد مردمان تماشا که اسم از روی جلال تیر لقب عالیه بخود می‌بندند در همین اکتفا نماید

و ما بعد طالب برای مسیو در شهر اسم خود مجید بدند و لقب بیشتر اختیار کنند و تا بازدهم فقط بایستی برای تقدیم شعبه ایشان [illegible]

فراهم آورده مردم با او بطور محبت رفتار نماید در این خط [illegible] اعتراف کردم و تعیین کنم من خودم کنم که در کاغذ خود

عاشق
بیا چون دیگر نمی‌نویسم و شب را بخواب تا او را رسیده و اجازه که قرار گذاشته بودیم رفتم و در ساعت معهود در بازار رسیده با کمال

روز دیگر هم شدم از نهایت شادی فکر بعد از آن روز بعد همیشه یک نفر در آنجا برای خدمت من حاضر بود پادشاه مجرد دیگر

شنیده من در دربار هستم خواست تمام بطالت خود را بنماید و در مدت چهار روز از این فرض داخل شده و تا دفتر تمام شد سر با ستار

من به اراده منقلب بودم و با جسارت میکردم با تکلیف نشستی که به من گفته و خوب کردید سلام شما همین فرمایش قاعده دارا

بخرج رفت مقدمه کار خطر نمودم کردم شاه هر روز من تبسم میکرد و تنهائی مرا ابدی بسته و دو ماه در از مرا با کشتهای خود

مرا پیچیده و در روز یک من ترک و ذوق بیست ساله که خود ادعا و دست میکرد آن شب مهمانها عروض شده اند دفعه

در همان داشتم یک دو کرده در راه دیگر دیده که داین بود در باب این شخص چیزی می‌گفتند و ما بشنود که دست

اما بعقیده من شیطان مخفی است و آب و هوای او تسلی بوده مانند جوهر که که میوه را پخته در وقتی که با میکرد از آن به

عاشق شدن خدشه در بدیم هست چه بکوبن مسیو دیدلو در حضور شیطان خوش شاه کفت اعلیحضرتا در دنیا همه از چیزی خسته

نقش
از همه چیز تر اول ریشلی مسیو داین است به کردن یک بار من نیز پیدا بهمین درجه از او تیر سیدم دخل و داشتم ملک

شاه [illegible] در باب عشق با او حرف زده گفت من میدانم در این امر جانشین سنت خواهم (مرا قنل زمین سنت فوا

عاشق کنتس ماری بود است) در که جواب داد با اعلیحضرتا همچنانکه خود اعلیحضرت جانشین فارامن هستید (فارامن از سلاطین

بسیار قدیم زمان است غرض و که از این وقت هم اینها بوده [illegible] مانی سنت فرا و پادشاه عاشق رقیب تمام کنتس رسیده‌اند

چنانکه بکلی در فاصله فراغی و در بار روز هم سعد طلبی بایز بر سر سریر فرمان نشسته اند) خر از تیر حرف او خلع رنجیدیم و تا عمر داشتم

کینه او در دلم بود بیرون نرفت حرف او دولت بر تنهائی شرارت او میکرد خلاصه در آن شب آنجا را وداع نمودیم او فردا شب

دوباره با کاری میکرد هنوز مرا نشناخت و مثل اینست که میخواهم شما کالان میبردم نیز یکی از آن شعله ها هستم در بیت دولت و صحت

در دربار مشغول شده روز بروز معدوم میشوند

و رک دو روز بعد آمده هر شب در ما تقدیر احمق لعب و شغل او ایم میکرد کالای او نگاه داشت همچنانکه در خانواده او و آب خورده است

بیرون و بیرون در واقع هر دو مردمان خوب هستند در حفظ مرت خانواده خود نیز بسیار با طاقت مواظب میکردند یک شب پادشاه

از ورک دو روز بعد پرسیده ما که از حقیقت ما مهمان این ما هم میکنند جواب گفت اعلیحضرتا من جان ما و کهنه میدیدم ابدا

نمیدانم چه کار میکنند اما اگر آن اعلیحضرت میل داشتی این مطلب هستند از سید دیگر نیز تحقیق خواهم کرد شعور او به این

درجه بالا بود وقتی پادشاه و ادمارک نوشته آمد او را با سرش کلاه دار قرار داده پادشاه و ادمارک یک شخص انگلیسی

و به برادر نقل کرده بود مشهور است که فرانسه ها مردمان با ذکاوت هستند ما اگر مثبت خوبه خود را مطلع بسازیم باشند

اما من و زن و پسر انقدر بد گفتم با ادب مرحمت کردم و آنها نسبت بمن خوب بود کاری نکرد من با یک یکی از آنها ملاقات میکردم و خیلی

و از صحبت آنها قدری خجالت میکشم همیشه من تنها نیز در هر موقع دو مورد او از خودم برآمده است با آن آنها صفا نمیکردم و میخواهم

و در خانواده آنها همیشه بازی از طرف بیمار مرخص خواهد کرد

شب تا صبح با شاه سر بردیم تقدیر شب آتش شادی نگذشت ورک دو روز بعد حیدر المقدور کم حرف میزد تا شب پیش باز یک شغل

و ورک در این نیز چون طرف مقابل خواست که ~~خیف~~ بگردد ابدا سکوت داشت یک پا و دفعه خواست که حرف معنی

بخندیم بگوید آما از آن شب بعد از عروسی تخت شاه این دسته او بود و بیم در صحبت او تقدیر متعارفی بود کرش بخوبی و رک عیاد

با اختیار و رفیقم فرستاده بود و در شدت عشق بمن قسم خورد که ابدا از تو جدا نخواهم شد در اثنای آن مملکت سپاهی خواهم خواست

چون پادشاه اشاره کرد آن دو مهمان رفته وقتی ورک در این بیرون رفت من به او گفتم بازوهم گفتم من از این شخص بزرگ و خوشم نیاید

شخص مغروری است هر کار مرا رست نخواهد داشت شاه گفت اما حقیقت میگوئید گفتم با یقین دارم و هیچکه تقصیری کنم من نزد آن

اعلیحضرت دشمنی دارم از ترس میترسم شاه ~~محبت عشق~~ ~~بالنظام سلطنه~~ (افتخار محبت) گفت بی خیال باشید عاری از شخص مقرب است و تا دم آخر

شما را محفوظ خواهم کرد و از بابت کسی که طرف بی میل شما واقع شده باشد

بعد از این صحبت باز شب جوابات به سر بردیم وقتی از من جدا خواطر میکرد خوشش کرد و جان پس زده بود بلکه تمام شب در همین جا بانیم من

اطاعت کردم لیکن آمده بمن گفت همین اطاقها در آن سکنی دارد معقول شما شده است و شاه از شخص و تمام تر التفات

لازم بود در آنجا بکار بردم

با آن روز من ها زینت باز با پس چهار کم و شیشه نیست آن جوی قرار دادم بعد از آنکه با زینت آمده گفت شخص بخت بیرون ... بال

فاخر و شیره میخواهد بدست شما برسد و نخواست دوهم خورد ابدا زنگ کشم من به معدوم شدم ورک در شلیوس است و چون قدم نزدیک

گفت گفتنی من از کم التفاتی شما گله دارم مگر اینکه تقصیر حافظهٔ شما هم شده در شب گذشته چگونه شد باعث چه بود دوست من فرمودید

شما چنین گفتم مسیو له مارشال اگر این تقصیر است شما هم در آن شریک هستید شما نیز اظهار آشنائی ننمودید گفت چنین این است حالا

صد درجه بر حسن شما افزوده شده است از وقتی که من بشرافت آشنائی شما فایز شدم شما فقط حوری بودید اما اکنون رب النوع حسن شده اید که

چند کلمه در باب خانه مادام [illegible] اشاره کرد و با کمال احتقار گذشت و گفت با لطافت طبعی که داشت ملتفت شد که این قسم یادگارها با

میل من مطبوع باشد و از من اجازه خواست [illegible] دیگران باشد که بمن معرفی کند و گفت میخواهم دختر شاه

مرا با تربیت خود [illegible] ساکن [illegible] در نزد شما داشته باشم نیز خواهش کرد او را با کنت [illegible] معرفی

کنم بعد از آن حرفها هم خیلی عداوت [illegible] در ابتدا این شخص [illegible] دوستی منتقل شده

خواهش [illegible] بود که [illegible] شاه بنمایم [illegible] او بیشتر [illegible] دعوت کند من نیز فکر دارم

[illegible] اظهار [illegible] گفت [illegible] تمام اهل دربار [illegible] شما خواهند آمد

آنها [illegible] نیز خواهید داشت دشمن [illegible] شما [illegible] دیگر [illegible] است این خانم توسط [illegible]

در [illegible] شاه [illegible] است [illegible] را هم [illegible] مقام [illegible]

او [illegible] تمام [illegible] شما [illegible] خواهد بود [illegible]

گفتم چه میفرمائید مسیو له مارشال شما میخواهید من [illegible] اقدام [illegible] گفت [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] گفتم عجب است [illegible] تازه رسیده [illegible] اقدام

بدبختانه [illegible] گفت شما احتیاط کنید [illegible] مطلب [illegible] بشما بگویم [illegible] مردمان [illegible] هستیم

[illegible] گفتم در صورت [illegible] از حالت [illegible] خود مسیو له مارشال دو ریشلیو

در مجالس همه کس نیز [illegible] از آنها [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] گفت آه مادام [illegible] به [illegible] کردم [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] رفت [illegible] دیگران [illegible] آمد [illegible] نداد [illegible] صحبت

[illegible] گفت آنها [illegible] عزیز [illegible] اظهار نکردم [illegible] آنها اظهار [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] گفت [illegible] آمد [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] فرقه [illegible] باید [illegible]

گفتم [illegible] گفت [illegible] ازین باب [illegible]

[illegible] نوشته ام [illegible] خواهر [illegible]

[illegible] اشاره [illegible] شاه [illegible] او نیز [illegible] رفت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] آمد [illegible] گفت [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خانه مادام [illegible] آن خانم [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] دیگر درباب [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] گفت در صورت [illegible]

این مطلب راست است که از دل به دل راه است زیرا من نیز شما را خیلی دوست دارم همینطور .

از این حرفهای شاه من نهایت مشعوف و مسرور گشتم دست من نزد شما ~~[illegible]~~ بوسیده دانسته بشیر دراکه من شاه [illegible] بطور عشق داشت داشتم و ما قلباً بستگی با او داشتم بطوری در حق من مرحمت و لطف می نمود معاینه من خیلی تنگ ناشناس باشم و نسبت با او هیچ اخلاص نداشته باشم .

شاه وقتی ~~[illegible]~~ خداحافظی میکرد گفت ورشیلیا بشما شام خواهد خورد و ما گفت که کی ؟ مهمان خواهد بود مهمانها آن شب [illegible] دوک دو راس ~~[illegible]~~ دوک دو ریشلیو و مارکی دو شوولن و کنت دو فلدمارس بعد من درباب همه این اشخاص شرح داده‌ام خود درباب شخص اخیر اما با وصف اینکه خیلی بر من فرض است درباب این شخص آخری شرحی بخواهم نوشت چنانچه بر شما باید معلوم باشد

آن شب خوش گذشت تا شب [illegible] دوک دو ریشلیو واقعه خوش مزه از زبان [illegible] حکایت کرد چنان عجایب [illegible] در نقره آب و تاب بخرج میداد و ما خیلی خندیدیم [illegible] با هیچ رقت موظف [illegible] بود از من رضایت داشت اما شاه تنها در میان [illegible] بهم رسانیده بود دایم به تعریف و توصیف من میپرداخت [illegible] و ملاطفت بخرج میداد و بعد از شام وقتی تنها ماندیم بطوری [illegible] من جانی داد و [illegible] شما [illegible] مستدام خواهد بود اگر این التفات را مدام میکرد از ترقیات روزبروز [illegible] [illegible] مردم دانسته که من زن جوان [illegible] ملکه [illegible] شاه میباشم [illegible] خورشید جدید دربار [illegible] میباشم من از اقبال و خوشبختی کمال اطمینان بهم رسانده [illegible] عظیم الشان [illegible] دست رخ نداده از [illegible] دوام در تمام [illegible] عزیز من [illegible] داشت

فصل یازدهم

دوک دو ریشلیو چنان معاینه بطور عجله عازم سفر شد [illegible] دوک دگیلون [illegible] اینهم که [illegible] اگرچه بجهت [illegible] ریخته بود و شهامت ملاطفت و کمال [illegible] را داشت [illegible] خوف صادق و ثابت قدم بود در خدمت دوستان [illegible] را داشت در مقام دشمنی نهایت عنود و لجوج بود و با جبر [illegible] داشت از هیچ [illegible] اندیشه نمیکرد دشمن زیاد داشت بلکه تمام کارکنان دولت با او دشمن بودند و با او ضرر زیاد رسانده خود نیز از آنها چنان تلافی سختی کرده است [illegible] در حق این دوک دیگر [illegible] باید دانست [illegible] دوست بود [illegible] هم داشت و اگر در یک موردی [illegible] استرداد [illegible] بود جهت ~~[illegible]~~ [illegible] با عزم و حزم و تقصیر دیگران [illegible] داشت در صورتیکه ~~[illegible]~~ برای خودش هم طلب عفو میکرد اما دوست من [illegible] مختصر [illegible] داشتم هنوز هم از معایب او تغافل میورزم [illegible] مرده است دیگر [illegible] اخلاص در خیال من [illegible] باشد [illegible] انکه [illegible] اخلاص داشتم من [illegible] حق آنها را ادا [illegible] عبارت [illegible] از اظهار حقیقت و حالت [illegible] اما [illegible] قلم من [illegible] محبت [illegible] انکه [illegible] انکار [illegible] رسوا نمایند

همانطوریکه در نظر داشتی بعضی از مورک درشلیو بدم آمد همانطور درآن نظر به برادرزاده در میان پیدا کردم دیدم که دل

نجیب و استعداد بزرگ دارد و برای انجام دادن امور عظیم استعداد دارد اگرچه عمری او از این صفات که عاری بوده است

و در بعد امر مورک دراگلیون محض جلب منفعت شخص خود درست شد اما طرح دلتنگی شده که قبلاً هم اتفاق بیفتد پیدا کرده خیالات

مغرضانه را ترک نموده خیال شرف داشتیا که نسبت به هم رسانید و من خیال دارم با آن تفاخر تمام زیرا که برادر میان اهل دربار

شخصی مانند او دارای جمیع صفات و کمالات حسنه نبود

ملاقات اولی ما خیلی طولانی شاید گذشت ما شال و او هم به طریق انهم اسباب خوشوقتی ما فراهم آورده چنانکه در وقت

ذکر نموده مسیو درشلیو به تعلیم و تربیت داشت و نه هنر و ذکاوت و ما با طور بزرگان ناموس و ادب نجیب و مملکت دربار

به درجه معتبر بود و شخص ارسطو آدم تربیت شده محسوب نمود در پی صحبت رو به برادرزاده خود نموده گفت برادرزاده من

خانم برای ما خیلی کار میتوانند صورت بدهند آقای شما بسته این است و اول یاران او کار صورت بدهیم او اکنون

در دربار بی تکبر و تنهاست نه حامی دارد و نه دوست بین قبیل ما دوستان او بشویم اگر ما را قبول کند و در روابط تجربیات

خود ما فقط دعا رس حوالی او باشیم .

مورک دراگلیون بطوری با ذوق و شوق اظهار اخلاص کرد و من خوشم آمد گفت در ایران مانند مهمان خویش کنیز تبت که

خدمتی نمایند انجام دهد و من خیال میکنم و بعضی الحیان رفتار داشته باشد اگرچه متخصصین ما کثیر و قوی خواهند بود و مسیو دیگر امور مملکتی

و برادرش بسهولت و بدون حجب و جدال مقام خود بود هر یکی را که در نظر خواهند کرد آقا نیز با مساعدت ستاره اقبال خانم

شده با کمال شعف همه آن در خواهم آمد ~~[illegible]~~ و مظفر خواهم شد زیرا که برای امور مظفر یک نفر تا

کافی است مورک گفت مرحبا برادرزاده من عجب ~~[illegible]~~ مردی است رشیدتر دارد خانم شما اراده زیادی خواهید بود

بلکه بیشتر از این من از او میخواهد سرمشق زیرا که این من فقط معایب دارای معایب خانواده ما است

مورک درشلیو حق داشت و از هر که ذیفنون باکسانی بیاید زیرا فرزندی بود ناخلف نه قابلیت داشت نه صفات خوبی

عرق او و لعب بود و عیش بود و با بدون سلیقه از مقربین دربار بود و با بدون کفایت از اهل نظام بود و با بدون

جرأت مقاومت در هر دایره دکان عدم استعداد خود نمایان میساخت گویا با دشمن میکرد زیرا که با دشمن خود جنگ بزرگ

دولت ملک اروپا تحقیر مینمود فقط برای دشمن او بود داد دشمن موروثی از طرفی ~~[illegible]~~ دشمن خود هیچ کرده در نمیکرد

من ملکه روس را دیده ام و با همیشه اراده هم آمده است روزی خواست دفتر یک رقیب را بگیرد ~~[illegible]~~

و در آن امر به سه تقصیر بزرگ مرتکب شد خانه رقیب را آتش زد دفتر را غصب داد و بعد از آن خود [illegible] و [illegible] برای

این تقصیرات او نتیجه اما بزرگترین ملکه بهترین کار او همین کار بعم است فقط در جای موسیو مردی خوش سر زده آزاد

و ک این مطلب را بعبارة اظهار کنم که هم خبر از زشتی آن [illegible] نیست باید اقرار کنم که در روزهای ناامیدی کامل بسیار است

مجلس یوم شاه با مردمان پست خلوت میداشت از ورک و در آن سال که خیلی بی مایه و در اینکه گاه [illegible] ملاقات

و توجه او نسبت به وکلا و اکلیان داشت این حرکت بد در عادات مبهم و مطلوبات ما پارلمنت هر تیان [illegible] معلوم ساخت

همه اندازه طرف میل شاه واقع است اما باید اقرار کنم که اگرچه در دربار مقطوع شده و ما در شهر مغلوب گشت و طرف [illegible] میل

اما واقع شد در یک موردی ~~بی خشونت~~ از جهت [illegible] و علاقه و باده و شهر [illegible] خشونت و [illegible] نسبت بمن

بی احترامی نفوذ ملا [illegible] در آن [illegible] از بدو امر نسبت با [illegible] تا [illegible] کردم

یک [illegible] گذشت و هر روز در [illegible] و [illegible] هم [illegible] شاه [illegible] افزود و انواع [illegible] را [illegible]

منفور ساختم و اسباب [illegible] را فراهم میآورد [illegible] میکردم در [illegible] با [illegible] است این مراحم ملوکانه

[illegible] هم رسانید و [illegible] و [illegible] آنها را [illegible] کرده [illegible] در دشمنی سر بلند [illegible] از [illegible] و [illegible] ازل

[illegible] و [illegible] دیگر امور [illegible] است اما باید اظهار کنم [illegible] در حق من حالت تغییر داشت [illegible] و حال اینکه

[illegible] که [illegible] شرافت [illegible] او نقش دارد آورده [illegible] و [illegible] است از من اغماض کند من [illegible] گفته ام [illegible] و [illegible]

حرام [illegible] از جهت اینکه امر حقیقت دارد او در مجلس شرب شاه [illegible] میکشید و [illegible] شاه سر [illegible] از [illegible]

[illegible] است او [illegible] از وقت رجوع شاه [illegible] شاه [illegible] است خود میکشید [illegible] این قسم [illegible] را نفهمیدم بمجرد اینکه

این خانم [illegible] از میل شاه [illegible] مطلع شد خواست [illegible] که [illegible] در آن باب [illegible] اقدامات

[illegible] و تغییرات در [illegible] اکتفا [illegible] تعجب [illegible] آمد [illegible] و [illegible] شور [illegible] از

در [illegible] میل شاه با من [illegible] و [illegible] از طرف دیگر چون [illegible] را امید [illegible] خواست با آنها

[illegible] باید [illegible] را بیدا کنند در [illegible] این قسم مطالب [illegible] انگیز [illegible] کرده و او [illegible]

[illegible] که [illegible] تمام این اخبار [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] شاه [illegible] نسبت بمن در یک روز [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible] داده و در تمام [illegible] این اعمال [illegible]

[illegible] بخشید [illegible] محبت شاه نسبت بمن افزود [illegible] کاست

اما [illegible] عقل [illegible] اگر [illegible] نمیدانید که وقتی [illegible] احترام [illegible]

از [illegible] بلکه [illegible] شرافت او را [illegible] از این [illegible]

بی احترامی که با دادم دیگر امور در باره [illegible] نسبت [illegible] گفت [illegible] نخواستم [illegible] از یک

دو روز بار بر ما گم بلکه انتقام او را الساعه کشیدیم و گویا در شوقیه رفتار زن خیلی درست و داروی قاعده بود تفصیل آن از این قرار است

— یک روز صبح زود با مازنیت دست بدست داده در باغ گردش میکردیم از دور دیدیم که میدویدیم خیلی جلوتر بود ما روانه شدیم

سمت جزیره عشق در این اثنا شنیدیم در عقب ما کسی راه میرود ما زینت برگشته گفت مادام دیریان و ما دارد گریان

هستند من این خانم را خیلی خوب با خفا میشناختم و آن دیگر را ابدا نمیشناختم و خانم از اینکه چه حادثه روی خواهد داد

معرفت نعیم صاحبخانه را خواهم خورد آن خانمها اتفاقا تا با ما نیامده بعضی بلکه عمدا تا با ما آمده نزدیک شدند و مرا از نزدیک بشنیدند

و ... از اینها ما عبور نموده سر خود را بلند کرده بطور تکبر و نظر تحقیر بمن نگاه کرده بطور بی ادب خندیده رد شدند از آن هم

این رفتار آنها را بنهایت رنجیده خاطر ساخت معهذا کی حرفی نزدم و تعجب داشتم از اینکه مادام دیگراموی نسبت بمن

غضبناک شده است اما مازنیت بقدری حالت عفو که نشسته است و بطوری که ... و مثل آنکه غرق شده در فکر

اینکه موافق عقل و احتیاط رفتار نمایم مراجعت کنم از عقب آنها رفتم قدری از آنکه ... تا با آنها برخوردم در روی نیمکتی نشسته بودند

من آرام عقب در این اثنا شنیدم که دیگراموی صدای خود را بلند کرده گفت با ... ... خوب دارد ... از تغییر ...

حرف درازی گفت فورا جواب دادم که اقلا برود بر جواب کسی را هم نشنیدم این حرف بنهایت موثر و کارگر شد تمام صورتش

سفید شد و لبهایش را گزید ... جواب با ... اما مادام دیریان چون بی غرض بود دست فورا بدنبال من گذارد

من با مازنیت روانه شدم و از این واقعه بازهم بقدری خندیدیم که اشک از چشم ما جاری بود

... بشنیدم و ... دیگراموی را دیدم بدست ... رفت و غفلت ... را در حق ... کرد و از روز چنین ... داشت بلکه تا نهم روز ...

میخواست در این مورد او را ملامت کند و خواهر خود ملتفت باشد که اگر علانیه به دشمن ... کند این ... مورد ... خود ... ...

بنابراین من مادام دیریان خواهش کرده بود این واقعه را بعضی اظهار نکند اما او میخواست خود را که در این مطلب بود بی گناه دارد و کرده ... اظهار کند

این زن خیلی زرنگ با قابلیت بود [illegible] هم از علوم و اطلاعات بهره نداشت زبان انگلیس را خوب میدانست و از ادبیات انگلیس بهره داشت

محبت او در سن شصت و هشتاد بوقوع رسید برای سرپرستی ... نمیکرد ... و دفاع خوب ... و میداد ... در باب

این اتفاق مرسوم خود دختر ... و انگلیسها اطلاع داد این زن نیز به ... با جلال ... و ... ... خود ...

نسبت بمن میدید و از این جهت بدش آمد ... زیاد ... این امر اسباب ... شده باید در اینجا ذکر کنم که

من با او همیشه درست بودم و ... ... هم در رستم ... ... باید او ... را با این تمام ... آنکه آنها ... خوب

نیز ... با ... قسم میداد ... در ... کردند

چون این ... از ... واقعه ... و انگلیسها نیز مطلع کرده با ... نزد من آمده گفت آیا این مطلب صحیح است

و ما هر قدر اصرار داریم ... ... اظهار نکردم ... عدم ... رنجیده ... مراجعت کرده ... چون ...

راجع باین شهر شخص متلطف و مهربان است در نظرش اهمیت دارد اهدا اجازه و هیچ مکتوب او را در ابتدا منبع سازم از طرز

بیان او وضع عبارات او مطلع خواهید شد نوشته بود که نام فرضیه نسبت هستم سبب حرف تعارف میکنم و طرف اعتبار شما

واقع شده ام و ما سکوت مرحوم را در باب آن واقعه اهمیت میدهیم ما آئین ساعت روز اول بگوید ملتهای اخلاص سو شخص شما دارم

اجازه بفرمائید در شخص تمام تمایم شما از اوضاع امور ما اطلاع ندارید در از علامات دارم ما مستحضر نیستید مقام رتبه تحریر شما را

هدایت و نصیحت که چرا در این امر شخص شخص سو عقیده میکنید و مکاتبات ما را از ما دانست نه دارد نه شهادت ما بلکه نیست

آن و نیز مجموعه او هستید ~~[illegible]~~ که ما نظر ما را تمام ... راست و دیگر در قوه نیست که نذر شما باشد جایز نیست ~~[illegible]~~ اما تسلیم و فرق

دل شخص ببرید قلم دست گرفتن او اسباب حظ راست در نظر من هستید این لطف در شما جلوه و شتاب تمام میکنم و درا ... از روح حیات ما در بین راه

مطالب فقط ما را هم بما و رکیک و اگلیون —

خیر این کاغذ سوگوارت فقط هم تمام مطالب آن دل عجب نمی واقع شد ~~[illegible]~~ آثار عشق در آن نشان دهد میکردم میدهم میآید هیچ نیز

برشته عبارت اکرتر بیهوده نمیدهم چون مطالب من بیکفایت داشته باشم با کفایت تر از گفت زبان و رک و اگلیون را بر دیگران

ترجیح دادم زیرا پسند من واقع شده بود و او را اختیار کردم و از دور مسطوره ذیل جواب نوشتم .

میدید شما باجهت از من رنجیده اید و گمان کرده اید در نسبت بما اعتقاد ندارم بعقیده من کسی نیست در اعتبار شما باینکه اعتقاد من باشهادت شما همه خوب

سعید بگیرد را بطور راه به من نشناسید تا من بتوانم ~~[illegible]~~ کاغذ شما فقط همه بیان کنم از این بعد بتقریر ملاقات بنمائید و بو ربط عادت

حالت من تهیج معتاد به مصحبان محرمانه شما خواهم شد و راست است من خیال با اطلاع از این اوضاع هستم و حافظه و عادت بی خبر از حیات

شاه مردم این حکایت مقتدر تر از هم چیز است و ما میخواهم ~~[illegible]~~ در هر وقت به تیقن از اینکه ما بپردازیم من ملتفت هستم و انقلاب شخص جوانمرد و با حقیقت

و بصیرت را من نهایت مفید و محتاج الیه است بی انقلاب شما با حقیقت میکنم و از شما دستی جلو سو شرط باین امر میدانید بی ما حال

تمام آنها را از شما در خواست میکنم مدام و افاضات میدید دفعه اول من میبینم زیاد عمر عمیق کاغذ شما بر سیده از جانب من حرف سلام با دیر باشد . —

— این کاغذ اسباب کمال مرتبت ترک و اگلیون گردید .

چند روز بعد پرنس و سو بیر نیز میهمانان شیره شهار شد و اتفاق شد و ما خواهر او به بینش خیر برقه نشسته ما به دانست که بطور

تقاضا مهار رفتار کرد و مال اگر مطالب است از رسم و ادب ما دوری مطلع باشم ما و میتوان کمک ایشان سو ما را به ... و من ارتباط فرزند او این دختر

علاوه فقط و دختر قدری ما من داشت همیان من آمد و بعد من شنیده است ما خواهد با ما اودو من هم قدر بلند هست قابل شده است

دو بار دیگر آنها را معشوقه پرنس و سو بیر بود بمن ترا ندا رابطه با معشوقه با دو شاه فرانسه داشته به من هر قدر من خواستم او را مدتی فی الواقع دادن

ملتفت این مطلب بتمامی متأثر نشده دائم مرا و است عزیز خود میخواند و مسلمی میگفته پرنس من تمام احساسات شما را هر گونه خیانت غریب است

پرنس او سو بیر من فرسته بوده برای او و ~~[illegible]~~ توسط کسی تو به دعاهای حال او در جواب گفته او و کسی رفتار میشود این امر اکتفا کرد

حتی یکی کتب در روز هم بشما میرسید این دفعه بیخبرهای از نگاه کردم خندیده ام زنگ زد و ام از جا بر خاستم و چون فوکر مزاح اش کنم

دل گیرهای خانم سوءظن کنید میخواهم بر علیه این رفتار ناگهانی قیام [illegible] بلکه زمین زد تمام رنگهای صورتش از شدت خشم

بالا آمد مهد علیا خود در این گیرودار بطور حتم ظاهری تعظیم کرده رفت فی الحقیقه هم مأموریت خود را خوب صورت داد

یک ساعت بعد از رفتن او کاغذی از هم [illegible] رسید [illegible] خودش نوشته بود و [illegible] خودم [illegible] توضیحات

[illegible] خواهم کرد که [illegible] آمده و [illegible] خانم [illegible] متأسف هستم و ما [illegible] گناهکار

مأموریتی را به ما داده بودیم انقدر به انجام داده است که [illegible] مأموریت را [illegible] نامیده اند

در مقام [illegible] در اینجا [illegible] و [illegible] نه تنها مهد علیا [illegible] منقلب شده رسیده و چه گفته است [illegible] گفت

و از [illegible] تمام [illegible] برخاسته [illegible] خواهر و [illegible] دو [illegible] چون [illegible]

شنید [illegible] بخشید خانم او خانه را خراب کرده است [illegible] ما را دادن داده بودیم و از جانب [illegible] اظهار

[illegible] نمایم و همین طور [illegible] تا [illegible] از [illegible] مانند [illegible] نمایم [illegible] از [illegible]

مقصر [illegible] و [illegible] میدیم و در آن [illegible] اظهار [illegible] باید [illegible] بیاورم در آن [illegible] که در اینجا

تمام [illegible] معروف [illegible] شاه است و [illegible] کار [illegible] قدر [illegible] نیست اگر [illegible]

خودتان [illegible] با [illegible] خواهم که [illegible] را [illegible] دیگر [illegible] خانه

[illegible] ملاقات [illegible] و [illegible] بکنم [illegible] تمام خانواده [illegible]

اینجا همه درباریها سر ما به هوش آمده بودند و در [illegible] منقلب شده هر کدام [illegible] گل میزدند و [illegible] کشیده [illegible]

و یک [illegible] تمام بشیده این خانواده از حیث [illegible] ثابت و [illegible] مانند [illegible] تمام [illegible]

بیلعنه از شاه از خانواده زنان [illegible] داشت [illegible] تمام [illegible] این خانواده [illegible]

[illegible] نیمه [illegible] بودم [illegible] در خانه [illegible] شام [illegible] نگذاریم [illegible] نفوذ [illegible] است [illegible] رسانده

و الّا این [illegible] عالی [illegible] نمیشد

اگر مهد علیا [illegible] خانه [illegible] رفت مادام که مادرشان [illegible] محبوب او بود [illegible] شوخی [illegible] او [illegible]

مأمور شده این خانم زنها بوده اگر میگذارد تمام [illegible] سلطنت را اداره میکرد با وصف اینکه زن بود [illegible] بیشتر از [illegible]

مردهای خانواده خود قابلیت داشت [illegible] بیش [illegible] بود و در جمع [illegible] خود [illegible] میکرد

و [illegible] شاه و ملکه و [illegible] و [illegible] معشوقه ها و درباره [illegible] ای [illegible] در [illegible]

نفوذ خود را آورده [illegible] عزیز [illegible] و کفایت [illegible] این کارها را داشت و مادر [illegible] زنان [illegible] که او

[illegible] عقلانی [illegible] که [illegible] قابلیت کثیره و عقاید [illegible] داشت مجبور [illegible] فقط خانواده

به نفوذ خود در آورده [illegible] بود مادام [illegible] مادرشان [illegible] داشت [illegible] طرفی

[illegible] داشت و در [illegible] او [illegible] اظهار [illegible] میداد

وقتی هم بودیم از قشون هزار تیر تو زینش میداد که دیدم رهایی اینکه از صمیم قلب پاسخ به بودی نیز ما در اراده هم آگه

هزار تیر در اظهار خصوصیت با دیگر هم کمال همنشینان ز زمین اثر کم بود و ز زمین ها مخزن دیرین حالت مخدوم ما نیز

مرتد شدم شخصی را با گرگها تنها کنند مثل آنها زوزه میکشد

فصل دوازدهم

گذشته از پرنس دو بوبر اشخاص دیگر هم قدری بعد از بهمدان نمودم که دیرتر از آنجمله مارکی دلا دوگیون نیز خواست که از من دو عارس جلو [illegible]

این شخص چون ثروت تو شاهزاده خوبی داشت و پیرو در ملتفت شد که من ترتیبه خاطر کرد و میل و شرف معامله خود خواست دل مرا

جذب نماید من در باب ملاقات اول او ذکر نمودم بعد از چند روزی دفعه دیگر از من دیدن کرد و شهامت مهربانی را نسبت بمن

ملاقات در بین مطلب هزار کو در حق شاه و [illegible] مقید بقید ازدواج نیست حق دارد در بیان حق (رفیق معطوف اشخاص) کنند که یک [illegible] دیگرا

بهتر از آنها متوان است تا شب تا اینروز بعد از این ملاقات مارکی [illegible] این یک دسته گل بسیار قشنگ در تابستان در آن وقت تعبیر کرد

این اطوار احترام نسبت بمن با آورد خلاصه دفعه دیگر نیز در دفعه سیم باشد به دیدن من آمد

در یکی ملاقات چون شخص از دربار در بیانی و [illegible] در آنجا بود شخص متقن شد پیشتر تا به عیان آمد [illegible] شعف که در [illegible] گوارا

نباید در او را آن اشکالات حساب کنید نه اینکه با آنها مقاومت نباید زیرا معلوم است در [illegible] هیچ

چه قدر قوی و مقتدر خواهم بود در صرف نظر از [illegible] تمام مردمان مقتدر [illegible] دشمنی ما [illegible] اعلی

پادشاه از شخص متخالف مذهب خواهند نمود [illegible] بخشیده از حجت [illegible] مطالب بود [illegible] عرض [illegible] جواب گفتم [illegible] اگر [illegible]

مقدس هم مردمان غیر مقدس بجهت شده [illegible] به زادند پس باید تمام این زنان دیگر [illegible] گفت [illegible] این زنان بلاتمام

اهل قصر دربار (تیر امیر دربار) اما در مقابل اینکه ما را اجازه ملاقات دادید و آن این است که من خیر مردمان در دست دارم که

با جاه در باب آنها بدی نکرده‌ام همراه خود ما را بدون قصه فرزند زردشتیان هستند ملک عجم را به تقویت هر که دلش را از آنها بود

از انتقام مطلوب ساخته اند که عمل میرزا مهدی بزرگ و دو دخترهای اعلیحضرت همراه آنها هستند و اگر شما حمایت زردشتیان

بپردازید آن علاوه دخترهای شاه نیز حمایت شما خواهند پرداخت من تعجب کردم گفتم آیا راست میگویید فی الحقیقه اگر شما از

شرایط زردشتیان تقویت کنید علاوه دو دخترهای شاه حامی شما خواهند بود گفت مسلم است خانم فخر الملوک اجازه داده شده است حیف

وعده بنا تمام و فرمی شما قول میدهم شما را حمایت کنید شاه آنها را بار احضار کند از وقت ملاقات [illegible] اولویت

شما خواهم بود گفتم من حق میدهم در این حمایت شما نیز زردشتیان کم باشم و سامان و مقصد [illegible] از دو دم

علاقه خود را نسبت به زردشتیان قلم داده تو از آن مقصود و با رفیقها را با خود و تمام ساختم گفت جاره نیست من میدانم در نظر شما نیکی خواهم بود

و ما بنا به [illegible] آنها بطور اوراق فرمان ثانیه دست به دست شاه تقریر که دل ارادل را میداند و ما شما را [illegible]

را است دارد اما با رفیقها شاه که تقریر از آنها دارد مدعی است و شاه چیزی وارد ارادت آنها ملاقات مفید

و بعد خدا مساعدت شما از آن مقصد خواهد شد گفتم من بقدر ضعیف حقیر هستم و مقام نیست جز امر عظمی از عهده بر نیاید

گفت شما نسبت به من همراه داشته باشید من بعد شما و زردشتیان بفرمایید واسطه خواهم بود بگذارید من شما را امر است بیایم و شما را صبح و سلام

به هر خواهم رسانید من منتظر باشید خانم جواب دادم و گفت در باب این ختم مطالب همه بلا تعرض و فوراً جواب تعیین داد

اینقدر معتقد شما را اطمینان میدهم که طرف احترام و حمایت من بنسبت شما درم و شهادت شده ام دارید از اینکه عنایت شما خواهم

مرا سرافراز فرمایید و گفت حال تعجب کرده گفت چه میفرمایید خانم شرف میرسانید شما از طرف جناب عالی مرکزید با عکس من حال شرف بود

از حالت شاه داشته بهم گفتم از روی من به خاطر هم باشید و ما فهم اینقدر در باب مقام در رتبه هلاکم و شاه در نظر شما معرفی شوم

نخواهم داشت چیز دیگر در حق من باید به مراد بزرگی تعریف کنند گفت مادرم ما حکم اعتماد بود داین امر خواهم کرد که

من اجازه میفرمایید حرف کاه کاهی به خدمت شما رسیده بطور محرمانه صحبت بداریم اقدامات لازمه بعمل خواهیم آورد گفتم هر وقت فرمودید

من حاضرم اسباب شرف من خواهد بود

صحبت ما با دو که در آن دیگران ارشقاور بوده ذکر شده نقض آنها در آن تشریح و بطور تمام زیاد مقدمه و اساس بود و آنها تشویقات داده اند

مهربانی کامل از حیث اینکه خوب خوب مقصد دارم میدانم هستم و اعتدال و رفتار با صاحب رتبه و مقام است و اینکه دائم است با او بطور

علامت رفتار کو دختران شاه دارند دو دست داشته دو لیعهد جوان دربار ما را او کوشش بکار بستن امید داده و ما این حرف

و ملکیت اگر جماعت زردشتیان هم و دخترهای شاه نیز از من تقویت خواهند کرد و فرع بود و دربار امر لازم زردشتیان رفتار کنم از لطف

در فرع هیچ اندیشه نکرده من نیز او بود قریب دادم با عزم گفتم شاه دست و معتمد من است و حال آنکه هر وقت او بود و از تیر حق خود ممکن کردم

آه درست نمی‌دانم با جمع حاضر [illegible] است

در همان وقت مرد که دو دو گیرداد و بتمام می‌خورد که مرا بهر خواه زر و پنهان باز داد از طرف دیگر بار که دانستن [illegible]

داشت را بکنید مرا شاگرد خود سازد و لا این شخص چون آدم صادق و مهربان بود طرق پیچ در هم سو چنان کرده بلکه مرا صرافه

معتقد خود برده چه بیش می‌آید و خواهست و منم کاری کنم هم صرفه او باشد و هم صرفه خودم و منم گفت شاه مرا دوست دارد

و منم هم از جان و دل صمیمی دوستم او شاه از صمیم قلب دوست دارد پس منم نیز می‌توانم شاه را دوست داشته باشم اما اگر من عاشق

شاه هستم شاه هم از من [illegible] زیرا هم بیرون را [illegible] هستم پس بهتر آنکه بدون شاه قانع نشوم من در اینجا هیچ شغلی ندارم در خیال

هم [illegible] من در بیابان با برادرانم [illegible] سپیده [illegible] بود [illegible] و بیابان کار کنم پس [illegible] است و ما نسبت [illegible]

و مملکت حضرت کنیم مملکت [illegible] اکنون در راه [illegible] و بهتری داخل شده است [illegible] اینکه ما نیز بیرون آن راه

باشیم حالا من خیال میکنم از اینکه باید در حضور شاه باشند این قسم مطالب بردارم زیرا او در حضور شاه [illegible]

از حسن و عشق شاه من [illegible] دیگری جایز نیست اما در رتبه دهقانی [illegible] ممکن است که خوش حسن شاه اسباب صرفه مملکت

مرا نشانه باشد و اگر من از شاه و بهتری [illegible] این است که مانع مملکت دانسته بود و لحاظ داشته باشد.

حق نیز [illegible] و ساده کاره بار کار [illegible] جواب [illegible] و گفتم [illegible] من از دایره تکالیف خود [illegible] نکرده‌ام

دکتکیف من [illegible] است که در نزد شاه مطیع و تابع بودم که [illegible] در امور [illegible] تمام [illegible] حقیقت [illegible]

بودم در طریقه خود [illegible] کوه منی در اینکه در میان جمعیت [illegible] خواهم افکار نیز به [illegible] گفتم [illegible] مقام [illegible]

با [illegible] شاه [illegible] به وقت شاه [illegible] چه شد [illegible] بشناسد [illegible] خواهم [illegible].

در [illegible] شخص با [illegible] و علامات معتبر بود که [illegible] از عبارات با [illegible] افکار [illegible] است [illegible]

[illegible] دو گیرداد [illegible] قرار داده بودم [illegible] باشم [illegible] دوست [illegible]

[illegible] خواست [illegible] تفصیل [illegible] و [illegible] گیرداد [illegible]

[illegible] از [illegible] بود [illegible]

که [illegible] گفت [illegible] این شخص [illegible] فقط او [illegible]

خود [illegible] خود [illegible] میداد و عقب [illegible] مانند [illegible] عادات

دهقان [illegible] شخص خود [illegible] و در صورت [illegible] جمع [illegible]

[illegible] الحقیقه [illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible] شاه مرحوم [illegible] آواز [illegible]

گفت [illegible] گفت [illegible] داده [illegible]

لب خندان و صدای بلند و نظر جسورانه داشت این آقا بزرگوار از من درخواست [illegible] نکرد بلکه طلب اطاعت و انقیاد نمود

بمن مژده داد که عاشق من شده است و مترقب بود که من نیز عاشق او خواهم شد من از این طرز بیانات و رفتار او خنده‌ام

میگرفت تا اینکه گفتم آنچه در دل دارید بگوئید چون دانه‌های تسبیح او تمام شد گفتم مسیو مرحمت بکنید وقتی مادام د مرفورت را

به بینید از جانب من عرض سلام برسانید مادام د مرفورت زن [illegible] بود در خانه‌اش مسیو تارن [illegible] کرده و گفت را دفعه اول

در خانه او دیده بودم این جواب من او را بی‌نهایت منقلب ساخت دید که اشتباه فهمیده است و تدبیر [illegible] او پیش نرفت

فکر بلای جنون سوء جمع کرد با حالت مشوش بیرون رفت

درست من همقدر تصور بکنید در چه حالت نمی‌توانستم با این شخص [illegible] داشته باشم گفت و [illegible] در میان کرده‌ام در بار گمنام

بود و هنوز مقامی [illegible] با رابطه حق مسیو [illegible] تقدیم [illegible] رسیده بود وقتی از ملاقات او به گفت [illegible] اطلاع دادم مادر [illegible] او

اینقدر جسارت کرده [illegible] است [illegible] گفت [illegible] نیز میتوانست [illegible] میشد و لی من میدیدم [illegible] نگاه من [illegible]

در شاید کفایت و مهارت ندارد مجرد از اینکه [illegible] بهار [illegible] او معدوم صرف کرد و وقتی من به خیال او

گوش میدادم او از رنگ ناشناس من متغیر شده و داد و فریاد میکرد و [illegible] نمی‌توانستم ساکت بنمایم [illegible] در آن [illegible] .

[illegible]

— در میان این [illegible] دیگر [illegible] گرده [illegible] انهدام و خرابی واقع شود تا [illegible]

اهتمام با چه گفت زان اسباب مرام و ترقی من گردید [illegible] من هر آنچه از صورتش علامت عزم پیدا بود

چون او نگاه کردم بیشتر [illegible] مقدم در زمان [illegible] من به سر رسیده است و باید جای خود [illegible] بردم با [illegible] منتظر

کلام او شدم بالاخره من گفت مادرم [illegible] دشمنان خود در [illegible] خیلی [illegible] در صدد [illegible] شما هستند اکنون میان

مردم شهرت داده‌اند [illegible] شوهر کرده‌اید این تهمت [illegible] با رذالت آنها . . . . . من کلام او را قطع کردم [illegible] گفتم مطلب

همین است اگر این است [illegible] تهمت به جا نزده‌اند [illegible] این مردمان [illegible] فقط [illegible] کرده‌اند [illegible] حقیقت

گوید من خنده داشت [illegible] تعجب از من پرسید شما شوهر کرده‌اید گفتم خیر گفت پس شما زن گفت گلیوم مادر نیستید؟

گفتم خیر گفت پس تمام [illegible] داده‌ام [illegible] من [illegible] شما [illegible] مطیع شما واقع شدم

[illegible] واقع شدم [illegible] گفت [illegible] این کار [illegible] اسباب [illegible]

ام [illegible] شما [illegible] .

[illegible] گفت [illegible] دیگر [illegible] مرا [illegible] علامت [illegible] شاه [illegible]

گفت [illegible] است [illegible] و [illegible] گرده است [illegible] تکلیف [illegible]

شاه [illegible] اینکه خود [illegible] دادم خواهش کردم [illegible] من [illegible]

در فرانسه در وربهای دوویر خارت تا [illegible] فراهم بود اگر شوهر نکرده ام شوهر میکنم کار مشکلی نیست لیکن مدتی طول هم رسانده

خواهش کرد عقب گفت زنان کوهم اوستم گفت زنان آمد لیکن بچه بار به نیابر گریه و زاری سوگند شد گفت زنان که

ماشاءالله بحرکات شما آدمی ستیزه و در یک استکان آب غرق میشوید بروید بنشینید و پیش دگرامون ما بگیرید ما

مدتی میکنیم و خانم در تولوز عروسی کرده است او جستجو خواهد کرد درینی یعنی برادرش دارد میشود ما عروسی میکنیم آن وقت یک کتش [illegible]

حقیقی فراهم میآوریم و در واقع برای ما هم فرق دارد که خانم ننشسته باشد تا عروسی کنیم چه یا دیروز عروسی کنیم چه بعد از این صحبت

لیکن رفت و پیغام را برای دوشس دگرامون برد دوشس گفت من فردا به تولوز به [illegible] خواهم نوشت گفت زنان هم همین [illegible]

دیگر اسرار الهی بود

[illegible] خواهیم گفت که گفت زنان از کار [illegible] خسته است که [illegible] بی مراد خواسته شد و آیا این هم [illegible]

و احکام خوب است در جواب خواهم گفت خیر گفت نگیریم هر به نفعت بود لیکن با کفایت و عملا در پیش شاه ترقی بود

به مملکت دوشت در این تقصیر [illegible] خود خود تسلیم شیطان هم میکرد بنا براین تسلیم [illegible] گفت زنان چنین امور را به برادر دیگر خود

گفت دار زنی کرد تکلیف بیکرد زیرا که او شفیع بود با کفایت و مایل نظم و انتظام دولت بود و در پایی بخت آدم درست تعقیب شد

این تشخیص و امتیاز بجا به انتخاب او در برادر دیگر ادعا نمود ملکه هم کمکی

همان شب تمام خانواده گفت زنان وارد شدند صبح روز بعد آنها را بمن معرفی کردند در ابتدا هر خواهر شوهرمن تا به حال رفتار

خشن و بقاعده و [illegible] با خویشان من [illegible] در آوردند اما همینکه این حالت از آنها تعجب رفع شد دیدیم که با این

[illegible] حسنات دیگر نیز دارند این خانمها چنان خوشگل نبودند ولی هر دو حالت مطبوعی داشتند یکی از آنها که اسمش ایزابل بود

[illegible] بیشتر میخواندند دیگری اسمش فانش بود او نیز به شش ملقب [illegible] فانش که [illegible] خیلی باهوش بود که از اول [illegible]

دیپلومات خلق شده بود و در پاریس [illegible] با تمام این رفتارش [illegible] که [illegible] دیپلوماتها در پاریس [illegible]

او [illegible] گمان نمیکرد و دختر ساده و مطیع با صداقتی است ولی در باطن پر بود از شیطنت و زیرکی [illegible] یاد داشت گرفتم

شاه نیز او را خوش آمد که گفتیم خیلی میل میکرد او زبان [illegible] که حرف بزند یا اشعاری [illegible] بخواند [illegible]

سرکشی کرد از شاه او [illegible] روی زانوهای خودش بنشاند و بازی میکرد [illegible] اول طفولیت او گذشته بود و شاه

او [illegible] میداشت و چیزی که او [illegible] بیشتر مشغول میداشت این بود که خواهر شوهرم را به لقب [illegible] میخواند و او را هم فقط

صدا میکرد شش باشن رک باشن کوچک فلان کار را بکنید اینجا بیایید و آنجا بروید [illegible] باخبر [illegible]

خودش نیز همان وضع رفتار میکرد مادام ویکتوار مادام آدلاید مادام [illegible] لک دیگر [illegible] فقط [illegible]

[illegible] دیدم که شاه از اطاق [illegible] خودش برآید یک لقمه را با خودش [illegible] صدا میکردیم [illegible]

بلکه هر دفعه داد و بیداد هم میکردم نهایت خوشحال میشد بقدری میخندید که اشک از چشمش میریخت من با یاد آوردیم که در قهوه

قهوه مقتضیت وارد (تفصیل [حاشیه] این قهوه این است که با وزرا هم عادت داشت هر قهوه که میخورد بعد از تمام بیست خود فنجان را یک بار دیگر

قهوه جوش خورده از قهوه جوش بیرون میریخت گفتیم و یا که آن را در فنجان قهوه‌ات در رفت) اما با یک درجه [illegible] در آن

هر روز بطور اجلال حرف زدیم از جنبه [illegible] بلکه میدیدیم که شاه از این قسم حکایات خوشش می‌آید

الکنون میپردازیم بشرح مزاوجت خودم این مزاوجت با کمک خانواده لیدی سنت لژان صورت گرفت وقتی رسید که شاه از من طلب جواب شد

دائماً هم جمع اظهارات کردم من نیز در جواب هیچ نگفتم بیرون بعد از دشمنان من در این امر که بیفایده بود از خبر دو لیدی سنت لژان

لمستر [illegible] بار لیست تولد رسید کاغذی رسید آن شخص نوشته بود از من خواهش کرده اند که در دفاتر کلیسا جستجو کنم

و به بینم که آیا مزاوجت کنتس صحت دارد یا نه چون کنت لژان قدری از وقت با این شخص قرابتی دارد و حقیقت حال را با او اظهار نموده بود

او به کنت لژان نوشت من عجالتاً از دادن جواب کاغذ را بعهده تعویق خواهم انداخت و شما نیز تمجید کنید ما از این جهات

آن شخص نهایت متشکر شدم و به کنت لژان سپردم که هم از جانب من و هم از جانب خود از آن شخص اظهار تشکر نماید و باو نوشت

در شاه اطلاع بدهید که اگر بخواهد مزاوجت کنتس را به بیند خوب است در کلیسای سنت لژان با بیرون این مطلب تحقیق

کند به عرض بار لیست تولد این جواب را به دوشس گرامون نوشت در خانواده گرامون مهم زیرا در گرفت وقتی این خبر را

شنید فهمیم دوشس گرامون و هم کنتس گرامون نهایت متغیر شده و گمان میکردند که اگر شغل دل شاه سوء نیست بیاید میان ما بیاید

ارثی الملکی هر دو آنها را غضب کرده بودند این کنتس و گرامون بقدری دوشس و گرامون نیز عقیده داشت بلکه حفظ ادای سعادت او بود

نسبت بمن بطوری که او بایند و سفیهانه رفتار کرد در این دفعه مجبور شدم در بگذارم او بتوفیق بهم کنند نباید گمان کرد من خواهش کردم که او را

ازواج کنند هیچ قیدی در بود من باز نشستم و تمکین تفصیل این قضیه را در موقع خود خواهم نوشت

شاه در اظهار مرام و الطاف مکرر محو میشد است از حقیقت این در سر اینجا تلاش با میر دختر خانواده شوهر من وارد شد شاه نهایت

خوشحال گردید و به کنت لژان را در جوانی بود با استعداد بود علاوه بر شغلش نهایت قرار داد و لی بیچاره جوان روزی در یکی

[حاشیه: مهربان] [illegible] شوهر من نیز نسبت بمن خیلی اظهار مهربانی میکرد و وقتیکه انگلیسها روز بروز بیشتر حالت نسبت

بمن هم میرسانید و من روز بروز او بیشتر دوست داشتم کمال سعی را میکرد که هر چه بکوشش من برسد و اوقات مرا مشغول نکند

اگر اندکی مریض میشد من نمیتوانستم او را به جهت گاهی بمن مینوشت و من او را در رنگی از مطالعه با وجود نهایت مشوق بلکه

متفق شدیم بهمین جهت عبارت [illegible] تکمیل میداشت با وجود اول شوهر من نیز خواهش کرد تا شاه را از طرف ما

دلجوئی نماید بگویم من در حواشی وارد هم که دستی با یک کیفی خوبی داده برای من دوستی بودیم کنم و این دو نفر را بطوری با عبارات

عزت و جلالت و چاپلوسی که در حضور من باید نوشتم در خشم تمام این خانه با تبسم میخندید شاه نیز خواست آنرا تماشا کند

شد و کاغذ را همراه برد روز بعد یک طرف آنچه از کلام معلوم میشد با این برای من فرستاد و من آنرا به شوهر دادم و برای حق او بود

فصل سیزدهم

تا اینوقت رفیق من شاه در پاریس با وزرای خود تنها [illegible] که بعضی وقتها در هیچیک از سفرها تنها با او همراهی نمیکردیم در بعضی اوقات

حوالت چند روزی در قصر اصفهانی [illegible] واقع به کنار رودخانه [illegible] مقرر شده من نیز از همراهان شاه هم با خودش باشم بودن

بام [illegible] مرسوم بودیم و منزله [illegible] المانی [illegible] دوم جهت این تبدیل اینکه تا آنوقت شاه [illegible] مشغول شده بودم از [illegible]

[illegible] [illegible] که داخل [illegible] و [illegible] و [illegible] حاضر رکاب بعضی شاه تقریبا تمام اوقات خود را

با من صرف میکرد [illegible] هم بتوسط هم [illegible] را از آنکه من [illegible] چند نفری جمع میشدیم و در باب اینکه [illegible] میشود

مطالب معقول صحبت میداشتیم و وقت [illegible] با کمال سرعت میگذشت.

روزی شاه با اطاق من آمد در صورتیکه کاغذی در دست داشت و بمن گفت عنقریب مهمانی برای من خواهد آمد و در باب [illegible]

خواهم شد برادر [illegible] (پسر پادشاه دانمارک) در فرنگستان سیاحت میکند و میخواهد به ایران نیز بیاید و [illegible] این

سلاطین ما [illegible] در باب [illegible] بشنوند [illegible] در مملکت خود شان خارج میشوند [illegible] من خیلی میآید [illegible] در خانه خود

جمع [illegible] است گفتم به اعلیحضرت [illegible] انها را باید معذور داشت و ابطال اینکه از پس و از دور تعریف آن اعلیحضرت را شنیده‌اند

مشتاق شده میخواهند از نزدیک هم شرفیاب حضور مبارک بشوند

شاه چون این عبارت را شنید دستهای خود را بهم مالیده تبسم کرد و بعد قدری [illegible] خوشوقت بود [illegible] میکرد [illegible] مقدار

در دل شاه نسبت بمن مهر و محبت است در دل این سلاطین [illegible] نیست و از مملکت خارج میشوند را خاطر خوش میباید [illegible] معین دیدن

مملکت [illegible] [illegible] در [illegible] بعضی امپراطور روس [illegible] اول [illegible] مملکت [illegible] آمد [illegible] با قابلیت

بعد و [illegible] اوقات خوش [illegible] صرف میبرد [illegible] از آنجا [illegible] کتابخانه‌ها و [illegible] کتابخانه‌ها و [illegible] خانه‌ها

میدیدم [illegible] آدمی با این [illegible] [illegible] در ملاقات [illegible] اینکه [illegible] [illegible]

همراه [illegible] [illegible] خود [illegible] را با [illegible] تمام [illegible] را دیده [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] داشته [illegible] اما صورت پادشاهی [illegible] [illegible] از [illegible] با [illegible] با عظمت [illegible]

[illegible] [illegible] صورت آن اعلیحضرت را تماشا کنند شاه گفت [illegible] [illegible] [illegible] و با

[illegible] [illegible] پادشاهان است و [illegible] با [illegible] دائم [illegible] است [illegible] [illegible] سیاحت کند و [illegible]

همیشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفتم اعلیحضرت [illegible] اگر آن اعلیحضرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] سلطان [illegible] رقیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هیچ دیده شده است که شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بر بالا و حقیقت او خیلی پرسید اگر از اینجا می آمد معصوم بود نهایت متعجب شده از بزرگی و کوچکی میدیدند و از دور میبینند

و حال آنکه در سر راه من بیست نفر بیشتر نبودند گفتم چرا اینطور متعجب شدید گفت من یقین دارم در اینطور خواهر شما هم ... دیگر سلطان جلو

درست فهمید و طول خواهد کشید و خیلی سخت است ببینم خواهر شما که نشسته ازین این فیلسوفها کمال میکنند و فردا یک قسم حال شد حرف

آنها است و ما نادرست همه مو منصور میکند بما الحمد لله که مرا هم منصور میکنند گفتم چه طور ممکن است آن بطوری که منصور میکند

گفت خیلی چیز ها میدانم در باب شما چه بگویم ما میکنیم اما هر قدر میخواهم بهتر بگویم من بهتر درست دارم و بنا بر این خواهش ملکه خودم

مناسبت که ما قلم بگیرم از خود یقین داشته باشیم مرا که به دربار ما باید بفرستند که هم را که خواهر زاده شاه از لطف او یک خود

معروف شده باید و تنها هم باید من گفتم که لطیفه خیلی تعجب دارم که خیلی از ما شاهان از قسم شما ها تمیز میدهد که با قدر

نهایت داشته باشد حیث را به یکی از بزرگ ها هم دارد و من گذاردم و او خود گول زنند در اروپا بین دو ماه سه خود ...

دقیق است و حساب یک ساعت را میداند گفتم در ... آدم حسابی و منجم است گفت خیر ما دارم آدم منجم و با فهم است

سیر است و دیگر در باب دو فرقه ترتیب آنها با شاه و ادارات اگر هم بهتر بوده در کشتیهاگاه باید دو ماه را در می آید

له به باید به بدنیم علاوه از امارات و بلوند متعجب مجلس خیلی خوش شد

شاه بعد از این کلام مطلع صحبت را تغییر داده گفت دستیا یک کشتی هست همه آتش دارد و بر است میدیدم سه یا دو دارم

دو ساعت آن میتوانم بروی آب بیایم و دور مردم و عرض عرایض ترشته و ... کرده است که تجربه خودم خیلی ... بیاید

اگر شاه میل دارد بگویم فردا بیاید من جواب دادم که خیلی خوشحال خواهم شد

روز بعد آنجا بر دور یکی از دریاچه قصر هم شریف شاه که هر دو دست در زدن استاد بود حرکت و در پس پنجره روز خود جواب داد

و آن کشتی بر روی قایق شیشه‌ای بود چون با سیم او با یک عراده خود را تاب داد جهت یک قسم ترددی از او بدست در جنب

درختی داشت و با شیشه در روی آن آمد و در روی آب فرو رفت و آب نشسته تیری تفنگ هم انداخت تا اینجا خوب بود

اما کشتی نو ساخت این آمده دراز و جلوی یک کار بکند بهتر از کارهای دیگر ملاحظه شاه زیبات که همه از خود با آب وقتی باید

بیشتر شاه رفته کشتی نو و پشتر از ساحل بود و آن نشسته بود و چند دقیقه بعد از آن فهمید شده شاه به ترتیبی که معنای را

از آن سر استاده و ... و این نیز دلاوری معمولی خود ساخته و در بر قرار داده شاه از او پرسید چه باید کرد جواب داد

این قسم اشیاء را باید باید از حیث اما این چه چیز در آب بیست جا با آن شب سوم کشتی مانند روزه

با لهجه انیه در وقت شام کلیسای شاه رسیدم شاه یک کلمه را او وقت نزد بهترین انواع میوه ها را از او نگفت قدر توان

دیگر در این کشتی بعد بگذاریم و به دربار مراجعت بکنم شرح حال خود میبردارم

در این تمرین بعد از تعطیلی حالت اهتمام بود که نقطه های موقع شوم تا باید در مقام خود در دربار معلوم بشود تا آنروز ناموز ...

تا معلوم بود نه در تیاتر و نه در جاهای تفریح سلطنتی جا داشتم و نه برای پذیرائی مردم روزی منتخب کرده بودم بطوری [illegible]

زحمت [illegible] منهم کالت آن دختر [illegible] برای شاه [illegible] و [illegible] روز بروز [illegible]

[illegible] نهایت [illegible] این امر [illegible] بواسطه [illegible] مقام [illegible]

درباریان مجبور میشدند که برای امور [illegible] متوسل شوند [illegible] متوسل [illegible]

اسباب عزل او [illegible] برای [illegible] شاه [illegible]

تا اینکه انکار [illegible] بکند زیرا موانع [illegible] داشت از طرف [illegible] شاه هم مشهور بود

[illegible] خیلی [illegible] مردم [illegible] در باطن [illegible]

بلکه از وقت مردم [illegible] از [illegible] در باطن [illegible] دربار [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

خیلی [illegible] در باطن [illegible] ترک [illegible]

در امر [illegible] [illegible] مطلب [illegible] شاه [illegible]

با [illegible] دربار [illegible] و [illegible] باطنا [illegible]

[illegible] شاه [illegible] بیشتر [illegible] مردم [illegible]

[illegible] و [illegible] خود [illegible]

اما [illegible] بیشتر منظور [illegible] بود

[illegible] شاه [illegible] این مطلب [illegible]

[illegible] این [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] دربار [illegible] خواهم شد [illegible]

[illegible] شاه [illegible] این [illegible]

[illegible] شاه [illegible] گفت [illegible] جواب دادم [illegible]

[illegible] شاه [illegible] دربار [illegible]

[illegible] جواب نداد [illegible]

اینکه [illegible] شاه [illegible] احوال [illegible]

[illegible] گفت [illegible] شاه [illegible]

می‌فهمیدم چه گفتم عقب سر من انواع و اقسام بر کرده و بد گفته‌اند تا حال که شاه مرا از نظر انداخته است

شاه خنده کرد گفتم آخر وجود شما را دوست دارم گفت آه این یک کار را خیلی دروغ گفته‌اند من اعتماد به آنها ندارم مطلب را شنیده‌ام و شما را

میخواهم بیشتر از هم ممتاز و محترم بدارم گفتم آن اعلیحضرت در حق من مرحمت و لطف دارند باز هم این مطلب را میگذارند در این

در اول و اواخر عقب سر من حرف میزنند بلکه اسباب تقویت آنها را فراهم کرده‌اند و دیگر آنها خواهم گفت من شکایت دارم

شده از اطاق بیرون رفت شاه می‌گفت امروز در صحن از خواب برخاستم خود را شیطان شده دیدم گفتم کاش

شیطان میشدم و میتوانستم این حرف مفت زنهای تنبل را بزنم پادشاه فرشته نمیتواند مرا محافظت کند تو باید بزنم

صورت خوش و موقر خود را با همت سر کرده خواست خود را تغییر نمود و در [illegible] همیشه دو من گفت حرف تاجیک

سخت است حال من دیدم در این حرف بیشتر رفت [illegible] کرده گفتم با اعلیحضرت وقتی مردم را اظهار کنند من هم مرا

قلباً دوست دارید من ~~نهایت خرده فکر میکردم~~ در روزی برای این کسی جهت ساخته اید من نهایت خرده خاطر میکردم

بلکه یک ماه تودیع بشوم پس از من ترجیح در این مطالب با عرض آن اعلیحضرت میرسانم شاه گفت خوب است خوب است گریه داری

لازم نیست هم باید کو تا با یک اخراج کنم گفتم ~~[illegible]~~ هرگز اینکار را من در حقیقت توجه آن اعلیحضرت از امروز نمیترسم فقط

میخواهم در وضع ظاهر ما درست باشد گفت تا هر زمانی که هستی اگر با دوام دیدم باز در حال شاید حالا ضعف در نهار تغیر بکرد

گفتم نه خیر همیشه این بود که کشیدن انتقام بیشتر دوست داشت تا تعریف اعلیحضرت را تا من میخواهم در این خلوت یک نفر

از شما رنجش داشته باشد

ابتکارات را غیر فی الواقع قلباً اظهار داشتم شاه نهایت مسرور شده به سمت من آمده دو مرتبه دست مرا بوسید و گفت

کاش دشمنهای شما که اینجا نیستند حرف شما را شنیده اند آن وقت بدانند تا چه اندازه آنها که با هم کینه دارند چه خیالی بد میکنیم

چگونه میتوانیم با چشم مردم سو نشان بدهیم گفتم نمیخواهم به چشم مردم سو نشان بدهم بلکه میخواهم اسباب حسد آنها را فراهم کنم

الحقیقه ریشه من در دربار معرفی شده دیگر از روی شاه و در دل کواهم داشت شاه گفت فی الحقیقه من فهمیدم جهت عظمت این

مطلب و از رسیدم که چه میل دارید هم امروز تشریف بیاورید خانه من با خانه دخترهای من آمده دلتنگ باشید نمیدانید این

معرفی چه قدر در دربار درد سر دارد و هم کسی از آن خوشش نمی آید تو باید بازم چون مطلب را گفت آه کشید به کلام خود ادامه داد

گفت آیا هیچ تصور کرده اید من ملاحظه چند نفر از اینجا بیرون بیایند و چند نفر همراهی کنند آیا جای دیگر که بیاید در هم قدر

اسباب چنین خواهند کرد و هم چه قدر حرف خواهند زد در بیرون و در دربار روی هم رفته چند نفر خواهند شورید دارد

خواهند گفت ریزه خوار خواهند بود آه چه خواهند کشید به نظم و نثر و هجو خواهند پرداخت اول نفر

نا جنس بد عداوت آنها نمی خواهد رسید من هم با درگیر کار از آنها خواهم شد که دامن [illegible] با اینها

زر و تیولها بعضی یا از این رجی . . . چون کلام شاه باینجا رسید دفعةً خاموش شد

(و این مقدمات تو کا با زوجم را محو و با کار دی ار دار و دو گرفتار شده بتقدیر رسیم) چون ... امده شانی ...

فرا گرفت و سر او بروی سینه خم شد تو نمایک مدتی بهمین حالت باقی ماند با اندوه سعی نمود چشم تا ... دروغ ... کرده

گفت خوب حالا هم میخواستید که بگم خوب حالا هم کاغذی نوشتم گرامی و گرامی تر رشته اظهار خواهم

که اینقدر افسرده نشوید من از حضور شما میروم در حالت گفتن این کلمات ... برخاست

از اطاق بیرون رفتم و با تاج ملت خود رفتم شاه از عقب من آمد با دستار ... در اینجا نشسته کلیدی میکرد

شاه باو گفت با دستار ... عزیزترین شیعیان مملکت فرانسه را بدست ... میسپارم و شما ... دستید

شاه بعد از این ... خیلی خوشحال شده ... اگر مجلس بود در ... ختم ساخت و بیرون رفت بلکه باید

گفت کیفیت زیاده مزاج الحمد ... و ... ندارد میدید .

بمجرد اینکه من با ... خود تنها ماندم تفصیل واقعه ... را اظهار داشتم و گفت من ... شاه نخواهد رفت ... که

دستور ... رفتار کنم باشد یا دختر ... آنها را باید ادا کرد که اگر روز شاه ... شاه ... تا خیلی بد

باشد بهتر از این است ... از کلام شاه ... و در این باب با شاه گفتگو کرده ... در شیوه ... خوب بشید

گفتم اگر ... این جانب ... بردبار زاده ... و ... که اجازت ... شاه خیلی مقرب است ... نقیبی دارم

ما را با ... شاه محافظ ... گوش ... هستیم ... گفت این ... مسلم است با ... باید در باب

تفصیلات با او ... درگذشت

چون این نصیحت مطابق خیال ... رفته ... شاه تازه ... فرستم ... نوشتم این ... از نقره ... جنبهای

... تنگ ... و ... آینه در ... حاضر ... در جواب ... تنگ نشسته ... که

واکلیوان رفتم —

شما ... خواهید بود این دفعه ... احتیاج دارم ... احتیاج زیاد ... اینکه شما ... شایسته ... رسیده است

آیا میل دارید که ... بنظر ... آن ... صورت ... اگر میل دارید ... ساعت ... تمام ... اما

... دیگر ... جواب آورده ... نوشته بود ... کلمه ... مخصوص ساخت

... خودم ... کار در باب اطاعت من شک دارید آیا ... امید ... هستم ... امید

... رفت ... که ... جواب ... اعتقاد داشته باشید بلکه بیشتر زیرا که ممکن است

شما ... عمله ... کاری ... در آن باشد ... حالت ... خواهم بود با ... دفعه

... شما ... یا ... تحقیق ... شما را ... داشت در ساعت ... مراتب ... اداره ... نیازی

بقیه خود سوء تفاهم شریف شما خواهم نمود

ممکن نیست در محبت باطنی خود را بهتر ازین اظهار دارم که فی الحقیقه از کاغذ مبارک نهایت محظوظ شدم و کمال امتنان را حاصل نمودم در حق

منافع مرا الله منافع حقه لهذا فرق نمیکند در صورت با ملک ... شما ... بعد درین اثنا از اقدامات ... دیروز

دارو شد امروز ... رفتم ... سرکار ... خان که ... خواهد شد گفتم ... که ... خواهد شد و ... میدانم که

موافق در کار است ... و نشان ... نفوذ ... شاه دارند ... گذارده ... پیشرفت ... دیروز گفت من

مرخص شدم ... با وصف اینکه کمال ... شما دارد ترديد ... میزند ... بای ... باید ... اورا آورد که

دلگرم ... شما با شاه ... ... اینجا ... ... باید گفت ... درین ... رفاقت ... که ...

مردم از این مطلب که ... هم ... در مطالب ... نیز ... خواهد بود ... اینجا ... و اظهارات ... نهایت

پسندیده و خوشحال شدم اما ... داشتم و او ... دارد و فی الحقیقه بعد ... گفت خانم اگر شما ... داده ... حاصل

کار ... در ... شاه خوب مطلع است ... عبارت باید ... تا ... حاصل ... نمی ... داریم

و اگر ... اما ... حالا ... شده ... گفتم آیا ... شما ... نمودم ... آیا ... بود ... گذارد

سمت ... شما ... آیا ... داشته ... خواهند ... خواهد ... گفت درین

مسئله ... باب شما ... ~~... رفتار ... شما ... مقتضی ...~~ ... با وصف

... رفتار ... با وصف ... عوض خواهی ... نکرده است

... گفت ... جواب دادم ... چون ... که ... طریقه ... کرده گفتم ... اگر ... اهمیت

... شاه ... شدم از آن بعد ... با در ... شما ... با این ... دیروز ... بسیار

امروز شما با شاه درین باب گفتگو کنید ... شاه اظهار ... شاه ... خواهد کرد

... میخواهید ... خود ... درین ... که آن ... کار آزموده ... انجام

... چون این مطلب ... با کمال ادب ... باشاه گفتگو خواهم نمود فی الحقیقه

گفتگو ... دیگران ... کاری ... در ... آینده خود خواهم گذاشت ... رفاقت و اتفاق

... شدم درین ... مسئله ... بیان ... در ... اینقدر گفتگو شد

فصل چهاردهم

... مرا ... فرستاده ... خواهم ... و انگلیس ... دست مرا

روزی صحبت می‌کرد گفت شنیده‌اید اینجا که چند نفر از وزیرها شما را می‌بینم از جهت جسارت خود را بجای شما

اسباب کمال اندیشه و خیال زیادی برای من شده که بعضی‌ها در باطن اینکه فرزند زاده بعضی در رعیت نیم کفایت شما نیایم نه فوراً گفتم

نمی‌توانستم در آن وقت شما را ببینم می‌خواستم اول شما را ببینم آن وقت شما که حضور شاه رسید گفت حالا که قدری منقلب

شده رسیده آیا ممکن است شاه در باب ملاقات من با شما خیالی بکند گفتم هنوز کار را باز نرسیده است دنبال [illegible]

هنوز مرا از نقاط یک ورق محروم ساخته است اما چون باید شما در باب خصوصیات شاه حرف بزنید می‌خواهم بفهمم آیا

خواستید با دقت است بعد از این مطلب صحبت را که با شاه کرده بودیم یاد گفتم گفت دخل شاه در این ملاقات زیاد است ولی باید

ماوقع شده شاه قدری به عادت رای دارد ما باید عزم ارتحال را به تمام ایراد عادت‌های شاه باید ترتیب به عرض برساند

و من اقدام باین امر خواهم نمود ـ

آن وقت تقاضای ملاقات حضور را با [illegible] چون ملاقات ختم شد وقت جواب داد از [illegible] نقشی که داشته باشید اول فرصت

خواهد رسید با چه طور تشویق و همه اشاره خواهد بود اما اگر شما می‌دانید در اعتماد خدمت بسیار نمایند که این اشخاص باید در اعتماد خود قرار دهید

من هم قدری متعذر شده گفتم چیز چیزی اجناب شده و است [illegible] آیا می‌دانید که این مطلب را تا نهایت بدانید باید

شخص لطف شوق [illegible] به معتمد خود بگوید و همین طور شفاهی داشته باشد [illegible] از مجلس بیعت

بسیار دیر نیست بعد با حالت انقلاب و خجالت گفتم من از این باب خود را معذور میدانم و شما نمیتوانید ~~[illegible]~~ سبیل مرا

تغییر دهید ـ

و که چون این کلمات با حجت ادا شنیده و نه ~~[illegible]~~ معتقد من خواهد است و بیان حقایق قسم خورد و من در جه [illegible] شما

تا دم آخر استیلای خاطر کوچک من جواب دادم [illegible] و اگر در میان شما [illegible] شما [illegible] در این اثنا گفت [illegible] دارد شد

و در میان ما سه نفر قرار داده شد و من بعد [illegible] در باب [illegible] تا اینکه [illegible] و انگلیسها در اسباب با شاه حرف زنند

رفتن [illegible] نقطه [illegible] قرار شد و در این امر [illegible] ~~[illegible]~~ نیم باب

گفتگو را با شاه مقطوع نماید [illegible] گفته [illegible] روز بعد دیدیم که [illegible] با یک حالت تشنج

مراجعت [illegible] پرسیدند که چه [illegible] شاه [illegible] جواب گفته بود که کار را

باید [illegible] تغییر داده [illegible] گفتم [illegible] خیال [illegible] نباید [illegible]

و من [illegible] جواب داد [illegible] وقت

حالا بیشتر [illegible] حفظ [illegible] مردم [illegible] از نفوذ شما [illegible] موافق [illegible] ارکان

رفتار خواهند [illegible] گفتم [illegible] خیال [illegible] داشته باشید [illegible] کنم

و طالب جاه و جلال و لقب در رتبه بیایم و برای حرص و طمع خود [illegible] میدیدم دختر من [illegible] از ترس [illegible] دام [illegible]

باید [illegible] میخواهند [illegible] بقدر [illegible] سازند .

[illegible] دیده [illegible] معتبره در باب [illegible] با احترام [illegible] بطور عبارت [illegible] که [illegible] تغییر نکنید [illegible]

[illegible] از نظم [illegible] در باب [illegible] [illegible] شده ام .

— [illegible] که [illegible] در باب عدم پیشرفت اقدام [illegible] [illegible] خواهش

[illegible] شاه رفت امید اینکه [illegible] پیشرفت [illegible] شاه [illegible] دخترهای شاه نسبت به

[illegible] شده [illegible] در وصف [illegible] در باب [illegible] [illegible] میکردند [illegible] اینکه [illegible]

در باره [illegible] مشهورند [illegible] [illegible] جمع [illegible] عشاق آنها را [illegible]

[illegible] معاشقه [illegible] در نظر [illegible] اما مادر [illegible] [illegible]

[illegible] میکرد از طرف دیگر شاه [illegible] اینکه [illegible] دخترهای عزیز خود [illegible]

[illegible] در باره شاه [illegible] دختر [illegible] شاه [illegible]

با [illegible] که [illegible] خود [illegible] بطور [illegible] مملکت [illegible] میکردم [illegible] اینکه میخواهم [illegible]

[illegible] با [illegible] دخترهای [illegible] [illegible] آنها را [illegible] میکنند [illegible] اینقدر [illegible] کنند .

— روز [illegible] که [illegible] انگلیسی [illegible] شاه [illegible] دخترهای [illegible] نهایت [illegible] بود [illegible]

[illegible] شاه پرسید که آیا [illegible] گفتن [illegible] قرار داده است [illegible]

[illegible] قرار داده بود .

[illegible] اطلاعات شاه [illegible] شد . [illegible] گفت [illegible] که [illegible]

[illegible] را [illegible] [illegible] پرسید [illegible] شاه [illegible] اطاعت [illegible] نمایند [illegible]

گفته بود [illegible] اینکه [illegible] نسبت [illegible] دارم در طرف دیگر نهایت متنفر [illegible] وقتی [illegible] میکردند

که [illegible] شاه [illegible] اجازه آنها [illegible] شاه پرسیده بود [illegible]

[illegible] را [illegible] که [illegible] جمع [illegible] در باره [illegible] میکردند

[illegible] شاه اینقدر [illegible] که [illegible] گفتن [illegible] شاه جواب گفته بود در اینجا [illegible]

[illegible] خود [illegible] میخواهم [illegible] اینجا [illegible] گفتن میدانم که [illegible] دارم [illegible]

میرزا درود و دعاهای خود را نسبت به شما می‌رسانم خوب است تا یک مدتی جمع اخبار شاه مبارک جواب کاغذ مطلب بود بهانه

ختم شد به همین جا آمده‌ام که تفصیل صحبت را با من نقل کنم که کاغذ شما رسید در نظر شاه خیلی مخفی نمانده

و از شما خیلی خلق به هم بسته دیگر نزد شما نخواهم آمد و از این در دهان شما بود باد کاغذی می‌نوشتم و چند کلمه با محبت از شما شرف

مباحثه
مصلحت برای این نصیحت ... فوراً کاغذی باین مضمون نوشتم

دیگر تنها از روزی که مطلع کردم در باب مسئله آن اعلیحضرت را ... گمان می‌کردم که ... جنس ...

بودم و تمامی حالت از آن اعلیحضرت شکایتی داشته باشم و در من ... لطف و محبت ... خود نمایید

خودش نسبت به ما ... این شخص معظم آن اعلیحضرت اسباب رنجش خاطر من از هر کدام ... دیگر ... داشته باشد

در این بیست دفعه قدر نخواهم کرد مانند مطیع و منقاد خواهم بود و اعتمادی پیدا ... خود خواهم بود ... پیشم مرا

در زیر سبزه ... همیشه در ... از همه در نظر شما عزیز باشم .

حالا کشیده شدم به یک قوطی بسیار ممتاز شیرینی خوری با یک جفت گوشواره یاقوت ... آن الماس بود

برای من آورد و نیز از جانب شاه کاغذی هم داده و نوشته بود .

با ... تره ... شما هستید و همیشه خواهید بود جواب ... پر ... دارد ... بخواهم بنویسم شما را

بر دو خواهر ... دارد که ... ادوا ... گذار کنید

آن ... شب شاه ... آمد ... مضطرب بود و ... در ... بادنجان داده و دوام ... را ... ... داد

صحبت داشته ... امروز ... گوشواره ... ... تا آن زمان ... که

... مرا ... این ... خوشی آمد آن شب را از بیشتر ... و از هیچ ... ... شده

با ... نهایت ... بودیم ... آن ... آمده ... آورده که ... نامه ... اخبار خاص

مسرور بود و ... در این اخبار ... نوشته ... جواب ... داده ... شدم ... بود

کاغذ ... گذاردم تا ... آنها را بخوانند ... آنها را ... گفت ... آنها را ... بدارید

تا شاه ... جواب دادم ... شاه آنها را بخوانند ... قسم ... می‌خواهند ... بنویسید

گذارد
در ... دولت چه ... نمایید .

آن روز ... ساعت ... مطلع ... در ... کار ... بود ... آن ... بیست

دلاک در این ایام معروف احمق شده عاشق یک دختر مسلمه جوان بسیار زشتی گردیده بود که از زشتی و بیسیرتی خواهش کرده بود

در یکسال مرتبه از آن زن نماید دارد از این جهت و فضولی برخی و بیسیرتی داشت بنا بر این به جهت عزیز حق کامنی و چشم بالای تحمیر

آن را بسیار تهیه و زینتی داده و در خصوص وی غنیمت شمرده بهشت در اقلا حتی ارزان بنماید

شاه رحیب درم مملکت میدانید آه تقریباً بهشتم به بالادر کناری تکیه داده سر با سر سیاه و دری کز از اول وقت اینکه هنوز بزرگ بود دل

کار جهت ملوک بر داشته از یک امید دفعه روزنامه بود دست گرفته آن قضیه بود یک دفعه خوانده و یک مرتبه خوانده و یک مرده

اینکه هرچه بزند باشی از وحشی فی او را بسو نگاه میکردم تعجب نهایت منقلب بود تا میخواست در این وقت انقلاب مخوف بود از من مستور

بدارد طبع ما لکنه در غضب او ظاهر شد بر من و از بس آن شب با تمام میروند از دلاک در آن سوال نموده از روزنامه

گذارده و فرنگی را خوانده ام او جواب داده جز اینکه تمام مطالب بر ضد من را نتوانم شاه گفت خیلی خوب من کفر دانست حیح

در این ایام مردم چون نوشتند در روزنامه بیچاره آقایان.. این دفعه کتب در باب ما نوشته سعدی فرمانه میریزد چه چاره

دارد فرا اینکه عقاید مردم بسوی شورش و عصیان علامت دهد هر روز بیت در کسی در نگاه ثبت مطلب شماره آزاد باشد در یک روزی

منظر منابت بیشتر از حقیقت نو مصنف باشد اینهم در حکمت مرتبت دولت آنهای دیگر از تازه و باز ازین

بدتر خواهد بود که عاقبت آن چه خواهد شد

شاه بطور مهمان این کلمات را اظهار داشت اگر در بین اشخاصی نزد شاه آمده ارزیابی مصنف تکاثیر میشود و معنی مصونیت

دارد بطور مجد بر کند شاه بدون گفتگو آن قلم سوم داد به شاه قدری بالک شده بطور تغیر گفت من میدانم جهت اینکه تو بیس

این احوال نمایند بود تنبیه نمیکند حبیت دلاک در جواب گفت در حال اینکه مسیو دسارتیانی منتهای لیاقت و استعداد را دارا

بلیارد زد شاه گفت در صورت چرا میگذارد در این قسم کارها بی معنی باقی باشد من عدم رضایت خود را بارها خواهم نهاد

دلاک در جواب حیثیت کهنه منسوخ نزد خود به شاه قدری شد شده با جمع حضار در نهایت اسرار مخفیه خودشان شورش کرده بود دفعه

کلام خود را تغییر داده از در روی قریب الوقوع با شاه دلاک صحبت کرد که دلاک در جواب گفت شاه و سیرتان در نهایت

آن صورت قلبی است مهمند در دل خواهید کرد همه در هم که بسبب مشغولیت خاطر خودشان ادبو حرام خواهید آورد

دلاک گفت الحق شاه گفت میدانید هر چه باشکیب میدیدم منتظر ساختن با روباهی کارها صحبت

فی الحقیقه صحبت این حرف را من هرگز از ملتفت میشدم در باب شاه ما از بسلطنت بود مشغولیت آنها منتهای استعداد را

دارد که هر مجد اینکه باطل فرا من دمی میشد روزی نمی کرد اثر و خیانت میکشید با در حضور من تعداد جنازه

میکشید دلاکم گفت دلش ابدا موجب من فقط یک دسیسه دیگر هم دانستم از این حالت برادرم داد آن یک دسیسه

نهایت موثر بود و آن این بود در باب رجال دولت و مقاومت آنها نسبت به سلطنت گفتگوی نموده اوقات شاه

منزلگه در خواب بعد از فراغت حضور مبارک پدر و در اطاق اطوار عمارت قدم میزدند و لطیفه‌ای از خدمت سیاه چگونه

میبود هر قصه‌اش اغراق بالنسبه بود و لاله با این وسیله وقتی متوسل میشدم که کار مشکل میشد هنوز نمیدانستم

در یک روز محبت خواهم شد منزل با آن با رفتنها مقاومت کنم لذا میخوابیدم و الگلیون از آنجا خارج میشد

میآمد و از طرف دیگر گفت زنان شهر خدمت را با آنها دوست مطرب جز میان آن عده زنان خدمت

متمادی بودم و منزل گفتم هر کدام مراقبت‌های زیادی حال من داشتند به بقیه قصه خودمان .

شاه فضل روزانه به کرسی و صنوبر و دیوار داشت و معلم گفت همه کلفت‌ها خدمت مرا با چیز ام

مهمان کنیت از آنها علاقه با یک ما و روز بعد نامی داد و درس دکتر و گراهون و ما و ام دختر کلفت درس

و ماه سال و هر سال دنیز و انگلیسی و فرانسه و گفتن خوب بازی را و عربت مطبخ سر میز حاضر شده داخل

مشغول بودند و عیش میکنند و یک دیگر میگفتند چه قدر خوب است که حمل خودی باشد و نقش قارچ در آسمان بالاخره

و هزار قسم گوشت و غذاهایی در مقابل میبردند و در پیشرفت خود مشغول بودند و ماه شاه و زیر لب میخندید و شاه مخصوص عیش

خدمت و الگلیون یک از آنها بود از شاه پرسید که آیا امروز گفتن کارها را دیده اید این دفعه وحشت انگیز

بود میان این دستهای آثار مقاومت اثر کرد تمام حاضرها نگریست بعضی شده به صورت همه نگاه میکردند .

که [illegible] کار هم روی کار میکردند کار ما به بازی پادشاه شاه جواب داده من امروز و خصوصاً کردم و یک دفعه وقت

بود انجمن و تفتیش حضور گفتن مستغرق شدم به شرح و تعریف مرا هم در آخر کلام به درک و الگلیون اظهار داشت

و از شما گفتن را عبرت ازمن به سینه گوینده و این باده سوسلطنتی شاه فرشتم .

خانمها بعد از شنیدن بعضی از وصف در من آنچه که درس و گراهون با وصف اینکه از شنوائی متمادیه مجلات و درکم و دربار

الحق داشت رنگش پرید و شکر مرو سفید شد گویا اگر ملاحظه ادب در میان نبود بیهوش میشد بعد شنیدم از تالار دیرفوا

شنیدم در روشنی و قتی که خود رحمت کو بعدی عصبانی کرده روز بعد هنوز کتاب بیایه بود وقتی شاه تفصیل این

شرح را برای من نقل کرد چنان حالت ساعت در شاه و شاه داشت که گویا یکی از کارهای بزرگ دنیا را صورت داده باشد .

اما من گسسته نشدن رشته کلام من از شرح یک روزی گذشتم و لاجرم و دفعه امروز مربوط به این تمنیت

داعیه میدانم در تفصیل آنها بنویسم حرف روز بعد امروزی است که در باب رئیس و پلیس میبود و درآنجا حکایت کردم

بعد ـــ حرفم روز بعد خواهم شد من با طاقت آمد و گفت خواهم گفت زنان با مسیو یارتین آمده اند و مسیو یارتین

اجازه میخواهد حضور شما برسد آیا شما او را میخواهید بپذیرید من گفتم خیلی عجیب است مسیو یارتین اینجا بیاید خوب

حالا که آمده است بیاید من بطوریکه شایسته او است با دو دستار خواهم گفت بیا برای من گفت زنان رئیس و پلیس

جلوه اندامش دهن شد مسیو ساریتی که زنهای عاریه باید به سر گذارده و گرد سفید بر روی آن پاشیده و موهای

و سبیلهای خود را با کمال دقت تاب داده بود این شخص های سوفطی بود [illegible] عاریه داشت الحاصل داشت

و در باید تا پائین پاهای زینت عجیب مزین بود و در بیخ خصوصا [illegible] مبلغی [illegible] اگر یک روزی مجلس شوری معدوم [illegible]

با کمال زینت زیاده در خانه زینت بود لیکن همانقدر کسی عاریه هست (فرض اگر مجلس شوری عبارت است از کیسهای عاریه)

مقصود منشی کیسها را کنار بگذاریم و بیائیم سر مطلب مسیو ساریتی

بطرز مضحکی بطرف من آمده گفت خانم [illegible] زن و زریکه شنیدم نسبت بمن با لطف شده اید دیدن آمده ام

بفهم که در واقع چه تقصیری [illegible] کم التفاتی واقع شده دیدم گفتم مسیو [illegible] این مطلب بی جهت است برای [illegible]

یک ماه که دفعه بطور رذالت مرا به احترام [illegible] اگر شما عبارت از دو دفعه اهل خبردار شده اقدامات

لازمه بعمل آورده باشید مسیو ساریتی که از وضع با شدت [illegible] متعجب شده بود خواست که مراتب [illegible] حالی کند گفت زن

گفت حالت عزیز من اگر بگوئید با فایده است احدی مطلب این است که نسبت به زن برادر من بی احترامی کنند شما

مگوئید که تقصیر من نیست چه ربطی برای این مطلب دارید که مقصر سوختن کیسه اید [illegible] اقدامات [illegible] بکار برده اید

بیرا اگر شما جای دشمنهای ما هستید باری چه میدانی [illegible] آنچه مسیو ساریتی خواهش حفظ شان خودش بنماید و بدان

پناه جوئید و گفت مسیو و باری [illegible] در باب احوالات [illegible] فقط [illegible] شاه حق [illegible] دارد جواب گفتم چنانچه

خوب آقا بدانید که من نه از شما میترسم و نه از شوهر [illegible] مسیو ساریتی مات و متحیر ماند و از عبارت من تعجب کرد بالاخره

گفت خانم شما بی جهت از من رنجیده اید من مقصر نیستم و لا امکان [illegible] دارد هم یک [illegible] هم باشم [illegible]

در این مطالب بود شاه عرض کرده من گفتم مسیو [illegible] شده [illegible] شاه تقصیر را [illegible] از شما [illegible] نیست

مسیو ساریتی گفت در صورت خانه خراب شده است گفت زن گفت نه گفتم خراب نشده است اما

باید بدانید [illegible] جای [illegible] هستید اگر جای رفیق ما هستید شما را معاون میخواهیم کرد و اگر جای دشمنها

هستید [illegible] در نظر داشته باشید که [illegible] مسیو ساریتی [illegible]

تعارفات گفته جای رفیق شما هستم از وقت من بعنوان [illegible] دست خودش را بوسیده [illegible] با احترام [illegible]

[illegible] تا آن وقت ما سر پا ایستاده بودیم آنوقت نشسته شوری میکردیم که چه باید کرد تا مردم [illegible]

نمایند مسیو ساریتی [illegible] اسم مصنف آن [illegible] گفت آدم [illegible]

به سرد یا مردم به کرده که سالی هزار دولت لیور مواجب میگرفت که در باب همه اشخاص پرسش و گزارش

اظهار راست نداشت هر بنویسید معلوم شد این خانم نقصی ابداً نداشت و احتشام آن خصال باده متحیر شد

و مانع در آن کار نباشد.

دیگر اینکه مسیو ساریتین جمع تفصیلات و اطلاعات را محرمانه باو داد و دیگر اینکه من با و همه کم در بیانیه او کو شاه

اصلاح کنم او با ملک سقف و سرور از پیشرفت رقی داشته باشیم و دست من در اگر اینطور خوب شکل منم امکان داشت

و هیچ و لیس سلطه ام خوب باور دارم

فصل یازدهم

آن شب دختر شاه آمد گفتم اعلیحضرتا امروز من مسیو ساریتین را شناختم شاه گفت آه فهمیدم آمده است و از شما عذر خواهد

گفتم تقریباً اینطور است از روزی که معلوم شد اعلیحضرتا را من گمان میکردم مقصر نیست بلکه مجبور شده است هزار دو هیچ

دشمن شخص مرا متهم کنم شاه گفت ممکن نیست و شما در دربار من دشمن داشته باشید حسود هم مضایقه گذشته از این

بهتر بود مرا هم دشمن دارید زیرا و لیس اسم او و سیر شما ذکر نمیکنند گفتم خیر اما از او هم فهمیدم در دشمن خصومت

دیگر فهمیدم در آن وقت با همه بوده نوشته است شاه گفت باید یک آدم به سرد یا بلکه از او لازم باشد

گفتم البته مسیو کرده است شاه گفت خوب من او را میشناسم مقتضی به قاعده کلیها را او که نمی‌رسیده است

باید در صدد قلع و قمع این کار برآید شاه چون این کلام شنید گفت سمت کار این شخص چیست مقتول از کجا بود

لذت کشیده فوراً ده نفر سرعت میدیدند شاه گفت که [illegible] داد در این لیبر را باور دارید

اگر اینها را نوشته است باز نشود زیرا که اگر شخص عارف این قسم حرف بزند گمان میکردم خطری برای انهدام سلطنت

هم رسیده است و حال آنکه شاه میخواست شخص بیچاره به سرد یا مردم را محبوس کند برای او قوشلگرم و شاه چون قابل بود

از اینکه نخواهم کم قدرت سلطنت را صدمه زده عرض کرد که اینگار رشتها دفع درد و هر چه رأی من است

حالا قطعی خواهم که من ساکت شدم و بار دیگر حفظ مقام کردم و این بهانه بیچاره را خلاص کنم.

وگ و للدو ری بیشتر آمده و ماند باز نشد بلکه لباس بسیار با کوس ورق داشت و که هیچ لباس نافذ داشت

و هیچ لباس خوب می پوشید و در زینت لباس زینت و قباحت منظر او سو مسور نمیداشت از یکیلی در سلطان ارشت

بر وزر بود در میان اعیان دولت نفر لیاقت داشت و بود فی الحقیقه نه لیاقت داشت و نه علم و دماغی و در نوا امور محرم

و معظم سیف بعد در ترتیبات قدرت او یک روز در شهر او که داین گفتم این شخص از بدو تا ختم بدبخت بود

و در مدت عمرش معروف با میل ملکه تغییر و تغیر مردم واقع شد ولک گفت باید گفته در تمام عمرش خوش بخت بود

زیرا اگر حق او ادا نشد مبالغت تا حال ده دفعه از سوء قصد رسته باشد

ور که دادن حق داشت سعید داد و رهایش شخص نادرست بیجا نابود و رذی بود با نظریه ما حقیقت شخص شغل خود بود

داشته نه با مصلحت خویش و نه با مصلحت مملکت و او مرجع بود طمع او قصد اداره نداشت [struck through] حکام دیگر

نمود معتبر نمی‌دار اداره او بود و او این مطلب سوء اسباب انتقام و رقابت خود قرار داده بود هر کس حکایات از دولت

پدرش یا برادرش یا شوهر خودش ملا فرهنگ با ارجاع میکرد و او امضا شاه تو به قبول نقد مینمود حتی از این شخص

بطور اراده و تنفر داشتم و گاه از جهت نظرش بود او نیز از جهت خودشنی نمی‌آمد و چون شخص خیلی جز انحراف الکترنیک

تعداد من جمله جهت گفتن معشوقه پیر و تطاول او ما دام دادن ژاک از سو بعد او دست یافت وادار نمود ما دام

دادن ژاک حکم علاوه اما من داشت تجربه میدید اما او شخص معشوقه گیر خود بهتر است معشوقه شاه شود معشوقه

بود ولی لئیر در حلب در دربار او نیز با این اسم میخواهند من به نیستم داین زن با من بابت و عاشق او همراه او

خانواده سوار لها و دشمن حرمت است از این جهت خیلی خوشحال شدم وقتی دیدم او آن نا درست مردن کامل آمده

ما نشر به سکندر آن شخص ابتدا خواهم گفت در حالت انقلاب به با فاقیه و نصر شد در صورتیکه با حضور قوام محمد نظم بسته

شاه با صدای مختصر به شهادت باید گفته خورد که دور اگر حق مجلس سنت الرازی عیدار به او مدتی دادن جواب رفت

و بعد از نیم ساعت صحبت تمام گفت دو امر شاه بود اجرا نمودم شاه باید گفت آیا دینی خانم سوی شما سیده جواب داد میرزا شاه گفت

تو با شما حکم میکنم و از اینجا بعد که مراسم شخص او را اطاعت امر او داشته باشید خانم بهتر بیش است دیگر نخواهد

صداقت و حافظ نمایش خود نیز مدتی بگذرد باید او محترم و عزیز داشته باشید بعد از این امر شاه او سو شرف دعوت میشوند

و نعوذ آن شب تو با ما شام بخورید گاه در سر غذا آن چیزی را نتوانست عقلی بیرون ...

چند روز بعد با یک شخص دیگری ملاقات یک روز در تاریخ زنها اهمیت زیادی داشته باشد آشنا شدم غرض خانم مسعود بود بیاشد

ام مهرو را اول سلطنت بود حتی بیش معتضد بیت خود از شخص خود دست کشیده سعید و مسعود از اشخاص است و روابطه را داشت

و کفایت و صداقت خود میتوانند او میل کمک مملکت نیز نتوانند آن شخص آنجا با شوق و ذوق و هم از آن و ملاقات حضور

و یا یک روز داد و خیلی مردم اندیشه بدارند و موانع اعتنایی نه کما مستقیم نسبت معرفه خود بودن منیف اگرچه

خود نیز کیار از اوامر مجلس بود و کلا بعد است مهد اطلال به ادب و با آن مجلس دارند و بعد از حادثه مظفر او با دارمیت خود

او مظفر که او به است در زمان تقلص سلطنت از قید در هجز با خود محفوظ داشته رسیده است چه نعم بیان گفته است

در قرون ماضیه برای سلاطین فرانسه لازم بود که تقویتی از ملت داشته باشند تا در اثر آن تقویت بتوانند با نجبای مقتدر که ملوک
الطوایف بودند مقاومت نمایند و سلاطین باین جهت مجلس وکلا را مقرر داشتند اما از زمان سلطنت لوئی سیزدهم دیگر چون
اقتدار نجبا کم از میان رفت حاجتی به بقای مجلس وکلا نیست و لهذا حق انعقاد مجلس بعد از اقتدار ملوک الطوایف اسباب
تقدم بلکه مخالفت سلاطین گردید و مدت ... سال است که سلاطین فرانسه هیچ خواهش نبود و مجلس وکلا اقتدار تمام حاصل نموده خواهد باشند
مسیو دو بوشی بود با شعور و خوش صحبت بلکه فصیح البیان بود و جمیع صفات ... برای انجام دادن امور لازمه را داشت
بزرگ است داشت حقیقة او برای نبوده مگر ... با اهل ملیتان بدست آورده باید دانست که ...
کمال شهرت را داشت
تجمع ... دارد ... که نامیده ... فرانسه بود و اما دشمنان او در نهایت کثرت العدد ... در حق او
میگفتند که شخص سبع طبع و جلجوئی است چون کلیه طرف مرادت مردم واقع شده است خود نیز آنها را بالا دعاوی
تحقیر می نمود و فرد فرد هجو میکرد چنان از فرط حسن ... که محض ... لوئی و تفنن ... سلوک میکرد اخلاق مسیو دو
در نمود است و ذکر شد اما ... شاه ... بهتر از من میدانید شما شخص است که قدر زشت رنگ ... سبز
دماغ ... پیدا ... و شخص از زشتی صورت او چشم پوشی میکند

بر شما معلوم است که این شخص چگونه آدمی است مجلس وکلا را ... شده بود در شغل پدرش خود مهردار دولت باشد جانشین
او گردید چون مسیو دو ... مهردار قدیم استعفا داده بود این موپو از جانب شاه باین سمت منصوب گردید
مسیو ... و همینکه باین منصب نائل شد در زمان آن مادر گردید خود نیز استقلالی آن شغل ... خود را اگر از کو
تواریخها (یعنی فرقه تواریل) ... ملاحظه نکرده و همه آنها را بر این بود که موپو چون هنوز ... قرار داد
اطاعت تمام با آنها خواهد داشت و یا طول نکشید ... شدم و ... چه قدر ... کردند
مدعی اکثر ... زینت ... آمده با صورت ... که ... میخواهد ... بسیار
زشت و سیاه ... آمد میخواهد شما را ببیند من گفتم ... خانم را نمی توانید به بیند اما او اصرار کرد
و این کاغذ ... ممهور ... داد ... تا آنها ... کاغذ ... باز کردم ... خواهش ... لوسی
زینت (مهردار) ... از اینکه ... به ... انگشتر ... که به ... زینت گفتم
به ... باز زینت ... خانم ... ناز ... ارباب حاجت است گفتم خود کی
از ارباب رجوع است ... ارباب حاجت ... زینت ... تا از ... مخصوص ... قهقهه ...
مرسیه جناب جلالتمآب ... در ... شد

از وضع سردش او شخصیت او معلوم شد وسیع باو پیدا کردم قدم او ثابت و محکم بود طوریکه ممانعت نمیشود تا قلبیت

حضور وزرا بمن گفت مادام که [illegible] حق میراث وزارت مکدر باشد اگر شخصاً بجای پدر او بیایم از دوام من

خاک [illegible] تعهد داشتم از اینکه ~~[illegible]~~ [illegible] شرف یاب شده اطلاعی و بیان تمایل خود نسبت بشما اظهار کنم که

رابطه اینکه متر سیدیم و ما با قبل از وقت نسبت بمن بی میل شده باشید گفتم چنین از قضیه من نسبت بشما

بی میل شده باشم گفت چون بتوسط شورزانها بوزارت رسیده ام افکار او داشت مطیع شاه [illegible] شده باشم گفتم با

~~[illegible]~~ از ترتیب و حمایت آنها نسبت بشما چندان ذوق [illegible] نمیشوم زیرا که آنها دشمنان من هستند و غرض آنها از این دوره

و از هواخواهان آنها دشمنان من خواهد بود گفت استقرار من مثل افکار شما و هواخواهی دولت است از اینکه در تمام امور مطابق

میل و رضای شما رفتار نمایم [illegible] شایسته دوستی شما خواهد شد [illegible] از بعضی تعارفات دیگر شاه نسبت به اینجانب

محبت باطلاعات رسیده متوجه شما خواهد گشت [illegible] بجهت تمام [illegible] تعویق انداخته است

من گفتم در جهت آن [illegible] شورزانها است و شاه [illegible] چند نفر [illegible] در باب خائف و مترددند [illegible] جواب داد

من از این مطلب خیلی متأسف هستم اولاً برابطه اتحادی که نسبت بشما دارم و ثانیاً برابطه اینکه اعلیحضرت شاه میبایست

این موقع را مغتنم شمرده ~~[illegible]~~ آن ~~[illegible]~~ غوغا را در باد تهدید نمایند [illegible] ساخته خاطر بشما معلوم است

در مجلس وکلا چه قدر منتفر شاخ [illegible] شاه هستند و بر شما پوشیده نیست که مجلس وکلا در جواب بیان ملی بعضی

امرا و عناصر دولت شاه و درک دالگروکی را [illegible] میدانند من گفتم آیا گمان میکنید که خلعها با مردم که در دو بیان میگفت است

اهتمام انقلابی کرده اند شده و ما باید حمایت کرده از او گفتم ما طرفدار باشیم میکنم اگر نفوذ و تسلط داشته باشد رای حمایت از او

بکار ببرم بر من میدانم در او از تقصیر [illegible] میخواهند [illegible] او دارد بیاورند [illegible] الذم است گفت با تقصیر او

امنیت است که خواسته است تسلط سلطنتش از دست اندازیهای مجلس وکلا محفوظ بدارد ما [illegible] از وضع مجلس وکلا

در حوالی آن صحبت داشتم بعد قرار براین دادیم در روز سیزدهم ماه مسیو بهمراهی مسیو دالگروکی به دیدن من بیاید و مسیو

درباب ملاقات حضار [illegible] نزند بلکه [illegible] خواهش کند در ادوار متوقف نشاید بعد همان طوریکه معین آمده بود با رحمت

از خانه من رفت.

وقتی شاه بدیدن من آمد گفتم من با شاهنشاه شما گفتم شخص مهربانی است [illegible] که با من بیرون [illegible] شاه [illegible] شدم

او بود [illegible] که گفتم چنین با وجدان وقتی [illegible] [illegible] رفته است شاه خیلی اسباب [illegible] گفت بدیدن شما آمده بودیم با

[illegible] ملاقات قرار آمده بعد دو ساعت [illegible] او و هم [illegible] شاه گفت مطلبی نمیکنند [illegible]

معلوم [illegible] در [illegible] شورزانها [illegible] کرده و گول زده است این شورزانها [illegible] خیلی خط [illegible] از [illegible]

حالت در مورد موقع گفتم اعلیحضرتا الله امروز کسی وزیر با کفایتی برای شاه پیدا نکرده است شاه گفت درست است

شاه نشینه آدم درست کاری و کاردان و دقیقی دارم که اسباب استحکام و قوام سلطنت مرا که بواسطه بعضی اتفاقات و حوادث

زمان حادث گشته و پایه قوام خواهد آورد اما اگر با او محرم بشاید و نصیحت کند و مرا وادار به عمل با استبداد

ننماید من میخواهم امور مملکت بطور عدالت و خوشی بگذارد و شمه بهترین بدون اغتشاش و همه برای عامه بکند

از این کلمات خیلی خوش وقت شاه بود ملتفت شدم به لطف عزم میدانستم در مورد هواخواه بی اراده خواهد شد

عمده مطلب این است که هواخواه من باشد و خیر ارادتی خواهم بود

پس نوبت باز خوردم از شاه نشینه خوشنودی کرده و با گفت شاه از هر بابت مطلب من اینست دیروز تمام برات دارم آدم محبت

و مردم ما این است که خیانت او وقت خود نکرده است و همه در دست هستم که یک ایران شنیدم شکایت که گردش سلکت است

راحت گفته او به نفع عزیزانه هر کس بود از خود رضا نکو میدانم این مطلب بود که گفته است و تا صحیح است

قصص

از این وقت ببعد با وصف اراده و اعتراض لیکن شاه نشنود که شاید هر مستشار خود تعدی کرده دادن شاه نشینه بود بود بزرگ دیگر

با و بخوبی اتفاق کرد و آن هر نفر بهراه آینده تیره در رباب او تقصیر خواهم نوشت زرقه شد زمرد و عزل بزرگ دیگر از آن

نوبت شاه از امور سلطنت بعهده خود گرفته [strikethrough] اما قبل از اینکه شرح دادن شدن خود بود بنیت سابق هم برنا معلوم کرد من نیز

از آن تکالیف بعهده نیستم اما در بهبود ترقیه شرح مقدمه خود مبرورانم و مطالب چند کلمه در باب گرجستان هم پادشاه و امارک سفارتم

در فوق ذکر معلوم است شاه با کمال دقت مشغول درجه پادشاه و امارک بود اما اهالی دولت و ولایت مملکت حالت تحسین

عقل و با کفایتی برای دیدن او داشته بزرگ و کوچک برای دیدن این پادشاه بیست سالم در نظر عمیق تقوی تحقیق تمام فرنگ بود

سیاحت می نمود با اختیار نفوذ این شاه با یک زن بسیار دهقان در بینش کار و لیکن تا تیلد ساله مرا وجهت نفهم و موقتا ازاد

مفارقت نفهم بود و هیچ از خیال او نمیگذشت این صدا ها برای ما هر شب و شفق خواهد شد در این حالت و اتفاق این پادشاه با

در لیاقتی مید است شد ما شایع شده بود که مهمانی میدان لندن دور و دور رفتار با آنها نهایت مؤدب و مطلوب است به جهت

جمع دهقان مشهور در این مهمانی حضور قلب داشته در هر یک امید داشت که او مسئول خود خشم گشته یک گاهی از او کند

یک شب مسید بهار تائی تدابیر و شاید این زنها نامعلوم گویا شاه در نقل کرد خیلی خیره بود ملتفت شد که بعضی از آنها بشتاق او رفته اند

دیگران در سینه که زخمی مقرر داشته و ضرب آنها به اندازه بیشتر از همه شهرت داشته ما، [illegible] گرادی و ما دوشوازل هم بیرون

در هر ... هر روز صحبت می‌شد [illegible] نوشته

گریستیان هفتم در اروپا [illegible] سنه [illegible] هشت وارد پاریس شد [illegible] از جانب [illegible] بسیار [illegible] اظهار

داشته شده پادشاه که آنها را برای [illegible] معنی [illegible] ملاقات شاه، و آن مهمان عظیم [illegible] در دربار [illegible]

گریستیان هفتم [illegible] در دربار [illegible] بود [illegible] که در [illegible] تا [illegible] لیکن در [illegible] آنجا

می‌نشست بود گریستیان در آنجا [illegible] پادشاه [illegible] در باب [illegible]

با [illegible] تعیین رتبه [illegible] پادشاه یک [illegible] پادشاه [illegible] جلیل [illegible]

[illegible] پادشاه دانمارک [illegible] ملاقات [illegible] شاه [illegible]

با [illegible] ایقدر غرق حایل [illegible] در این مورد در باب [illegible]

متفکر بود ~~[illegible]~~ و در باب این مطالب [illegible] بپردازد

دوک دشوازل وزیر امور خارجه [illegible] آن وقت [illegible] پادشاه دانمارک را

پذیرایی [illegible] دوک دشوازل [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

دوک دشوازل [illegible] گفت [illegible] جواب داد

[illegible] در آورده دوک گفت [illegible] کلمه [illegible] گفت

(بنی خود [illegible] نمی‌دانید) [illegible] در باب [illegible] بیشتر از همه [illegible] گفت [illegible]

دوک دشوازل گفت این [illegible] ممکن است [illegible] بهتر از [illegible]

~~[illegible]~~ دوک دشوازل [illegible] پادشاه دانمارک [illegible] تهنیت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] صحبت داده [illegible] آنچه [illegible] پادشاه

دانمارک [illegible] شاه [illegible]

[illegible] پادشاه دانمارک [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] شهرت [illegible] پادشاه

[illegible] پادشاه دانمارک [illegible] شاه [illegible] در باب

اختلاف [illegible] دانمارک [illegible] گریستیان گفت

من آن اعلیحضرت را بمنزله پدر خود خواهم پنداشت امیدوار هستم که مرا بمقام فرزندی قبول فرمائید این جملات شاه نهایت
مطبوع واقع شد بعد از این ملاقات شاه دو قدم بدیدن من آمد اظهار خرسندی و رضایت تام از دیدن برادر
خود نمود گفت حالات و اطوار او کاملا بفرانسه میماند در نهایت هم متاسف خواهم شد که از ما راضی و ممنون نرود
همان شب پادشاه دانمارک از ولیعهد فرانسه دیدن کرد و اظهار داشته بود که ولیعهد بقدر جدش ملاطف و
مهربان نیست ملاقات آنها خیلی مختصر شد و عمداً باختصار پرداخته شد زیرا که پرنس یک کلمه حرف
ملاطفت آمیز پیدا نکرد که با ولیعهد بگوید شاه حاضر ما (میرلوئی شانزدهم) در وقت ولیعهدی خود نهایت جبون و
بی تربیت بود بعدها در باب او و برادران او دیگر خواهم کرد الکنون فقط بشرح حالات و صفات پادشاه دانمارک
خواهم پرداخت همان شب را با لوئی پانزدهم شام صرف کرد در سر میز او بیست و چهار نفر از زنان معتبره دربار
که با حسن و وجاهت با کمال و کیفیت آراسته بودند دعوت نموده بود چون پادشاه دانمارک دایم از
وجاهت و دلربائی مادام فلان و اگر سخن میرود شاه ما از او پرسید که بعقیده شما این خانم چند سال دارد کریستیان
جواب داد باید سی سال داشته باشد شاه گفت این طور نیست برادرم پنجاه سال دارد کریستیان جواب
داد که تعجب نمیکنم در دربار شما سن اهمیت ندارد .
قصد من این نیست که تفصیل اقامت پادشاه دانمارک را در پاریس از روزنامه گازت د فرانس [illegible]

این روزنامه روزنامه من است نه روزنامه پادشاه دانمارک شاه روزی بمن گفت برادر دانمارک من مردک دو راس
اظهار میل و اشتیاق بدیدن شما نموده است و میخواهد احترامات خود را بشما اظهار کند لکن شما خود میل بقبول درخواست
او دارید خود دانید اما میترسم که اعلیحضرت پادشاه دانمارک بواسطه جوانی و دلربائی خود دل شما را از دست من برباید
گفتم اعلیحضرتا این سوظن شما اسباب کمال رنجش و افسردگی من است لکن من میدانستم که جداً این حرف را [illegible]
نه محض شوخی میرنجیدم و اگر یقین نداشتم که شما مطمئن بر محبت و جان فدائی هستید ابدا میل بدیدن او
نمیکردم شاه گفت مادام اگر این قدر دلبستگی بشما نداشتم به این درجه حسادت نمیورزیدم این کلام را
گفته دست مرا بوسید .
مردک دو راس روز بعد پیش من آمده از جانب پادشاه دانمارک درخواست ملاقات کرد و محض اینکه این
امر مخفی باشد قرار براین داده شد که من آن اعلیحضرت را در خانه پاریس خود ببینم و پادشاه بدون همراهان
و بتنهائی بدیدن من بیاید در روز و ساعت معهود مردک دو راس با دو نفر شخص خارجی خوش وضع بخانه من آمد
یکی از آن دو نفر پادشاه دانمارک بود که اسم یک کنت مجهول بسته بود و دیگری یکی از ملتزمین بود کریستیان هفتم نفر بود
خوش صورت چشمهای درشت داشت که خیلی گیرنده بود بلکه زیاده از اندازه گیرنده بود و شعله ثابت

ان اثر شوم داشت نبود و وقتی شنیدم که این پادشاه بمرض جنون مبتلا شده است چندان تعجب نکردم ولی در وقت
صحبتی که با من داشت کمال هوش و ذکاوت را داشت و اعلا درجه مهربانی را ظاهر ساخت یک کلمه حرف نزد که با اطلاع از
دین او پرت باشد اگرچه مطلبی که او در این باب صحبت میکرد از مطالب لغزنده بود دائم از مهر و بستگی شاه نسبت بمن ذکر کرد
مع هذا یک کلمه نگفت که منافی با ادب و دقت در ملاحظات سلوک باشد از او پرسیدم که آیا در مملکت دانمارک
زنهای وجیه هم میرسد گفت مادام تا حال گمان میکردم که زنهای مملکت من وجیه ترین زنهای قطعه اروپا هستند ولی
اکنون میبینم که اشتباه کرده ام صحبت با منصرف شد بشخص من بعد کریستیان هفتم در باب شهر پاریس با کمال ذوق و
شوق گفتگو مینمود گفت که پاریس پایتخت دنیا است ممالک ما فقط ممالک ۷ پیشه . با علما و ادبای
مشهور ما ملاقات کرده بود بخصوص از دالامبر و دیدرو و لاهارپ و بوفن خیلی تعریف کرد خیلی اظهار
تأسف مینمود که ولتر در بلادی که او سفر کرده است نبوده و او را هنوز ملاقات ننموده است و گفت که اگر بعضی
موانع در کار نبود من به فرنه که اقامتگاه ولتر است رفته آن وجود عظیم را که اکنون اسباب بصیرت
و نفع کل عالم است میدیدم و گفت این کلمات بعینه کلمات او است . از قراری که من استنباط نمودم از
چشمها و ... زیرا که ... او فراهم میاورد رنجیده بود بخصوص از حالت با تصدیع میرزا ... راس و ...

او وقتی از قار تاریک آنجا … بود از … قلبش خفه میشد در یکی از شقوق … بود … بازدید
دعوت کرده بود خاطر پادشاه دانمارک … در باب تفنن … (شاه و دربار) … خانه ما باز
و در تمام … گفت … (مقبول) … صورت … حالات …
سلوک او … ~~…~~ کردم .
شاه وقتی … آمد … پادشاه دانمارک بوضع … جواب دادم پادشاه بسیار تربیت شده است
… این امر … دارد شاه جواب داد درست است … طالب … باشد و حرف خود را
در آن … از دست … ملحق شده … معجزه … تفصیل صحبت خود را
با پادشاه دانمارک … گفت … تحریر … حرارت و حس
… گفت … که … تصور کنند … بیشتر
علم … بحری … خود را با … ذوق میدانند .
این کلمه … زبان شاه بود … ادب … با کمال … داشت بخصوص
از جهت … در باب او نوشته بود … ~~…~~ (در آن اوقات) کتابی نوشته بود بعنوان … در باب

پادشاه چنانچه در این کتاب و کتب علاحده نوشته‌ام هر دو مرا مجبور نمود پادشاه مخصوص از این جهت رنجش خاطر شما

نوازشها و تشویق نموده‌اند این جهت که بعضی از شاعران به وضع مقالات و وضع مراد در بار نیست و چنان نمود می‌توان در باب

فن نمودن مضمون و بیابید بدون آنکه باز هم مهم دارد شود.

گفت زنان این اشعار را از من آموده یا در این تصنیف بیشتر فکر و دقت باشد تا مطالب شعریه من از ~~[illegible]~~ خواندم

و از شدت غیظ و غضب آنکه در این اثنا درک و اکنون آمد و چون که مراد جهت آنها رسیده‌ام اشعار

یاد داده گفتم به بینید آیا می‌توانم تاب بیاورم بزرگان را بخوانم و کاغذ نموده نظری بر آن انداخت

ولیکن آنها را درشت و خشکیده و عجیب خود کرده دلگفت جمع که اند در این اشعار نفیسه‌ها نوشتهاش داده‌اند و در وی

از آن مطلع شدم و آنهم در باب آن با شما صحبت بدارم گفتم امیدوارم پادشاه علاقه خوبی از این جهت

بیابید درک جواب داده و حتی شما هستم که نمی‌خواهید در تمام فرانسه رسوا بشوید معتقدم کافی است در شما خود بود دشمن و تر

بنابراین آن وقت بزرگ و ملک شما را تعاقب خواهند کرد اما با این حالت نخواهید داد اگر این نصیحت سود بخشد که

دشمن شما بعید است گفت زنان لطف این نصیحت سودمند کردم درک جواب داد در حضور بی‌همتان در حضر

در هیچ صفت نام جان ما از دست او ندارید همان در هیچ احتیاط و ملاحظه هستید اما فکر نمی‌کنید اگر ما

اینکه کار بود نمایم چه قدر اسباب سرور رقبای خانم خواهد گشت آن وقت نه تنها در دربار بعداوت شما خواهند

پرداخت بلکه تمام ادبا و علما و خانمهای معتبر و جمع عوامها که عضویت ما را خواهند خواست و قبرها است

و از آنکه مقام معارضه با او برآید که نقصیر او از معاصی گیرد خواهد بود بس سکوت شده در صحبت سکوت کنم

و انتقام نگذارم مرا بعد از آنچه گفت هیچ چاره نیست و لا کار با نیرو از نخواهد باز آنکه کاغذی به آنها خواهم نوشت

و ما به شما را از او صلح خواهم داد و تقصیر آن از نیرو است

مسیو فرانسوا دلادت دعوو دارد شما را در برابر سلطانی معتقد و فرانک و نزد وداده است نه تنها به من ارادت

در حالتی با شما عرض شده بلکه هر کسی سعی می‌کند در طرف احترام شما و اقع شود من نیز در کمال ارادت گفتن شما اینهم

و حمیت من به کرات ارادت خود نسبت به شما اظهار کرده است بنابراین برای اظهار این نفوس موقع بدست آورده از آن

مغتنم می‌شوم

نظر آنکه می‌دانم بدون شک طرف اعتماد شما واقع شده از نام تا نظر اشعار منتشر ساخته در عنوان آنها در بار پادشاه

خود مباشر در اینجا اشعار مصنف که سعی خود کرده است در مرتبه دوم این قسم به احترام است نیز با احترام

سخن از آن بسیار مخصوص در بار شده است و اگر شما نیز بعد شمار اسامی آن را تعبیر نمائید ما را در آنجا مستفید

در اینکه میگویید شما از این سبب احترام تقدیم اینقدر مشتاقم باشید [illegible] آیا بر شما

در درجه عاشق گاه بیش از اینقدر اشعار آبدار سر دهم ادب شایسته و سزاوار است در باب غم داده حور [illegible] شان

واقع شوید (گاه بیش معرفه های چهارم پادشاه فرانسه بوده در باب او کتابی بعنوان هانری [illegible] نوشته است) .

— معلوم است که [illegible] در باب این خانم اطلاعات درستی به شما نداده‌اند

و [illegible] او چه قدر نفوذ و تسلط دارد و ما هم بجای او [illegible] هستیم و اگر بخواهد میتواند بکند و از دشمن او باید

اندیشه کرد [illegible] دارد که از این خانم ملاحظه شود زیرا [illegible] معاشقه اشعار شما متغیر شده

[illegible] شما [illegible] امروز کامل گذشت [illegible] تحیت شما [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] شما در حضور [illegible]

[illegible] اشعار شما [illegible] را [illegible] میدانم [illegible] از آن

اشعار [illegible] خانم [illegible] میخواهم [illegible] خوشتر [illegible] بخواند اشعار شما [illegible] از شما خواهش میکنم

معذرت [illegible] این اشعار را [illegible] اگر [illegible] حقیقه [illegible] با او باشید [illegible]

هستم [illegible] امروز [illegible] خدا [illegible] تا دم آخر شما را

حکایت خواهم کرد تا دقیقه آخر عمر خود [illegible] هستم

در صورتیکه [illegible] جواب [illegible] مشغول [illegible] شدم [illegible] انتقامی [illegible] دگرامون [illegible] رقیبه [illegible] یک [illegible]

و این بازی را [illegible] آوردم [illegible] خط پادشاه [illegible] دو کاغذ [illegible] نوشتم

با همین مضمون مادام [illegible] — من تاکنون [illegible] مجادله را با [illegible] نمودم تا اینکه خودم را مجبور [illegible] که اقرار بمغلوبیت خود بنمایم

برای من [illegible] درجه سعادت است که [illegible] احترامات خود را بپای شما عرضه دارم [illegible] کمال خوشوقتی را میداشتم اگر شما امشب در خانه مادام

دو [illegible] لباس کبود رنگی میپوشیدید و پرهای کبود بکلاه خود قرار میدادید [illegible] اسم خود را امضا [illegible] که انها [illegible]

[illegible] عشق آمیز [illegible] نوشت

[illegible] دگرامون با وصف [illegible] کفایت [illegible] از وضع عبارات ملتفت شد که این کاغذ حقیقی نیست و او را دست انداخته‌اند

[illegible] هر [illegible] در نظر شاه [illegible] جلوه کند [illegible] آن شب [illegible] مادام [illegible] رفت در صورتیکه [illegible]

کبود پوشیده [illegible] کبود [illegible] خود قرار داده بود از اتفاقات [illegible] پادشاه [illegible] شاه با [illegible]

[illegible] کرد [illegible] عشق [illegible] شاه [illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشوه و غمزه [illegible] آن [illegible] ملتفت نشد [illegible] شاه [illegible]

توضیح کند شاه اینقدر عده خودش به تفصیل زد بدارم دیگران بیعذر [illegible] بوده و صفحه آنها بود که در اگلوی نزدیک بود

نوشته بود تمام حرکات و روش سو تفت بود و چنانکه از روی نوشته و زود به تفصیل آن از این طرف تقاضا که هرگز وزن تفصیل این شعر را

برای شاه تقاضا کرد شاه از جمله بی احتیاط رشد بدرا دست کوه ملکی است این هر ۲ به طریق برای پادشاه داشتم که تحقیق

کنم برای پادشاه چه هم بابت حرف خود من شعرم او سو اتفاق کردم خط او سو تشبیه نمودم فقط خود پسندی مجلس او سو گل [illegible]

دارند مبالغه حقیقت مطلب سو تفت نیفتد .

ولی در اتفاق مجموعه با این امر اتفاق نمودم کاغذ دیگر با آنچه خط به بادام گرامی نوشته فرستادم در این کاغذ نوشته بود

در شمار دولت از اوضاع نفوذ و هستاه که بدان میسر به ساریتی در بدن آتش حرفهای درباب هم تمام مطالب [illegible] الملل میداد

بیش من آمده گفت من بادام گرامی هم بر [illegible] اظهار کرده است [illegible] باید نوشته این کاغذ را بید الکوده بیب

تحقیقات مبالغه دروغ کفتم ندانم کفته است بعد از [illegible] کاغذ را من نوشته ام از دقت میسو ساریتی کار مرا

بصورت در آورده و روش هیچ ملتفت نشد

دکتر بدویس با جواب نوشته بود من میدانم و شاهزاده [illegible] مطلب آن کاغذ خودتان خواهد شد لهذا تفصیل از آن را [illegible] مکان

میسو لده‌کی [illegible] خانه ام [illegible] شده است نزدیک است بمیرم اگر قوه و زور داشتم میرفتم مگر پناه میبردم خیلی غریب است

در این جمله که [illegible] نه شهامت محترم میدارم [illegible] تمام امیر فرانس محترم میدانند حکومت [illegible] جهاد [margin: راهی جو کنم]

و رفور نکنید هم نفس [illegible] آنرا کفاف برده بود [illegible] و محبوب ترین [illegible] رهنما خود

میسو لده‌ک یقین داشته باشید و کنفی ترتیب شده در شرف [illegible] است [illegible] حسن ساده داعی بر ستیزه است

با جرأت من با این حیز مصنف اشعار [illegible] فرستادم اشعار آن اگرچه خیلی [illegible] است و بقدری است [illegible] نوشته ام

آن اشعار فقط در کمال [illegible] ولی ترتیب نوشته [illegible] تمام این مزخرفات را بهم [illegible] انتشار میدهم

ربایع [illegible] بطبع میرسانند [illegible] نقدی [illegible] متفرق [illegible] حوادث [illegible] اکنون نه [illegible] جلوه [illegible]

پس [illegible] محافظ [illegible] از [illegible] جا مورد [illegible] مردم داغ [illegible] شده اتفاق

نوزده [illegible] تاب خانم جوان [illegible] بادام هم [illegible] طور بهم زدند و حال آنکه [illegible] احترام

در خصوص [illegible] داشتم [illegible] در خصوص [illegible] شرافت دارد دقیق دل [illegible]

[illegible] وسایلی برای [illegible] خواهد بود [illegible] در زیر برف [illegible] زندگی کرده [illegible]

اما درباب [illegible] نوشته بعد [illegible] اشعار هیچ [illegible] تقدیم حضور [illegible] خانم باشد

در میز [illegible] درباب [illegible] حفظ [illegible] ممتاز [illegible] اگر [illegible] اشعار [illegible]

خواهم فرستاد و معلوماتی در دیگر دربارهٔ آنچه اتفاق افتاده خواهم نوشت هر زمان که ایشان خواهند دریافت دارند

و قبل از آنکه اسباب تعویق اسم مرا فراهم بیاورد در آخر بعضی اجازه میدهم در معنی ها پی قسمت‌ها را تنظیم کنم

باید قبل از اتمام کار بنده هزار هزار دفعه تشکر بنمایم و حقیقتاً باور کنید که همه این امور را دلیل بر لطف و مرحمت شما

بر اعلیحضرت چیزی خواهم از شما اگر ممکن است با توجه با کمال احترام شما را تقدیم میکنم

تقصیر کار بنده قصور از نوشتن بود و چون نقش مطلب را درست تقریر کنم دیگر عبارت است هر قدر درست مطلب را گرفته از خود مطلب مکان دیگر

اکنون به همین اکتفا مینمایم

فصل هفتم

پادشاه دانمارک با وصف شوق چنان پیش از آمدن داشت از پاریس فرستاده لوما چون معمول درباره

شروع کردم چند مقدم شدم و امر معرفی خود شوهرت درم و دوستان تمام اتفاقات مخصوص پاریس شده است این امر

بکار برده شد این نسبه در بود بیشتر مفتخر شدم هم پیدا شد مطلب یک روز حضرت شاه برخلاف مجلس کلاه

نهایت تغییر بود این نسبه این تربیت مخصوص شمرده که فرستاده درباب معرفی گفتن در پاریس این قدر تقاضا میفرمایند

امیدوار هستند بر اینست در هر صورت لازم افزایش پاریس آنکه را القوت و حمایت خواهند بود اکنون اعلیحضرت

این مردمان شاکر را اینقدر رو نداده بود بیشتر از این آزرده خاطر میشدند و اینقدر تحریک نمیکردند بنده و کفش شما

خواهید دید و محض عرض آنها آنچه را دیدم تحقیق میکنم خواهم گفت

در موردیکه عداوت میورزند با مجلس وکلای مقیم مقدمه خاطر من واقع میشد از طرف دیگر میل داراد میوه

دلاوگیون به زر و پولها منافع برای من نافع میدانید چونکه شب و روز درباب دوستان عزیز خود زر دیتها دیگر

میلاد و عرض دایم یاد میکنیم در تاریخ من معروف نشده با هم قدری تحریک برای آنها صرفه خواهم بخشید میوه دلاویگون

آمدم به شوری مخصوص میدانست در وضع من چه قدر ناگوار است و من قبل از آنکه درباب دیگران چیزی بنمایم باید

مدارکی حقوق بکنم بنا برایم با مردمان مدبر فرقه زردیتها شوند و مثال در مقصد مقیم تقسیم را از جمیع جلب از من تمام ساند

و در نزد اعلیحضرت شاه همیشه محافظ منافع من دارد

از اتفاقات حسنه معادل دیگری برای من رسید و از اینجا نفر کمتر مقتدر مسلط بر حرفی مارشال دو که در شیلیوات

در ماه رآ تدریج سنه هزار و هفتصد و هشتاد از حکومت کنار چون هم جهت خصم در هر که ملتزم آن اعلیحضرت جدا

از نفوذ گیری بر خیالات شاه داشت و بعد این نفوذ از آن کم خواهید باور کرد این مجبور

در نوالوان سبب این نفوذ شده بود آنکه بجایش رسید به ملاحظه شاه ملتفت آن مجلس رود رکن گفت دیوارها

تقاضا می‌کنند در تمام پادشاه فرانسه صاحب منصب نخواهد کرد که موافقت همه شورای عالی بزرگ در این باب وقتی کنند در این
مطالب سه جلسه‌ای علاوه میگویند و در عبارات صحبت دیگری هم از این امر در مسائل سیاسی مثلاً در بروز اختلاف با دولت انگلیس و شمشیرها
گفتن مطلبی شده میگوید که در لیسته بسته است درباره گفتن موقع نخواهم شد شاه متغیر شده گفت من و این امر را میبرم
حس می‌کنید و دیگر جواب ایشان را در زیاد منظوری ندارد دیگر نمی‌آید و انعکاس از جنبه یاری و معنی گذارده قابل
آنها را حس کنم خبر شاه گفت خیر از امر یادم هر باری هر طوری که میل خودم باشد همانطور رفتار خواهم کرد و تمام
مردم چه دیدی دارند و بعضی تهمت می‌زنند خواهند گفتن حقیقتاً موقع نبود و بعضی دیگر میخواهند مانع شوند فی الحقیقه از صحبت
هستم و میخواهند بطور حداقل زیر رقابت انقیاد خود بکشند در شیلو معنی اینکه حق هیچ شاه را بزند رقیه خود بکشید
مجبور گردید و موضوع صحبت را تغییر دهم .
در مسئله موقع خود را رفع خواهد را در تمام مشهوری اهمیت داشت بیایید بعضی دوستان و برادران همه ما نیز بیاییم
کرد و دلال در این باره سوالات ماکشیده با هیچ هم گفته شاه رفته دیگر خواهش گفتن موقع خواهد کرد آن وقت
در این باب با همه و گفتن و شمن کم باشد و کرد و انگلیس نیز مسیو برتن را نیز ما نوازی خوب سمت ما بای
ساخت و مسیو برتن دیده اگر هوا ولو رفته می‌شد بیشتر زنده خواهم کرد و قدر خیمه دیدم و همه معتبرین از ابواب

کردم حکم شده از آن وقت حکم شدم در ضرب گفتن نرم و اقدام مجدداً به نام تقصیر اقدام از قرار است
شد شاه با مسیو و موسیو دیگر در شیلو در منزل من بود باز در ترم صحبت مطالب صحبت می‌نمودیم و شاه
خیلی مالکیت را آرام نمود و گفت که برای او صدر اصلاح مرام آماده هم نگفته از روز چند ما خود برخاسته سمت آن اعلیحضرت
اراده شدم بعد از تنظیم رازی حال او اقدام شاه جواب ما اینکه کند من گفتم چیز بگذارید در همین جا ما هستم
باشم تا اینکه ابتدا مراقبت کنید شاه گفت اگر شاه در حالت ما باشید باید سر پا من هم زانو خم کنم
خوب حالا که نمیخواهید من زانو بزنم شاه گفتم پس برای آن اعلیحضرت خواهم نشست و این مطلب هم گفته بدون اندیشه
روی زانو نشستم و گفتم میدانید بهتر که اگر شما میگویم کلمه به کلمه شاه فرانسه اظهار کنید با اجازه بدهد
این موقع بودم و آنکه روزی صبح ابتدا در مجلس شده باشند حرف زده با دعوت با اتاق شاه خواهم رفت
آن وقت به ببینم و آیا میتوانید مرا بیرون کند شاه رو به شاهنشاه گفتم گفت از این خانم بعید نیست و این جواب بود با
شاهنشاه گفت که همه خیلی است اعلیحضرت را به جوان و دیده باشد و همیشه مورد مرام ملوکانه واقع شده باشد میخواهد
بیشتر از این را مراقبت داشته باشد گفتم آیا من تکلیف دارید خاطر نباشم در باب وجود مرام ملوکانه باید بیشتر

دانا معلوم بود که در صورتیکه زنهای دیگر آن حضرت تحمل دیدن آنها را ندارند شب و روز ایشان را محاصره نموده‌اند

بفرمایند خاطر او را هم فراهم نمایند که در شیلو گفت خانم حق دارد و من هم جمع و شبها چشم نهاده‌ام و تجسس او است

[illegible] ولی آنکه در آنجا باید باشد جایش خالی است شاه گفت خوب بود ام اطوار

مانند تو شنیده خائن شده اید من گفتم اگر انبیا و اولیا هم بودند مخفیانه چشمهای آنها را در میآوردم شاه خندیده

ادب این تنبیه برای صبیه و جونو بود پیشه عدالت باید کور باشد (قمر آغا خانم) شاهم میر در شیلو [illegible]

عصای مار شاه را داد و دیدم من گفتم با آن عصا را در خانه منتظر آن حضرت در حضرت دشمنهای ایشان تقصیر [illegible]

دفع الحقیقه تا شب آن است زیرا مرا از دشمنهای حافظ می‌نماید شاه گفت این عصای شما را باید با شمشیرها بسازند من

مجبور هستم که در دیوانخانه هدیه برای تنبیه شما تا شمشیر که من گفتم من هم برای تاختم مجبورم که تا وقتی نمره تمام

اما اگر عده در حوالی [illegible] شاه از این قهر تازه من خندیده تسکین کرد اینها گفت حالا در اینقدر هم [illegible] کند

معرکه خواهم شد .

تا این هنگام بود که من [illegible] آذر در آغوش کشیدم و در روز بعد چنان از بهار آن را که دشمنهای [illegible] شنیده

بدرانیهای من نسبت آن زن خون [illegible] تقویت [illegible] شده در دست خود [illegible] نهادم [illegible] که هر یک

بکار را و کلی اعتراض پوشیده

حالا که شیرو دیدم شاه [illegible] زود رفت بیشتر [illegible] [illegible] کار در سایر بهتر نخواهند داد و زرا کنند

چاره نداشتم . . . فی همه حالت ما [illegible] شاه را [illegible] شده [illegible] در آدم و در صورتیکه

سعی میکردم که با رابطه مهربانی و دلربائی خاطر او را مشغول سازم که در شیلو شروع کرد [illegible] از قصه‌ها خود [illegible]

با آب و تاب برای دیدن [illegible] [illegible] که ما از آن خوش [illegible] آمد [illegible] [illegible] برای شام

[illegible] گفت در وقت حوانی خیال [illegible] [illegible] هم [illegible] [illegible] چون سعی میکردم رسیدم

شهر فلان [illegible] آن شهر را [illegible] [illegible] در خانه او [illegible] [illegible] [illegible] در جناب [illegible]

من [illegible] کردم باید دانست [illegible] [illegible] [illegible] صبح روز بعد [illegible] خواستم از اطاق او

بیرون بیایم دیدم در اول بسته شده [illegible] [illegible] از هر طرف خواستم بیرون بیایم ممکن

نیافتم و در صورتیکه با کنیزها نیز در خیش تمام خانم بود [illegible] مضطرب و خوش [illegible] دیدم در یک اطاق خلوت [illegible] تنها

را دیدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسیدم و اینها [illegible] [illegible] [illegible]

روز عید خانم است و اینها فشفشه‌ها است که برای آن روز خرید کرده‌اند من چند دقیقه با این فشفشه‌ها نگاه کردم بعد

دیدم که باید برگشت خانم را خفه کرد چراغ را از دست کنیز گرفته یکی از این فشفشه‌ها را آتش زدم گرم هم فشفشه‌ها

آتش گرفت و انقلاب رنگها در تمام خانه روی داد از هر طرف جهیده در هوا چند شکسته و آتش شده

همه این خانم دریده همه رنگها درآمد و من از این انقلاب متعجب شده بودم مثل اینکه برای تنگ آمده‌ام

~~[illegible]~~ که جا به جا و ملتهب‌تر مرا تعریف می‌کرده خلاصه با این تدبیر ملاحظه کن وقت عرفت رسیده گفتم دعوای کارها را

نشده مثل که آمده از جهت حرکات زیادی ما یاد نخواهم بود تنگ بود قسم بخورم من هیچ وقت اینقدر نخندیده بودم

— این دقیقه باید شیخ شعر ساخت میرود و شلوغ شده [illegible] الکن این قصه را تا حالا ملاحظات نه

برای امری نگفته بودم اما اکنون که آن خانم هم پیر شده است و مردانی هم نیست هم را به دل نگیرد.

(مرحوم [حاجی] درویش خان خیلی حاضرجواب بود روزی شاه پیش او آمده سؤال کرد گفت شما از زنهای من کدام را بیشتر دوست دارید از

کدام طرف ساعت عقربه در طرف حضرت آدم آن وقت [illegible] گفت شاهی بابای آدم

هم اگر هر یک از زنهای او اینقدر [illegible] او با ثروت‌تر از من خواهد شد).

روز بعد در قصر خبر شایع گشته که من متوقع خواهم شد [illegible] گفته شاه به گفتن دیده هیچ داده است و حال انگلیزی

عمیق خیلی قمر زرد و شمهای من خرد در شده بطوری دست و با و پالس نمیخورد روزهای یک نفر پیدا شد که

متوقف می‌شوند شما این رسم نوعی اینها باید خانم دیگری آنکس خود میخواهند متوقف کنند همراه برداشته کنار

زلفها برده آنجا متوقف کند این رسم بطوری متداول بوده مانند قانونی که در آن ساز زنهای کهن

نمیخواستم که برای من سفیدانه در روز داده شد و آنوقت کرده در یک بیانات شده او متوقف کند

این رسالی و شمهای من مراهات خود خاطر ساخت و بیشتر آنها خود در حقیقت گرفتم و یک درویش عم گفت

با این دو دیده هر موقعی نمیتوان [درویش] جایی که در هیچ جا بیش و در بار مردم همیشه تشخص ما اینها شما همه مکان ما شده

ما مراد شما را حاصل خواهیم کرد فی الحقیقه ما پیدا کردیم و این خیلی از آن تمام شد بود و خانم گفته ما متوقف خواهیم کرد

اما [illegible] کیف شاه نمیخواهد از آنها بارگیر و کامل استقلال مکلف و باید مرا هم بیشتر نشانه دارند هزار لیور

بیاورید تا متوقف کنم و دیگر هم او نمیخواهد کدام مکلف باید شوهر من جای نیست اسیری در حکومت یک حال

داده شد و به لیرش رهایی یک جفت بدهیم نمیدانم که چیز هم برای فقرا میخواست این خانمها مانند

دل گذشته و ترکش خان میکرده در حکومت یک حال یا با نصف هزار لیور داده‌اند الحمدلله فی الحقیقه دیدیم

و حال مدارکه ما اینها نیست

در این اثنا شاه انلیه در حضور جمع با شوار ایما صحبت می‌نمود شاه انلیه اینجا که دشوار زل رفته بود و در این بین

خواهر و که مادام دگراوین در حین شرح ورزکلیم اول آغاز نزاع نمود گفت آه مسیو شاه انلیه فی الحقیقه

دعوای کیمیا شده است در مستان تا شب و روز شما را مشغول دارد خیلی بهتر است و شما هم از پرستندگان خورشید جدید گردیدید

شاه انلیه جواب داد کیمیای متعدده خورشید پرستیده اند و ما مستدعی هستیم و مانند باکره و استعارات وقت زنید زیرا

در حقیقت ما با آنها نمیرسد مادام دگراوین گفت شما عمداً تغافل میکنید شاه هنوز نفهمیدید و میخواهم هم بگویم که شاه

هم اورا میدید ببین این دختر . . . شاه انلیه کلام او را قطع نموده گفت کدام یک را میفرمائید مادام لاوریس و در دربار

از این دخترها که میفرمائید خیلی هستند این حاضر و ملا شاه انلیه هم از اول هم خواهر و تبسم کرد و زیرا هم در لطف مفتون بود

ملتفت بعد و که ترسیده و خواهش این مسئله شروع کنم آنرا نپذیرد شاه و دعوا آغاز کلام نمود گفت پس شاه هم یکی از پرستندگان

گشته حاضر شده اید گفتم بلی که دلم شاه الله پرستنده های او هستید و صرفه شاه در این است مادام دگراوین غضبناک شده

گفت میگوئید برادر من که اینزن آنجا است آبروی اینها را بر باد داده شاه انلیه گفت چه عیبی دارد مردمان معتبر و نجیب در خانه او

پرستش و سوی میز و که دولت تر میرسد و که دولت دگرگون و که در دربار و که در شکیو و که در انگلیس و غیرها شاه

زانو میزند حق دارد برای اینکه در این قسم جاها حضور هم بهم رسانید گرفتار شان او و در دیر آمده و که گفت مسیو شاه انلیه

حالا میخواهید از روی صداقت وقت بزنید بفرمائید به بینم هیچ ممکن است که کسیکه با خانواده ما دوست باشد با خانه او

مکرر رفت و آمد کند شاه انلیه گفت بلی اجازه بدهید که من از شما سوالی بنمایم معلوم میشود جهت داره که خواهر جانم بشمار کاشانه گشتن در آن خانه دارد

مارکیس غضبناک شده گفت عجب انگاری با تکلیف میفرمائید شاه انلیه جواب داد خیر خانم من اداء تکلیف میکنم

بلکه سوالی است که من میکنم نمیفهمم هیچ جهت ندارد مادام مارکیس انجلو از زبان تو خوب حرف میزنید گشتن مارکیس گفت

زنان اونطور بعصمت و عفت که هستند بد . . . شاه انلیه کلام او را قطع نموده گفت خوب خانم تو بفرمائید به بینم

در عصمت و عفت بیش که بیهم میرسد که این سوال عمدا رسید در ملبس نامید که در جواب آن متحیر باید از این جواب با ثابت

شاه انلیه و که خواهش دفع دلم گفت شاه انلیه گفت خواهر جان چنانچه گوئید ولی زنان مادام و هم با آن اروپا هم دیگر

اراده کنند مارکیس گفت اما اینزن جهت بلکه و که دربار آنها است شاه انلیه گفت خانم آیا شما این مطلب را

تحسین فهمیده اید و در صورتیکه شما دیده باشید فاطمیت آنها را در دربار بوده ان زن با عصمتی می بیند خود شاه

مادام لاوریس با هم در قدر زنهای با عصمت مشهور هستند و آنها را گناه خود قبول میکنند میخواهید بشمارید اول مارکیس دلوک با نو بوک

اینجا است بد . . . و که گفت به گشتن شوارزل زن رادمر و این مطلب بی نتیجه میدانم و شما عرض این هیئت شاه میدانید

در دشمنهای ما گروه مادام و باز جمع شده اند نگاهت خیر از این است و شام با آنها متفق شده اید مارکیس گفت میدانیدکه

شاه هم حضور و بچشم خود زن میگیرد اگر شاه از نفوذ گشتن بازی بدهد شاه میترسید و اخوانی هریان گشتن عمر و دیدار او را دیدن

خیلی خوشحال خواهم شد مرشس گفت خیر میرزا اما از طرفی با کمال این زن با سرور نخواهم گذاشت اگر این دیدن در جزو آلت

رفتن شوهر من با هم دارم با او هم خواهم بود چه لذت شما از اینکه با این زن اینقدر شفقت و التفات دارید از جانب من باو

بگوئید دوستی خالص عداوت را با او دارم و تا او سر مرز اول خود نیامده ازم استراحت نخواهم یافت شانیه گفت مادام

از آنجائیکه شما التفات را نسبت بمسیو ک برادر شاه دارم اما این پیغام شما را بکجا خوب نخواهم رسانید لهذا از گفتن این حرف

شانیه بیرون آمد مسیو دو موپو آمد از این صحبت بسو مقصد از این مطلب نقل گفت و فی الحال بشنیدن خواهر شوهر خود ~~لنگ~~ گفتم

در کیفیت اینها به تفصیل از دو نقل از شانیه خبر رسید تا آنکه شاه نسبت بادام در مکتوب آینده خود خواهم نوشت

در منتهم این امر چه شد و ملکه خود و مست نواز ابا شعر او ب شمردت اروبی گیرد

فصل چهارم

در صورت مجلس ملاقات مسیو دو موپو با مرشس گرامون نزد شاه رسانده شده و دید که آن زن درباب غم خالوده

حرف میزند و میدانست که بایک وضع عدم رضایت خود بعد باین خانم ظاهر سازد و ملکیش باید از دوک

و مرشس شوارل ملاحظه نماید باین جهت است که الماس نفیسه از مرشس شوارل خواهان محبت شوهر خود واقع

نشده بود و بواسطه صفات ممدوحه و حسن طینت خود معروف و محبوب القلوب جمیع اهل دربار واقع شده بود

.

شخص بالاتر که در باب او صحبت میشود تمجید و توصیف میشنید خود شاه هم کمال احترام بسو نسبت باو داشت

بطوریکه دختر دوک شوارل بسو معزول بود شاه از جهت خون و اندوهی که برای مرشس فراهم آورد از او عذرخواهی نمود

و با صفات حسنه و در دربار اسباب ترقی میشد و با طرف احترام اهل دربار میگردد این مطلب بسی خوب داشته

باشیم درست حرف ز راجع به تهذیب اخلاق است و در زد در کتاب بعضی این قسم مطالب و خوب دارد

چون شاه میخواست در زمان توان بمرحله کند خواست اقلاً علاقه آنها را هیچ نخواهد تا آنوقت

که در قصر ورسای در اطاقهای مخصوص ملکه سکنی داشتند ولی این منزل چندان مقتضی شان زن محبوب شاه نبود لهذا

اکنون منزل مادام دو پمپادور را برای زن تعیین نماید و در واقع حق هم همین بود ولی در آن زمان گفت و شنود دوک

قصر ورسای در آن عمارت سکنی داشت چون امر شاه بسو باو رسانده شد بواسطه شعف و جمیع ذات خانواده او رفت

بنای داد و فریاد گذارد و به حضور شاه رسیده عرض شکایت و تظلم نمود با که در زمان خود تمام کرد شاه گفت

گفت عزیز من قصر ورسای که مال شاه است گفت جواب داد این آن بناها غیر از شاه گفت

در این صورت خانه من است و صاحب خانه من هستم شما در منزل بایدو قرار دهید ولی در عمارت

باید عمارت خالی شود خوب خاطر نشین کنید گفت دوک بیرون رفت اثاث البیت خود را

از آن عمارت بیرون کشیده و همان شب من در آنجا برقرار شدم و واضح است که این مطلب را به ثابت بعضی

افراد شد و حتی با توسط چند نفر دشمن بهم دیگر را بهم بیاندم بعضی خانواده‌ها هستند و سلطنت و دربار

ارث بهرِی خود پیدا انداند خانواده تو آمدی از آنکه بیرون شده و حال آنکه او و تمام آنها هیچ پایه ندارد سلطنه آنها را از حقها

شده تو از نیمه در پا و واسطه مه پانسیت از جانب سلطنت با ترتیبات داده شده است چه تو این‌ها حالیه خانه

میسیو توران تو کی بود و مادام و تنتون زنی از یک چهارم خانواده او بود در دربار حفظه حاضر است تو منکر این مطلب نمیشد

خلاصه بپردازم شرح معرفت خود

میسیو دوموبو در این امر تقریباً تمام و مرتب بود هر قدر توصیف کنم کم است روزی نزد من آمده گفت آیا شما معرفت

پیدا کرده ام یک خانم پیدا کرده ام در این امر را بعهده خواهد گرفت من با کمک خوشحالی رسیدیم و کیفیت گفت کنتس و کاربانیا

در دو دیوانخانه مرافعه بزرگ دارد باید شما او را ببینید صحبت بدارید و قرار کار را بدهید گفتم خیلی خوب اما او را کجا بتوان دید

گفت این امر سهل است او از خانواده سادری سیصد هزار لیور او را ارث میباید خیلی محتاج پول است همینقدر که

که میانه میسیو دوموبو با کنتس دو باری پیشتر او رفته بگوید من از آن جانب خیلی خوب است و کنتس مقید از شما حمایت کند با سبب ثبوت

محاکمه شما را فراهم بیاورد .

من تدبیر شاهانه یوحنا مینمودم و با اتفاق کنتس اول یکدفعه دیگر به مران سابق آنکه ترتیب شده و اقرار کرده بودم

در مدرسه خدمات او را بر کانه باو داده بودم این مدت حرمت او را بوده منبع زیاد از چند ماه شدم

بعد از معرفی من شنیدم مران و واسطه بوده‌ها خیمه فوت کرده است فی الحقیقه حاجب او هم شایسته زندگانی او بود

میسیو مران روز دیگر دیوانخانه آن کنتس جا شده به بهانه یک کاری خانه او رفت و عنوانم کرد مناسب صحبت

از من بمیان آورده گفت در کنتس دو باری نفوذ کلی بر شاهنشاه دارد و هر روز کنتس بر دیوانخانه خود رفت

او هم این مطلب را تکرار نمود روز دیگر کنتس بخانه مران رفت تفصیل حالات خود را از اول تقریر کرد و از او طلب

خواهش کرد در پیش من توسط کند مران گفت من با کمال میل توسط مینمودم و لیکن مصلحت شما در این است که شما خودتان

کنتس دو باری بروید تعلقی داشته باشید که او در روز دیوان تا نهایت خوشحال خواهد شد و با کمال میل از شما امداد خواهد کرد

خانم را این مادام دوباری (کنتس مذکور) همراه میسیو مران بخانه من آمده فهمیدیم هیچ لزوم نداشت در آن حال اینقدر

تدبیر بکار ببریم اگر او بود بهتر میشناختیم اینقدر زحمت لازم نمیشد در بعضی ملاقات اول هیچ ذکر از این مطلب نشد و لیکن

به کنتس وعده توسط و ترحم نمودم بعد از آن روز و رکیت آن لطف و یاری به بعد خود گفت و بعد بیاورید از من در سده است در آنجا

کنتس کسی بود که معرفت خود پیدا کرده است بچیزی که پیدا کرده ام ما دو من معرفت خواهد کرد در صورتیکه شاه حکم خواهد کرد این کار را بنماید

کنت زان دفی مقصود کنتس و بیاران سوکوئه ملتفت شدیم چون دفعه دیگر کنتس خانه من آمد من مراتب اظهار

توقع خاطر خود را نیز رسماً به کنتس جواب داد که من یک نیز نهایت خوشوقت خواهم بود و موقعی بدست آورده

امتنان خود را نسبت به شما اظهار کنم من همانجا حرف او را دستاویز کرده گفتم خانم در شما ریشه نیست من یک

میل دارم و معرفی شوم نمیخواهم مبتذل شده است من فقط یک شخص معروف احتیاج دارم اگر شما معرفی من را اخ

نکنید تا عمر دارم ممنون شما خواهم بود کنتس گفت دارم من تابع احکام اعلیحضرت شاه هستم من گفتم خانم این امر

دخل به شاه ندارد من میخواهم معرفی شوم آیا میخواهید معرفی من را قبول کنید یا خیر گفت دارم من خیلی میل دارم که

به شما بنمایم همینقدر کافی است که شاه اشاره بنماید و این امر ببیند خاطر مبارک است من گفتم خوب خانم

شما معتقد شده اید من جواب بدهید چه امرار دارید با اینکه شاه و این امر مداخله کند آیا شما میل دارید در این

کار صورت بدهید یا خیر جواب این مطلب بود و بعد گفت من دارم خیلی میل دارم اما میدانید من باید بشنوم

بعضیت شما رضایت از آنچه به شما میخواهم در مقام آنها استدعا کنم و مرا در این امر حافظ خواهد کرد گفتم

اول من تا وقتی در این مقام باشم شما یا شاه تا اینجا شما خواهد بود و نقلی داشته باشید اگر شما با من این

اقدام کنید خاطر مبارک نهایت مسرور خواهد شد کنتس گفت من همینقدر میخواهم که شاه یک کلمه برای خاطر من مرقوم دارند

گفتم اما این امر خواهش شما مرضی شاه باید در حقیقت با این امر داشته باشد و من اما اصلاً خودم نمیخواهم که

بین دارم اگر شما حتی شرطی را مشروط میدارید بهتر است در این مطلب بی تأمل که خانم کنتس و بیاران از جانب خود

رضایت من نیز رضایت و با کمال مایل از یکدیگر جدا شدیم

داستان من و کنت زان و خواهرهای شوهرم با کمال ملاطفت صحبت من با مادام و بیاران کرده من تعقیب

مذاکره سوء مآل گفتم نیز اظهار داشتم و در باب این زن هیچ عقیده خوبی ندارم شما نشنیده گفت شما عجب

رفیقی هستید آیا من نمیدانم این زن میخواهد عوض نمایید و از جان و دل حاضر است خدمت شما

حاضر است مشروط با اینکه اول پول بگیرد کنت زان گفت این مطلب نقد در روز با وعده خواهد شد

بعد از این مذاکره مقرر گردید روز بعد کنت زان به پاریس رفته مسیو فران را ملاقات کند و او را موافق کند این بود که

روز بعد کنت زان نزد مسیو فران رفت وقتی آغاز کلام نمود فران خنده کرد و به کنت گفت دیروز

کنتس و بیاران از من خواهش کرد در خانه او بروم من نیز رفتم و او به من گفت چون ترتیب او را معرفی

حالا از روز دیگر خواهد بود باید داده شود مثلاً قریب بیست هزار لیره مبلغ نقد باید

داده و نیز وعده کنند و رضایت یک زن را به او داده شود و خود او منصب در خانه زن ولیعهد هم

فی الحقیقه جمع امور در بار آرزو داشته و در نزد ولیعهد بیشتر بهم برسانند کنت زان گفت من خواهش دارم از اعراف

و چون من گفتم [illegible] وکالت مطلق داده بودم او [illegible] گفته بود ما صد هزار لیره نقد خواهد داد

در ضمن پیش شاه اینقدر هم از خواهم که [illegible] برای برگشتن منصب [illegible] نیز قصد دارم [illegible] گفت [illegible]

از مران خواهش کرده ام این مطالب را با آن خانم اظهار کند و خوب در پای [illegible] نمود .

یک ساعت بعد گفت [illegible] مراجعت نمود [illegible] از مران کاغذی رسید و در آن کاغذ نوشته بود [illegible]

گفت [illegible] خانه گشتم و [illegible] خانم در باب شرط اول [illegible] مسئله [illegible] راضی شد و صد هزار لیره [illegible] حاضر کرد

ولی در باب شرط دوم یعنی مناصب که برای خود و پسر خود مطالبه نماید ابدا از حرف خود بر نمیگردد و اصرار [illegible] دارد که شاه در این

باب وعده مرقوم بنماید نیز مران گفت که من شک ندارم که این امر صورت پذیر شود مگر اینکه جمیع تکالیف او را

قبول کنید این کاغذ مران مرا نهایت خوشحال کرد من میدیدم که باز امر [illegible] او را

صورت نخواهد پذیرفت یا اینکه زیاد بتعویق خواهد افتاد . عقیده همه بر این قرار گرفت که در این باب اشاره بشاه

و من پیش خود مصمم شدم که همان روز بشاه اظهار کنم .

وقتی شاه تشریف فرما شدند من با کمال مهربانی ایشان را پذیرفته گفتم اعلیحضرتا خوشحالم [illegible] کسی را برای [illegible] کردن حق

پیدا کرده ام شاه گفت خیلی خوب اما یقین دارم که در باطن [illegible] این که بد شد بعد فوراً پرسید که موافق

خواهد بود گفتم مادام [illegible] که هم از طرف پدر نجیب است هم از طرف شوهر . گفت با

من شناسم شوهرش [illegible] در فوج خاصه بود و پسرش تازه از میان غلام بچه ها بیرون آمده است خیلی خوب است که

[illegible] را [illegible] کند من از او خیلی راضی هستم من گفتم خیلی خوب میشد اگر که اعلیحضرت این مطلب را با او [illegible]

در موقع رضایت ملوکانه خودتان اظهار کنند گفت البته البته اظهار خواهم کرد اما بعد از انجام [illegible] گفتم چرا

قبل از [illegible] نباشد شاه گفت چرا .. ؟ بجهة اینکه میخواهم که کاری کنند که [illegible] اسباب [illegible] را فراهم آورده

[illegible] زده گفتم خیلی خوب کار [illegible] رسیده است که آنچه را [illegible] زن [illegible] معلوم میکرد [illegible] برای من [illegible]

کمال ایشان را از این محبت [illegible] دارم شاه گفت خوب است خوب است باز [illegible] ؟

[illegible] نیست من گفتم [illegible]

[illegible] شاه گفت [illegible]

گفتم [illegible] شاه گفت [illegible] گفتم [illegible] شاه گفت اینکه

[illegible] شاه گفت [illegible]

[illegible] شاه گفت

[illegible]

[illegible] خود منصب [illegible] گفتم [illegible]

این خانم چون در کارهای خود بی‌نهایت مقید است وعده‌ای شفاهی عنایت نمی‌کند و فقط وعده‌ای مرقوم نموده میخواهم

در آن صورت چند کلمه درباب عدالت بنویسند شاه متغیر شده در اطاق شروع بقدم زدن نمود گفت عجب زن بی‌حیائی است

در مقابل من اعتنا ندارد من نوشته بدهم بعقایدم هم در حق حرفهای من سوء ظن دارد مثل اینکه یک ادنی شخص هستم خیلی غریب است

از من نوشته میخواهند چه من که تا چه اندازه هم اعتنائی به شاه ندارد و ادوار پشیمان شد من هم نمیخواهم آن حماقت را بنمایم گفتم

اعلیحضرتا اگر با و شاهی میل دارد که بعقاید خود وفا کند چه ضرر دارد که وعده بنماید قوه بازهم صورت خود نمی‌کشید [illegible]

چون شخص با جوشی بود فهمید من حق دارم و چون دیگر جواب نداشت متقاعد شد و قرار گذاشت عقب او دیده از باز [illegible]

شاه تغییر حالت بخود بسته بحکم رفت و کاغذ خانم را که تمام را [illegible] کاست [illegible]

خوش کنم گفتم حالا که اینطور است من از اطاق بیرون میآیم و حاضرم در حال بیایم شما اسلحه و جاهای جلو معین نمایید من آنجا

حاضر میشوم و آنوقت خواهیم دید آیا شما [illegible] زنانه بوده شخص و جوی شما در عین دیار زنده [illegible] و شما ادعوه [illegible]

میکنید [illegible] میتوانید بکشید قوه بازهم خنده در [illegible] از من برخاسته و کاغذ را داشت و شب [illegible] در مجلس

بدستش بخواهم گفتم بیب به چنینه ما هستید شاه هستم زیرا او جنب وشمن شما را در رحم خواه بدهد خیال است دارید بخواهم

این شوق تغییر شاه بود که بر طرف ساخت و خودش عین الملک و شما ادام و بیاران بود که خود و رسید [illegible]

دربابت متعرض خود با او نکنند که با شد و من بعد از اینکه متعهد نمایم از سوء [illegible] که من مجبور بودم چاره نیست

بهیم ادراف شدم

۳۰۰

فصل نوزدهم

ولی مسیو ژران درباره راه افتادن از خانه من رفت و اعلام و بیاران بود دعوت کرده بجهت آنکه نامه می‌آمده شام خورده قرار این

که بنشیتم و شخص خارجی نداشته باشیم من هم با خواهرهای شوهر خود [illegible] و گفت شان گفتن اول قدری بچیم بحجه داده گفتم

گفتن درباره مطلب بی‌جهت آورده من مجبور شوم مجدداً اظهار امتناع کنم ولی مسیو ژران از سوء ظن مجبور داده گفت شما

اظهار متعهد دارید در رابطه خوردن شام مجبور نیستید صرف نظر از منفعت خود نمائید با اعلام و بیاران همه بکنید در رابطه

با نظری حق اطلاع دارد و دعوت می‌خواهد آمده آقا اگر میل نیست و چه حقی دارد را دیگر ایام اعتراض آید ولی از روی کاغذ او

مطلب شدم [illegible] قرینه بست که شاه از حرارت من مجبور شده زمین [illegible] داد وعده مرقوم شده باشد

با اینحال همیان من آمده من بی‌جهت متعارف دو مهمانی بنام مهمانداران میرزا خوب کردم و بنشینم با ایام ادرار [illegible]

ساخته بود علاوه احکام شاه به مهرخت گفت شان و خواهرهای شوهرم و در نزد دید و تعارف به طول [illegible] داشته با کمال میل با او

بر آنچه بعد از شام چون به اطاق صالون (اطاق میرزا) رفتیم مسئله مهم سوء میان آوردم همینکه گفت شان آغاز [illegible]

مادام دبیاران دستهای مرا بطور محبت گرفت و مادام دو برهم گرفته گفت مادام همه روزه [illegible] مقصد من از جهت [illegible] شاه بخواهم

از من رنجیده باشید در وضع خانواده خود چطور است که محتاج آن اقدام هستم و اسرار شاه این امر چه از آن علم دارد من گفتم اطلاع نیست

خانم بیشتر از آنچه شما تصور می‌کنید در این باره اهمیت دارد شاه هم اگر اطلاع دارد از اینکه این قسم تعهدات نباید [illegible] گفتم کلام او

سر لطف است دولت [illegible] کسی در آن باب [illegible] کنتس [illegible] جواب داد [illegible] در باب [illegible] شاه

تشکیک داشته باشم ولی [illegible] شاه [illegible] و مطلب از خانواده مبارک او [illegible] گفت [illegible]

گفت مادام [illegible] کنتس دبیاران [illegible] با ملاطفت [illegible] از عراق [illegible] پرسش

وعده مرقوم داده بود این [illegible] و لطف این مطلب [illegible] در باب منصب او

وعده شفاهی دو در باب منصب پسر او وعده مرقوم داده بود آیا [illegible] کنتس گفت [illegible] من میخواهم این مطلب

طوری قرار بگیرد در باب رفاهت طرفین باشد و [illegible] دارم که خانم در این باب شاه [illegible] شاه مثلاً [illegible] خواهم کو

من گفتم دفعه اول [illegible] شاه [illegible] این مطلب [illegible] خواهم که کنتس گفت [illegible] خواهید [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] الطاف [illegible] خواهید [illegible] کلام [illegible] گفتم با آنها [illegible]

مدتی از این تاریخ کنتس میبوزنت [illegible] در جواب این مضمون [illegible] و در این اثنا [illegible]

[illegible] را باز کرده خبر داد که شاه آمد

[illegible] این امر [illegible] رسید [illegible] خواب [illegible] شدم و [illegible] آن وقت

[illegible] خیالات [illegible] داشتیم و در دل [illegible] آرزو میکرد [illegible] از خانه [illegible] باشد [illegible] کنتس

[illegible] در حالتیکه میلرزید داد [illegible] شاه [illegible] گفتم [illegible] را در منزل [illegible] مبارک [illegible]

مرا [illegible] و در باب [illegible] خواهند که شاه گفت آه خیلی [illegible] مادام دبیاران است [illegible]

[illegible] کمال رضایت را داشتم [illegible] حالا [illegible]

[illegible] مادام [illegible] کمال [illegible] شما [illegible]

[illegible] خواهم [illegible] رضایت [illegible] شاه

خارج میشد مانند تیغ دل کنتس [illegible] پاره میکرد [illegible] جواب داد [illegible] آن اعلیحضرت [illegible]

در [illegible] و در هر موقع [illegible] و امیدوارم که آن اعلیحضرت [illegible] خانواده دبیاران [illegible] خواهند آورد

دو روز [illegible] الطاف [illegible] آن خانواده [illegible] جواب [illegible] مادام شما [illegible] باشید

می خواهند نماینده ... خواهش داشت بعضی از کنتی ها بیرون آورده کند که شاه روزی کم کمک خوب خالد ...

و روز ... شما که خواهد بود گفتم هر روزیکه آن اطلاعات مفقود بوده باشد شاه زود جواب ... در مشهد بود که شاه

سیورستم و اقرار این مطلب ... ما شامیده تا از این حرف با مطالب دیگر پرداختیم ولی مادام دبیاران معلوم منقلب بود

و یک کلمه نمی توانست حرف بزند با وجود اینکه همه اهتمام ... برای خود داری می نمود هر دقیقه پیشانی خود را پاک می کرد

و بعضی دروس ... وقتی از خانه می رفت کمال ملالت را داشت .

روز بعد کنت ... و خواهر شوهرش می خانه ... بوده در باب واقعه شب قبل ... تأسف کرده و گفته ما از تعهد

بله ... تا منقطع نخواهیم شد و اگر هم دیگر ممکن نیست ... شاه وعده فرموده ... ولی تمام شروط و تکالیف شما ملحوظ

خواهد بود و گفتم این مبلغ سه هزار لیره ... که خواهید رفت کنت کفت اگر هم ... این بعد این مسئله

برای من فقط اسباب حسارت خواهد گردید ولی ... و ... به کنت ... دارم از ... او امتنای نخواهم کرد

و امید دارم که کنت نیز ... شاه ... در حق من مضایقه نکند

کنت آن با ... وعده که ... مقرره ... به ... حواله ... حضرات ... دربار

مسعود دلاور ... باد داد

از این قرار من از ... حفظ اطمینان کامل ... که ... و ... دیگر ... نیست ولی باز هم ... مراده ... موقع

بر طرف شده بود هنوز ... حیله و دسایس آقایان اهل دربار ... آنها ... کامل مسعود ... زل

خواهر است دولت ... از ... دادند ... در خانه من اتفاق ... ما ... اطلاع ... تفصیل ... مادام دبیاران

کاملاً ... واقعه در دو ساعت ... و ... کام ... تقاضای ... منقطع شده ... کرده ... آورده .

با توسط ... کاملاً مادام دبیاران فرستاده این شخص ... دستور ... در ... دلم ... بوده

و عده ... کنت ... خیال ... بازد ولی مادام دبیاران کفت ... کنت ... رفته بودم ... و در حق

می ... شاه ... با ... و ... ~~...~~ ... اگر ... کنت ... اقرار نکرده .

... این ... مادام دبیاران

... این ... شخص ... دربار ... و ... شاه داشت ... بود ... داد ...

... ولی ... مادام دبیاران ... روابط شاه

با کنت ... در حق ... کنت ... بود ... امید ...

جمع مردمان با نفوذ و صاحب اعتبار با تو دشمن خواهند شد که بعدها دانسته شد دختران شاه از تو تنها بی سر بخیه خاطر

خواهند شد. دستگاه دختران شاه در آینده نفوذ کلی بر ایالت زن و لیعهد هم خواهند یافت آنوقت تو با ضرر خواهند زد

بطوریکه خواه در صورت بقای ~~[illegible]~~ اوضاع حالیه و خواه در صورت تغییر کلی دوا بطلان و حالت مزاج شاه مجهول است

تو در دربار مورد عداوت ~~[illegible]~~ و عناد اهل دربار خواهی بود که خلیفه پیرمرد با صداقت ظاهری و حیله باطنی ~~[illegible]~~

طوری [illegible] دیپلمات موعظه نمود در آخر کار او جواب داد چون من [illegible] احترام [illegible] نسبت به دختران شاه دارم برخلاف

میل آنها کنتس دو باری را [illegible] معرفی نخواهم کرد خلیفه این جواب کنتس [illegible] آنها اطلاع داد [illegible] دیگر امروز تنها است

متوقف شده الان که دیگر کار [illegible] بر دو است [illegible] دیپلمات [illegible] خوش [illegible] دعوت نمود

کنتس [illegible] این امر [illegible] زیرا [illegible] نگاه [illegible] یا حرف او [illegible] خبر که با [illegible] مراتب [illegible]

و حال آنکه کنتس [illegible] علاقه [illegible] اختیار کند این جهت کنتس [illegible] محضه بود [illegible] استخلاص از این دام

بپذیرد و در آن این بود [illegible] گراوور [illegible] فرشته کشف [illegible] و در خانه بیرون نتوانم بیایم

چون این کاغذ به من رسید فهمیدم [illegible] از کنتس [illegible] فرصت [illegible] کنت ژان [illegible]

در صدق و کذب این [illegible] کاغذ [illegible] کنتس [illegible] شیره [illegible] اظهار [illegible]

حقیقت کشف [illegible] که از دربار [illegible] آورده [illegible] خواهم گذاشت

من [illegible] و گفتم [illegible] کنت ژان با ما قات دیگر رفت و کنتس [illegible] با احتیاط

تمام [illegible] دروغ [illegible] که [illegible] دیدم [illegible] حقیقه [illegible]

[illegible] رسیده است فوراً واقعه [illegible] تحقیق [illegible] دیدم [illegible] حقیقت [illegible] این بود [illegible]

دیپلمات [illegible] این جواب [illegible] کنم در دل

ادعو تو برای من نمودم.

[illegible] معرفی [illegible] این حادثه [illegible] کنت ژان تمام دیپلمات

[illegible] کنتس [illegible] موسوم به کنتس دالوانی [illegible] این خانم متوفی شود [illegible]

معرفی [illegible] کنتس [illegible] هزار لیور [illegible] معرفی [illegible] از کنتس معرفی شد

دختران شاه [illegible] بر شده [illegible] مقرر داشت [illegible] او معرفی کرد بیاید

از کنتس دالوانی [illegible] از جانب شاه [illegible] هزار لیور [illegible] فرستادم.

در صورتیکه کنت ژان از [illegible] کاری [illegible] از طرف [illegible]

اما کنتس [illegible] دیپلمات [illegible] کنت [illegible] کنند

روی تا چه فایده دارد و به اولاد اینها نوید. در طرف دیگر اگر بهواخواهی گفتن بود بفرمائید او شما را مورد الطاف

ملوکانه خواهد گردانید مادام و دیگران عفو شده و دستور داشت و صاحب بصفحه بزرگ و انگلیون [illegible] متفق شده

بعض کاغذ نوشت و گفت مجرد اینکه بار دیگر اقدام نمایند برای خدمت شما حاضرم زیرا گفتن دشمن این بود

و من بالاخره مجبور شده بعهده گفتن دلواپسی رضا دادم

چون اطمینان حاصل کردم و متوقف [illegible] تعلیم کردیم و مانع آوردن بوده در امر معرفی من موجود بود از میان مرتفع سازم

غرض عدم رضایت [illegible] شاه بود فقط من مادام [illegible] نیست زیرا او همیشه کمال لطف و نسبت بمن داشته است

ولی مادام و دیگران و ما مادام شغل دیگر [illegible] مادام آدلائید و بزرگ اینها بود و همه [illegible] از او سوی [illegible] بعد

مادام آدلائید [illegible] بود و دیگران [illegible] انتقام نماید ولی دائم [illegible] از قباحت [illegible] گذشته

صحبت میداشت گذشته از این در همین اوقات دائم روی داده و بجهات کمال همدردی و محبت نسبت بمن کرده بود

من میخواهم تفصیل آن را بنویسم

مادام آدلائید از شاه خواهش کرده بود [illegible] آن عمارت ما را میوه و غذائی در آن حاضر داشت ما به بهره و شاه [illegible] کرده بود

بعد چون من میوه و غذائی [illegible] بیرون [illegible] در آنجا [illegible] پرسش نهایت متغیر شد من از آن مطلب با همه [illegible] مجرد اینکه

تقصیر بود بعدم منزل خود شد و اینقدر طرف آوردن او بود [illegible] بیاد تکلیف خود [illegible] شدم

حمایت شاه مزاج من [illegible] معذور شده و در منزل قدیم رفته [illegible] مادام آدلائید [illegible] پدر خود

[illegible] تمام در [illegible] ساخته [illegible] گفتن [illegible] از آن عمارت بیرون

که از خواهرهای خود [illegible] ساخت و حضور گفتن اسباب بروز [illegible] کرده است [illegible] من از این بی انصافی

او نهایت متغیر شدم و از شاه خواهش کردم به منزل خود بیاید و چون آمد [illegible] گفتم [illegible] رضای خدا [illegible]

[illegible] دختر [illegible] گفته و چون من میان خانواده شما اسباب فتنه و نفاق کرده ام [illegible]

شاه از رفتار مادام آدلائید متغیر شده بیشتر او رفت و در خلوت او را ملامت زیاد کرد و [illegible]

[illegible] در ملاء عام [illegible] مادام آدلائید [illegible] شده [illegible] بطور خفیه [illegible]

من قناعت کنم

فصل بیستم

این داد و فریاد و غضب مادام آدلائید فرقه [illegible] داده بود و علانیه [illegible]

خشم شاه [illegible] باغ [illegible]

[illegible] در [illegible] این داد و فریاد [illegible]

مردم در صدد منع آن برآمده یکدقیقه آنکه کار مارشال ... نخواهند که اینست ... چاره فرار ... نیست در امر مورد سوء صورت داده

شاکیان سوء ساکت کنیم مارشال گفت اعلیحضرتا همینقدر کافی است در آن اعلیحضرت رای خود را اظهار بسازند فورا تمام در باب

مطیع امر ملوکانه خواهند کرد شاه گفت بلی در باب این در باره فرنگ ندارم اما در باب دیگرها ... می کنید مارشال گفت

آن فرمانهای محترم بیشتر از مملکت میدانند که احکام آن اعلیحضرت باید اطاعت شود شاه گفت تسمیم ... در هنگامه عظمی [illegible]

مهر و اقتدار

خواهند آورد مارشال جواب گفت در صورتیکه از زمانها ما مامور با انجام این امر باشد فعلاً خلیفه سن لیس یاد ... [illegible]

ممکن است با این کار ... [illegible] حق ... دارم ... از این ... هر کدام ... باشند میتوانند این ماموریت ... انجام ... [illegible]

کافی است که آن اعلیحضرت ... بواسطه ... [illegible] شاه گفت البته ... [illegible]

کار ها ... [illegible] ... نیست ... برای ... جهت ... اما در باب ... [illegible]

ندارم خواهیم ... [illegible] ... مناسب تر است ... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]

شاه گفت ... [illegible] ... این امر ... مارشال گفت اعلیحضرتا ... [illegible]

... [illegible] ... شاه گفت

راحت نیست ... و ... گیون ... [illegible] بهتر است ... مارشال ... زده گفت ...

... [illegible] ... شاه گفت ... [illegible]

... [illegible] ... مارشال گفت اعلیحضرتا ... [illegible] ... شاه گفت

با ... [illegible] ... گفت اعلیحضرتا ... [illegible] ... مطلب ... [illegible] ... خراسان

اعلیحضرت ... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... گفتم ... [illegible]

شاه ... [illegible] ... شاه گفت این ... چرا ... مارشال گفت ... [illegible]

... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... [illegible]

گفت ... [illegible] ... مسیو ... [illegible] ... اظهار ... [illegible] ... اعلیحضرتا ...

خاطر جمع باشید در حقیقت ... [illegible] ... باید ... [illegible] ...

و ... مسیو ... [illegible] ... اعلیحضرت ... [illegible] ... آن

اعلیحضرت ... [illegible] ... شاه گفت ... [illegible] ... مارشال ... [illegible]

... [illegible] ... مطلب ... [illegible] ... مسیو ... [illegible]

کلام خود را به او داده گفت مسیو لودویک آن اعلیحضرت مایل اند که کنتراتها متروکه شود و میخواهند شما را [illegible] از وقت سابق

خانمها را ملاقات نمایید آنها را نصیحت کنید و در وقت متروکه کنتراتها بطور مهربانی رفتار [illegible] آزاد و خبردار [illegible] شاه به او گفت

بیان فرمودید مراتب را [illegible] گفت به مسیو لودویک عزیز من [illegible] در میان امور دربار شما نفوذ [illegible] هستید که بر خیالات دخترهای نفوذی

دارید و آنها نسبت به شما هم کمال احترام دارند و هم شما را اعلا و برتر از دیگران میدانند و شما به سهولت میتوانید آنها را به راه بیاورید

چون مسیو لودویک سکوت کرده جواب به او داد مادمازل گفت [illegible] دادن این همه کار و در این مملکت امری غریب است

وظیفه من پیش نیست مادمازل [illegible] این مطلب را اظهار کنید زیرا این همه نفوذ جدیدی که [illegible] شده این وقت مادمازل

موقع واقع شد و مسیو لودویک جواب داد [illegible] اطاعت امر ملوکانه [illegible] که عرض [illegible] حال شعف [illegible] خواهم داشت

از اینکه خدمتی به جای بیاورم من گفتم آه به شما میخواهم کاری را به شما تکلیف کنم که مشعوف هستم که کمال افتخار بوده در مسیو لودویک

گفت خانم در موقع شما [illegible] دوستان خود مطلق [illegible] من گفتم در این موقع [illegible] کمال [illegible] محبت را

نسبت به من دارید و [illegible] آن اعلیحضرت نخواهند رنجید از اینکه بعضی امور را شما [illegible] در حضور ایشان [illegible] اظهار کلمات را

گفته بسمت مسیو لودویک [illegible] نگاه کردیم [illegible] انداختم [illegible] آن بیچاره ناچار [illegible]

شاه گفت حالا خوب شد مسیو لودویک شما آدم با [illegible] میخواهم [illegible]

کنتراتها متروکه شود و هر چه حکم کنید و بفرمایید مرا از این خیال منصرف نخواهند داشت و جمیع آنها را [illegible] خواهند در [illegible]

تفرقه و مخالفت در آید طرف به میل و تغییر خواهند کرد بعد [illegible] نفهمیده در اکثر [illegible] تمکین امر را نمایند

آن وقت جمیع ناصحین آنها را امر و موافقت [illegible] جواهرات داده [illegible] در آنجا صاحب اختیار [illegible] هستم [illegible]

[illegible] به شما [illegible] سلطان [illegible] به شما [illegible] از [illegible] آنکه صلاح [illegible] نشان [illegible]

خواهم [illegible] گفت و [illegible] شاه آنچه ثبات رأی داشت [illegible] موقع [illegible] دیگر [illegible]

الحق [illegible] مقاومت نمایند [illegible] در شاه نخواهد بود [illegible] را تمکین در آورد مادمازل شاه [illegible]

مسیو لودویک گفت من یقین دارم که [illegible] خانمها [illegible] احترام [illegible] نسبت [illegible] خود [illegible] مطیع [illegible]

امر آن اعلیحضرت [illegible] شاه گفت [illegible] نسبت به [illegible] محبت [illegible] میخواهم [illegible]

کاری [illegible] آنها [illegible] که [illegible] در این [illegible] حاضر [illegible]

[illegible] شاهزاده خانمها میدانند [illegible] مطالب [illegible]

[illegible] آنها [illegible] محبت [illegible] نسبت به [illegible] خانم [illegible] دارند

در زمانی که ما دوام داشتیم با چه رو این قدر متکبر نغمه می‌زد همین که این کلمات را شنیدم خنده در آمد مرک داد و گویان دو دوک در شب

از خانه ما بیرون رفته و صحبت پنهانی با ختم شد صبح روز بعد از جانب مرک داد و گویان نامه‌ای برای من آورده مضمون

آن این بود ما دوام از آنجایی که کمال میل را در خدمت شما تقدیم ... خود را حاضر سازم از شما منتظرم و چون نمیخواهم با شما صحبت دارم

بقیه‌ای داشته باشید در موقع ملاقات ... باشد خواهم اظهار کرد .

جواب نوشتم که نسبت به شما ارادت دارم ... هستید به طوری ... دوام در صحبت با شما در هر موقع ... خواهم داشت و نسبت به ...

در این موقع رفتار ... شاه در دل من تخم ارادت ایجاد کرده است فوراً بیایید منزل با کمال احترام و ... تمام

... این کاغذ را خواهم نوشت خود ... دوام او خواند گفت این کار بزرگ ... عشق ... و ... تا ...

من آمدم ... غرض ... گفتم ... غرض ... داشته باشد گفت ... غرض ... نادرست

از شما طلب ... خواهم کرد ... شما زر و نیها را دوست دارید گفتم ... دوست دارم .

... داد و گویان ... و ... گفت ... وقت ... در خدمت شما رسیده است

دشمن ... گفتم ... گفت ... خاطر ... گفت ... آماده است

با امر شاه اطاعت خواهند کرد ... با کمال ... خواهند ... کردم جمع ... از ...

خواهم برد ... به ... جان ... در مقابل ... خواهم کرد گفتم ... داشته باشید ... نیز

... لطف شما را ... خواهم کرد ... در صدد ... خواهم آمد مرک گفت ... دارم ... را

اجازه ... از جانب ... زاده ... خانمها ... عشق و ... شما را ... است

و ... به ... مقدس ... نیستند و نه ... را ... خواهید ... شاه ... و حمایت ... است

... زر و نیها داد و خواهد کرد .

مرک این کلمات را ... مقدس ... نزدیک ... از ... به ... شوم ... و ...

... گفتم ... که نه تنها شما را اجازه میدهم در این مطلب ... بلکه ... مکتوم ... اجازه

... با کمال محبت و احترام ... زر و نیها دارم ... فوراً ... خواهم گو ... اجازه

... داده بود مرک ... با کمال ... گفت ... عشق ... هستند ... مملکت

در ... شاه ... که ... گفتم ... جهت ... مردم ... جمعیت ... کرده‌ام

... زاده خانمها از جانب ... در کمال ... دارم از اینکه خلاف ... واقع شده‌ام و لطف ... خود

خواهم داد ... اینکه ... نیستم ... دارم ... غرض ...

و در هر موقعی در خدمت ایشان حاضر هستم و عقاید خیالم را معلوم نموده که حضرت خود بنده اراده مبارک لکف [illegible] همچنین بهتر از این

رعایت و شان سعی نمی‌توانند بنماید و یقین دارم و شاهزاده خانمها ازین اشخاص هر در حق شاه دارند بیرون خواهند آمد

پس معلوم شد در دوستان شما خیر دوستان شاه هستند گفتم با شرط اینکه دوستان شما نیز بدون [illegible] بپردازند مبارک لکف البته

امیدوار است که از دوستی آنها شما اطمینان پیدا کنم .

از نیکوکار بوده من به [illegible] همه معاونت دائم نمودم

مبارک اعتنا نکرد مادام لو نیز رفت زیرا او معقول‌ترین دختران شاه بود این شاهزاده خانم پاک طینت از همان وقت هم

در خیال آن افتاد که [illegible] به انجام داد و همینقدر چند کلمه در باب شاه شیخ حضور من در دورهای اظهار کرد که

از ترس اینکه مبادا از حرف خود تاویل کند و تکالیف [illegible] نمی‌دارد و همه جا اظهار [illegible] شاه مراجعه نموده

[illegible] را بپذیرم مبارک جواب داد [illegible] شاه در این باب مادام لو نیز جواب داد در صورت

تکلیف هم راضی است که اطاعت امر پدر خود بنمایم و این خانم هر وقت که بخواهد می‌تواند بیاید .

مبارک از این پیشرفت اقدام اول خود راضی شده بخانه مادام لو رفت این پرنسس نیز بد طینت نبود و لیکن اطاعت

او دائم [illegible] درآمده او بود که خلق ملاطفت [illegible] او [illegible] متملق [illegible] همیشه

با تسلی اول به دوستی [illegible] بیکدیگر روز [illegible] مبارک در باب صحبت [illegible] و حرف زدن [illegible] آن پرنسس نسبت به کمال تغییر را

داشت و بمجرد اینکه [illegible] اجازه گفتگو نمود مستعد منزل [illegible] در وقت ذکر نموم بیان آورد مبارک مطلب [illegible] او نیز

و نیز طوری بیان کرده [illegible] با احترام مادام آدلائید [illegible] مطلب [illegible] اظهار [illegible] خواهش [illegible]

جواب هرچه [illegible] از دقت [illegible] خود [illegible] به جواب دادم

مادام ویکتوار نیز [illegible] در نتیجه این پرنسس صفات حسنه و حالت [illegible] دارای عادت در نظر اهل دربار

معزز و محترم بود ولی [illegible] حیوان [illegible] و تملق نمی‌کند

[illegible] صفات حسنه و عزم جزم [illegible]

این [illegible] بعضی [illegible] پرنسس [illegible] او [illegible] با جهت [illegible]

[illegible] این خانم [illegible] وحال آنکه [illegible] اوبود

صورت مردم [illegible] مادام [illegible] دوستان [illegible]

زن را مالک [illegible] شاه [illegible] تا [illegible] از [illegible]

رسیده و بهانه اینکه [illegible] در آتیه [illegible] این [illegible] نگاشت

فصل بیست و دوم

از عزیمت کنتس برتشن به شهر لیون تا آنجا اطلاع دارند و به طوریکه اسباب تغییرات آنها نقل [illegible] اما فتح در وزرای [illegible] از رفتن کار [illegible]

بر داشته [illegible] منتشر شده و این عزیمت که ابتدا از روی میل پادشاه بود و شاه از دور و نزدیک دانسته شده بود آنوقت همه جواب

بردند و فهمیدند که درویشی [illegible] استعداد ناپدید [illegible] خاطر شاه واقع خواهد شد لکن بعضی از این قرائن بزرگتر از خود

نهایی هر قسم مقاومت ساخته لیکن بر طرف [illegible] شد تا وقتی شاه اظهار کرده بود اهمه [illegible] برخاسته لیکن دیگری

شاه اندکی اشاره نمود همه شهر برگ [illegible] در آمدند و بالکل هم از مقاومت حرف نظر کردند و از همه خاطر [illegible]

شدند و با درباغ در بالین و حین عقیده دوست گفتند آما چون مادام و دیگر از شاهان از عزم این خدمت منصرف گردید

و دیگر گویی آن وقت از حسرت مادام و دیگر از مغتنم شده او به طوری بهولت همراه و درآورده در میان ساخت که تا با ل

شاه معاشقت کند .

بس فقط مادام آدلائید بایستی بازنده بود و چون او در دربار مقام عالی داشت مانع رفتن [illegible] مادام آدلائید دختر

ارشد شاه بود و به همین جهت بیشتر از همه مستقل واقع شده و خواهرهای او با او یکی یافتند که هر چه از روی میل از زن [illegible]

دوست کم بعد مادام آدلائید بیشتر به دربار زن دیگری چیزی از او نقدی [illegible] بیدا بکند بلکه برای نقدم [illegible] برنیس

با شعور و لیاقت است و در رفتار و اطوار خود یک [illegible] و [illegible] را دارد و نسبت به بدبختان نهایت رحم دارد

و قلب عزیز دارد و با قبضه اقتدار حریص است و چنانکه خود در مقابل او مقاومت کند تنها خدمت [illegible] دیگر و حال

میل داشت که بعد از سال را در مقام مخوفی نگاه دارد و چون این نسبت با او به همه آنها [illegible] میرساند که

در دربار شغل هیچ بی حیا و انتقام پیش نخواهم کرد تا برای خود این در دربار تجارت سعید و در نظر آن خانم عزیز مطلوب بود

با این ملاحظات مدرک داد و دیگری عمده تدابیر را برای جذب قلب او بکار برد مادام آدلائید در دوام

کمی مقاومت و استیلای [illegible] اگر [illegible] چه ارادتی کرد تدابیر جامعه خود را بکار برد با ثمر شد با این جهت اقدام [illegible]

[illegible] [illegible] هوا خواه و [illegible] کرد حتی خفیه با این موافقت [illegible] چون او [illegible] و [illegible] پیغام [illegible]

پرنس برودند به مادام آدلائید گفته شد کنتس برای مقاصد حسنه دارد و در باطن متدین است و با وجود جوانی موقر و حیا

[illegible] خیلی نجیب است و باید با این تدین [illegible] این مذهب مفید و اقع خواهد شد ملاحظه چه کمک [illegible] در این مورد اگر هم

اهتمام داشت بلکه اگر در چیزی استعداد دو کلام ت او بود بکار برد پرنس خود آنها ساخت [illegible] دارد با [illegible]

[illegible] شده بعد از این مذاکرات فردا [illegible] هر چهار خواهر در خانه ~~[illegible]~~ مادام آدلائید به خواهر بزرگ آنها [illegible]

جمع شده و سه آنها مقرر داشته در حضور شاه میل خود را صراحتاً در باب مقرره منع اظهار داشته است [illegible] باید [illegible]

واله خود مطابقت کنند حتی در این امکان لطف نمایند .

مدرک و [illegible] با کمال تعجب بیشتر می آورند ~~کیفیت~~ [illegible] از نگاه کیفی اطلاع داده من بطور [illegible] شدم

در به اختیار او را بوسیدم و [illegible] شاه [illegible] از بهترین دوستان خود خواهم [illegible] و [illegible]

استان خود را ظاهر خواهم ساخت بعد از چند روز شاه [illegible] آورده [illegible] دستور [illegible]

[illegible] که [illegible] عبارت [illegible] نوشتم [illegible]

چیز [illegible] از این قسم مطالب [illegible] بیان کند [illegible] که بیک شیوه آنرا [illegible]

[illegible] اندک تفکر گفت من وسیله پیدا کردم [illegible] اکثر [illegible] باشد [illegible] چنین [illegible] خود مجسمه [illegible]

مدرک [illegible] مثل اینکه [illegible] آن مجسمه است و شخص [illegible] باشد [illegible] مجسمه [illegible]

[illegible] خیال شاه بود [illegible] فی الحقیقه [illegible] داشت [illegible] اکثر [illegible] مجسمه [illegible]

[illegible] آنرا [illegible] و [illegible] نوشتم [illegible] ~~[illegible]~~ و در [illegible]

اسباب [illegible] با [illegible] این مجسمه بود بعنوان [illegible]

و اگر شاه آنرا [illegible] خود قرار دهد جبرا مجبور خواهد شد مرا [illegible] چون من [illegible] مطالب [illegible] اعتقاد دارم

نیز در [illegible] از این طلسم معتقد هستم [illegible] باید دانسته باشد [illegible] این مجسمه [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] نوشته

[illegible] این مجسمه بود [illegible] اگر [illegible] باشد

[illegible] این عبارت [illegible] که [illegible] کمال احترام [illegible]

واقع است

مدرک [illegible] جواب [illegible] طلسم بوده [illegible] مرا [illegible] دعوی

اینکه [illegible] که از جهت یک [illegible] آن از [illegible] از [illegible]

در باب [illegible] مطالب [illegible] آن [illegible] مبارک

[illegible] احترام [illegible] العین [illegible]

[illegible] بهتر [illegible] ~~[illegible]~~ مجسمه [illegible] که با آن مجسمه [illegible]

~~[illegible]~~ آن را در مقابل این مجسمه قرار داده [illegible] حقیقت [illegible] آنا چون [illegible]

[illegible] [illegible] ممنون [illegible] دارم

رای خدمت تا مقصد فایده هم از کمک ایشان داشته باشید که در مدت [illegible] تمام هستم حالا که مرا مخلص گرفته [illegible]

جان نثاری و خدمت حقوق خود را تا عرضه میدارم

شاه همینکه جواب بیسمرک را و دلیل‌شان را مطالعه کرد فرمود در این بار چنین [illegible] پیدا کنند و چون پیدا کنند با این

دستگاه را [illegible] معنی آن این بود [illegible] شاه آدم بسیار [illegible] فطرت [illegible] میخواهید که

~~[illegible]~~ وضع خانه و [illegible] مردم [illegible] و در این امر تدبیر میاندیشید [illegible] شاه

زن داشته باشد که این امر سبب حصول مقصود [illegible] محبت خانم چنین را برای شاه [illegible] تا [illegible]

و تعدد [illegible] نسبت به [illegible] باید [illegible] که این خانم در نظر [illegible] که تا در نظر [illegible]

میخواهم [illegible] دادن [illegible] است در وقت [illegible] که [illegible]

من [illegible] که [illegible] خود [illegible]

شاه بخیال اینکه [illegible] از جهت [illegible] که [illegible] مردم و اتفاق [illegible] شد و مردم [illegible] قبل از

وقت از او [illegible] الحقیقه [illegible] که مطلب [illegible] و وقتی [illegible] شد که [illegible] جمیع [illegible]

از میان مرفوع ساخته است غیظ و غضب مردم [illegible] دیگر آنکه مدت [illegible] شد [illegible] در [illegible]

حاصل [illegible] این خبر [illegible] معلوم شد که [illegible] پرنس [illegible] الحمد لله [illegible]

با [illegible] و [illegible] انکه این خبر را شنید [illegible] مطلب را با و اظهار کرد [illegible]

خبر [illegible] برو [illegible] دفعه تمام امیدواریهای او [illegible] یاس [illegible]

[illegible] امیدی [illegible] فوراً [illegible] دیگر در آنجا [illegible] پرنس [illegible]

[illegible] در باب [illegible] داده [illegible] شده بود [illegible]

گفت چون [illegible] شاه [illegible]

شاهزاده [illegible] رقبای [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] در میان آنها پیدا [illegible] در [illegible]

[illegible] دشمنهای [illegible] میخواهند [illegible]

عقیده [illegible] بر خلاف [illegible] چهار نفر از مردمان بسیار [illegible] چهار نفر [illegible]

[illegible] او [illegible] ساخته است [illegible]

[illegible] این [illegible] در تمام [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

و مرتبه نباشد عموم ناس نیز مانند بجا و اهل دربار این امر را تقبیح میکنند و تغییر آنها مرا انگیزه در یادداشت

کشف بود زیرا اینکه امر متعرضه من فصل یافت

در رابطه دستانی که در نزد دخترهای شاه بکار بردند و در رابطه اینکه لازم بود منظور شفاهاً به آنها بدهم و بیاران نرسانم

امر متعرضه من تا آخر ماه آذری ۱۲۷۰ تا حضر اشد در شب بیست و یکم شاه رجب بود که بعد به خرداد

او روز جمعه یک نفر متعرضه خواهد شد و ما دوات نداشت که مطلب به صراحه نوید مدار منقلب شد

بود با آهسته اسم مرا برد که بعد از کفایت در خوابگاه از استعداد نمیدید و چنین اقدام جهت ساکن ایام

این مطلب را ابتدا شنیدم و صراحتاً عقیده خود را در باب این رفتار شاه باو اظهار کردم

روز جمعه بیست و دوم ماه آذری تا شب در تمام روز بود برنیفت و ارایش خود پرداختم بود بزرگ متعرض بود ندیدم آن روز

حس صورت من با کمال جلوه طلوع نماید چند روز بود شاه متوسط زرکانی چادر بجای من بیک کرمان بعد املاک رفتم

بود و صد و پنجاه هزار لیره قیمت آن بود من از تحصیل جبان هر آینه گرانبها با نهایت خوشوقت شده

با کمال شوق و ذوق مشغول زینت خود کردیم و فی الحقیقه نظر باهمیت آن روز جا داشت که من عمل

باین امر قرار دهم و در انظار جلب واقع شوم تقصیر ابراهیم خود بود را شاید نقش بخواهم که اکرانی کتاب رسلم

دران یک نفر را بیشتر ندیدم و بعد از آن بابی خیلی سالم و کار این تفصیلات در انظار شاه اهمیت دارد

و در باب کلیه آنها سکوت و در خلوتخوانان بعد ارتباطم [illegible] دیدم.

اینهم بزرگان در باب سی و هم در دو رابطه با دربار بود در رکوع که دختر ایها و دختر قصر مردم با هم بیرون

و شنیدم معتقد هستند اینکه خطر عظیمی برای سلطنت بهم رسیده باشد در این دقیقه چادر را عازم بعد از آن هم را

هرجا بردند همچنان و وقت الهه از طرف ما حاصل بود تغییر در زینت کار دشمنان و شعف و فرستادن آن

من مابین تا مرود داشت جمع کیش در عبارات در باب ارزش معتقد که اینهم میدید که در متعرضه من

حضور هم به اساس خلاصه مردم با کمال بطالت منکر من بعد و مآل و دقیقه های شمرده و مآل اینکه

و خیالهای مرا بطوری مشغول داشته و ساعتها با کمال سرعت میگذشت خود شاه معطوف و مشوش بود ندیدم آن روز

آنرا نیز از ره و چون خیالهای به صبر برای دیدار من داشت روز و در از ترس بعضی از جمعیت در باب

از آن وقت هر سه ما میروند در ابتدای کشیده میشد تا حضرت اشرف که بر شایع شد وقوع کوتاه دختر دو چیز

شاه با کمال شدت و حدت یکجا نیز هم را مرا به بیزاری کشاند جمع این اخبار دادن آن

دشمنان من شده مهربان را آنها باز نه میگذارد در حال آنکه رؤسای دشمنان من از زمین اینها مسلوب بشوند .

شاه به لیاقت [illegible] دمی آید وایم به پنجره نزدیک شده بحیاط تفرج نگاه میکرد و چون کالسکه مرا دید به اشاره [illegible] میکرد

حتی نگفته بود شاه امر نمیفرمود و متوقع بود بروز دیگر بگذارد در حالیکه سر و زور مرا در خدمت برده در حال آنکه این دروغ است [illegible]

شاه به بندگان صحبت تا چیزی فرح بخش [illegible] است اتابک گفت با یک [illegible] برای کشتن روی داده باشد یا آنکه از زوجه [illegible]

مالش هم خورده است اگر آن کشتن امروز شده است باید بخواهم که امر شود او شیراز [illegible] فردا معهود تعویق نشده جواب داد

[illegible] اعلیحضرتا [illegible] نه مثل آنکه باشد [illegible] بعضی [illegible] شود در هر حال وسیله پیدا کنم که [illegible] انقلابات را

دوباره دیگر ترجیح نمود .

ملاحظه می فرمودید که هیچ وقت اینقدر در باب [illegible] امروز داشتم [illegible] دروغ دیده شده بود معرفت من مرا [illegible]

او نیز [illegible] خاطر پریشیده و در [illegible] مشاهده [illegible] نهایت [illegible] دختران شاه از این چیزها بسیار [illegible]

[illegible] مهربانی ظاهری با همه آنها و کلمات لطف آمیز که من [illegible] شده [illegible] مهمان [illegible] بلکه یأس خاطر [illegible]

[illegible] چنان می خواستم در جلو [illegible] خود بود که آنها [illegible] و بجهت آنکه شروع با من [illegible] می کنم آنها

با همه [illegible] مرا [illegible] و کلمات با مهر و محبت مرا مخاطب داشتند

ولی در نظر شاه من [illegible] حقیقه معلوم که [illegible] واقع شدم و با کمال ملال [illegible] در نظر او [illegible] نمودار گشتم و از چشمهای او

عشق [illegible] نسبت بمن [illegible] ملاحظه پیدا بود و هم [illegible] کیفیت روز قبل من که [illegible] بود

نه هیچ حرکتی نمیخواهم شدن جواب داده ایم در آن اعلیحضرتا [illegible] لطف و نسبت [illegible] دارند [illegible]

و در یک چیز [illegible] لیکن ایم اما در روز [illegible] چون باد نزدیک شدم او خود [illegible] مرا گرفته [illegible] بجای او [illegible]

و من گفتم اعلیحضرتا شاه باخنده گفت [illegible] در تقاضای اینقدر و جاهات [illegible] ملاحظات [illegible] بکار بریم .

این کلمات لطف آمیز شاه [illegible] رسید دشمنان من از شدت [illegible] هلاکت [illegible]

انقلاب آنها را بکمال [illegible] این بود که [illegible] جمع [illegible] آنها را تکذیب [illegible] در هم [illegible] شهرت داده [illegible]

و کشتن [illegible] میباید و اطوار او [illegible] و [illegible] او [illegible] بلندتر مرتبه او [illegible] .

و لیکن اطوار [illegible] و با ظرافت بود در عموم [illegible] فوراً در باب من [illegible] خود [illegible]

و [illegible] اطوار در جاهات [illegible] من که [illegible] از این [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] در آن وقت ملتفت شدم [illegible] ظاهر [illegible] اطوار [illegible] افراد من [illegible] مردمان

[illegible] رفتم و با ملاحظه [illegible] دیده ام [illegible] ظاهر [illegible] شده [illegible] گشته [illegible] مردمان [illegible]

و برعکس بعضی از اینها متعارف و معمول و شاید آنها یک نوع مناسبت خطرناک داشته و مجرد اینکه میان عموم ... شده طرف
احترام و توقیر ملکه بودند

در اطوار و شمایل هیچ اثری از پستی نژاد مشهود نبود با اینکه از روز متوفی این حرفها موقوف کرده و چون دیده و این عیب
باید در زمره دیگر ادا بود و بعد از این افتاده
همان شب در خانه خود جمع کثیری از معتبرین از جمله شاهزاده و خلیفه ارلیان و سفیر دولت ... و ... دعوت شده بودند
دوک ... و ... دوک و ... دوک ... اگلیان دوک ... و غیره این تفصیل جمع
خاتون ... از ... واقعه اطلاع ... رفته ... مضمون ... نیز
و ... در ... گفت ... حضور داشته فقط دوک ... حضور ... داشت
... از ... مردم ... فقط ... و ...
و ... و ... داشته میان زنها که ... شده ... فقط اینها ... خانمهای دیگر
... حقارت ... از ... جناب ...
شاه ... از ... علما ... و گفت ... نظر ... شاه ... کلام ... آورد ... جناب ... کرد

حضار دیگر با ~~...~~ کلمات شاه ... و مطابقت ... یک زبان اظهار تعریف و توصیف از رفتن ... که در این شب ... آمده
از حسن اطوار من تعریف کرد من جواب دادم با بسیاری از زنان ... تا با دولت ... عالیه ... وقت گذشته است ... در این ...

... مشق کرده‌ام و حسن اطوار تحصیل نموده‌ام
... بر ... کار کرده و با ... و ... زحمت برده ... شده ... بود ... گفته ... باید
... گفت ... نه ... بط ... اطوار ... رفتار ... و دیگر
نمی‌توانند در باب ... کنند و حال آنکه تا کنون عده‌ای ... رفتار و اطوار ... گفتم ... بعضی
... در راه ... گفت ... آرزو داشته ... باشد ... بسته
وضع ... ~~...~~ ... میگوید
... مرتکب ... و بالعکس ... شاه رسیده ...
... هیچ قسم ... گفتم ... مطلع ... واقع ... شوم
دیگر اینکه ~~...~~ آرزو ... خانمها را از جهت احترام ... چنان دارم
حضار این جواب با مناسبت ... تعریف کرده ... که ... آنکه ... ساخته‌ام

صدق مطلب اینکه بنظر رسیدیم که در نظر دربار شاه مطلع و واقف نشدم و آنها هم هیچ موقع سینه ها پیمانه از اتفاقات جنبه

ملی نوشتن گذشت و ستاره بخت من در پنهان بود تار گردید

از جمله اتفاقاتی در باب مسئله فرح نهایت مسرور بعد پیاده رفت که انگلیس بود در تمام آن روز های انقلاب حالت را داشت میدانست

در ترقیات آینده او نسبته به پیشرفت من نیست بلکه وجود او وجود من شرط است و در این مقاومت دشمنان گیری در پردازم [illegible]

امید جوشش و رمز نسبته بود علاقه آن روز نسبته تمام قوت قلب و پنجگانه خود بکار برده تا توانست انقلاب و اعتراضات ملی خود

هنوز دارد

کنت زان نیز منظور مربوط را حاصل کرده بود بیم است و از آن بعد جزو افراد دربار محسوب خواهد شد و نسبت او را با او دیگر احباب

رفتاری او حیف و معقول است بهر این راه یک بار ترقی خانواده خود داشته به پیشرفت و بلکه آدلف ترقی زیادی در پیشرفت داشت

و فی الحقیقه وقتی این جا بوده و من هم او زندگانی را در موقع کشف اسباب ملک تا تمام دخالت عمومی در بعد علاقه و رابطه موقع فرح

آمال کنت زان در زندگانی او را مشغول داشت حالا بعد کنت زان مردی است و هر روز ترقی کند در آن او نیز ترقی

خواهد بود و فی الحقیقه در وقت مجلس بذل و بخشش خود او بعد نیز برای او گردیدم و کنت شاه برای او حسنه بود و فرد در نقطه دیگر است

از آن بعد میبرد

روز بعد شاه نقیم بخانه من آمد و کشف الکنون بتنهایی آمال خود رسیده حالا باید موضع حقانی خود نسبت بطور ترتیب دهد و اسباب شاه

وزیر دربار به تحقیق و شهرت شبیه بکار خود را فراهم بیند شاه را جمعیت خوش شور از آن مجالست و در این نوروز او گذشت مرگ

داد و طبعاً راضی میکرد شاه میل بعد بین داده هم چنان انگلیس بود بعد از بعضیت هر کس که نیز زنهای زیادی دوست بنماید

و آنها را با دقت تمام تعقیب کنید من گفتم اگر با زنهای زیاد آمده و سلطنت داشته باشم هم جواب بتوانم ارتباط کنم و با آنها

در باره همه اینان معاشرت و داشتن ندارم دیده ام که ۲ را من طبع نخواهم بود که شبیه لطف در این باب حاضر کنید

الحق آنها بخانه شاه من آمدند و هر یک از آنها مراقب است که دیگری هم می کند و با همین تقدیر که ۱۲ از

اگر یکی از آنها مبتلا شده به این شاه باید فوراً اقدام نماید که بعد از آن رفعت او خواهد دید یا شاه رابطه بیان نمایم

یا اینکه تصدیق کنند که اوضاع ایشان در تغییر است یک شکوه و شکایت از آنها شنیدم در محیط نجابت مردم کرده اند و بخانه شاه باید از وقت

اجازه این او خواهد گرفت من دیده ام هر کدام یک از آنها در دل این خواهر آمده زن ما شال رسید قواعدات عهدی میداد

و حالت ما گرفته و هم با او رابطه است و با تمام مهر و دوستی گشتن و در این خواهر لکن من گفتم بعد از این آن قدری ماند جمع شدیم

خوشوقت شدیم هم یکی از حوزه خود کار ما و اطوار پسندیده این خانم که گفتگو میکند مسعود و نمود در حال خنده گفت

رای لیوان در باره این خانم ~~بسیار رسیده~~ روشن خود است ساعت را ~~بجهت~~ با صداقت قرار گرفت و تحقیق بود با هم داشت

در باره که همه ساخته است کار مقرر شده است و تا ابد این زن از هم معشوقه های شاه خواهد بود

این عبارت آوردن ما را بخنده درآورد و شاید که [illegible] بعضی اشخاص دیگر هم هستند که اسم آنها را بعد بشما خواهم گفت

اما این کار را نمی بیهوده میکردم و ~~[illegible]~~ و تحقیق کنم در آنجا ممکن است او بتواند از هم جانب شما آورد این

اوقات را من خواهش کرده است که یک روزی خانه او بروم ~~[illegible]~~ در صحبت [illegible] دارد من از این موقع

مغتنم شده در باب شما با او گفتگو خواهم کرد [illegible] چیزهای دوست ندارد [illegible] اظهار

[illegible] آنها [illegible] و در حقیقت آنها را دوست ندارد

فصل بیست دوم

از جمله اشخاصی که در شب معرفی من بخانه من آمده تهنیت و اظهار خوشوقتی نمودند نیز [illegible] گفت و لالا باشی پیر [illegible] بود

این شخص نیز بواسطه [illegible] شاهزاده ها [illegible] محبوب [illegible] کمال [illegible] و بجز آنکه از [illegible]

امر [illegible] اطلاع [illegible] محبوب [illegible]

[illegible] و در میان دوستان [illegible] عظیم الشان [illegible] باشد .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لقمی [illegible] میان [illegible] با [illegible] کمال [illegible]

[illegible] شایسته شأن او [illegible] اسباب این [illegible] آه

[illegible] نهایت [illegible]

[illegible] بسیار نزدیک [illegible] کنند [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] اسباب [illegible]

از این [illegible] گفت [illegible]

چون [illegible] در باب [illegible]

[illegible] عزیز [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] چون این [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسم مادرم دیگر از من و مادرم دیگفته را برده بود

گفت وقتی مادرش این فرشته بود مرا نشان داده من با وصف مقامی که حالا دفعتاً نادر است او بود دیگر [illegible] بزرگ [illegible] مادرم قصه من

اینجا بود و بنا نشان [illegible] در الحقیقه مجبور اینکه [illegible] بعد خطر در مادرم شاه خواهد و نشانه‌ها [illegible] و کت داده خانگی عادت داشت

گفت این تمام [illegible] و اکنون از هر ترین جنبه‌ها میخواهند به هر کجا [illegible] شاه [illegible] برسانند و [illegible] قصه خونها میخوانند شهر نیز

[illegible] از [illegible] به هر کدام [illegible] و در [illegible] نسبت با [illegible] عنوان [illegible] شما [illegible] قسم [illegible] آنها

رنجش پیدا کنید در وقت [illegible] مادرم [illegible] اینطور بود و همین تدابیر را برای [illegible] مادرم [illegible] برده

هر دفعه [illegible] نسبت [illegible] جمع این اسباب [illegible] مادرم دیگر [illegible] کمال [illegible]

شما را [illegible] معلوم است که [illegible] هر دسته [illegible] قصه [illegible] گفتم [illegible] چون طرف [illegible]

[illegible] شده است شاه [illegible] شاه گفت این مطلب [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] شما [illegible] گفتم خوب این گفته [illegible] شب و روز مراقبت [illegible]

شاه گفت [illegible] این [illegible] با [illegible] گفتم [illegible] باب [illegible]

[illegible] خواهر [illegible]

در الحقیقه [illegible]

هر وقت مرا آن [illegible] با اخلاق تعریف و توصیف [illegible] گذاشتم و هم [illegible] میخواهم [illegible]

گفتم [illegible] نسبت [illegible] از [illegible] جمع [illegible] خانواده شاه [illegible]

[illegible] در باره [illegible] و [illegible] میخواهد [illegible] اینکه [illegible] صحبت [illegible] مطلب [illegible]

در باب [illegible] صحبت [illegible] دست [illegible] مادرم [illegible]

[illegible] شما [illegible] دشمن [illegible] اقدامات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] گفت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت مادرم [illegible]

مشغول اعمال دیگران نباید بود در حالیکه عروس او نباید شما را رنجیده خاطر سازد بلکه باید اسباب افتخار شما شود

زیرا که چنین امر در درجه حسن شما افزوده بیاید من گفتم اول دانسته باشید هر گاه مثل شما مشغول امر امیر میدانم و حال اینکه پیش

نسبت به او دارم هیچقدر خواستم تا نسبت به خود اظهار کنم از اینکه جمیع افراد خانواده او مانند او شنیده عرض میکنم

من شما متأسف نمیشوم اگر پرنس از من برنجید و اگر بیشتر از این مطلب را اظهار کرده‌ام از صمیم قلب عذر خواهی مینمایم

گفته دست خود سوم به پرنس و پرنسس دادم و او با حالی متغیر گرفته و پرسید پرنس گفت خانم شما در حق من ...

ملک سلطنت سوز میدهد و اما اگر تقصیری بجهت گردیده عمر خود بود در باره پسر بد خواهید داشت در اطفال من احترام

لازمه بوده از خود من تکرار متألم نمیشوم از اینکه اظهار رنجیدگی من رفتار میکنند اگر در حق من با شما خوب نیست تقصیر

نکردن من در ادعای آنکه من شما را اعتراف دارم و او را با خود میبرد از من ضبط کرده در حضور او تقصیر

بر تو ضعیف و بیچاره شما اراده هم و او در صادقت نسبت خود داری کند من گفتم در زمانیکه شما خیال شمال هستم از این جهت او پرنسس

دیگر نه هر قدر هم رنجش داشته باشم بملاحظه شما آنرا مستور خواهم داشت و هیچقدر عروس شما از ملاحظه او رعایت خواهم

از او فقط اوصاف نظر خواهم کرد و ما را ملاحظه و مراعات خواهد رسید حقیقت من این است که مرا اکرام بگذارد و هیچ هم

دو دشمنی نمی‌پروانم

اگر چه پرنس در نیز ملتفت این پرنس دیگر هیچ اعتنا با من نمیکند و اما شنیدم صبح روز بعد پرنس و پرنسس عروس خود را خوب نوازش کرده

گفت و مترجم ما نسبت شاه در باره خوب نباشد و از او خواهش کند که اینقدر بید گذاشتن من بپردازد و سکوت اختیار نکرد

شاه را خوب نماید عروس او هم تنها بگذرد باد است گفت در رتبه من از رتبه زنان بی تقصیر هستم هر بار بی تقصیر من است ...

خوف دارم و نه ملاحظه از او خواهم کرد و دیگر هیچ ایام اختیار کشتن و در بنا قصر معدوم است و حال آنکه من با هم دارم

اما از رتبه خود معذوب نخواهم گشت ملاحظه او گفته بود و ابدا کاری نخواهم کرد و ولی به گذشت و صلاح باشد زیرا او را ایام

ضعف مرا ظاهر ساخته اسباب کسر شان در رتبه من خواهد بود پرنس که او نصیحت کرد و از نفوذ من بر شاه حجت داشت

تا مرده نبخشید و مجبور شده و رشته کلام را قطع کند

ملاحظه میرود از این به بقیه صحبت خود با پرنس تا وقتیکه من با پرنس در وقت میزان شاه با من صحبت میداشت و ما با کمال دقت

حرفهای مرا پرنس را گوش میداد وقتی مسیو دشواری و اطلاع توسط خود مطلع بود خانم گو شاه در باره سمت ما آمده و آمده و جمیع

کاری است در وقتی شما شاه ما را دیدم او من گفت شما نسبت باین ما ایل چاره خیال صحبت دیگری نکرده هم رجال او مرحمت من گفتم

شما راست بسیار رفیق القلبی هستید و متأسفانه و بعلاوه محبت نسبت به پرنس و پرنسس دارید با من ملاحظه همگی می‌کنید خواهش میکنم

اظهار بفرمائید که در وقتی مردم به من حمله میکنند من حق دارم خود را حمایت نمایم فقط شاه گفت البته حق دارید و ما تقصیر او حب

من گفتم بدرد حراف احترام اطفال خود آنقدر باید مواظبت بکنند اگر باید ایل در نظر عموم ناس محترم بود متهم به اینکه در نظر

اطفال خود نیز محترم واقع شده یا جواب من خیال کرد بعد از سکوت شاه ملتفت شدم و با دقتی دانستم با این خیالات گذشته بودم

مرحبا و اعتنا از بخشش شاه تمام اقتدار رنگ او رنج شده بود گفت اگر بلاد دیگر از این بعد با او باشد به او ندهد نکات داد

معهود می‌باشد همچنین از بزرگ‌تر اندیشیم در تمام گفتار امر در جمله تا نگرفتن تعقیب مقتدر هستیم و میتوانم اسباب

رضایت خاطر شما را فراهم بیاورم و با محض رضای خدا اسباب ترقی ببرید برای خود فراهم بیاوریم بعقیده من صلاح شما در این است

در این قسم از اینها اجتناب نمائید

دختر شاه این نصیحت را بقدری با تمام لطف و قربان میکرد چون ما در رنگ های آن وقت بعید که تخفیف و اقتدار را ترجیح نمیرفت من بنا

حمزه شوکت زاده به خواستم ادعو تبریا تام و گفتم در این بعد من میتوانم کشتی خود نوعی را بیرم و احتیاج به مواجب گشتن نخواهم

و هیچکس هم بشتن نمی‌پردازد عده‌ئیه با کمال حمله خواهم نمود این حرف من شاه را بطوری ما از بین کرد در ساعت معکف بود

لعقد نمود و در بار او به سوزنی در نیم خواهم کرد با اختیار گفت من بهتر رعیت دارم و مادر شاه بروشنی در امپراطور آلمان با اتفاق

بدشمنی حضور ما سخن بر دارند تا اینکه سر چهار نفر از ایشان در بار در اثناء لطف تیمی ملکه شد ملاحظه حرف او

بطوری زن شاه نمود و او با فراموش همه ها مقصد نکرد و دید هیچ وقت جانی احترام بزرگان درحق من نکرده است و آن این بود

در اروپ و شنوازل در باب این اسباب چنین امتنان نماید

ایام وزیر نفوذ ~~بسیار بزرگ جست~~ و اعتبار کثیری داشت در بنای اعتبار او بر چهار پایه مستحکم تمیز بود که همیشه دکلد

صحیح تقویت علما و مسیحیین ادبا و مصنفین و چهارم نسوان حمایت تمام علمای و بطور حقوق از کلای ملت می‌نمود در مجلس

ملت جمع کثیری از هواخواهان او مجلس را داشته و چون آنها همیشه خیالات او را تقویت میکردند او ملت را

نهایت شهرت و نفوذ داشت علما و روحانیت بیرق شاه و ترک را سپر آنها بود و والامیر و پیران آنها شمرده میشد کمال

میل را نسبت به او داشته و مدیون بودند زیرا او بهم در جه ما هر با آنهاست و در جمیع موارد و کلیه اسباب تضعیف علمای

مذهبی بود و علمای نفوذ از ثروت با اندازه همان نفس آنها کامل ساکت میباشند و شوارل اقدامات علمای او

تقویت خواه میکرد نیز جمع مصنفین بدون او بیند زیاد آنها نیز با قضاوت زمان مطالعه می‌نمود و چون

از هر طرف مرتب اصلاحات تهیه میکند هم هر سر آن گفتند تکرار انجام دادن اصلاحات بود جمع میشدند

نسوان از مهربان او رسیده با ملاطفت و ملحوظ میکند در حقیقه او که شوارل گفتن بود و میتوانست امور مهم را

با تعیش و تفنن توام سازد که پایان نسوان در بار تنها زنان طرف مهربانی او و آن قدر می بودند در حال که

به خیال زنت بودم و نه جز مطلع نیستی جاری تعقیب بنفع نسوان اور بگفت تحت توجه مخصوص قرار گرفته انواع تعریفات

در صفات او از ادبی میکرد و تمایز خیانت او و در همه جا شهرت میداد و نسوان بقدری بگوش مردها تکرار میکردند

و مسیو دنوازل عقیده دارد و فعلاً اساس و پایه بنیان سلطنت است و ماند و مرده؟ معتقد است که امر شاه بطوری که گذشته

ازین پایه داشت و اکنون نیز املاک مملکت را به اروپائیان فروخته و تنها ملاحظات قیمتی و روابط و اهتمامات دیپلماسی دنوازل بود

و این امر چنین بطوری است با رعایت خاطر عموم بود و در تقریب هیچ احتمال ادنی جای گرفته بود.

شاه نیز ازین تحقیقات عامه در زیر حرف با خبر بود نیز عقیده شاه براین بود در امر انتقال عهد ریشه موصلت و نسبت

ما بین خانواده امپراطوری و خانواده سلطنتی فرانسه مهارت و فراست تمام در کار داشت تا کمی ظاهر ساخته و حضرات عظیمه

و همه نخواسته معلوم بود بنابراین نسخه شاه نسبت به او مجبور بود و کلمات عدیده و محکمه نسبت به خلق خاطر داشت

اگرچه شاه در موضوع لوح جهت این بود در شبهای اروپا و میان [illegible] شاه [illegible] داده در کار تأکید

دارم از اینکه شرح این دبالی [illegible] نیز در آنها اشتراک تام داشتم و فی الحقیقه امروز این امر اسباب کمال تأثر

و تأسف خاطر من است

چون مترجم من [illegible] واقع رسید [illegible] به خدام [illegible] دنوازل در [illegible] واقع [illegible] داخل این مراسلات [illegible]

طبع [illegible] بود بدین جهت شاه خواست کاری کند و [illegible] اصلاح [illegible] امر [illegible] خود [illegible]

الزامی در ضرورت [illegible] نیز زن او [illegible] صاحب شعور و [illegible] بوده معه ذلک با شاه علاوه بر مقاومت [illegible]

صلاح نیست و ما این زن نفوذ کثیری بر خیالات شوهر خود داشت از طرف دیگر [illegible] و گرامی و زن بسیار متکبر

و مغروری بود که [illegible] به برادر حق بهم رسانیده بود و نسبت به [illegible] بطوری که [illegible] و [illegible] داشت [illegible]

و انکار عجیب و غریب در باب محبت [illegible] عموم شیوع داشت این زن متکبره و مرا رقیب خود می‌دانست [illegible]

[illegible] شاه نیز [illegible] که تغییر در خیالات او [illegible] داشت [illegible] در خیالات [illegible] نفوذ [illegible]

بنابراین [illegible] دنوازل [illegible] نسبت [illegible] ملایم [illegible] تا اینکه [illegible]

او [illegible] روزی [illegible] در [illegible] جان [illegible] و [illegible] شاه [illegible]

شاه از آن [illegible] منتظر [illegible] شده [illegible] در باب [illegible] آغاز [illegible] آمده [illegible] صحبت را [illegible]

هنوز [illegible] از میان آن خیالات بیرون رفته بود [illegible] آن ملاقات [illegible]

[illegible] امر [illegible] شاه [illegible] انقلاب [illegible] کرده [illegible] دنوازل [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] بسیار [illegible] آنها را [illegible]

[illegible] و [illegible] فی الحقیقه [illegible] خاطر [illegible] لازم است [illegible] تأسف [illegible]

در هنوز شما هیچ خواهشی نکرده و شما را نیز دعوت نام هوک جواب داد اعلیحضرتا شاهنشاها من [illegible] که آن اعلیحضرت [illegible] رجوع کرده‌اند

تقدیری نیافته است که راجع به دیگری وقتی عرض نمایند و بیشتر دقتی ببرداریم شاه گفت مشغله شما هر قدر زیاد باشد باز چند ساعتی میتوانید

پیدا کنید و در مجالست با [illegible] اوقات خود را صرف نمائید [illegible] که در خانه دارم دیم با [illegible] شما را [illegible] میدهم

هوک دو لوزنل جواب داد اعلیحضرتا مادام دیم با وجود اینکه [illegible] است شاه گفت چرا نباید گفتن [illegible] شما باشید

که [illegible] شما مشتبه کرده است و [illegible] شما ادیوس شناسید زن بسیار خوبی است و نه تنها با شما عداوت ندارد

بلکه کمال میل دارد که خود را با شما ملاقات کند هوک جواب داد چون آن اعلیحضرت میفرمائید [illegible] ولی اشخاص

کثیری هستند ... شاه کلام او را قطع نموده گفت خیر اشخاص کثیری [illegible] مانع نیست من خودم [illegible] و شما را بجهت [illegible] سبب

نسبت به شخص طرف توجه و محبت من است اظهار [illegible] کنید زیرا شما ادیوس شناسید [illegible] است بعضی مفتنین

بینند و بواسطه اقوال کاذبه او بوجه دیگری در نظر شما جلوه داده باشند [illegible] شما را [illegible] از این اشتباه در آورده و شما [illegible]

میکنم که امشب او در خانه من شام بخورید امید دارم که شما برای اجتناب از ملاقات او بهانه نتراشید هوک بعد از تعظیم جواب داد

و اطاعت امر ملوکانه را فریضه ذمه خود دانست شاه گفت خوب [illegible] که اول این کار [illegible] اطاعت [illegible] بکنید بعد بدون

میل و [illegible] طبع خود [illegible] شما [illegible] بعضی [illegible] بواسطه [illegible] حقوق [illegible] شما هم برسانند

اکنون از شما [illegible] اسباب نقص [illegible] شما نیست ولی میل دارم [illegible] آرام باشند دارم

نسبت به شخص دیگری معارضه مینمایند ولی در باطن واقع این معارضه راجع به [illegible] عذر [illegible] شما در کمال خوبی میدانید

و طرف مقابل چیست من نیز میدانم که مطلب از چه قرار است

صحبت بهمین جا ختم شد و هوک دو لوزنل رابطه این محاوره را درست فهم نکرده ولی نسبت به [illegible] کمال احترام و تشکر را

مرعی و ملحوظ داشت در رفتار خود با من لطف و ظرافت طبع بخرج داده ولی بعضی [illegible] مسخرانه من نیز دوست داشتم

گفته اند که در باب من مضمون‌های زیادی گفته است ولی در محاوره با من همه وقت [illegible] بیاید [illegible] کردم

ممکن است که [illegible] در فرصت مضمونی اختراع کرده باشد و به گفته [illegible] این مضمون [illegible] گفتم ولی

من در این مطلب اصرار دارم که همه وقت در حضور من [illegible] باب تکدر من گشت

در این اثنا کاغذی بمن رسید و من آن را با کمال [illegible] خود خواندم [illegible] میدیدیم که آن

کاغذ [illegible] لیاقت شخص من نوشته نشده است بلکه [illegible] شان و رتبه من [illegible] نوشته اند آن کاغذ را [illegible] و دیگر

نوشته بود

این قریحه عظیم [illegible] تعلق [illegible] با [illegible] بعضی از جهات [illegible] محبت مردمان بزرگ [illegible] داشت [illegible]

انگیز آن محبت را برای خود [illegible] میدانست در هر حال کمال سعی [illegible] تقرب مردمان عالی رتبه [illegible]

از طرف دیگر تا آنها در شان ترقی [illegible] و لتر [illegible] با آنها تملق و ملکیت و در خفا به تسخیر آنها می‌پرداخت و چون او بار آنها

رو می‌کرد بجز علانیه [illegible] آنها را استهزا می‌نمود همین محبت نسبت به اسلام شما [illegible] دارم [illegible]

احترام و [illegible] بود و در مرجع آنها شوخی [illegible] بود در [illegible] نمود [illegible] مرا [illegible] کند [illegible] در باب [illegible] انگلیس

داشته بود بنا بر آن خاطر شما محو شده باشد اگر در آن کاغذ [illegible] شده بود و آن رساله را من نوشته‌ام و [illegible] این افکار [illegible] منتقل

من خطاب [illegible] بود و چون [illegible] نفوذ و [illegible] دور بود و در [illegible] تکلیف خود دانست و کاغذ منتقل [illegible]

[illegible] ما میان فرق [illegible] اگر [illegible] انگلیس [illegible] منتفع [illegible] ترجیح داد تا برای

از [illegible] کاغذ [illegible] من بیاورد روز [illegible] بودیم [illegible] خانه من آمد در حالی [illegible] حالت [illegible]

از [illegible] با کمال دقت [illegible] اطاق [illegible] بودن اینکه من [illegible] رفت [illegible] پرده‌های در را

اطاق [illegible] و [illegible] آدمی در عقب آن پنهان [illegible] من از این حرکات [illegible] متعجب بودیم [illegible] تفصیلات

نزد من آمده گفت من [illegible] مکتوب [illegible] سفارش [illegible] آن [illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] دشمنان شما ترک عداوت [illegible] شما [illegible] باید دانست [illegible] بسیار [illegible]

چون [illegible] معارضه من با [illegible] معتبره [illegible] مشغول [illegible] که [illegible] از آن [illegible] نگذارد

[illegible] مجلس [illegible] آن خانم [illegible] حیثیت [illegible] جواب داد [illegible] در میان [illegible]

آن شخص اعتبار [illegible] بیشتر از [illegible] حرکات او [illegible] سمت [illegible] منعکس می‌کرد

[illegible] می‌کنند که آن شخص [illegible] آنها [illegible] گفتم [illegible] غرض شما [illegible] روزی گفت [illegible]

[illegible] تعجب کرده گفتم از من هم [illegible] کرده [illegible] گفت [illegible] شما [illegible] باشد [illegible]

[illegible] علانیه [illegible] شما [illegible] گفتم [illegible] علانیه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] دارد [illegible] این امر بنا بر [illegible] خاطر شما واقف [illegible] وضع این [illegible] حالت [illegible] دارد [illegible]

[illegible] دشمنهای [illegible] بیشتر شده [illegible] در [illegible] در ممالک خارجه [illegible] پیدا کند تا آنها

[illegible] خاطرات را [illegible] باید [illegible] مستقیم [illegible] طریق [illegible] او [illegible] کمال [illegible]

و لتر چون هنوز [illegible] آنها [illegible] منفعت [illegible] باشد [illegible] وقت [illegible]

گفت علانیه [illegible] گفتم این حالت [illegible] حالت [illegible] گفت [illegible] حالت [illegible] و لتر

[illegible] به [illegible] آنها [illegible] آنها [illegible] و دقیق

د فرنگی دارد ممتاز و با فرانسوی و هوشمند است اسم او ستپه نقم اوست اگر از ما توصیف کند اطلاعات ما و سبب عقیده

خوبی درباب ما خواهد داشت و اگر بد نیست نماید در افکار اطلاعات مرحوم خواهیم بود بس من بشما نصیحت میکنم با او خوب

رفتار کنید تا او نیز تلافی نماید من به مارشال گفتم که با نفاع تا مطالعت خواهم گفت که [illegible] هر اینه در راه ملک داد هم سود دارم

جانکه شخص از آتش میترسد مرا گفت شما حق دارید دکتر نسکنستن هم بیا از هر جا بر میخورد میکواند هم تحریکات کار تمام دارد

بخوانید تا بفهمید مرحم میگوید و لی از رخ محصوصاً من تشکر کرده است و اینهم از او دلیل مخفی دارد که میخواهم بگویم برای

ما با شما مصالحه دارد و من شما میدانید که در حق او مکرر تشریف برده در بیرون نماید زیرا و اگر اینها در شاه این مطلب بوده باشد معلوم

میشد شما خواهد زد و با شما دشمن خواهد شد در این اثنا در قصر بهمه شد معلوم گردید و شاه مرا به مارشال نمی گفته باد اکانه

دکتر را قبل از اینکه حقوق خوانده باشید به شاه نشان دادیم شاه از این شخص عجیب خوشش آمد و میگوید دکتر نسبت بکسی که با چه امر

معلوم است دیگر است و در این کانه عبور نماید باشد و سینه ما عمارت کرد در کانه نو تازه عجیب گذاره قدوم و شاه را دیده شد

و من گفت در چه باب صحبت میکنید شما را خیلی گرم می بینم من فوراً جواب ندادم که در نفوذ و ترک در شیدو نهایت مطبوع واقع شده

گفتم اعلیحضرتا درباب مسیو دکتر صحبت میکردیم شاه گفت باز حکایات عمده خود را برده است مگر تکلفاتی از او دارید گفتم خیر

بر خلاف اینها است او مسیو دارانتال خواهش کرده است که به ترک در شیدو بگوید که کمال امتنان را دارم از اینکه میدانم

شگفتا که کنید گفتن در بار رسیده و جلوس و عرض احترام خود بجا آرد و تقدیم نمایم شاه کانه ترک و اکنون را با آورده گفت

خوب باز در تملق شما هم او مست دارد و در هر صورت بهتر است و در شما تحقیق نماید تا اینکه هر که که قدر دلی نمایم لطفها

نزدیک باد و داشته باشید هر حرف او از روی غرض و قصد است و من خیلی تنگ ولدم بود در اینکه از شما ملاحظه نماید در صورتیکه از من

ملاحظه بدارد

ترک در شیدو میدانست این مرد خوشبختی تمرده ۲۲ کار است در اثنا قسم و راست مطلع تر میر دکتر تیر دارد و لی که در عقیده

باز هم همیشه را این بوده است و ترک قبلاً کامل عداوت را با مسیو دکتر دارد و فی الحقیقه از او بطوری میترسیده که ممکن نبود

با او دوست باشد شاه گفت این مسیو دارانتال در دربار من چه سمت دارد و یک سفارت باز هم دو دیگر شما از رد او فرزند

(فرزند محل اقامت دکتر بود) آیا این چه سمت با هم مباحثه دارند ترک در حالت خنده گفت منزل فقیر تا فرزند عب ۲۶۴

را شما [illegible] اعتبار نامه ای خود از جانب گفت و فرزند تبلیغ نمیم است شاه خندید (فرزند ملک بوده و دکتر انتیا نمیم بود

دکتر آنجا را خود بلقب گفت و فرزند ملقب مایافت .

فصل سی و سیم

از طرز بیانات مرشاه درباب مسیو دکتر را در داشت ملتفت شدم که فی الحقیقه ترک حق داشت و مرکب کانه او نمیتواند نمیباشد .

شان نمیدید از دکتر موقع را برخواندن آن بیدا نشد و روز بعد خواندن آن بر او هم و تفصیل آن از این قرار است — ملازم او گفتش

از روی [illegible] دوک [illegible] که [illegible] شما [illegible] نوشته است [illegible] بهم این شخص معظم [illegible]

شخص عالی‌رتبه است و هم به واسطه حسب و نسب و هم به واسطه اعمال و افتخار و شهرت [illegible]

[illegible] نوشته است که [illegible] [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] خیال [illegible] است [illegible] این است و آن اشعار [illegible] ندارم [illegible]

[illegible]

[illegible] باید دانست [illegible] در این دنیا اسباب

انقطاع [illegible] و هم در آخرت [illegible] عقاب [illegible] نوشتن آنها

[illegible] نکند .

فی الحقیقه [illegible] ربط [illegible] اگر [illegible] [illegible]

[illegible] داشت [illegible] دارد [illegible] باید [illegible]

[illegible] مطالب [illegible] شایسته [illegible]

[illegible] (الحمد [illegible]) [illegible]

صنایع مستظرفه [illegible] در جواب [illegible]

بگذارد — [illegible] در این [illegible] و در این امر [illegible]

و علمای [illegible] احترام [illegible]

اشتغال داشته [illegible]

گذشته از احترام [illegible] احترام [illegible]

شاه [illegible] دارم [illegible] و در این امر [illegible]

و کثرت [illegible] افتخار دارم [illegible] احترام [illegible]

[illegible] احترام [illegible]

شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] دارم [illegible]

[illegible] مقرر شده است [illegible]

من نیز بعضی از آنها دشمن شاه هستند با کمال جد و جهد مرا تا حد تمام نفس مرا بریده اند در همین اوان بعضی مطالب بدبینی در دیده

رئیس خود مسیو [illegible] رئیس بار [illegible] باید نوشته اند و شهرت داده اند که آنها را من نوشته ام و حال آنکه من هیچ اراده [illegible] باطنی

نسبت [illegible] او ندارم چه اسباب چنینها کرده اند که مرا با حامیان منظم خود ما یک سال هرگز در شلیو [illegible] پادشاه [illegible]

روسیه باشد بهم بزنند

باز همه اینها را از این حالت سفید میدانم و هر رنگه [illegible] خارجه در میان است اگرچه این کار آنها کار رندان در بازی میباشد

دائما بر آن نمی‌گذرم که مرا دست داده نظم پادشاه و حالت خود حمله کنند و به جهت احترام او بپردازند تا نفس در این

باغ است از نفاق این مفتنین نظم خواهم نمود تحقیق در این موارد [illegible] تا [illegible] مطالب هم دادبیات

صحیح است [illegible] مبارک حق به تلگراف به قرار این بیت معلومات دارد نظم کرده چه گونه ممکن است که من ابواج

خود را مانند دشمن در نظر گرفته بر آنها سلیک دهم

در هر صورت وضع من نسبت به شما نهایت صعب است در دریای خانواده هست و در حق من همیشه کمال مرحمت و لطف را

داشته است و من نیز تا عمر دارم باید نسبت به آن خانواده اعتقاد داشته باشم و با این اتحاد شنیده ام و از [illegible]

آن خانواده مراتب لیاقت شما را ملتفت شده اند و بانه با شما هم [illegible] به علاوه بعضی مردمان حسود و مفتنی اسباب

اشتلات [illegible] نفاق ما بین شاه و آنها گردیده اند و علاوه بر خصوصیت ما بین شاه در کار است حتی از داعیه نفوذ من نیز بهمان شاه

اذن قدر و اعتماد و رسانیده ام به طوری که روز بیاری آن خانواده مسبوق است و محرم درام و با اعلی حضرت [illegible] که لطف

امر ملوکانه را [illegible] زنده خود داشته ام از چه خوب تا دو سه تقصیر کمال سعی خود داشته ام و در این کار [illegible] داخله تمام احترام من

نسبت به آنها خود هر روزه است در چشم خود سعی از میدان این جنگ [illegible] تا [illegible]

همان [illegible] مطالب [illegible] نسبت بعضی از [illegible] درم [illegible] که [illegible] شاه هم [illegible] دولت [illegible]

از شرایط [illegible] تا [illegible] ندارند [illegible] با شما دعوت نماید برای آنها [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] به تکلیف من [illegible] نخواهند نمود و اگر از [illegible] شود [illegible] نماید مسلم است

[illegible] آن را رد خواهم کرد.

البته در این [illegible] مطالب را به [illegible] ملتفت شده و مرا بر آن قدم [illegible] و کمال شغف خواهم داشت و در این باب اطمینان میدهم

در این باب [illegible] هر ساله [illegible] در شلیو با ما [illegible] میدارم در [illegible] تشویش مرا [illegible] نیز ابدا نخواهم [illegible]

رشته [illegible] هستید [illegible] چه [illegible] و حال آنکه [illegible] خود [illegible] است و من [illegible] خود [illegible]

[illegible] رفتار کنم [illegible] مادام [illegible] کاشانه مشغول و با [illegible] خود را [illegible] کاشانه [illegible]

انجام رساله جناب پالیسو بعرض شاه رسانم ولتر — از فرنه مورخه ۲۸ آوریل ۱۷۶۰

آنچه
در نامه کاغذ این مطلب سوم نیز از قبیل دشمنان من میگوئید و فن عمومی ستودنی نیست من در رابطه با حاجی خودتان [illegible]

سزاوار است تکذیب نمایم [illegible] این است که [illegible] پرهیز نمود گفته و نوشته‌ام در رابطه این امر میخواهم [illegible] کمال

عمرچاپ
دارم با اینکه در نظر [illegible] در آن متوسل شده‌ام [illegible] خودم با شما برسانم و این امر مهم را در صورت انجام داده‌ام [illegible]

منزوی [illegible] معتقد شده بودم و در وقت نانوشتن [illegible] میترسیدم مبادا شما اظهار جان نثاری و خلوص [illegible]

این مدت میدیدم [illegible] مشعوف ساخت من [illegible] و انکار کردم و معتقد [illegible] اقوال [illegible] و حال آنکه [illegible]

به [illegible] اعتقاد داشتم و جواب دیگر را باز نوشته‌ام آیا [illegible] این امر علامت غرور [illegible] اندازه [illegible]

[illegible] در جنب کاغذ آن حکم میخواهم کاغذ خودم [illegible] خلاصه تقصیر آن [illegible]

میسو — [illegible] اگر شما در رابطه [illegible] حالی خود دارید تقصیر کار باشید [illegible] در رابطه کاغذ [illegible]

[illegible] داشته [illegible] را معرفی میداشتم [illegible] اما کاغذ شما مرا مشعوف و مسرور ساخت [illegible]

شاهد طرف
تقصیر [illegible] بلکه [illegible] تحقیق [illegible] اوراق [illegible] که شاید [illegible] خودم [illegible]

احترام تمام ملت [illegible] جان نثاری و خلوص نیت [illegible] مطالب [illegible] باشید این امر ممتنع است و [illegible]

بدون
~~[illegible]~~ [illegible] زیرا [illegible] از رساله است [illegible] شما [illegible] احترام [illegible]

و آیا [illegible] شما [illegible] ممکن بود اعتقاد [illegible] شما را [illegible] کم [illegible]

در رتبه شما [illegible] با جمیع این [illegible] عقاید [illegible] اظهار [illegible] شما [illegible] نوشته [illegible] کمال

اطمینان [illegible] گردید اکنون میتوانم [illegible] کمال [illegible] خودم نسبت شخص شما و تألیفات شما

ناگوار
اظهار کنم و [illegible] اوراق [illegible] آن [illegible] نوشته [illegible] میدانم که جهت [illegible]

و اکنون [illegible] نسبت [illegible] اشتباه [illegible] از خدا [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] و انگلیسی

باید مراتب میل مرا با شعار عالیه [illegible] باید [illegible] باشید که این مطلب را [illegible] خوش [illegible]

من در ادبیات [illegible] بهره [illegible] هستم و [illegible] بدایع حقیقی را [illegible] تألیفات [illegible]

حاشیه [illegible]
از [illegible] هستم [illegible] آنقیون [illegible] (آنقیون شاعر و موسیقی [illegible] است [illegible] نغمات [illegible]

جهت
در [illegible] میشد و آنقیون [illegible] نامفهوم است) [illegible] از جهت [illegible]

د باید شما معتاد باین قسم ظرافت شده باشید

نیز دانسته باشید در دوستان شما کلیتاً در قشون دشمن نیستند در حالا من می‌دانستم در باطن از علاقه کیشان شما بخوبی آگاه هستم

مسیو دو شودلن و مسیو دو شلیو و مسیو دانگلار هستند که من از این شخص اظهار دارم توصیف و تعریف شما میرود دال ایم اکسی

بعقیده اولیا اکنون شما در دربار بطور رسمی مقام شایسته شما ثابت نایل میگشتید و مادام اسلی ... می‌دانم

باید بگویم در اینجا بعضی اشخاص با جاد دارند شما مشتبه شده‌اند لذا باید این اشتباه را از خیال آنها بیرون کرد

بلکه من هم در نزد شما لیاقت دارد و آن شخص است که باید شما ملحوظ بحرفه خود او را ملاحظه کنید مسیو ادریس ...

و او محترم میدارد شما نیز محترم بدارید آیا بنظر شما ممتنع است که رعایت خاطر او را بد رعایت باید دانسته باشید که

مخالفت با معارضه و مذمت نمایید برداشته آن شخص بوزارت جنگ کفایت میکنید .

بنظر شما جنیح غریب می‌آمد که من جنابعالی را بشما یگانه دارم ... عرض من نسبت بشما است و اظهارات مرا ... انتقاد

دیگر خوب نمیبود ... اکنون از شما خواهش دارم و آن این است که مرا نیز جزو آن مادام خود محسوب بدارید ...

بملاحظه ... تا لیاقت شما ... دانسته باشید در میان اطلاعات شما امری ... من ... خود

و بدرجه من سیری قرارده و این اطلاع خود را موقع برده برساند

من این نامه سویدی را که در شلیوندان دادم ... کشف ... دانسته اظهار کنید در شرایط خواهیم کرد

در مسئله این کاغذ نامه اطلاع خواهید داد من گفتم و اظهار این مطلب ... من بود و من ... مادام

در دربار باب اطفال و خاطر من لازم بود و بهبید گذشته از این بعقیده من ... ازین مطالب

اطلاع داشته باشید ... حق در دربار شاه کامل تفوق داشت از آنکه مادام ... مسیو دو ... دادام

در ملاقات بود

من این واقعه را که اکنون برای شما نگاشتم تا در جست تفریح تفصیلات ... اکنون به بقیه شرح حال خود

برداشته ... سابق ... مسیو دو ... گفته بود من تمام اهتمامات خود را بکار بردم ... مارشال

و میرپوا را با شما ... کنم ... این خانم محترم در تمام عمر با مادام ... سابق ... بود

و لا خبری بود مسیو دو ... در باب آن خانم ... یک روزی دفعةً ... خبر داد مارشال و میرپوا ... شما

آمده است

من حرف این اسم و این لقب را شنیدم ... خود ... اظهار

... مادام دمیرپوا ... شد و وقت ... بردم

چون دفعه وارد شد حتی فرصت اینکه باستقبال او بروم میسر نگردید علاوه او نزدیک شده گفت خانم مادام لامارتین

به اتفاق سعدی شما را بجلسه با من جا گذاشته است همه شنیده اید که باندازه ها مشتاق آشنائی شما بودم او تبسم نموده گفت

از دل و جان را و است من نیز از مدت مدیدی آرزومند دیدار شما بودم و بمجرد اینکه فهمیدم شما از آشنائی با من تشویق خواهید شد

در صدد دیدار معشوقه خود بر آمدم من گفتم خانم چگونه ممکن است که چنین شخصی در حق من بهتر ساخته باشید سعدی هم در حق من

حقیقة بسیار بهتر و اید دانسته باشید من با کمال میل و آرزو شرفیاب شما شوم هستم تا شما کفش شرفیاب از جانب من

من میخواهم ببینم شما را از زبان و شاه مدتی که در کمال جان نثاری سوی شخص این دورم من گفتم خانم شما مرا او بطور

مرا هم خوب ساخته و خلیفه من است من از شما طلب ... نه خلیفه شما از شما کفش من از ... عقد مودت و دوستی

ما بین ما منعقد بشود از راه من در نوع شما بسته داخل شده دیدم شما طرف کمال ... واقع شده ... بودم من ... کاش

بنام ولی درست بکنیم حالم به جا واقع شده ایم مدتی چهار بدرم من بجای بدرم با ... زبان با سالک ... با هر اب

هر حال خود ارائه ... از خود چهره ... بخواهیم این بخصوص ... شاید وقتی فراهم کنم و چون شما شنیده اید اندکی اشاره نمو

من که نه ما دیدیم من گفتم به خانم در این ... خوش کرم بودم در کمال شعف بود و خواهم داشت از اینکه در وقت ... شرفیاب 24

شاه عزل فی شما نیز مرا افزود که شاه شما را خیلی دوست دارد و بلطف صحبت و محاوره شما نهایت مایل است و من

حرکت شاعرانه را داشتم از اینکه او بدوا از این شعف محروم سازم گفت با دشاه و دولت هر کمال لطف بود دارد و شائق است

را با او بود از صمیم قلب دوست داشته باشم من حالت او بود که میدانم زیرا من با مادام ... بار خیلی دوست بودم

و با عشق هم خود مساعده شما با من بدان تا به صرفه خواهد بود من گفتم با کمال میل طالب ملاقات شما هستم و کمال اشتیاق

از آن جهت از شاعر داشت آنوقت مادام دمیرگوا در یک صندلی راحتی نشسته گفت حالا ما با هم

دوست هستیم بمن اجازه بدهید در بطور راحت بنشینیم دو ساعتی که در وقت ما دام دیدم با هم عادت داشتیم در این

صندلی جا بگیرم شاه شما را خیلی دوست دارد و بهتر شما با او از صحبت نفوذ خواهید داشت و حال آنکه ما رکنیز

دیدم با هم بود دوست داشت فقط مفتون عشق و کمال او بود مسلکت در این حقیقت در لشکر نفوذ او

در اینجا بود اگرچه از روز اول شاه عاشق شما شده بود و ما ... این نکته را باید دانست و شما ... مقید باشیم

عادت ... با ... بر بایستی شما هر دو دسیسه نفوذ را بکار برید تا اینکه در باطن حسن صورت خود او را فریفته خود بسازید

دیگر اینکه او را بقید عادت مطالبت خوب است ثانیه در راه حصول این مقصود مختصر لازم است حسن و کفایت و ذکا

والای هر دو هستید

در باب مراتب حالات ما دام که میرزا نزد من خیلی تعریف کرده بود اقرار میکنم که چون و چرای او را شنیدم

دیدم در درون مراتب او را تصور کرده بودم در بیانات او چنان طرز صداقت و سادگی مشهود بود که شخص بلند یک

دستش میداشت در آن بیانات از قلب جاری است اغلب اوقات سخن نمیخواستم درباب این مطالب با او طرف

محبانه صحبت بدارم ولی راه گریزی پیدا میکردم و چون میدیدم که او از صمیم قلب خرسند است و در سخن نیز با اختیار

او دوست میداشتم ظرافت طبع و بصیرت و لطف بیان داشت ولی اغلب اوقات بخیال جلب منفعت

به تملق میپرداخت اما آن تملقات را بطوری با عبارات فصیح و ممتاز و طرز خاصی اظهار میکرد که شخص انبساط

انها را تملق نمی پنداشت دیگر زنها دیده ام خواه فدا اراده و خواه فدا اراده که در هیچ مرتبه با او طرف مقابله باشد

و خیال بیشتر شخص از وجود او بیشتر بقدری که از یک مجلس تمام محظوظ میشد که هر چند میگردید تا او حضور داشت

ملال نمیشد شخص دلتنگ نمیشد دایم بیک حالت بود و حال آنکه این صفت از صفات نادر الوجود است شخص باید

حالات روح خود را در قبضه تصرف خود داشته باشد همیشه در اراده خویشتن مرا هرگز از قصه او این بود در نظر

همه کس مطلع و واقف نشود باینکه کسی سود است باشد و میتوانست بدون اینکه خاطر کسی را خسته باشد او بعشق بمقبول

و وظیفهٔ خود سازد و رابطهٔ میل را با امتیاز حفظ داشت در مجالس ~~احباب~~ طرف توجه عام میگردید و در هر بهانهٔ

که حضور بهم میرسانید مجلس بیجهت محض وجود او از آنش سرایت و خوشی میگذشت در تهران که من دائم مواظب او را ن

و متانت شیوهٔ خاصی داشت و در همراهی با امر معاشرت ید طولائی داشت شاه از دیدن او بنهایت محظوظ میگردید

و میدانست که او خیالی ندارد جز اینکه اسباب مشغولیت او را فراهم بیاورد و چون شب و روز او را در خانه

ملازم دیدم با او در دیده و انس باو گرفته بود غیبت او از خانهٔ من اسباب تأسف خاطر او بود و این مطلب بود تقریبا

خلاف رسم دربار هم است

بعد از آشنائی ما دفعه اولی که او بخانهٔ من آمده را برای شام حاضر شد شاه چون او را دید بقدری خوشحال شد و برای صحبت

درآمد مانند طفلی باستقبال او دوید و چنان از شادی فریادی کرد و باید اسباب کمال مسرت آن خانم واقع شده باشد

شاه با او گفت شما زن کاملی بنظر میآئید هر گاه محتاج شما هستم شما آنجا حضور بهم میرسانید و فی الحقیقه حاضر باشد

انجاهای خیلی خالی بود من از شما متشکر هستم که با کنتس عزیز ما آشنا شده اید و جواب داد اعلیحضرتا از دقیقه اول

که خدمت شما رسیدم با بنیاد گشتم و این آشنائی را هم یکی از اتفاقات حسنه عمر خود میدانم

در تمام آن شب شاه کمال شوق و ذوق و مسرت را داشت ولی از من ایراد میگرفت چرا تا حال درباب آشنائی

مادام دمیرزا اظهار نکرده اید من میدانستم نه خوشوقت باین طرز جاهی کو ... گفتم میخواهم اسباب تعجب و حظ

عظمت برای شاه فراهم بیاورم و در شانشلیه جای تیتر را معلوم شانشلیه کفش جای تیتر نیست مادام دمیرزا جواب

تأسف داد و فرزند داشت از اینکه با محبت شاه علاقه در ارتباط نداشت او یک نوع عادت کلم است بایکه

مجالس بزرگان باشد و در میان محبت‌ها نفوذ خود را بکار برد و چون نمیتواند خود شخصاً معشوقه پادشاه باشد میخواهد

اقلا محرم او باشد از این جهت محرم اینکه خیر باره گوئیم که به نه شاه را دید گفتم بهتر آنکه باشد خوش

آمده است و من از خجالت دو خانم بیشتر محظوظ میشوم تا از خجالت مادام دبیاری شانشلیه کفش ... اتحاد

~~اینکه ... خانم ... و رتبه بلندی دارد دیگر اینکه نیست~~ مادام دمیرزا همچنین با مادام دبیاری طرف

مقابله نیست

وقتی ... داده دگیون با مادام دبیاری به همراه او ... برد ... اهل دربار داده ... نفوذ ... خود ...

دانستم مادام دمیرزا باطن معلوم شد بیشتر از پیش بهبود گذاشت رقابت نهایت افزوده بعد از زیاده ... جهان

زن عالی رتبه و نجیب برای منتهای افتخار و فایده را داشت هرکسی دیگر که ... دشمن و گاه ... بعدان متغیر

شده ... بوصف ... آنکه و ... تسخیر ... استفاده ... مسیو خدمت خود را ظاهر شد و با مادام دمیرزا

تیری میداشت در راه او عمده مطلب اینکه بوده طرف میل شاه ... الواقع شاه از این ملاحظت او

نهایت خرسند در خوش شد

ولا انگیزه شاه رضایت خود را بدلیل و نحوی ... باعث روزی که ... ... در حضور شاه ... مادام دمیرزا ... بسیار ... جواهرات

الماسهای شاه را من دیدم چرا آنها را نیز ... و ... داد که آنها را زیاد ... قیمتی ... شده از من گفتم چه طور الماسها با چه قیمتی ... کم ...

گفت ... کمتر از آن ... جانشین ... باشد ... از آن ... قرض ... سی هزار ... لیره و چون آن

ناپاک ... قرض ... من اعتبار نکرد مجبور شدم الماسهای خود را ... او گرو بگذارم

مادام دمیرزا این تفصیل را بطور شاخ و برگ و عبارت ... بیان کرد ما ... و ما بیشتر از این اظهار نمودیم که

میل او این بوده دنباله مطلب ... باین زودی از دست بدهیم و ... خیال آید ... در باب این صحبت ... وقت

با مسیو ... کرده بعد مادام دمیرزا ... محتاج ... بیا ... میخواست ... که ... باشد وقتی با شاه تنها ماندیم

شاه گفت این خانم چاره ... میخواهم کاری برای او کرده باشم ... بیاد ... گفتم این ... را هم کار کند شما

میدانید ... در ... هزار لیره ... دارد ... با تمام آن ... باو برسانید ... از ... مطلب ... شایسته شان شاه نیست ... احسان ... کار ...

شاه ... جواب ... بروی خود را ... گو ... و ... آن ... گفتم خوب ... این زن

شما را بعد ازین راحت دارد و هر شما باید اطمینان خود نسبت باو اظهار نماید اگر هیچ ملاحظه هم نباشد بلحاظ محض تسری او با من

با هر اراده تقدیم کند شاه گفت درین صورت به ایشان میگوییم که آن مبلغ را بشما بدهد شاه خوشحال از این بنده از او

بپرسید و یا سی هزار تومان در تاخیر سنگینی میشود من گفتم اگر ممکن باشد ممکن است شاه گفت چیز باید بشناسید ببرید خانه

دیگران ازین مطلب مطلع نشوند و الا خواهند گفت که او محض این بخانه شما آمده است این قسم اتفاق هم نشده

— روز بعد لیلی گفت برای ابراهیم که بر در آن با کلاغیتری و برای فرمانفرما گلدوزی گرفته عرض داد و در میان آن سی هزار تومان

انگشتر بعد من با کمال تعجیل بخانه مادام و میرزا رفتیم در آنوقت ما در مهمانخانه بودیم مادام و میرزا از دیدن من اظهار تعجب کرده

گفت خیلی عجیب است که در این اوقات گفتم شرفیابی من جهت عرض مطلبی دارد حضرت شاه از برای شما خیلی متاسف شده ترتیب

مبلغ لازمه را فرستادم است که مال حضور از او دریافت دید چشمهای این خانم دفعتاً روشن شد و مادام از قلب بوسید و گفت

میدانم که این لطف شاه توسط شما است گفتم بلی لطف آن توسط خودم است شاه لطف این مبلغ را نموده است به هر جهت مادام و میرزا

گفت حقیقتاً که من شاه را بسیار شناختم هیچ وقت در صندوق جیب خود را نگاه اگر اعلام باشد بدون

حواله برای خانه ملاقات میکنید که ملاقات شاه را هم خواهم داشت باشم آنانکه قرآن جیب خود را میخواهم لطف کند

من حکایت مادام و میرزا را مفصلاً بنویسم خیلی عجیب است که این خانم از جهت معرفی شاه باو هر چه گفتم بقول عبارت اظهار

اتفاق که من ازین مطلب خیلی متاثر و متغیر شدم ولی هیچ اظهار نکردم او کیفیات را که با کمال دقت نگاه کرده بعد

نقشه کهنه نشان داد و گفت عجب اتفاق بامزه ایست عزیزم نگاه کنید این کیف را خوب تماشا کنید

این موها را می بینید موهای سر مادرم است من هم باره موهای خودرا با نقره گلدوزی کرده

شاه باید کار داد تا بحال نگاه داشتم خیلی عزیز است

باز کردم با کمال عجله جستجو کرده در یکجا کاغذی پیدا کرده گفت خیلی دقیق داشتم و شاه این کاغذ را

همین جا باید گذارده است معلوم شد که کاغذ است از مادام و میرزا

باو دادم مضمون آن کاغذ تا در مهر شاه بجه اندازه در کاغذ نوشته بود

من هم و قلب مرا دور این حالت شرم

برای شما باید بگذارم تا همیشه مرا در خاطر داشته باشید این کیف

قبول کنید هیچوقت کاغذهای بسیار مهم را در آن بگذارید تا از شما یادگار خواهد ماند

نه معلوم نشد که به قدر عظمت و اهمیت آن پی میبرید آیا ممکن است که این نکات را فقط بخاطر اینکه از جنبه تفنن خوشتان میآید

در زیر این کلمه مخفی کنید این حقایق جوانان است و بر نفوس در نفس ایجاد میکند ... در زیر آن ماه بهشت خود نوشته بود

من این یادگار مهر و محبت را ابداً از خود دور نخواهم ساخت ـ دوئی

فصل بیست و چهارم

اگر چه من نیز شخصاً معتقد به خیانت شاه مشهدی در این مورد در شادی بلادرام و میرزا ... بودم این موضوع از ساحت بیوفائی شاه و به تدریج از شادی میرزا نسبت بلادرام و هم با ... در حق او انواع الطاف مرام بی‌توجه بود مرا متأثر ساخته بود داشت ساحت این پیشرفت در معنی اهمیت زیاد بود مرا بطلان افزوده با بیان ساخت و نتوانستم از آن رو گلیه مشهور دارم بلادرام و میرزا با حالت سر افکنده نشسته و چشمهای نگاه کرد و گفت آیا امید دارید در این ممالک بیشتر رقت قلب و وفا داری بخرج بدهید ما دارا این کار را نمیکنیم والله نتیجه آن برای شما به ثمر خواهد بود در اینجا باید بحفظ ظاهر التفات و عمق مطالب به تحقیق پرداخت من گفتم در هر صورت اینجا هیچ صداقت و حقیقت در کار نیست گفت ولی در مطلب با حقیقت سمت یک اتحاد است که دیگری بیاد با ... دیروز است در اینجا همه وقت نه از روی اراده از صمیم قلب

کسی را دوست داشته باشد مطالعه ادبیات در ریشه میگیرد و در حق جوانها ... اگر نمیخواهید کسی از روی حقیقت ... و ... شما ... با طالب ... پیشنهاد ... بابا شاه ... بار دیگر ... میکردید ... من بینید ... امکان داد کم در هر صورت شما را دوست ... گفت شما سؤال بسیار نامعقولی از من مینمائید عزیز من درست است من شما را دوست دارم در واقع هم دوست دارم و دو دلیل آن اینکه به هواخواهی شما مبارزه کرده‌ام (وزرا و صاحب منصبان) شما را بشناسیم در جهان شما در این مقام خوشبختانه برای من شما بدون ... از این در باره هیچکس ... اما دانسته باشید این جهت با آن شاه دودمانها و حکایات حقیقی نقل کنید ... فرق دارد اگر من بخواهم درباره این مطلب بیشتر تحقیق شما هم باید دانسته باشید من شما را کمال ... دارم بگویم از عشق و دوست ... شما را در کنید در این زمان با نقص ... دو سیاسی و تفنن دارد ... دیگر دقتی بیان نمائیم که هنوز ... همیشه هیچکس به خود است مثلاً امروز مادام دلگیره مادام دگرانی ... آیا هم کمال مهر و محبت را دارند ولی نتیجه اینست آنها متفق شده بطور قطع دشمن میدارند اما بمجرد آنکه جای شما خالی با قدرت شاه عشق داشته باشید و مخصوصاً آنکه شاه اندکی اظهار میل بیکی از آنها بنماید آنها با هم دشمن خونی خواهند شد

من بر خلاف عادت داشتم سکوت را اختیار کردم چه اینست حرف انگیز مرا منقلب داشت مادام و میرزا متفقت کید در روی من کرد و گفت اگر در تحقیق این مطالب بیخود سعی دقیق نمائیم بالاخره ... مطلب صرف نظر کنیم

نیز مرده‌ام باید بشما هم داد آن این است حیله‌اند دشمنان شما ترک خدمت نموده‌است مادام دفلداگور در مرده‌ام گفت من
کمال تأسف را دارم از اینکه ما مادام دوباری را خوب نشناخته بودیم معلوم میشود مادام [illegible] از این هم او
ممتازتر است بعقیده من چنین مرا که [illegible] دارد با شما در دوستی [illegible] بسته به این است که اندک
التفاتی به او بنمائید من گفتم شما میدانید که من در هواداری خانواده شما را بیرون خواهم کرد خانواده دفلداگور از معتبرین است و من
حکم میکند بدارم با اینکه با این خانواده مراوده داشته‌ام و آغاز دوستی نمایم مادام دومیرپوا گفت در این صورت امروز
بیائید و در باغچه این حالا گردش کنید من با مادام دفلداگور با [illegible] آنجا [illegible] میشویم اتفاقاً این امر روی داده
بهم دیگر تعارف میکنید و بنای دوستی گذاشته میشود

من از مادام دومیرپوا تازه مفارقت نموده بودیم که مادام دوباری [illegible] آمد این زن دائم مرا در عذاب داشت چون در اول
خوشوقت [illegible] بود از آن [illegible] در دربار [illegible] تربیت [illegible] میکرد حکم به [illegible] را داشت از اینکه من با نسوان دیگر
دربار نیز را [illegible] میکنم [illegible] و [illegible] داشته باشم تا [illegible] نفوذ او در [illegible] با وجود این از اشنائی مادام دومیرپوا
با همه [illegible] خوشحال [illegible] دعوت [illegible] مادام دومیرپوا [illegible] مادام دومیرپوا
بواسطه مقام و مرتبه عالیه خود [illegible] شاه [illegible] بیشتر از مادام دوباری [illegible] نفوذ خواهم داشت.

با وجود این مادام دوباری محبوب بود و نفوذ داشت و اوقاتش [illegible] معهذا کمال اهتمام را منظور نمود که مرا از سایر نسوان معتبره دربار
ممتاز بدارد [illegible] بود و به ملاحظه شاه او نیز نسبت به من توجه و لطف داشت مانند مادام دومیرپوا [illegible] خواهم کرد نیز با نفس
[illegible] خیلی عداوت داشت [illegible] آنکه این زن [illegible] قابلیت بود و من بالطبع از او اندیشه داشت
امّا من نیز [illegible] شنوده‌ام از اینکه [illegible] در [illegible] مرا به تکلیف خود [illegible]
[illegible] لازم بود [illegible] دوستان [illegible] و دایره [illegible] دارم.
وضع من با مادام دوباری در مدت اقامت ما در [illegible] و بیشتر از آنکه [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] اسباب [illegible] دوستان باشد
و باعث [illegible] برای او [illegible] خود [illegible]
در باغ [illegible] ملاقات خواهیم نمود.
با وجود اینکه [illegible] گردش مینمودیم [illegible]
مادام دوباری [illegible] همراه [illegible] آوردن [illegible] نمودیم
ناگاه مادام دومیرپوا و مادام دفلداگور [illegible] آمده گفتند [illegible] مادام دوباری [illegible] گفت از آنجا راه [illegible]

این زن یکی از دشمنهای مالست و دوست ما از دیدن او احتراز بکند به می گفتم چیز چرا بپرهیزیم او که نیست با ما تفو

مادام دمیرجانیز با ما دشمن نیست در حالتی که این حرف را میزدم سمت آنها پیش میرفتم مادام دفلادا که از اکراه میرفت

و اعلام می نمود من نیز ورا از این تعارفات او با او نیکی گفتم رفتار کردم و از هم در گذشتیم بلکه بمراد تفریح کردیم مادام دمیارن ملتفت

شد در این امر و بواسطه اتفاق بعضی موقع و به مبلغ خودش نیز تقرری حقوق مستور داشت بعد از شنیدم که ازمن رنجیده بود بخصوص

از جهت اینکه حقیقت مطلب را از او مخفی داشته بودم ملاحظه در تمام مدت این ملاقات کنتس با کمک و حمایت با [illegible] اینکه

قدر تلم باشد و مادام اینکه و بسط رسوم دانا خود میباشد حالت خود را پنهان کند از نیرو دهم در بعضی وقایع دیگر را برای نقل میکنم

صحبتی همیشه نمیتوانند به هوای خود عمل جوید و کاری را که هم مصلحت بینی و مال اندیشی داشته باشد با زحالت خاطر او

بروز میکند .

در باطن خبر خبران پیدا نمود کنتس نداشتم از نهمه فقط نمود در ازای آن اجری داده بودم نیز میدانستم که از برای من

کاری کرد محض همرهی و مصلحت نبود بلکه محض منافع خود بود پس با هم حسابی نداشتیم ولذا هم غیر محض خوشی آنکه او من از دو

کناره جوئی کنم

دفتر خانه مرجعت نمودم روز ملاقات داده بود و دولت نامه ها را ملتفت شدم که کنتس نیز نوشته عزم داشت

میخواست ~~[illegible]~~ که در عنوان مطلب نامه دلاء ملتفت شده و در هر حال خود باقی دارد ~~[illegible]~~ و منتظر فراهم شدن باز بیرون

اینکه وقت ناملایمی رو داده باشد [illegible] زودتر از ساری آمده است از جمله سعادت که چون علامت نداشت مرا تنها گذارده از عزیمت

او برای من نقل حاصل شده بعضی این شیوه ها را دو شخص متغیر ساخته است

در همان روز کنتس دفلادا که در همین خانه آمد چشمهای این خانم دال بر شیطنت او بود معهذا وقتی دیدن خانه آمد چشمان [illegible] حالت

طبیعی و ساده داشت معلوم است شیطنت و فتنه در نظر خود مستور داشت دو ما مکن است و زینب کامرا در اخفاء او کم بود دست مرا

گرفت و گفت خانم من باید برایتان توضیح کنم که چرا در شب فنایه شما اینقدر مسامحه نموده ام و امروز چرا باینجا آمده ام تعجب کرده ام

حقیقت مطلب این است که از شما خیال کرده بودم من شخص شما را میشناختم چون با مادام دگمین و مادام دمیرجانی دوام

داده ام علاقه داشتم طبیعی بود که بهوا خواهی آنها برداریم بیان واقع این است و اما چون شما را دیدم و شما را از نزد

نزدیک بنوع تحقیق شناختم دیدم رفتن نقلی شده و ذکر بیهوده آنها محض عداوت بوده است و بس من خیال مساعدت هستم که در باب شما

اشتباه کرده بودم و میخواستم هر چه زودتر معذرت تقصیر خود نموده ام چون شما را شناختم دیدم چشم مرا باز کرده من نهایت ما بین شما

هم توسط او با شما علاقه هم رسانم و در ملاقات اول هم تقصیری از شرفیابی با شما معطوف شدم و شما را بطور خوب شناختم

هم دیگر نتوانستم در اعتراف بتقصیر خود مافیه را اظهار و شفقت عالیه خود را ممانعت کنم .

ما دوام دهند و اگر این مطلب بطوری با ملاطفت و سادگی ادا گفت و من نتوانستم خودداری کنم و ادعا [illegible] او نیز نهان

فراق و مهر ما بوسیله دیگر است که در اول اشاره کنم و گفت مطلب معلوم شد که گذشته را فراموش کنیم و فرق کنیم و امروز دفعه

اول که دیگر ما دیده و با هم آشنا شدیم من گفتم شما امروز بطوری مهربان و ملاطفت نمودید و من توانم تعهد کنم و پیش ما دارا [illegible]

شروع شده است ملکه [illegible] خانم چنانکه در [illegible] دوستان [illegible] [illegible] ایم

بعد از اینکه بعضی عبارات از هر جهت بگذرد و [illegible] بعد صحبت از [illegible] با نوان دربار [illegible] که [illegible]

گفت زنهای دربار به هر جهت با شما عداوت دارند یا اینکه منظور و مقصود این بود که شما از دست آنها [illegible]

اینکه شما از خانمهای [illegible] در میان خانواده [illegible] خانواده هستید و در روابط نسبت با شما نزدیک باشند و [illegible]

منفعتی از شما داشته باشند نیز در دربار زنها هست که [illegible] شما را [illegible] بدست بیاورند و با شما [illegible] مقصود

محروم ساختند [illegible] خواهند [illegible] است و مانند شیطان [illegible] این دربار را [illegible] ساخته است

زیرا هیچ از برادر او [illegible] و ترقی دارند از طرف دیگر ما [illegible] هستیم و مدت [illegible] معارضه و مخالفت

می شاه ببر دوریم و چنین امری برای ما کوار و شاق است زیرا ما بیک [illegible] است [illegible] و لطف شاه اگر ما

چیزی هستیم [illegible] او است و وقتی [illegible] ایم با شاه معارضه کنیم [illegible] جرات داریم و نه [illegible]

تا بر این داشته باشید و همه [illegible] شما [illegible] در باطن کامل اگر او سوء از این مطلب دارند و دوام [illegible]

در برادر و [illegible] آنها و با آنها ملاقات و [illegible] میکنند با این جهت هم که در صدد این هستم و [illegible] هم [illegible]

احترام بعد خانواده [illegible] نمایید و هم از [illegible] شاه [illegible] منقطع شوند و دشمنان شاید از [illegible] شده اند [illegible]

[illegible] دارم [illegible] [illegible] آینده وضع کار [illegible] فرق خواهد کرد [illegible] خطرناک داشته باشید [illegible] باشد

با اینکه در نظر شاه [illegible] واقع نشود و [illegible] از عهده [illegible] [illegible] شاه برآمده از عهده بانوان دربار نیز

خواهم برآمد

از روز [illegible] مراسم [illegible] اظهارات ملکه [illegible] نیز با خیالات ما دوام [illegible] و [illegible] میداد و من [illegible] کامل [illegible]

به اقوال ایشان [illegible] زیرا [illegible] تجربیات و [illegible] آنها از رسوم دربار بعد [illegible] از [illegible] اطلاعات [illegible]

از [illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible]

شاه روز [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] قدر نسبت بمن کم [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میکرد [illegible] [illegible] [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] با [illegible] مردم نسبت بمن [illegible] [illegible] [illegible] شاه [illegible] خواهد [illegible]

و اگر کسی علاوه بر آن با احترامی رفتار میکرد که اندازه مورد حسد [illegible] تغییر شاه واقع میشد

در مارس روزی به ماندر بزرگ وارد شدم دیدم در نزد پرنسس [illegible] یک صندلی خالی است رفتم نشستم و بجای اینکه

نشستن پرنسس [illegible] برخاسته گفت [illegible] اظهار نفرت نمود و بسمت دیگر اطاق رفت من از خجالت آب شدم

به احترام او [illegible] علاوه بر این نتوانستم تغییر حس خود را مستور بدارم [illegible] با خود داشتم باز تغییر میکرد [illegible]

در این مطلب [illegible] شوهر من که از او شنیده [illegible] علامت [illegible] که در صدد [illegible]

مجبور شدم نزد شاه اظهار شکایت کنم [illegible] به پرنسس دیگر امر فرموده فوراً از مارس [illegible] بیرون رود و [illegible]

در مارس ان دایه اطفال شاه اقامت کند این تنبیه [illegible] نهایت بجا بود [illegible] اثر را بخشید [illegible] شنیده‌اند

[illegible] چند شد اینکه شاه یک [illegible] سر هم [illegible] برده باشد و [illegible] داد

می‌شنید گمان می‌کرده پرنسس [illegible] مجلس دنیا [illegible] اظهار [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] احترام [illegible] عظیم [illegible] خواران

حتی در خانه او مرا به احترام [illegible]

[illegible] این تغییر نجابت خانواده شوازل [illegible] در جای [illegible] شاه در حق آن خانواده التفات شایانی نموده

[illegible] استراز بورگ [illegible] از [illegible] استنویل برادر دوک دشوازل [illegible]

[illegible] شاه در واقع علامت عفو [illegible] خانواده شوازل [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] کار در این حالت بود [illegible] دوک دشوازل [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] دوک [illegible]

[illegible] خانواده [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] دشوازل [illegible]

شاه گفت [illegible]

ارزنهای صدمه بی‌نظیر دنبالت

شاه هر دفعه موقعی پیدا میکرد با کمال بی‌تربیتی در توصیف زنهای ارزش می‌نمود و دقیقه‌ای باز داشت و ما میبود ژنرال

از این مطلب برنجیده دلخور و میل میداد باز خود را بشاه نزدیک کرده و بهمین معرفت مادرت بجنابات آن خانم بود

چون نهرا و غرض شاه از این توصیف ها شست خواهر ژنرال بود زیرا شاه میدانست که او هم قدری نفوذ بر حالات

برادر خود دارد ژنرال جواب داده و زده من کمال سعادت را دارد از اینکه مقصود خاطر مبارک واقع شده است

و این سعادت باعث امیدواری تمام خانواده ما است و کمال تأسف را دارم از اینکه خواهرم در یکی از املاک نیز شایسته

این قسم تمجیدات نیست شاه گفت من از شما خواهش میکنم که با دیگر بنویسید و طرز بیانات خود را تغییر دهید و از این وضع

حیرانم خود دست کشیده و از شما خواهش کنم ژنرال گفت اعلیحضرتا این مأموریت بی‌نهایت صعب است

و زبانی است اگر اعلیحضرت بطوری گفت و با شنیده است که من از تبلیغ آن عاجزم شاه صدای خود را بلند کرده گفت

تقصیر خودش است اگر نسبت بشما اعتنا ندارد باید در این مورد ظاهر سازد و بعد حفظ مرتبه شما و هم خودش بوده

ژنرال که دید شاه در اینجا هم تهدید میکند با کمال تأسف در این باب سر لیسان را اظهار ننمود تا اینکه

شاه گفت با این کارها آنها ناشایسته است که من از شما در خدمات شما کمال رضایت را دارم و دلیل این

به برادر شما هم تا بحال فرمایش داده ام و هیچ بیشتر از قابلیت او است در صورت بنابراین دیگران هم قدری از شما

ملاحظه کنند اعتقاد من این است که اگر شما بعنوان خود قدری بلندتر حرف بزنید بحرف شما گوش خواهند داد ژنرال

گفت اعلیحضرتا کجا آن اعلیحضرت گمان میکنند که من ارزش صداقت نیست که اظهار تأسف کردم شاه گفت میبو

ژنرال که حقیقت حال این است که شما مادام را دوست ندارید ژنرال گفت خیر او را دوست میدارم و لیکن

دشمن هستم و با من بد است و هیچ دشمنهای مرا در خانه خود جمع کرده است و از این مطلب خیلی افسوس میخورم شاه گفت

برای ما ایطور این تقصیر نیست شما خواسته‌اید که او به دیدن آنکه کمال حیرت را داشت شما را به بیند

من شما را اظهار کرده و خودم نیز از این مطلب خرسند خواهم بود و شما بگردید این کلمات آخر ژنرال را ابا

از قماش در آورده چشمهای او افروخته شده و قدری فکر نموده گفت آیا برای صلاح دولت واجب میدانم است

که شما را بدعت آرم شاه گفت خیر ژنرال گفت اگر من با او دولت باشم آیا آن اعلیحضرت بیشتر از اینکه

حالا نسبت بمن اعتنا دارند خواهند داشت شاه گفت خیر ولی شما با مادام صاحب خلقتی کار شما ندارد و من

حالا اعتماد بوفاداری شما دارم در صورتیکه اعلیحضرتا موثر بخواهید هر کار بر همین سوال باشد با شما از خرج

گفت است ما بعنوان خود معارضه بپردازم چون این امر برای آن اعلیحضرت مفید فایده نیست

در این صورت آن اعلیحضرت نسبت بمن دارد بقدر ذره نخواهم از طرف من لزوم دارد و من با مادام خود دارم

— از جمله شاه هم که آگاه بود از این جنایت درک داشت معهذا حالت خونسردی به خود داده و درک را از مراتب

باطنی خود مطلع نساخت و همچنین به او گفت درک دشوار است میخواهم اکتشافات شما را بشنوم اگر این

اظهارات معلوم مجهول است موضوع امر ملوکانه اکنون من تهران میروم اما شما را ما دوست میداریم شما وعده بکنید حاضر را

من بهانه دوست دارم رفیق در دوستی بدهید و من وعده شما را تصدیق مینمایم

کلام همین جا ختم شد و از ده کار از طریقه مناعت و تجربه خود جزو معروف بیشتر میتوانست از شاه فایده

ببرد چنانکه مانند بسیاری از مطربان مستبد شده به درباره کار نداشته باشد درک جز این ملاقات آخرین وسیله

کار نداشت و آن را تحقیر نمود و مدرک جنایت نداد اگر خواسته بود با هم پیمانه خونسرد صلاح که مسلم است

من او بود با کمال میل به پیرزن و شاه از گذشته او در حق من محفوظ داشته او بود در دولت خود در

میداشت و با گمراهیها دیگر برای او شد و نتوانست از تحت رقم افعال و شش رکن امور مملکت جمع

و نگه دارد خود اظهار که من با کمال ادب صبح کرده ام خلاصه کار از جهات متعدد عزل او همین خود بود.

— سفر ما را برای بعض اشخاص وسیله اذای اسباب چنینها و مسافر کرده این اشخاص که آن را می نفرت داشتند

از کارهای آنها خبر دارد و لا ما تمام اعمال و افعال آنها را میدانستیم از آن وقت در این قصه حاجی شاه بود

معلوم شد که کشف آن پولیس با کمال مواظبت در باب اعمال همراهان شاه در این میکردند ~~[illegible]~~ محض اینکه

با دامر شده بود در باب معاشقه جمیع ارکان

~~مضبوط دایم هشیار و هوشیار باشد~~ پولیس دایم هشیار باشد

و خواتین دربار وارسی کنند

دختر درک در شیوه گفتن و گفتن درستی او دیگر اتفاقی هم که او نمیتوانست با کمال ذوق طالب اعمال قبیحه بود

دختر و در دربار شاه نقش است او به خوانم بیاورد برای حصول مقصود خود بیا و بی پروا میرفت و با وصف تمام رفتار خود

در باب خود شاه به کلی از عدم رضایت من بود این خانم هیچ به جایی اتفاق نمیکرد بلکه در میان جمیع طبقات اهالی

برای خود عشاق هم پیدا نموده کار مردمان بسیار متفاوت راه در نزاد لبست بعضی از مردمان عالی رتبه ترجیح

میداد گویا این امر نتیجه تجربیات دیرینه او بود عادت داشت هر پیله از قاده بیرون آمده در اطرافها

با پیرزن گردش میکرد و در دکانها داخل میشد و دختر در آنجا خورده ریز با دستمالها ~~[illegible]~~ و بعضی چیزها

جنس عتیقه با شاه هم میکرد تعرفات خود برای تکار میبرد در صدد امر نتیجه این تعرفات از اطراف مقالات

مطبوع واقع میشد اما در آخر کار اسباب بدبختی او ملکه قصه هر روز خواهیم نوشت طرز عمل

مادام ونکن بود ظاهر ساخته و معذور خواهیم کرد و دختر او از پیاله عشق و تلذذ سیر میشد از عشاق

خود چگونه منتفع میگردید

جلد ثانی

فصل اول

روزی کنتس دگمنت لباس بسیار محقری پوشیده از خانهٔ خود بیرون آمد کلاه بزرگی بر سر داشت که تقریباً تمام صورت او را می‌پوشانید

و بالاپوشی دراز خیلی جاوصله داشت بر دوش انداخته و باین طرز عجیب ملبس گشته بیرون رفت و در کوچه‌های پاریس پیاده اینکه

اتفاق عجیبی را مشاهده کند ... بی ملتفت شد ... مردم ... پدرم و برادرم ... تا ما ... رفته اند ...

سازم اتفاقاً ... سنت ... رسیده در آنجا ... رخ داده ... از دور ...

دیوار ... که جلو آن ... بود ... در آن دکان کتان ...

~~...~~ چشم ... نظر ... عجیب ... انداخته ... حقیر ...

و گونه‌های ... داشت ... بود ... نهایت ... گرم بود ... نزدیک شده

بعضی چیزها خواست برای خود ... برید و بعد از آنکه ... داد از صاحب دکان خواهش کرد ...

خانهٔ خود ... نوشته ... داده ... منزل ... جاست

کنتس دگمنت در مرکز پاریس ... خانه ... اطاق ... بود ... آن خانم اسم حقیقی خود را ...

برای خود قرار داده بود ... با مادام راسین ... داشته ... همراه خود یک کنیز و یک نوکر داشت ...

دکنتس با ... داده ... خود ساخته بود ... بعد از بیرون آمدن از دکان تا آن خانه رفته ... مطلوب ...

... آن ... جوان ... موسوم به مؤاره با نقچه ... مادام دگمنت ... ساخته بود ...

... بر شهوت و در ... بود ... بسیار ... داشت ... تمام ... عیش بود ...

... ملتفت میشوند ...

مادام راسین آغاز صحبت کرد مؤاره جواب میداد مادام ... مؤاره ... عبارت ...

که مادام متغیر شده ~~...~~ ... و خواست ... جوان ... از جهت ...

... بیرون آمده ... اینکه ... گشته باشد مادام راسین ... عجب احمق است

اگر ... ~~...~~ ... رفتار ...

معهذا از رفتار احمقانه ... چندان ... بلکه از این رفتار عجیب خوشش ... ملاحظه روز بعد ...

تا آن دکان رفت این دفعه نیز ... کتان خرید ... و وقتی ... دید ... اندازه ...

... بقچه ... و بعد ... صاحب دکان خواهش کرد ... آن بقچه ... خانهٔ خود ...

~~...~~ ...

مسلم است ... مؤاره بقچه ... این دفعه صحبت ... بیشتر ... شروع شد ... مؤاره ...

در خانم ورا او بیش تمایل بیشتر جلوه کرد پرنس حسین پاشا نیز راه گذارد و اما محض این بود بیشتر بر شدت میل او بیفزاید

خلاصه بعد از آنکه خانم نشیوه ای حق ارسلو بیشتر حریص کرد و او بنحو تمنا افتاد آنوقت پرنس وعده کرد یکشنبه آینده

با او ملاقات کند پرنس میدانست در رابطه این تأخیر حرص و میل او بیفزاید کند و میدانست در رابطه این تأخیر بر شدت عشق او

افزوده خواهد شد نیز شایسته نخواهد بود آن کهولت سن در او هم

خلاصه یکشنبه دیگر رسید مواد و با کمال تهیه ملاقات فراهم شد یکی پیاده فشنگ رسید و در حین ... از خانم بود نیز گفتش تمام

اهتمام میکنم در آرایش خود او افزود گذر کنم بود همینکه پرنس صحبت محرمانه شروع شد و آن کماشته جوان از پرنس پرسید که شما

که هستید پرنس صورت اطلاعات خیال او گفت من بیوه زن یکی از دیگر هستم و از خارج بیاریس آمده ام خلاصه آن قدر این

نقشه معلوم است مواد از عهده صفات مرحومه خوب خوب برآمد و پرنس هم رضایت را از او داشت

آن کماشته بیشتر زیست و ... سن نداشت و پرنس اول میل او بود ... و طبیعتاً خیال کار بوده عشق او تقویت

بدرجه جنون میرسید از طرف دیگر بطور اساس ... بود و طبیعت او بود تحت نفوذ طولانی آرایش داده بود هر آن خانم

محترمه نیز عاشق آن جوان شده خیال کرده بود در جمله ... ملاقات ... او هر طرف خواهد شد [رفتار اروپائی] [وصال بعمل آمد]

آنوقت میخواهد صحبت دانستن که ... از پاریس خارج و ولایت خود ... این عاشق جدید متعلق است

وا دیدن هم تماشای این منظره ... جز بر ... که نمیتواند دلبستگی او ... که بود مفارقت از عاشق خود بعهده

نمودن از خود

اوره ... با کمال سرعت منقضی شده بود آنکه از عشق طرفین کاسته باشد در بین خانم روز کشته میرسید و از کار در عشرت حاصل کرده

در آرامش بر خود شب با او ... تا آنوقت ... از خانه بر تنها معلوم است منها اول ... هیچ آرامش ... با متوسطه ... با ... ماند

خلاصه میآرد در صحن ... در نزدیک عرفه ... اینجا حادث در ابتدای پرده قدم در دو تن ... مواد و ... مراجع ... کرده بود

دفعه ... شنیده چون ... خود بر ... دیده و آن ... در عرفه ... رسید و جهت آن بود ... مادام ... بجز ...

... زن ... که ... با ... خانم ... حالت ... و ... خانم ... و ... در عرفه کرده مادام ...

برابطه ... که ... و حسن صورت ... آن خانم جلوه گر ... انتظار بود

میآرد چون این واقعه بود ... در عالم خواب تصور کرده ... این ... مادام ... خوش است ... با او ... کرده

بیشتر وقت نمیدیده ... حرکت ... نگاه ... تبسم آن خانم بعینه بحرکات معشوقه ... جمیع آن علایم و حرکات

... و در ... متشابه نیست ... ملتفت ... و ... دل عشاق ... نقش ... میگردد خلاصه

... میآرد ... شد و آن خانم ... معشوقه عزیز ... او ... از ... بطور ...

... میآرد ... یک ... معشوقه ... هم ...

دهمیه و آن خانم دختر رشید و زن یکی از پرنسهای خانزاده معروف اگنی

هزار و ارزشی و فرط عشق خود به چهار پنج هزار قسم خیالات در گفته او صدای میکرد دقیقا های خیم در زنگ کام برادران دست خواهد داد

آقا اگزان بیچاره تجربه نداشت مبالغت چنین دعوی که مادام از درجه عالی ادراطی ندارد و سن کند و رابطه عشق معشوقه خود

داد در نامه و برای او کاری نکند و ارسورت داده و ما در همه این اقدامات خود مبالغت اهتمام ~~نماید~~ هم اظهار اطلاعی ندارد

او هم و ما ~~بعد~~ بر علاقت نزاره با یک تعجیل مطلب سوتان اظهار کرد و گفت چه خبر و ام تا شما هستید مادام دگنی نهایت محزون

و متنفر بگیرد و ما ازدواج بعد از آن داشت حالت خود را نگه ... سترده خدمت دلبلا شکست حرفهای او سوگوش داده خشم کرد در خوف

جواب بدهد گفت مرا آیا شما دیوانه شده اید چه میخواهید من به بیوه زن بیچاره را از یک خانم عالی ادراک در بار تشخیص بدهید عقده هم

حرف هزار سو نغم گفت خوب من مادام را بس است نه اگنی یار رشید و ما هر قدر خانم ~~اعتماد~~ انکار نکو شما تقدیر مورد آن زن جوان

~~انکار~~ ننمود اصرار ورزید و ادام کو مدارد هجر و اطلاع نغم خواهش میکرد مرد و حقیقت حال او از ازدواج ما پرسش ابدا تغییر حالت

بهم نرسانید و حرف دیده نمیتواند از عهده اصرار اگزان برآید بالاخره متغیر گفت نزاع بر پا شد و میانه عاشق و معشوق بهم خورد

هر روز نهایت متغیر گرید و هیچ میکرد که اینها از روی شکست رو داده در تمام بارس فاش خواهم کرد و ما حرفهای او را از حقیقت تشریح نمود

دلطوری که وقتی معشوقه خود بود ولکن نتوانست ... حقیقت را باز کند

با دام دگنی چون نهایت ترسید و مبادا اگزان از روی بی حقیقتی خیال الاتفاق او کار نکند که فورا نامه سید بارتیا رسید

و لبس چیده اصرار کرد و آن کاغذ را بیچاره بو حبس کند و سید بارتیا را در تمام اورا مساله را ... که در ... گرفته در خانه دیوانه

حبس کنند که دیگر نا حال هم در حبس باقی مانده و این واقعه را ماه اول است

و هم راه شاه بودم و رشید و پسر دارد و شاه تفصیل وقایع را هم بو تعریف با و شاه رسانید و او را از هم بر حسب علاقه خود را داشت ... رسید

و آیا واقعه تازه است سید و سا ... تا گفت با عجله تفصیلات شروع و حسول این مقام که از آنکه واقعه روی داده

و مادام دگنی هر خدمت دارد از وقت سید و بارتیا تمام این تفصیلات مذکوره بو لفظ بلفظ بعرض شاه رسانید شاه نمیدانست چه کند

و انگه از خشم او دریغ است من هم از کار صحیح بیم و از این واقعه چنانکه خوشم نیامد و دیدم سید بارتیا قصه خود را با تمام رسانید

فرمان شاه را گفتم عرض اعلیحضرت در معذرت شاه اگزان به شکست را خواهیم کرد و گاه جهت مورد ظلم آن زن بیچاره اتفاق واقع

کرد شاه گفت چه کار کنم آیا میتوانم کشتن را ... تمام سازم من عرض کردم که اعلیحضرت شاه در ... این مطلب سو تا به

تا نسبت به نغم خود فرزند پدر اشیه و مادر با وجود ملاحظه مراز حالات محترمه مادام دگنی و در این امر نخواهیم شد مرا ورود

متخلص باز نشاه و رفتم و در معذرت ... در رشید و منویان او از نهایت رنجیده خاطر خواهند شد گفتم اگر آنا اعلیحضرت

اجازه میفرمایند من با رشید برادر زاده او مطلب را با اکرام کو دیگران هر چه بشنوند فرموده شاه اذن فرمود

مشغول شده و رو به سید پاشا رئیس نمودم گفت آقای رشید پاشا احکام وزیر دربار را شنیده فوراً احکام او را [illegible] حکم سلطان
۵ محول دارید می گفتم بسیار رنجیدم که گرفتار [illegible] در هر صورت این جوان بیچاره سوء تفاهمی داشته باشید [illegible]
یک دوره دیگر سید مخفی و دائم [illegible] مردم هم کاری کنید تقصیر از او نمی خواهیم بیایند شاه [illegible] را فهمیده رشید پاشا گفت همین
تا با او حکایات تمام سوء تفاهم ببرید تا بعد با سر این بیچاره بیاید دیگر اینکه با و نصیحت کنید و اسرار احتیاط از او [illegible] ممکن است
و بلد با سرش بیاید نمی گفتم اعلیحضرتا که جسارت میکند و سر کیسه در حمایت آن اعلیحضرت [illegible] با و در آورد [illegible] مسیو [illegible]
لطف حضرتعالی این طوریست حکم است تیر بزنید و آن اعلیحضرت نتوانند مانع از آن بشوند مثلاً ممکن است [illegible]
نزاع بیچاره یا اینکه شربت خورده هم آن بیچاره خطر کند یا اینکه از بالای [illegible] یا اینکه بگوید [illegible]
مبتلا شده [illegible] گرفته است می گفتم مسیو [illegible] در هر صورت این جوان بدبخت باید
در حبس این تنها شد یا بواسطه اینکه مطلوب [illegible] واقع شده است [illegible]
بواسطه اینکه مقصر شده [illegible] هر یک زن [illegible] می گفت [illegible] از این [illegible]
حرف [illegible] با رشید پاشا [illegible] نمی تواند [illegible] پاره مطلوب [illegible] در کیف [illegible] اقلاً [illegible]
نوشتم صدر اعظم [illegible] راه [illegible] دیگر [illegible]

صندوق مخمل هزار اکو (هزار فرانک) در آورده خواستم [illegible] شاه دست مرا گرفت و گفت [illegible]
[illegible] شخص رفیق القلب [illegible] اما چه کار کنم [illegible] در دست [illegible]
[illegible] این جوان [illegible] هزار اکو [illegible] گذشته از این [illegible]
[illegible] از [illegible] شاه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رشید پاشا [illegible] شاه [illegible]
اما حیف [illegible] خواهیم [illegible] شاه گفت [illegible]
[illegible] این صحبت [illegible] رشید پاشا
روز دیگر رشید پاشا [illegible] شاه [illegible] رسیده است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] شاه [illegible] گفتم [illegible] باد
[illegible]
[illegible] رسیده است

دارا فوراً با این کاغذ به کنتس دوگنی از قدم نوشتم .

از آنجا که مادام دراسین حالت دلبستگی و محبت را نسبت به برادری جوان داشت که فوراً مایل او شده و [illegible]

قلم کنتس دوگنی [illegible] شده ام [illegible] را اکنون دیگر در مجلس مجانی نیست که حکم آنان [illegible] محرومین بود نیست در یک

مملکت خارجی در تحت حمایت مقتدر پادشاه [illegible] نام میکند [illegible] شاه تفضلات بی اندازه [illegible] نموده اند

من نیز آن تفاصیل را میدانم و دو دلیل [illegible] در دست دارم هر آینه در آینده از کنتس دوگنی [illegible]

داشته باشم نسخه [illegible] آن کاغذ را بطبع خواهم رسانید اگر [illegible] مردم [illegible] خانم [illegible] نسبت بمن [illegible]

دستخط [illegible] ملتفت خواهید شد ممکن است خانم عاشق داشته باشد ولی نباید او را [illegible] من اکنون تمام امر را میدانم

اگر مادام دوگنی در آینده با من بطوری [illegible] رفتار کند [illegible] این مطلب [illegible] خواهم کرد امر تا منحصر مسئله [illegible] نیست

و نوع دیگر را هم بیشتر از مسئله [illegible] اهمیت دارد میدانم و در صورت لزوم کلیه [illegible] و در یک جا بطبع خواهم رسانید و

داشته باشید در آینده رفتار [illegible] برفتار مادام دوگنی است مادام دراسین [illegible] را میدانم و نسبت باو [illegible]

دارم . کنیز حقیر [illegible] کنتس دوباری

من از این انتقام خود [illegible] مطلع [illegible] دوگنی [illegible] محفوظ شوم [illegible] از آن ببعد هر دفعه [illegible] روز

کرد [illegible] خورد چنانکه [illegible] جمع [illegible] دفتر [illegible] واقع میشد [illegible] اینها را [illegible] امروز

[illegible] حالت [illegible] در صورت [illegible] حالت [illegible]

[illegible] الکنون [illegible]

من گفتم [illegible] بیراهت [illegible] این تجربیات [illegible] واقع شده [illegible]

عدم قابلیت مرا ملتفت [illegible] تجربیات [illegible]

[illegible] به کنتس دوگنی نوشته اید . . . . من [illegible] گفتم [illegible]

اظهار [illegible] اگر [illegible] اظهار نکند [illegible] اظهار کند [illegible] این [illegible]

[illegible] در [illegible] من گفتم [illegible] ترتیب [illegible] کنتس دوگنی [illegible]

[illegible] داشته [illegible] خود [illegible] خود را [illegible]

بیان [illegible] در عوض [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] حمایت شاه [illegible]

[illegible] در [illegible] کنتس دوگنی اطلاع داده ام [illegible] این [illegible] او طرف مقابله [illegible]

لکن وقتی در کاغذی [illegible] است که شاه مقرر فرموده اید گفتم با مسوده که آن کاغذ را خوب نوشته بودم [illegible]

تقسیم گوئی [illegible] بخیه وا نکرده اید و این ظلم [illegible] دل به چشیدن و سعیت است هر کس لکن [illegible] بودم شما میخواهید اطلاع

[illegible] و دشمنی میانه ما و شما گذاشته شود گفتم خیر مسوده بود که میخواهید تا لف را فراهم داشته اگر حتی باشد اما اگر [illegible]

خوش آمده ما خود را [illegible] دشمنانی و حضرت شما را گوش [illegible] در صورت [illegible] دست خواهد کشید بادام دیگر از من شکایت [illegible]

بگذارید شکایت خود [illegible] بار [illegible] اتفاق معلوم خواهد شد [illegible] جواب [illegible] دیگر [illegible] این [illegible]

اسباب نقص اقتدار شاه شده است دعوای شما از فرخی [illegible] اجازه [illegible] مطلب [illegible] شاه [illegible] و او [illegible] در این امر [illegible]

— ما رسال از این جواب سخت بی تعجب شده [illegible] غضب خود [illegible] دارد [illegible] ملائکه [illegible] من [illegible] گفتش [illegible]

[illegible] ملاحظه و حضرت [illegible] و [illegible] امراطوری [illegible] خواهم نمود جواب گفتم خیر مسیو [illegible] ما رسال شتاب [illegible] دشمنان [illegible]

از روی رجال [illegible] ان مرتبط [illegible] و چون [illegible] دیگر [illegible] نظر [illegible] از [illegible] شما ان [illegible]

— من کاملا [illegible] این جواب [illegible] غضب [illegible] سخت [illegible] که فتنه [illegible] اگر شاه در اینجا [illegible]

جامی [illegible] ملاحظه [illegible] ملاحظه خود [illegible] می کرد

بنا بر این [illegible] دو دفعه [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] شاه [illegible] مقاصد [illegible] است

من آمده بودم [illegible] قلب شاه را بسنجم و حالا اکنون من عقب من [illegible] خود دارم فقط از [illegible] سعادت

شاه [illegible] تمنا دارم [illegible] این است که در این باب [illegible] از انقلاب [illegible] فارغ [illegible] جواب دارم [illegible]

وقت [illegible] در [illegible] شما [illegible] آغاز مطلب [illegible] لکن در صورت [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] ما نخواهیم [illegible] اما [illegible] شما [illegible] باشد [illegible] دشمن خواهم بود [illegible] گفتم مسیو [illegible] ما رسال از این

جهت [illegible] ما [illegible] دارم اما در باب شاه امید [illegible] این امر [illegible] [illegible] نخواهد [illegible] در باب [illegible]

اعتبار کامل داشته باشید و میخواهم [illegible] امید [illegible] شما [illegible] معنی اظهار [illegible] دست [illegible] وزرای [illegible]

دیگر از این مطلب بیان باید

نظر [illegible] این [illegible] سر [illegible] اتفاق [illegible] غریب است که این [illegible] میخواهند [illegible]

[illegible] آنها انواع اقسام [illegible] در [illegible] این امر [illegible] خود [illegible] انده [illegible]

خود بپردازم

فصل [illegible]

[illegible] در [illegible] روز بروز [illegible] اقتدار [illegible] ضعف

نفس او بعد [illegible] ان [illegible] زوال این اقتدار [illegible] جاودانه [illegible] دیگری [illegible] اقتدار [illegible]

به شهناز خوش نمی‌آید و با من بد تا اتفاقی بیفتم [illegible] و دیگر نمیدهم شاخ فرود خط عظیم است از وقت [illegible] حضرت والا

و شهناز خانم اگرچه حقیقت بطور بچه‌ها یا فوق تنها نوشتن میروند حتی درباره میگفتند و شهرت شاه بیرون نمی‌سپردم کردم

و ما اگرچه جهت آن را ترک نمیدادیم بعد دوایم و در جان [illegible] مدت داشت و من از همه قلب [illegible] اتفاق را داشتم و اینها چنان است

برای من هم فایده داشت [illegible] آنها همه تعبیر راست نیامد و با لکسیه و در این قسم مطالب طریقه نقل و تغییر [illegible] خوب بازد

لیکن وقت [illegible] بود تا برای این جهت نبودم بس عجب می‌باید جواب است

جمع [illegible] و دقایق را از [illegible] تعبیری [illegible] برای [illegible] با آنکه [illegible] کاغذ نوشته از جمله‌ها را

تشکر نمودم روز دو [illegible] کردم که از آن بعد [illegible] خود از من [illegible] تقصیر [illegible] خود را از قید نجات

این خانم [illegible] در تحت کفالت او باشم این خانم [illegible] میکرد من [illegible] مرا از ذلت

میکرد [illegible] این خانم [illegible] بعضیه او [illegible]

در [illegible] تحقیق [illegible] انتقاد [illegible]

اقوام من از [illegible] حالت [illegible] داشتم و [illegible]

با [illegible] و [illegible] حال [illegible] مادام و [illegible] جلوه

گذشت [illegible] و [illegible] از طرف [illegible] شاه [illegible] داده

کفایت و لیاقت [illegible] و در [illegible] ادب و اطوار [illegible] جمع

با [illegible] شاه [illegible] کذشته این ایام داشته باشیم [illegible] طبع

واداری [illegible] در عوض [illegible] ایران [illegible] داد

با [illegible] شاه [illegible] میخواهم [illegible] کنید [illegible] کنید

دایم از [illegible] این [illegible] اکنون [illegible] بعد

دیگر هم [illegible] از این [illegible] شاه [illegible] مادام و [illegible] جلوه [illegible] از این

کاغذ [illegible] ما [illegible] نوشته بودم

مادام [illegible] شاه [illegible] از این باب

[illegible] شاه [illegible] تمام وقت [illegible] در حضور [illegible] نمی‌دانست

معروف [illegible] اگرچه [illegible] نخواهد [illegible]

[illegible] با [illegible] و اکنون [illegible] باره

[illegible] داشته باشیم [illegible] آسوده [illegible]

خودش به شاه بی‌حد محتاج بود — کنتس ... در خانه کاغذ نوشته بودم ... که این جعبه بود همراه کاغذ نیز بفرستم

به خدمت شاه تقدیم نمایم این هدیه از دست ... آن را نمی‌توان ... امید ... قابلیت رسم محمد را خواهید دید

و این جعبه ... ساخت ... نقاشی ... [illegible]

... و ... ما ... کنتس ... نقاشی ... [illegible]

... که ... [illegible] ... نقاشی ...

برای ... در ... [illegible]

و شاه ... آورد ...

چون این کاغذ ... شاه ... دارم ... که نوشته بودم ... شاه ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

در ... [illegible] ...

... [illegible] ... خاطر ...

و ... از حیثیت ... از حیثیت ... [illegible]

و ... در نظر ... [illegible]

... [illegible] ...

... دارد ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... خانم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... خانم ...

بعد از چند ثانیه مارک با اینکه تو پنجره هم چند قدم فاصله است از پشت میز برخاست و به پنجره دیگر باز شده بیچ و از پیش بدم دزد آمده است

جهت تمام این همهمه در اطاق اتفاق افتاده بود ولی در اطاق بیاعتنی و بدون معشوقه خود بطوری بی‌تفاوتی از بام بالا آمده در بام برگشته باد

زنهای آنجا در وقت آمدن چنین نیست پنجره دیگر بود خود را گول زده احمق در موقعی که آمده در بام بوده بی‌کار خود ایستاده دوراً کرده بود

دلال خود بود دراین لحظه ترس و از باغ گذرانده بود

چون مردم از بام آمدند در حیاط دیدند هر دو دزد آمده است و تا از در آمدند نقش شیرین دزدها را پیدا کنند

وچون دیدند در قصر بسته است گفتند یقیناً این دزدها در اطاق باشند بنابراین همه مردم با درازای چوب تجسس چند دقیقه طول کشید

در ملتفت نیست توالیه دکوسی عاشق خانم شده [illegible] در اطاق جیب می‌آید و با دو یک پای آنها بطوری خوابیده است این همه

تر شنفتی از پرستان او در زمان رفقا هم است گفت که مردم به هیچ لاابالیست در اینجا ما دوم دوچیال شوهر خود را دفعتاً

کنم گفت مسیو جهت این همهمه دزدها نبود بلکه یک نفر جانی که لم است در همهمه در این ثانیه در این روشنی توالیه دکوسی تمام

این همهمه شد و دارد و دو [illegible] در اطاق کنیز خود پا رو و جا در خوابگاه او است که تعدادی سیم شده ام اندازه دارد [illegible]

شام ~~[illegible]~~ اتفاق بنابر این هیچ امر قبیح نباشید

مارک دوچیال چندان اعتنائی نکرد و سعی نمود غضب زن با کدام خود بنشاند و فقط رفته توالیه را از آنجا در آورده و در اطاق خود

ارشو کرد ولی غصه و تعصب کرد و بعد می‌برد میان جمعیت مخلوط شود بنابراین نقش مردم هم که شده بود توالیه دکوسی معلوم شد خانم

بارکیز فرستاد تا از کیز جان را اذیت نکند و می‌خواهم کنیز خود را بیرون بکند و با کنیز گریه کردم و خود نیز هم خانم از جهت [illegible] مرا

بیرون بکنید گرم خانم دلش ترحم [illegible] در روز پنجم خواهش کرده از خانم خود که ببخشد بعد از مدتی خانم به خادمه از جهت

این امر این کنیز صدقه با دیگر دادند و فقط گذشت و مطلب با مدیر ابراز نکند

در یک مرور و کمی مارکیز سر زده با خود باز در آمد و نقش آن با مزه تر است

توالیه دکوسی خیلی متین است که نسبت به خانم رسیده و خانم الکساندر [illegible] از الفاقات یکی از اقوام شوهر او در جوانی خود بعد از

گویا خانم مرا که این جوان هم بهانه [illegible] خواهش کرد بعد از آنوقت مارکیز در بیرون اقامت داشت و بعد از مدتی [illegible]

این قسم علامات [illegible] ساعت [illegible] در وقت تمام [illegible] دوچیال و در ایوان [illegible] همراه کلاه می [illegible] رنگ

نهار [illegible] آنها مرتبه مارک [illegible] از پشت پرده خانم خبر که [illegible] باخبر [illegible] از طرف رفته [illegible]

نقش [illegible] از هر طرف صدا می‌آید تا آنها خبر شوند خانم و جوان ملتفت شده از یکدیگر جدا می‌شوند یکی به سمت راست دیگر

به سمت چپ میرود و [illegible] مجلس [illegible] همراه [illegible] مارک بازنش نزاع می‌کند [illegible] صدا [illegible] رنگ [illegible]

خبر رسیدم بابا جواب داد [illegible] از چند کلمه گفت شنید نزاع قطع شد

آرزوی من اینها

چه در خانه دختری با دوام و چیتال با شوهر و خویش خود همراه عروسی رفته رسیده بود یک [illegible] در بار [illegible] می گفت

گفته بودم منیر و چیتال در باره بیاری با صاحبه بود کرد و گفت در خانه نیست از آنجا چه از رنگ شسته نشود خانم باز هم از کی

و رفته خود به تغییر زده گفت مانده انتقدر هم از در بر تمام آنها رو بر رنگ سوز برید و خویش را [illegible]

با همه وجود

در آنجا [illegible] چه از رنگ شسته و مثل آمیز شوهر احمق و بدبیه رنگ سوز زد و خویش او شمع های شوهر را از دنیا شسته

رنگ بود دختری با رنگ رنگ زدن را تمام کرد عاشق و معشوق تعجب بود او رفته بود منیر و چیتال رسیده خوب حرف [illegible]

حق با شما است با [illegible] خانم جوان گریه شده جواب گفت میرزا حق با شما است زیرا ما چه از رنگ [illegible] شستیم

شوهر معلوم بود قهر خود کرده گفت آه من حیران اشتم و شسته شد

این جا با دریا [illegible] مطلع یک حکایت بامزه شود مانند [illegible] ما [illegible] این قصه را انقلاب مورد

در ملک است بعضی از آن اتفاقات در جهان او فرزندی داده بود اما محض آنکه اشتباه کاری بکند دیگر [illegible]

در زمانی صحبت [illegible] بودم و این قصه را که آن روز [illegible] بیک [illegible] با

اطوار [illegible] واقع شده [illegible] را برادر ترجیح میدادم

و [illegible] چیتال و منیر [illegible] از دوام و خویشان خود [illegible] خانم [illegible] خوب با آنها هم زده بود [illegible]

بر [illegible] ادبیات [illegible]

از روز یک [illegible] من میکردم می [illegible] با آنها رفاقت میکردم و با او جواب میداد [illegible] دست [illegible] فرو دادم

از حقیقت افتادن با هم [illegible] داریم و [illegible] که میکنیم [illegible] بودم میخواهم مانند [illegible] رفتار

[illegible] که من [illegible] نصیحت [illegible] مردم [illegible] که ما [illegible] داریم از [illegible]

[illegible] و حال آنکه در [illegible] شاه است [illegible] تمام [illegible] بار

[illegible] راه [illegible] زن برادر [illegible] قصه [illegible] خوانده است [illegible]

از [illegible] دختر اینجا خانم از [illegible] میرا [illegible] مطلب [illegible] میخواهم [illegible]

و [illegible] با دوام و [illegible] غضب من نسبت

فروغ [illegible] روز [illegible] بیشتر [illegible] هم میدادم [illegible] جیران [illegible]

بیشتر از همه رفتار و دختران شاه [illegible] با [illegible] میکردند و [illegible]

[illegible] و کار [illegible] با [illegible] رفتار آنها [illegible]

معاشرت [illegible] را [illegible] بگذارم

[illegible] خواسته بود [illegible] شاه [illegible] دختران شاه [illegible]

داشته باشید، نمی‌خواهم آنها برنجش دیگری بکنند، و صرف اینکه شخص بزرگی بود و تعهدات اهالی دربار هستند بعد از آنها رفتار می‌شود و به تجرد اینکه

حالت دختر‌های شاه بود هنوز در این حالت نزد من آمده تقصیر بر من گفت دفعه اولی بود که او خانه من آمد گفت خانم من

من امیدوارم شما را در شهر تفلیس مهمان کنم اما هیچ ترتیب نداشتم در دربار چون اطبای داشته‌ام در رفتن شما خواهیم کرد

در نزد دختر‌های شاه تقصیری ندارید آن جا تنها تقصیر نمی‌دانم در حضور شاه اسباب شکایت و جهت او هیچ واقع شود

شما تقدیر عقل و ذکاوت دارید که باید از این امر رنجیده و من حکایت را از این امروز بعد از این جبران و تلافی

شما بکنم وعده نامه اعلیحضرت شاه در تفلیس حاضر شده

من از این دعوت نهایت محظوظ شدم برنجش شخص ادب تنخواه داد از کشش این خوشم آمد که دختر شاه نسبت

به دختر‌های خلیفه متغیر شده بود و تکلیف حالا چه دارد ولی من قول دادم که آنها نیز در تفلیس باشند که حقیقه اگر تنها خیال

آنها می‌دادم اختیار مرا قطع در دست من نمی‌شد در حال اینکه خود آنها اختیار نمی‌شد هر که می‌خواهم من خواستم شاه

آرام کنم و گفتم دختر‌های شما چون دایم میان دشمنان من زندگی می‌کنند ممکن نیست که من بجا بیاورم آنها اصرار کنند شاه گفت

بهانه جهت من از آنها بدم بیاید این بار بیاید چه عیب دارد که آنها خود سوء مصروف کنم او هم با آنهم من نمی‌کنم آنها

عداوت بورزند من شکایت خود را با آنها اظهار خواهم کرد من آنچه اصرار کردم فایده نکرد فوراً خلیفه سن لیس را احضار کرد

و با او به عبارات صحبت داشت مثل اینکه اگر دختر‌های شاه بکنند مسئولیت آنها به عهده او است خلیفه بیچاره جمیع ادبیات را

شاه آورده من خود به تقصیر است شاه گفت ای سیود من می‌دانم که شما در این امر تقصیری ندارید و من هم نسبت به شما مؤدب

و ملاطفت هم باید همراه خانمهای پاریس و این دایره خلافت خود و کلیسا را امیدوارم من هم تقصیر را به گردن شما نمی‌گذارم بلکه تقصیر

آن عجوزه‌ها و مفسد بر کینه است که خواهند در نظر من مطبوع واقع شوند ممکن نشد زیاده از این مطالب آنها بپرسیم به این جهت

تقصیر آن مردمان منفعل است که دایم با دختر‌های من حالت دارند خلیفه گفت اعلیحضرتا من قسم می‌خورم که من هم جمله فرایض شاه گفت

اگر سیود من تمام این مطلب را نمی‌دانم شما شخص خوش مشرب و خوش خلق هستید اگر امروز و سایر بکنید محض همین جهت جماعت است

مثلاً اگر مسند خلافت آلبرب بنشین ولکنش پاپ مقام است برای شما تحقیق کنند شما نهایت محظوظ خواهید شد

صحبت تمام شد ساعت به هنگام دیده امتداد به هر ساعت شاه وقتی از خلیفه سن لیس مفارقت کرد تقدیر خوش‌حال بود که بقاعده منطق

از سر او رفع شده بود و با خلیفه حیران معروف بود و تعجب می‌کرد که شاه از این نوع جنرال مطبوع طبع او می‌دید خلیفه فوراً از بخش شاه به دختر‌های او

اطلاع داد بر تنبیهات روز به روز با شاه مقاومت می‌کنم که بیهوده خیر شاه در این واقع متغیر شده است دیگر ابدا مقاومت نمی‌توانند و نمی‌خواهند

بعد از آنکه مرا در خانه خود شان متعجب کنند که آنها هم قدر رفقا هم است و نمی‌خواهند با من در یک مجلس باشند پس فوراً جمع شده نوکر خود

و خلیفه سن لیس را نزد من فرستادند

این خلیفه مهربان، مهربانی ملاطفت تعارفات اظهار ادب رسانده گفت که آن خانمها نهایت مشعوف خواهند شد از اینکه مرا در شهر تفلیس ملاقات

کنند اگر برنجش دیگر کنند عموماً اظهار داشته بودند که شاه خیلی تعرض از آن خاطر من ترتیب خواهد داد ممکن بود من از این اراده آنها منفعل شده

در آن مجلس با آنها صحبت کردیم راجع به خیال [illegible] پرسش اطلاع داشتم جواب دادم و صحبت [illegible] نهایت خیلی تعجب میدانم از اینکه

هنوز طرف ملاحظه پرسشها واقع شده ام و بقدری [illegible] اظهار شعف نمود از خوبی [illegible] احتمال [illegible] هم رساندم اظهار

مراتب اخلاص و احترام خود [illegible] از آن سفر [illegible] محروم خواهم ساخت زیرا میدانم که حضور من در نظر بعضی از همراهان آن خواجه

محترمه مطلوب نیست خلیفه گفت خیلی رفتار [illegible] این [illegible] را [illegible] نمیتوانم این عبارت آخری [illegible] پرسشها الحمد کنم زیرا که

نهایت ممنون خواهم که هر گفتم در حضورت عرض کنید [illegible] دارم و بلاحظه صحت خود و رو با [illegible] خواهم ماند

خلیفه گفت خوب انشاالله این حرف گفتنی است اما خواهش میکنم که [illegible] تعلیم مرا [illegible] انشاالله هر کس [illegible] است اطلاع

بدهیم که شاهزاده خانمها نیز از آمدن شما مانع نمیشوند بلکه [illegible] از این امر [illegible] جواب دادم که از التفات

شاهزاده خانمها خیلی افتخار خود دارم و این مطلب را هم [illegible] بیشتر [illegible] اسباب [illegible] افتخار من خواهد بود

خلیفه از پیشرفت ماموریت خود نهایت ممنون شده روانه شد [illegible] از اینکه کار با [illegible] قسم صورت گرفت

رفتن شاه آنجا گفتم که در همراهی [illegible] ملاحظه و قاعده دانی رفتار کند چون مطلع شده که بعضی اشخاص گفته اند که پرسشها

نخواهد [illegible] در آن سفر حضور داشته باشد خواسته این مطلب را تکذیب کنند و خلیفه [illegible] مامور کنیم نزد من

فرستاد شاه گفت [illegible] که این ماموریت [illegible] خلیفه به انجام [illegible] از خوب ساختن این [illegible] کتاب در حضور

از همه کس تعلق [illegible] و در غیاب برای آنها مضمون میکند خوب [illegible] شاه هم جواب داده گفتم جواب دادم در ازجهت

التفات شاهزاده خانمها با من [illegible] تشکر مینمایم در حالت مزاج من مانع است از اینکه من تعلیم بدهم

تو با [illegible] گفت شما خیلی با قاعده جواب داده اید و در روی شهادت از آنها عذر خواسته اید ولی این مطلب را تا فایده دارد

اگر شما هم با ما نیائید دشمنان شما خواهند گفت که شاهزاده خانمها نگذارند که شما با آنها همراهی کنید در صورتی که من

از قراریکه من از آنها شنیده ام حرف مردم [illegible] و [illegible] انکار خواهند کرد و در [illegible] قسم خواهم خورد که ما [illegible] نداشتیم

مادام [illegible] با ما [illegible] و دختران من فقط مادام [illegible] نیز مستثنی است [illegible] الحقیقه [illegible] نظیر است و ملکه [illegible]

از روی این اساس [illegible] من در فرزندان من خواهد شد

من با این عبارت آخری [illegible] کردم مطلب اول را از من [illegible] آیا [illegible] دقت شنیدم [illegible] مادام [illegible]

و ملال [illegible] در گوش [illegible] جسته [illegible] این عبارت شاه [illegible] آوردم و فهمیدم [illegible] واقع بود [illegible]

[illegible] رسید و [illegible] در مورد [illegible] که [illegible] شاه [illegible] نقطه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] باشد [illegible] دران سفر

حضور داشت ولی بطور خفیه و حال آنکه تمام این مطالب [illegible] بود و شاه [illegible] مرا [illegible]

[illegible] میکردم در هر صورت شاه [illegible] ملاحظه [illegible] این امر [illegible] از آن [illegible] خواهم

[illegible] این جهت [illegible] این [illegible] خشنود شدم که شاه اجازه داده بود [illegible] مکتوب اول [illegible]

بود و نوشته دشمنهای خود را دادم آوردم شاه شیخ با شعور بود اگر با عزم رشادت دست عقل زنجیر شهوت را بگسلد

مکتوب سیم

شاه در کاغذ خود نوشته بود

آیا دوات خود نوکر تنش مکند اینجا چیز درست چیز من اگر چنین است شما را تهنیت میگوییم اما اگر زن حال من حالا باشید باید [illegible]

دکتنه برای من جای است حال آنکه ظاهرا باید دانست که شیخ خیال میبردم نوع من (عرض بیش زکند است) آنکه مقصود من آن [illegible]

نقل و تغییر ما را هم آورده است اما چون از چند تجربه دارم خود محروم هستم یا تقصیر است برای جواب نقل و نیست بلکه [illegible]

تقصیر است ما از دوری ناقت رو تو سلطنت تغییر میدادم و تقلیدها با قدری چیز است و زنهم از جمله جمیاره میکشم خدمت تقیان داشته [illegible]

و این چند روز سعد بود در هر شاه سر بودم و رفیق ما یک گذشته است اگر ما زمستان شما تمام اهتمامات خود را بکار میبرد و خاطر مشغول

سازند و شما را از چنین منع کرده اند و حال آنکه آنها تغییر تعلیق و شما باید از جهت اهتمامات آنها نگران باشید انواع و مایل را بکار میبرند

و مقصود همه ذات شریف شما است و مانع تحکم تمنع و اشتهای برای ما باید و اهتمام است چنین که ما هر از اوقات است اتفاقا بعض خانمهای بسیار

بر خود هم و گاهی بیشتر زینت داریم خود ساخته اند و گاهی بطور ساده و خیال خود در نظر من ظاهر میسازند و تقصیر را این طور

هستند و تازه آنها را از خواب بیدار کنم اند چه این بار نیز محض جذب قلب من است از آنکه ملازم دیگر امروز مشهار جمیع را بگویند هم

چه برای خود و هم برای دیگران این خانم اعراض دارد و منع با او مشترک خواهم باشی دیگر برای او عرض شما داده باشد الی الاقع

مکرر نجنجر دشمنهای شما نهایت مشکل است و دو نفر از زنهای دیگر زیور گل میبرند باید در باطن خیال باشد و ازع باشند

گرسنه ام نمی از تصور من دارم با آنکه صدری آنها را دلکشته نام رهنمای گفته است و گروهی از تقصیر بعضی و شان بر باب سلطنت دیگری روح

در آن بخیال [illegible] جذب قلب شما و شاه اکنون درس بوده حاله اگر درس من هستم و وقتی در نظر من حسن صورت یکی از آن

فراگیر را باب و تاب جلوه میدهد من بعد از بلند میکردم با این خانم خیلی مشکل است اما اکنون هم ما جدا در مرتبه است

دلخواهی این شیوه ها و تغیرات و تغیرات بطور تقدیر مشکل است و شما از خنده هلاک میشوید

چون ذکر زن مرده شد باید بگویم که من هر سیم و در این فقره گذشته چند نفر در شما تعلیق خوب شده است گفته هیچ خطا از او دور بودند

و حال آنکه این زن نیست و شما تغییر چندان جاری نیست نظر بر قبرستان کلیسا از آنجا نظر است که خیلی وسیع است و در جای خود

واقع شده است یکی از سیصد مهمان من عازم سفر طولانی شد جانانه بود بلند قدر و نیز او خیلی خوب بر شما هم از او نهایت محبوب بود

گذرا از تقصیر اختیار شما بر زن میگردد ملازمان خود او بود و فقیر مانند قدرت حاضر هلاک شد هر چند این خبر بود از ما مخفی دارد

و مانع ظاهر ما رسش بود و زنده ام هر چه چند در کدام زاویه قبرستان او بود و فن کنم او

هلاک در ترحم دارم در باب شما صحبت میدارد و دوستی شما را اسباب افتخار خود میداند و خود صحبت عمومی شما طلعت را می نماید

برای یکی بعض عزیزت عمل [illegible] و زمان مضروب است این القسمه فقیر نیست و فی الحقیقه در تا هلاک زن او امید دارای اثر نقاهت

دو روز قبل از فرستادن این لفت حق اوست [illegible] با کمال بی‌طاقتی میخواهم برای مراجعت کنم هر کس در [illegible] برادر زاده او

عرض سلام بشما میرسانم این [illegible] از [illegible] کسان ممیز شما هستند با شراکت شفقی تا آنکه اکنون این سطور را مینگارد و تا [illegible] بیشتر از هم

[illegible] میدارد

مادام و فلان و فلان و فلان بیشتر از هم [illegible] شما میروند [illegible] را [illegible] میفرستند و [illegible] باغ میگذرانند فی الحقیقه [illegible]

صورت [illegible] هم [illegible] فرنگی نیست بلکه بیشتر [illegible] میاید و اگر دل را خواستند [illegible] آرند با [illegible] کنند خلاصه

وقت این است هر دو باره نزد شما معاودت کنم [illegible] خود [illegible] را غنیمت شمرده با کمال جد و جهد اهتمام میکنند [illegible]

ما را نهایت خوش [illegible] رفته است [illegible] اسباب تفریح و تعیش فراهم نیاورده [illegible] میکنند [illegible] شما [illegible] با [illegible]

[illegible] این [illegible] هر [illegible] رسانیده [illegible] شما [illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible]

تا آنکه . . . . شما را به [illegible] خداوند [illegible] را جمع [illegible] بدارد

این کاغذ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاغذ [illegible] جمع [illegible] [illegible] از [illegible] صنعت نامه نگاری [illegible]

[illegible] شما برسانم [illegible] [illegible] تمام مکتوبات [illegible] از [illegible] شاه [illegible] قسم [illegible] را [illegible] دارد

[illegible] مجبور بودم [illegible] او [illegible] رفتار کنم

[illegible] شما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بشما [illegible] اول

انکه کمال مهر را با من [illegible] داشت زیرا آنکه [illegible] در دفاتر حسب ولنب [illegible] زاده [illegible] فاطمه [illegible] ام [illegible]

[illegible] با [illegible] زاده [illegible] [illegible] میگذرد بنا برین نهایت [illegible] شده [illegible] حسب ونسب [illegible] آورده [illegible] گفت [illegible] او [illegible]

رسانید [illegible] تحقیقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد از آن [illegible] [illegible] تا میخواهد [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] اوقات [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد [illegible] امداد [illegible] [illegible] داشت اما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زن [illegible] [illegible] [illegible] حالت [illegible] [illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرده [illegible] از او [illegible] شد [illegible] آن [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در باب او [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

نزدیک بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] عرض کنم این شخص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مادام [illegible] [illegible] [illegible] صورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در ورود اطاق شما مشغول خواب بستم و امیدوارم که خواب خیری از شما حاصل شود

من از وصول این کاغذ نهایت متعجب شدم لکن چون فوراً آن شخص [illegible] مسیو دماندوین بود و فرض کنید چرا خوش بیاید که

اگر چه ~~[illegible]~~ خیرخواهانه چنان تقریر نمود و ما در اطوار مطبوع او بشخص بود متعجب شد و دارا او را در دل برسم عادیه بود [illegible] داد

~~[illegible]~~ تفحص [illegible] از این نقش [illegible] فوراً آن [illegible] مکتوب [illegible] نوشتم [illegible] روز [illegible] از [illegible] کاغذ

در روز [illegible] رسید اگر چه این کاغذ مبارک [illegible] است معهذا [illegible] باشیم از دیگر [illegible] رسانم

مسیو [illegible] من از توفیق شما چنان اطلاعی دارم و ما معلوم [illegible] [illegible] و [illegible] است و علاوه عقد و ازدواج

[illegible] این قانون [illegible] است که دختر [illegible] چون طفل مرده را [illegible] و [illegible] [illegible] است [illegible]

از [illegible] [illegible] و در وقت میخواستم کار از [illegible] است معلوم میشود تقصیر این دختر [illegible] است یا قانون [illegible] است یا از [illegible]

[illegible] است [illegible] اگر [illegible] در صورت [illegible] عدالت [illegible] این زن [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] اقلاً [illegible] تخفیف داده شود [illegible] رحم و ما شما میدارم

من [illegible] و [illegible] مسیو [illegible] این عبارت [illegible] خواهش مرا [illegible] آوردن [illegible] [illegible] [illegible] باید امر [illegible] را

[illegible] اگر [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible] باشد [illegible] [illegible] شما [illegible] از [illegible] [illegible]

و تا جواب کاغذ مرا نگیرید از [illegible] دست نکشید

مسیو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حال آنکه [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] امر مشغوف گشتم [illegible] [illegible] و کاغذ من

[illegible] [illegible] او [illegible] شده [illegible] سهولت [illegible] ادارات [illegible] رسید مسیو [illegible] [illegible] خوانده و کاغذ مرا مطالعه نمود گفت

[illegible] این کاغذ است از جانب من سلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و امداد و اعانت [illegible] است و [illegible]

او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

فوراً [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسیو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دختر بیچاره [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] در [illegible] اما [illegible] مسیو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دختر بیچاره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دختر بیچاره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دختر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کاغذ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زیرا که هر بدبختی بر دوش چنگیز است که برای ملکها مقرر شده است نه برای زنان چرا که ما همه هر روز میبینیم که ... تمام

میکنم که هیچ شخص معتبری بواسطه این قسم تنبیه نکند حاصل اخلاق مورد بحث بسیار تغییر قانون که درباب ... برای این دختر

مقرر نکرده باشد اروپی کمال بی انصافی است و اگر شاه میخواهد بفهمد که در هر حال باید تغییر داد ... میکند و مورد گفت تمام این امر

صورت خواهد گرفت اما هنوز وقت است برای اصلاح و تلافی و حتی بعضی قضات و قانون ناچار لازم است که قابلیت آنها بیشتر از

قضات حالیه باشد و اگر بعد حضرت اجرا نماید خانه موقوف از این قسم اشخاص که ... ترتیب ... حاصل خواهد شد بواسطه این قسم

اشارات که ... ناتلیه را متهم نموده و آینده از راه عدالت که ... خاطر ... دفتر ... باید ... موقوف کند

— و یک مورد دیگر نقطه سفید نامه کفیدمی درباب که شخص از بحیا وزن و دو گفت وکیل دو لوار ... مقام

این شخص قرض نداشت و ... بیان بجا امری ... طلب میخواهد قرض معمول بود هر این امر مطلب است مقارن

اما طلبکارها هیچ اعتنا به عجب و سبب این شخص نمیکنند و چند نفر دیگر ... بخانه او فرستم مجبور میکند از قرض معمول ...

گفت وکیل ... برخلاف قانون و وکلای ... برای چرا مگر ... ایشان ... داده برای آنها ...

جنین ... معتبر ... ناتلیه ... نموده ... آنها ... ناتلیه ... دختر ... شاه

درباب عفا ... خواهش ... داد ... اگر میخواهید ... ناتلیه ... گفتن ... بلتی نوده

اقوام این مقتول منیای فوراً گفتش و ... وکیل ... دیگری ... ایشان ... فرستاده این قانونها

کار منی آمده که ... میکنند ... که بخواهیم و ... این امر کافی است ... شاه ... تمام ... قسم تقصیرات

خیلی ... و ... در مقابل اعیان وزارت ... تقاضا ... تقریباً ... گذشته تجدید ... منی

این امر ... ما ... که ... خود ... از طرف ... خواهم شد ... ملتفت ... مردمان حالی ...

ایلچیگر ... منی این حرفها ... شاه ... آنها را ... نگاه ... بیگم ... میرسید

اینها ... هست ... اعلیحضرت ... گفت وکیل ... هستند برای نجات ... آن اعلیحضرت ... شاه

گفت منی نمیتوانم برخلاف قانون کاری بکنم

هنگامیکه شاه این کلمات را ... آن ... جوان ... شاه ... در حالتیکه ... خوشنودی ... محبت ...

شاه گفت منی خیلی میل دارم ... اما نمیتوانم آن ... که ... تمام ... مرا دوست ...

... که ... تا اینکه عرض مرا شنید شاه ... گفت ... کار ... است ...

... منظور ... شاه ... است ... شاه ... گفتن ... ایشان ... گفت

... از جهت نجات پدر خود مرتبط با ... کشتن ... هستید

در مهربانی و بخشش و ادراک و اقدام ایشان [illegible] شده و اعتنای [illegible] از طرف [illegible] شده

و این ترتیبات انسانیت مرا [illegible] و این امر اسباب راحت [illegible] داده [illegible] شده و [illegible] گفتن [illegible] این از جانب ما

ترتیب داده بود و اسباب شهرت [illegible] در این امر [illegible] مردمان [illegible] داشته

و دیگر از [illegible] انسانیت [illegible] در این قسم [illegible] شوم

این امر در [illegible] رسید [illegible] بمبئی [illegible] شاه [illegible]

بود و در این سفر [illegible] همراه ببرد [illegible]

و در سفر اول تا [illegible] حضور [illegible] در سفر دوم بود و شاه [illegible] همراه ببرد [illegible] این قسم

در روزنامه‌ها انتشار دادند معلوم [illegible] شناخته شد یا [illegible] خانه را

در مدت اقامت من در بمبئی [illegible] در خانه برادر [illegible] بود [illegible] حضور داشت

تمام [illegible] ترتیب داده [illegible]

تفنن و مشغولیت خاطر را فراهم آورده [illegible] از بمبئی عازم شدم [illegible]

شاه روز بروز [illegible]

بعد از فوت پسر خود [illegible] این مکان [illegible] صنعت [illegible]

من آنجا یک منزل بسیار قشنگ ساخته‌ام و امیدوارم [illegible] در میان [illegible] بمانم و در آنجا استراحت [illegible]

تمام [illegible] استراحت [illegible] داشته‌ام و امیدوارم [illegible] اگر [illegible]

بطرف آن [illegible] میکردم و یک قسمت [illegible] دقیق [illegible] باید

شما [illegible] در خاطر داشته باشید [illegible] آن [illegible]

فراموش [illegible] در باب [illegible] در باب انقلابات

خارجه [illegible] در باب آینده [illegible]

من [illegible] بمبئی [illegible]

و [illegible] داده بود [illegible] دست داده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس از بلیط از هم دیدیم که دیگر کسی نیست

من از این عزیمت [illegible] متعجب شدیم و گفت میل داشتم با بقیه [illegible] همانروز [illegible] بشنو گفتم ادامه بده [illegible]

با کمال دقت حرف مرا گوش داد و گفت به این اتفاق در زندگی شما واقعه عجیبی است و از این مطلب [illegible] مسعود [illegible] نمیکند من جواب دادم

در چه لازم گفتم است و این شخص [illegible] در صورتیکه از او هیچ بدی ندیدیم اگر باو بد رفتار کنیم [illegible] و از آنکه

نمی رسد آقا از روابط [illegible] میدادم که [illegible]

صحبت [illegible] خاتمه شد و من خواهرم [illegible] در رابطه [illegible] و از این کار [illegible] بعد از اطلاع من [illegible] و خواهش کرده در باب

تحقیقات لازمه بعمل [illegible] مسعود [illegible] از آنجا که [illegible] است و [illegible] قابلیت [illegible] خود [illegible] که

هیچ [illegible]

منظور [illegible] وضع این کاغذ [illegible] عجیب [illegible] احتمال دادم [illegible]

نمی [illegible] است [illegible] مطالعه نمودم

ما دوم [illegible] از جانب شما [illegible] تمام اقدامات [illegible]

در منزل [illegible] مردم [illegible]

اگر بخواهید میتوانید حرفی که [illegible] داشته باشید [illegible] مردم در وقت [illegible] مرا می شناسند من شما نصیحت میکنم و میبینید

[illegible]

[illegible] خواهید دید

و اگر دفعه دیگر مرا ببینید با زنده ها وداع میگوئید

دقیقه من این کاغذ [illegible] وحشت [illegible] خواهرم [illegible] گفتم [illegible]

آن شخص [illegible] وحشت [illegible] شد [illegible] در موقع

اصرار [illegible] تحقیقات [illegible] زیرا [illegible]

[illegible] که [illegible] از آن شخص [illegible]

[illegible] مسعود [illegible]

و از آن وقت به بعد تا دو هفته [illegible] از این شخص عجیب نرسید

[illegible]

روداده‌ای من با این شخص عجیب بهمین ختم نشد بلکه بعدها او را دیده‌ام و تفصیل آن را در موقع خود نقل خواهم کرد اکنون روی تا حکایتی بیان کنم که از طرز خود دیگر

شنیده‌ام [crossed out] تمام با تدبیر نهایت تعجب خواهید کرد ثم خواهم من و مسیو ساریتی نیز سفارش کردم تفسیر در باب [crossed out] واقعه غیب گویی زن

اظهار شاه نمایند و ما از او این یقین من با حقیقه‌ها و کمال اندیشه‌های این دربار از بس مفهوم شده معلوم گشت که در میان منجمین این واقعه را

با تفصیل تمام شنیده‌ام برای شاه حکایت کردم او با کمال دقت گوش داد و بطور تکرار حکایت مرا تا آخر شنید بعد گفت عجب واقعه عجیبی است

لعلهٔ من خیلی خوب گفتید تحقیقات بیش از این نباید زیرا که از اوقات در چنین موارد شخص برای هیچ چیز بلاد عظیم [illegible]

ملیار نظیر این در خانه ما واقع شده است

این حرف شاه اسباب تجسس من گردید و از او خواهش کردم که تفصیل را برای من بگوید شاه گفت مقالت غیر این مطلب بسیار بگوییم ایام قدیم مطالب

خاص گفتنی که رفع جنس نیست اما چون این واقعه در بسیار از آنها رسیده اظهار آن هرگز ندارد و کسی تا نهایت بسته

در این مطلب از من شنیده در آنها خوشی ملکی و شب تا که فوق باشد من وعده کردم و تا دقتی تو با از روی زنده تو حلف وعده

شنیدم

شاه گفت در سنه آخر ماه گذشته (سنه ۱۷۰۰) در اواخر ماه ... پدر تقی من لوئی چهاردهم و مادام دمنتنون (معشوقه او)

روزی بعد از انتشار این اتفاده همراه نزد فنیلون رفته استشاره نمایند آیا ما که آینده اسباب خوشی تخت خواهد شد یا نخیر و ما هر دو

مبتلا شده بود با هیچ کار رجوع کرد و مادام دمنتنون مجبور گردید تفصیل سوء حال بیک زن از محارم خود اظهار کرد داده وعده گرفت

از زنهای چنین شخص را پیدا کند زیرا در رخلاف مراجعه عکومت این قسم غیب گوها در پاریس کثرت داشته

در صورتیکه آن خانم عقب غیبگوئی بزرگ میگشت شاه و مادام دمنتنون با وجود شعور و کفایت خود در باب نتایج این اقدام تشویش

و مضطرب بودند این بود که بعض خودشان سوء مکنت در تماشا بهره مند باشند و ما از طرف دیگر کوچکترین ضعف و بی جهتی از این امر داشته

و نتیجه مشاوره آنها این شد که بنا بر این امر دست کشید بلکه باید معشوق خود نفع و با هم تعدادی شعبده را از محارم با فلان زن

از غیب گوی استشاره نمایند و این امر نتیجه هر دوی آنها بخشیده بود و ما تازه آن هنوز در خاطر مردم عقاید باطله باقی مانده بود

چنانکه در زمان لوئی سیزدهم جمیع مردمان مشهور در رابطه عقاید باطله خود مشهور بودند ما با خاطر شده‌ایم با سلطان تردد و جرئت

این نقوه صحیح است در بعض از غیبگوها که به موقع وقتی رسیده بودند در عقاید بی اعتقادی خلاف و مردمان نفیه در قوت حیرت داشته

هرگز شخصی در دو آمد جهت آنکه در طبیعت بشر امر از ده علاقه‌ای هست و ما نیز فهمیم و ما هستیم و همه آنها انکار نمی‌شده نیست .

شاه بعد از این تمهید مقدمه مختصر گفت روز بعد دوست مادام دمنتنون مشرف آمده گفت در بعد تفکر زیادی یک نفر زنی محرم پیشر تقی

تعلیم دارانکه چنین ما هر زنی را پیدا بکنیم و نیز مردمان غیب که رجوع نمودن ما را امتحان بکنند رو بفرستد و از این خیال منصرف شد

مادام دمنتنون چندان اهمیتی باین حرف نگرد و خود ببین نسبت به پادشاه معلق شد و این خیال او بعد ترقی رسید و رو

خانم عضد الملوک نفوذ کلی بر خیالات شاه بهم رسانیده بود بنحوی است که شاه در هر مورد تقرب او را قبول میکرد و هر چه او میگفت از حرف او تجاوز نمیکرد

در ذهنیت خلقی منحرف شده است که در باطن در ارادت خود ثابت قدم بود

در خانه او زنها بودند هم نوکر او بودند هم بودند مانند بعضی اشخاص بود در خانه کسی جا میگیرد و با شغل آنها معلوم نیست خانم اندرونی کنیز نظارت

فرزندان مع ... سفید بهره او بود و کارها را او پیدا میکرد در باب رفتار آنها مراقبت داشت مراقبت میکرد کنیز اهل ... است آرد

او تحقیق میکرد مقدم جمیع کارهای خارجه هم خلوت میکرد و همه داشت ... بسیار خوب بود داده میشد در قصر بیرونی در عمارت بالا رام

دختران میخواستند ایشان را رام داشته باشند تقدیر داشت و گفت داشت و برای او پیدا کرد عیب کار را با او گفته بود و چون رام

داشتن ... بسر پوشیده داشت ... تفصیل ... را اظهار کند

هر روز بعد از ادام دستور ... بنحوی که کسی اطلاع پیدا نکند ... بود ... و دعا میکرد ... آینه ... خواهد کرد

و اطوار ... تقریر میکرد ... کتاب ... دفتر ... او را ... این گفتگو ... سعد ... اما

پاره‌ایست ... ملتفت شده ... بود ... در ... اتفاق ... میکرد

هر روز جا عیب کرده خواهم کرد ... داده ... خواهید .

بادام و دختران ... این ... خیال او ... بلکه موافق میل او است با این ... همه ... کرده بود ...

دختر ... بود و در یک خانه از ابنیه سلطنتی واقع در ... ادام ... از حیث ... که ... داشت

نیز ... شده ... بادام و دختران ... از ... نصف شب که شنیده ... بود ... در ... از

تمام اهل ... از این واقعه خبردار ... مطلب ... نفر ... داشت ... و شاه ... ملک

ملکه ... امر ... اطاق ... بود ... تا ... از این امر مطلع نشوند

از ساعت ... او شاه ... بادام و دختران ... در ... که ... بود ... شده ... رسیده ... اطلاع یافت

روز ... رفته بود این شخص در نصف شب ... بعضی رسوم ... بود

روز ... معلوم میشود ... تا آن وقت ... خیال ... این ... میخواهند ... کنند ... آن ... شده ... مرد و زن

هر ... سر ... بود ... اما ... آن شخص شاه بود ... معلوم ... شد

در ... با ... رسوم ... بود ... آن ... نمازها خوانده ... استمداد ...

و ... در ... انقلاب عجیبی ... بود ... آن ... دختر ... انتقال ... داد ... آن ... فلان

او فال شاه ... و بادام و دختران ... که ... در جمع ... خواهد ... در ... ایران

... بسیار ... رسید ... داده ... آن ... گرفته ... بود

و گفت آن روزیکه شما بخواهید بدانید در جوف این بسته چیست تمام خوشبختی و اقبال شما بر طرف خواهد شد اما اگر میخواهید

که خوشبختی شما روز بروز در ترقی باشد و باوج اعلی برسد باید در هر عید بزرگ [illegible] و با شکوه و صعود [illegible]

یک بتخانه ببرید این بسته را بزنید بطوریکه ذره از آن کم بیرون بیاید این کار را بکنید تا عمر دارید خوشبخت خواهید بود

شاه این امانت را خوب نگاهداشت و [illegible] قسم خورده که آنرا ابدا باز نکند و انعام زیادی بکشیش داده و کشیش [illegible] بطور

از نظر ناپدید شد اما مردم نفهمیده بودند که [illegible] برای مراجعت [illegible] اما اگر [illegible] اطلاع گردید

بعد از چندی خبر رسید که همان روز [illegible] شارل [illegible] پادشاه اسپانیا [illegible] وصیت نامه خود [illegible]

دلیل بود [illegible] قرار داده فی الحقیقه ارث بزرگی بود چنانکه [illegible] تا چهاردهم [illegible] این دلیل صدق اقوال [illegible] کرد

شاه هم [illegible] نیست [illegible] بنا بر این با کمال دقت هر روز عید بتخانه بر آن بسته میزد

ولی بر خلاف [illegible] اقدامات پادشاه [illegible] و شاه تعجب داشت در این اثنا [illegible]

روزی در خانه مادام [illegible] حضور داشت و صحبت از [illegible] بمیان آمده [illegible] وحشت انگیز [illegible]

و بطوری با عبارات موثر [illegible] چهاردهم و مادام [illegible] سکوت [illegible]

نهایت [illegible] شده [illegible]

که شاه آن بسته را باز کند

لوئی چهاردهم هیچ [illegible] وحشت [illegible] از این کار [illegible] رفت

بسته را آورده و آنرا در حضور مادام [illegible] کشیش [illegible] در میان آن [illegible]

[illegible] شاه [illegible] در میان آن [illegible] وحشت انگیز [illegible] دیگر

[illegible] تا مدتی از این [illegible] بیرون [illegible] نماز [illegible]

[illegible] آرام گرفت

[illegible] اول [illegible] انتقام [illegible] شاه هر [illegible] بتخانه [illegible] آن [illegible]

[illegible] طفل [illegible] شد

لوئی پانزدهم [illegible] این حکایت عجیب [illegible] این حکایت [illegible] وحشت [illegible]

[illegible] آن حالت [illegible] انقلاب [illegible] شاه [illegible] که

[illegible] شاه گفت [illegible] از این قسم اتفاقات [illegible] شوم [illegible]

[illegible] بهتر است [illegible] مطابق [illegible]

[illegible] این حکایت [illegible] شاه [illegible]

بشر خود خیال کرده‌ام و صحبت شاه چنین است و به خاطر نقل کردن این حکایت مرا از عهده‌ی چه تعجب گیری خود داشتم تنزل [illegible] حال حکایت را

در بشر خود معنی کرده‌ام زیرا که در این قسم مطالب به طولانی داشت شاه عادت داشت که چون تاریخ خارق العاده می‌شنید در روزنامه خود ثبت

میکرد و آنها را جمع می‌نمود و میل حکایت کردن آنها داشت و فی الواقع با مهارت و سلیقه خوبی از عهده این کار بر می‌آمد

در همین اوقات بود و زنی دیگر که در شیوه ملاطفت و مهربانی خود به او دست نهم از شاه [illegible] در [illegible] شاه صورت

نشان دربار بود ملاحظه کنم اسم جمیع زنهای شاه با من [illegible] بعد [illegible] در مدت اقامت ما در [illegible] عیشها و جشنهای دائمی ترتیب داده شده

من با شاه همراه بودم و او را از او مفارقت میکردم و اگر بعضی از اشخاص در میان شاه نسبت به من [illegible] داشتند در آن مورد [illegible] شبها

را با زدن و [illegible] دائم در همین [illegible] می‌بود و [illegible] در [illegible] بود [illegible] آنچه من [illegible] به پرسشهای [illegible] نیز [illegible]

و این [illegible] در آن جیران رفاقت و فرزندهای خود بعضی زنها [illegible] بعضی مردها [illegible] ترس تنزل

برای من خواهم آورده [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] بگویم در جمیع احترامات و اعتبارات [illegible] ملکه را [illegible] بیاورده [illegible] ازدواج [illegible] ترتیبات

[illegible] را برای توصیف من ترتیب میداده و هر وقت [illegible] نسبت به من [illegible] شاه رغبات [illegible]

و نسبت به من و دیگر [illegible] بیشتر از آنکه نسبت به [illegible] التفات میکرد مرحمت داشت [illegible] در خانواده [illegible]

که از این شعبه در این [illegible] شاه نجابت آن خانواده را بیشتر از نجابت خانواده خود [illegible] زیرا او از زمان [illegible] آن

خانواده علاقه خود [illegible] سلطنت منقطع ساخته بود [illegible] شاه [illegible] در این باب حکایات زیاد است [illegible] اینجا نمیتوانم

حکایات و قصص [illegible] شاه در باب این شعبه با عظمت خانواده خود بیان [illegible] اظهار کنم

[illegible] دیگر [illegible] با [illegible] آشنا [illegible] در [illegible] ناصرالدین شاه [illegible] جیران [illegible] حکایات

و قصص [illegible] در باب [illegible] دنیا [illegible] دیده [illegible] میکردند [illegible] ترجمه [illegible]

و با [illegible] ناصرالدین شاه در باب [illegible] صحبت میکردم اظهار داشتم [illegible] ملت

روزی [illegible] عصیان [illegible] بنابر [illegible] اگر [illegible]

[illegible] اظهار [illegible]

امور ماضیه [illegible] مردم [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] اظهار [illegible] حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] حق [illegible]

گفت ناصرالدین شاه [illegible]

با نقاب آهنی در محبس بوده است نیز شنیده بودیم [illegible] گفته اند با شاهزاده سلطنتی نسبتی دارد و یا تمام این مطالب در خیال من مخلوط با هم

بود آنها حرف گفت دلداماری در خاطر من اثری [illegible] کرده بود و در یک [illegible] صحبت از نقاب آهنی میان آمد من از [illegible]

در تفلیس پرسیدم که عقیده شما در باب این شخص چیست گفت راستی این است که من در باب او چیزی نفهمیدم نه این است که در [illegible] فهمیدن

این مطلب سعی کرده باشم معشوقه داشتم از یک خانواده عالی رتبه اسمش ماد موازل دو لیان بود چنانکه با رئیسهای مطلع خواهرش

است نیز راه داشتم این خانم خیلی میل داشت در یک کاری کمک کند [illegible] مطلع طرح [illegible] شد از او خواهش کردم

که از پدر خود که [illegible] سلطنت بود سر نقاب آهنی را بپرسد و به من بگوید خانم تمام اهتمامات خود را بکار برد و لیکن پدرش ابداً اظهار

نکرد و گفت هر قدر این سر از دهن یک نفر [illegible] شد [illegible] بیرون هم نباید گمان میکنم خود شاه هم این مطلب را نمی‌داند

بلکه اینکه کار در خیال [illegible] با دو [illegible] این بار [illegible] نیز گفته که عقیده دیگر در این باب [illegible] آنچه عقاید باشد

دادن این است که این شخص غیر معلوم [illegible] آن [illegible] بودم با این کلمات [illegible] آن [illegible]

گفت دلداماری [illegible] در این باب بیشتر اطلاع هم بر [illegible] هنگامی که شاه [illegible] رشته صحبت را با [illegible]

هنگامی که اسم نقاب آهنی را بردم [illegible] در بدن [illegible] گفت آیا [illegible] بیش از این حکایت

هیچ صدقی نیست گفت خیر [illegible] نیست اگر در این باب گفته اند [illegible] است گفتم [illegible] شام حرف ما [illegible] در تفلیس [illegible]

شاه گفت [illegible] گفته است گفتم چیزی نگفته است همینقدر گفت [illegible] نقاب آهنی را شما نمیدانید شاه گفت [illegible] الان [illegible]

خیلی احمق است [illegible] حقیقت را میدانم و تفصیل این امر شوم را در کمال خوبی میدانم من و [illegible] را [illegible] گفتم [illegible] حال

[illegible] هیچ نمیدانم و حالا . . . شاه [illegible] گفتم گفت شما از [illegible] هستید و با کمال [illegible] اسرار [illegible] را [illegible]

گفتم چیز [illegible] شنیده است [illegible] گفته است شما این مطلب را [illegible] بیشتر [illegible] هستم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] با [illegible] خیلی خوب [illegible] است [illegible] از [illegible]

جواب گفتم [illegible] که شما میدانید [illegible] نقاب دار [illegible] خواهید گفت [illegible] گفت [illegible] این سر را [illegible]

اظهار [illegible] این [illegible] که باید [illegible] گفتم نمیخواهم [illegible] شاه [illegible] ندارا [illegible]

خواهم داشت [illegible] گفت [illegible] گفتم از [illegible] آن [illegible] وقت [illegible] از [illegible] . . .

شاه [illegible] رسید [illegible] یقین [illegible] از [illegible] گفتم [illegible] در [illegible] بگوید تا [illegible]

[illegible] در [illegible] در باب [illegible] است شاه گفت [illegible] بیشتر از [illegible] حقیقت

[illegible] شاه [illegible] عنوان [illegible] که از [illegible] آن [illegible]

[illegible] شاهزاده سلطنتی [illegible] و از [illegible] اند [illegible] یا [illegible]

من کار را بهر مطلب مرحمت مخصوصم نامه پنجشنبه [illegible] با او زندگی میکردم [illegible] نتوانستم بفهمم [illegible]

هستند [illegible] نهانی [illegible] از راه عشق [illegible]

— قبل از آنکه به وقایع مهمتر بپردازم آرزو دارم در باب [illegible]

میسیو [illegible]

در مقدمه شرح تفصیل [illegible] زندگی [illegible] حقیقت حال [illegible]

[illegible] گفته است و حال آنکه این امر دروغ است

اما دوام [illegible] انقلاب [illegible] انتقام [illegible]

دیگر [illegible] از اتفاقات [illegible]

[illegible]

میکردم [illegible]

اتهامات [illegible]

همین [illegible] باشد

اگر [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] مجبور [illegible] حادث [illegible]

[illegible] نمیخواهم [illegible]

[illegible] از اتفاقات [illegible] داشته‌ام [illegible]

[illegible] داشتم [illegible]

— [illegible] از این [illegible]

[illegible]

[illegible] قرار داده [illegible]

[illegible] اطاعت امر [illegible]

[illegible] استهزاء [illegible]

[illegible] داشتم [illegible]

اگر برادر [illegible] در باب اتفاقات [illegible]

طلب عفو و اظهار چاکری کرد .

فصل نهم

برخلاف آنچه تحقیق مرگ [illegible] انتشار داده و [illegible] شخص [illegible] رابطه [illegible] اظهار [illegible] نموده [illegible] رشته الفت [illegible]
او را [illegible] دعوت نمودم [illegible] هم [illegible] آن زمان [illegible] گمان نمودم [illegible] این [illegible]
با ما [illegible] صفت [illegible] خدمت [illegible] منسوب ساخته‌اند ولی [illegible] معقولیت [illegible] از [illegible] رفت و مرگ [illegible]
همینکه شنیده [illegible] رسید [illegible] سرهنگ‌های [illegible] قشون سلطان بود در وقت [illegible] امر کردم [illegible]
[illegible] درباره [illegible] خدمت را گذارد .

و زیرا [illegible] منصب [illegible] که [illegible] احترام [illegible] فقط به [illegible] خانواده [illegible] بلکه [illegible]
تفصیل این [illegible] مرگ [illegible] انتقام [illegible] اظهار خصوصیت [illegible]
شاه [illegible] که [illegible] پایان آمد [illegible] مرگ [illegible] منصب کاپیتانی
قشون [illegible] خاصه [illegible] که منصب [illegible] خدمات [illegible] استحقاق شاه

آن منصب را بار دیگر به [illegible] شاه [illegible] داد

باید تقریر نمود [illegible] مرگ [illegible] شاه آمده [illegible] مشتمل [illegible] شاه [illegible] منصب
کاپیتانی قشون سوار خاصه به مرگ [illegible] داده شده [illegible] و حال آنکه مرگ [illegible] متقلد شده بود
این امر [illegible] بیش از پیش دشمن [illegible] از فرط تغیر [illegible]
مرگ [illegible] از [illegible] منصب داشت [illegible] شاه [illegible] کرد
[illegible] مرگ [illegible] ذوالنورین [illegible] شاه [illegible]

[illegible] او طلب اعتماد نماید .

رئیس [illegible] وزارت [illegible] شخص بود [illegible] به عنوان [illegible] این شخص [illegible] قابلیت [illegible] در اداره امور [illegible]
[illegible] قابلیت [illegible]
[illegible]
کشف [illegible] مرگ ذوالنورین [illegible]
خلاصه [illegible] شخص معزول شد [illegible] از دربار [illegible]

از هر دو آمده خوراک میخورد مدتی داشت خوف الله درازمدت تا به ترکیب اطوار و شرح طرز رفتار او مطلع آنها در تحت این ظاهر [illegible]

پیش داشت تیز و سریع الانتقال خیال داشت وسیع با جدت و کفایت او شاید از این مطالب بیگانه شده از این عبارت و پرداخت

و جوابات و آن بسیار به جد [illegible] و هیچ وقت عنایت نکرد از نظر و علمای بیرونی بقدر ذره ممتاز نمیگردید و مهر تقیش دل انداز جهان با مردم [illegible]

رسا زنده بود تا وقتی که شرف او در وزارت اعمال او از روی شهامت نقل و ترتیب هر کس عادات با شان کار وزیر [illegible]

طول نکشید و شهرت در [illegible] و رشته کار از دست از میان رفت هم وقت وزیر باین در هم طرف شد او بیکار بود میرود و

فی الحقیقه هر کس هم میداند که عادت مردم نسبت به تغییر و ثبات سابق با نسبت بعد او میگیرد این داستان هم بعد از وزارت بگوییم در ترتیب

او هم این کار بود دیگر از اوقات مردم بعد تقریر او [illegible] فقط در خیال این امر نرسیدیم

دیگر بعد از وزارت هر کس از نقطه نظر میدانست ... در زوال برای رسیده و انتقام تازه با بخشش [illegible] یک لحظه

در عهد او که کار خود سرنوشت دیگر و دیگران را باز بدیده گفته تقصیر این هم کار معلوم است و لازم نیست حرف [illegible] او [illegible]

دیگر برای خاطر آوردن این مطلب اسباب افزودگی است اما بنا بر اطلاع خواهم داد در صورت این محاکمه [illegible] و پس پرده هم اتفاق

روی داده اسباب خرابی مجلس دیگر از اینها نمیگیرد

سعدی [illegible] ... برتو نهاد و دیگران را که حرف دیگر سرنوشت داده و تقصیم به جای دارد خود این روحی نیست مرا نظر هیچ میگفته [illegible] دل [illegible]

و اما اینکه هم از این تقصیر [illegible] از بابت تقصیر [illegible] او [illegible] نیامده بود وقتی که مثل این عادت حضرت [illegible] آمد

امر را عمل باطفاف نمیکند از نظر و عموم اهالی نیز با کمال اشتیاق او به تربیت او میرود [illegible] در مقابل تمام این [illegible]

ابتدا الکون کار را مشکل یا وضعی تقویت و در دربار دولت [illegible] او خوش خلقی داشت [illegible] شاه این حالت او بعد

منقلب شد و روز روزی در مقام رسید دولت و الکون چه برای او دارد چنانچه معلوم میشد که حالت او تغییر یافته است گفتم چه باید

باشد همین محاکمه او اسباب پریشانی او است از روزی که معلوم شود که کار او به خواهش شاه گفت این بیچاره [illegible] (اوراق [illegible])

با او مال [illegible] را بهم بیاورد از هر کس [illegible] است که طرف حاضر آنها را از [illegible] کن حرفی نخواهم زد حق او

الفاظ کم نمیگوید که هم میخواهد این را از رعیت شاه اسباب شغف نمیکند نیز حاکی سؤال [illegible] او از معنی او لفظ این عالم [illegible]

اسباب خرابی خواهد شد از جهات اهالی هر از قسم اسباب فرو کار دیگر بیاید میرود و [illegible] ... خواهش شد حق حالت

از رعیت شاه شود و دیگر مرتفع باد اظهار کردم گفت اگر شاه [illegible] برای رفع [illegible] خوش نیست [illegible] الکاف میدهم

و باد [illegible] خود [illegible] که [illegible] بیاید تقصیر خود را عرض خواهم کرد

دیگر [illegible] در باب این امر دیگر نخواهم گفت زیرا [illegible] خواهش الکون برادرم بعضی حالات که باید در هم ... نسبت

در ابتدای زمستان ۱۲۷۲ [illegible] خلیفه تاریخ عازم دربار بود اتفاق این گشت [illegible] بهتر از اتفاق [illegible] خود بود و در [illegible]

در سندهای خوانا باشند ... در این خلافت خوشنود در باب ... اسراف ... این کشیش در ... کالسکه دیدم ... آن

در بسط تفاوت با یک عراده شکسته و خانم خوش صورت که ... پیرمرد ... از آن کالسکه پیاده شده بیان گلگی ...

و بدیهی است چه کار کند خلیفه مزبور از آنجائیکه شخص عالی رتبه و مؤدب و ملاطفت بود کالسکه خود نگاه داشته پائین آمده رفت پیش خانم

تکلیف کرد در کالسکه او نشسته ... خانم ... ناز و غمزه ... داده ...

نموده گفت میخواهم ... خلیفه ... اصرار کرد خانم ... در کالسکه نشسته راه افتادند

صحبت ... خانم ... خوش صحبت بود خلیفه نهایت محظوظ گردید چون خلیفه کار را در قصر سلطنتی ...

کالسکه خود را تا جلو محوطه قصر راند ... از میان ... عمارت ... در ...

دور آن ... مردم ... از عقب ... آن خانم محترم ... خوا...

خنده آن خانم گوردان معروف بود ...

... آن شاه ... [illegible] ...

سرکه ... از ... این مطلب ...

... شاه ... [illegible] ... خلیفه ...

الکسودریم گوردان ... میدانند

این حرف مناسب ... خلیفه ... خلیفه‌های آن زمان عیاش‌ترین ... مملکت ... فقط ...

منتهی نمیتوان ... عاشق و معشوقه ... نقل میکنند اما بیشتر از همه کس ...

در باب ... سلیقه ... بهتر ... در ... خلیفه ... خانم ...

با خلیفه ...

این خلیفه ... سلیقه ...

... خانم عالی رتبه ...

...

از طرف ... خانم ... عشق ...

خلیفه ... (... عشق ...) رقیب ...

داده اما چون ... خلیفه ...

آن ... [illegible] ...

اما هر روزه در این باغ گفتگو کردم بس است اکنون باز شرح حال خود مختصری بشاه دادم [illegible] ظاهر [illegible] مرحمت [illegible] اما باز

بود شاه [illegible] و کالسکه ناتمام را تماماً بخشید تجار تهران [illegible] یک قطعه از آن را اجاره کرده [illegible] و حالا قوری [illegible] هزار تومان

میداد هر ماه و امیر [illegible] حالا [illegible] را این قسمت [illegible] داشت در فکر خواهش [illegible] آن را از شاه [illegible] در خواست کنم چون آن خانم

دوست داشتم با حال [illegible] خواهش [illegible] و قتی این مطلب بشاه [illegible] و شاه [illegible] گفت حال [illegible] از این که

خواهش شما را نمیتوانم قبول کنم و بعد از یک دقیقه سکوت گفت نمیتوانم [illegible] قبول کنم [illegible] شب [illegible] دادم دو کالسکه [illegible]

یکی از خواتین دربار خود بخشیدم [illegible] من با کمال تعجب گفتم [illegible] داده اید [illegible] نادرست داده [illegible] گفت

خیر [illegible] قشنگ [illegible] داده ام گفتم [illegible] جمع میشود [illegible] از این امر [illegible] راه [illegible]

شما را [illegible] کردم من گفتم [illegible] کمال [illegible] داشته ام اما ترجیح میدادم [illegible] امیر [illegible] میداد و به

گفت من سعی خواهم کرد [illegible] کاری نمایم او با این خانه خود همیشه بطوری [illegible] ندارم [illegible] مادر [illegible] آن کار را

[illegible] را [illegible] خواهر او [illegible] دشمنان [illegible] شما هستند

بعد از چند روز شاه [illegible] هزار [illegible] و [illegible] امیر [illegible] دادم او [illegible] داشت هیچ دیگر از آن [illegible] بود؟

توسط [illegible] از [illegible] نفهمیدم [illegible] امیر [illegible] این [illegible] شرح [illegible] یکی از [illegible] خود [illegible] بود

واقعه آخری که بیشتر [illegible] مرا [illegible] داشت از اینجا بود و این حکایت در همه جا انتشار یافت و دشمنان من از آن [illegible]

[illegible] در همه جا انتشار دادند و تعبیرات زیاد از جانب خود افزودند

در این سال اتفاقات عظیمه زیاد بوقوع رسید در سنه ۱۳۲۰ [illegible] دختر [illegible] در زاویه [illegible] واقع در [illegible]

از آن جمله ترک دنیا نمودن [illegible] خانم [illegible] از همه [illegible] بود از آنجا که [illegible] شکوه و تجمل [illegible]

[illegible] و زندگی [illegible] را دوست داشت در میان مردمان شهرت [illegible] و عیش و عشرت دربار [illegible] ریاضت معتاد گشته [illegible] در زاویه [illegible]

حالات [illegible] و ملاطفت او بطوری جاذب قلوب آشنایان [illegible] او عقیده [illegible] این خانم در [illegible]

[illegible] داشت در [illegible] بعد از اینکه ترک دنیا [illegible] خود [illegible] این خانم را [illegible]

دانسته [illegible] او [illegible] قرار داده [illegible] خود [illegible]

شاه در [illegible] دختر خود [illegible] از [illegible] مانع [illegible] چند [illegible] شاه اجازه ترک دنیا [illegible]

[illegible] شاه [illegible] خود [illegible] شاه [illegible] خود [illegible]

در قلب خود [illegible] روز بعد از [illegible] دختر خود [illegible] میخواستم [illegible]

[illegible] در دل [illegible] پیدا [illegible] از [illegible]

روز چهارشنبه قبل از عید فصح بود که پرنسس در ساعت هشت صبح با مادام گیستین در کالسکه شاه که روز قبل برای وضع خود حاضر ساخته بود نشسته

از درهای عمارت خارج شده بود و چون انگه خواهرهای خود را خبر کرده باشد با یکی از امنا فقط [illegible] دیگر مستقیم برای او [illegible] داده در سینت دنی

روانه شد و از آنجا مادام گیستین را فوراً معاودت داده برای پادشاه و خواهرهای خود خبر داده که در آنجا این خبر و قصه اسباب تعجب بسیار

بزرگ گردید و همگی متوحش از آن بود

مادام اوکتاوید و مادام [illegible] و مادام [illegible] و خواهرهای او باشند از این امر متعجب فوق العاده شدند [illegible] با این خیال مخلوط بود

و از خواهرهای خود [illegible] داشته و چرا این مطلب را تا آن وقت مخفی نگاه داشته است گویا این تصمیم مادام لوئیز [illegible] انتقاد [illegible]

بود در حق آنها و شاید این بوده که آنها را نصیحت میکند و چیزی دیگر نیابند

بمجرد انتشار این خبر [illegible] آمده در باب [illegible] رفته روزنامه ها رسیده اند آیا در این باب تمام جزئیات این نیت را از روز احتیاط

گفتم خبر فی الواقع از اول از روزی خود تمامی میگفتم و من از آن میدانستم که در شاه فوراً [illegible] نسبت به [illegible] شده از این جهت

جواب دادم و من نیز مانند سایرین متحیر شدم و قبل از وقت هیچ اطلاعی نداشتم و فقط شاه بود دوم اظهار تأسف زیاد کردم

از آنکه او با دختر خود [illegible] مفارقت نموده است شاه گفت آیا میدانستم [illegible] که شاید این بود و این امر از سر اراده او انجام شده باشد

اگر از دست رها نمایند برای ممانعت او به کار بردم نامه بخشید من گفتم البته پرنسس لوئیز [illegible] خواهر شد جواب داده و خبر

[illegible] نکنید و اینقدر باشید پرنسس لوئیز بیشتر از خواهرهای خود [illegible] در باب تجارت روح خود فکر میکرد در باب امورات [illegible]

اسباب او نیست به امر الهی است او کسی که این خیال را به مغز خواهر [illegible] بود در دو سال مقدس در این دنیا [illegible] بخشاند و هم چیز را برای مطلب

[illegible] ما مهر و محبت [illegible] جستجو چیز [illegible] دیده [illegible] خود فارغ باشد [illegible] ذره قید داره

[illegible] که با وصف اینکه مانند سایرین دربار [illegible] آنها [illegible] و حرفی نکند از این شرح در شاه در باب مقدسین بیانی نمیخواستم

از حیثیه خود داری کنم و به مطلب صحبت را تغییر دادم

از بعد مادام [illegible] را همین طرح آمده در باب پرسیده و خوب در باب مادام لوئیز چه عقیده دارید گفتم عقیده [illegible] نیست [illegible] او را مقدس

لکن عزیز زن دیوانه ایست آیا حالا زمان ترک دنیا و زهد و عبادت است حالا هم در آنجا چه خواهد کرد [illegible] کشیشها خواهد کرد

و بعضی امور مذهبی هست و روز اسباب عذاب اهل دربار خواهد گردید آیا نمیدانید [illegible] و روز دربار چه [illegible] مکلف به ادای آن

خواهد بعضی [illegible] تا مجبور باشد با عنوان خود در کلیسا [illegible]

با اهل دربار همین قسم این اقدام ما که ترک تجملات و لذات دنیوی را انتقاد [illegible] در باب این امر با خود

حرف میزدم که بزرگ [illegible] این امر [illegible] درباره [illegible] مردمان [illegible]

[illegible] داشتم چه این اشخاص در دنیا [illegible] معقول [illegible] داشته [illegible] کسی [illegible] عزیز [illegible] عقیده

داشت او بسو دیوانه [illegible] نخواهد

روز [illegible] مادام لوئیز [illegible] شاه زاده [illegible] روز [illegible] روز سوم تقریباً [illegible] معروف داشتم

تهم داری بکنید که اگر مزاوجت ولیعهد بود با ارشیدوشس ماری آنتوانیت این وصلت و رابطه تا به امروز در تزلزل بسر رفته بود تا الآن

برای اینکه دیگر ملکه بزرگوار امپراطریس اطریش ماری ترزه زنده بود بهانه با کمال دقت و با عقل و ذکاوت زیاد در زندگانی از زندگی ...

دیگر از دخترهای معروف او دیگر سلطنت فرانسه نشانداند اما بعضی خیالات با ملکه در باب تقدم شان و منزلت آن خانواده مانع بود

از طرف دیگر در فرانسه نیز اینها عقیده بعضی نفوذ خانواده سلطنتی اطریش هیچ وقت در حال فرانسه شده است مارشال در تشکیلات دربار

سیاست خود ملیکیه و اینها عقیده [illegible] در روزنامه اظهار که میگویند اطریش هیچ وقت مالک واقع شده است

اگر سعی ملت اطریشی است ممکن است اما از طرف خانواده سلطنتی ممکن نیست ملکه الیزابت زن شارل [illegible] لوئی

شانزدهم با کمال دقت دو طرف [illegible] داخل شدند و در میان آنها دهشت انگیزی که اسباب [illegible] شوهر و مادر شوهر او [illegible] او

همیشه یک دو یک گاه ماند دیگر [illegible] برادر [illegible] همچنین آقا و اطریش زن لوئی سیزدهم [illegible]

سلاطین ما که دیروز [illegible] خانواده [illegible] اسپانیا و [illegible] سلطنت [illegible]

برادرزاده او ماری ترزه [illegible] چهاردهم بعنوان [illegible] اطریش [illegible]

هر [illegible] اطریش [illegible] خانواده سلطنتی [illegible] پانزدهم [illegible]

مفهوم آنها را [illegible] این وقایع [illegible] معاملات [illegible] دقت [illegible]

مرا از جنبه این امر بر نذرت میدهم

پس امپراطریس اطریش مجبور بکند در خصوص این عقیده [illegible] با کمال ملاطفت ما کنیز دیم با [illegible]

ادوام و نیز اقدام از امپراطریس عادت نمود ملاحظه ~~[illegible]~~ مادام دیم با در [illegible] اطراف [illegible] از آنکه طرف

الطاف و محبت زن عالی رتبه مثل امپراطریس اطریش واقع ~~[illegible]~~ و با در [illegible] متفق شده بود بکند

اما و بعد از وقت این مزاوجت در آورند جمیع موانع مرتفع کند از طرفین [illegible] این امر محقق باشد تا وقتی عقد

مزاوجت منعقد شده باشد

[illegible] ولیعهد [illegible] اسباب اختلال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بعقیده [illegible]

[illegible] این خیالات [illegible]

[illegible] او [illegible] دشمن او بودم

[illegible] از [illegible] رفعت [illegible] عادت [illegible]

[illegible] تا اینجا [illegible] عالیه [illegible] احترام نسبت [illegible] را

در زمستان وقت باد میوزد در بخاری گرم [illegible]

هر قدر بچه او زرد و لاغر میشد میدیدیم در میان خانمهای [illegible] خانه خوش آمد و رشد و شعف [illegible] و تغییر بهم میرسید و با وجود اینکه ملکه

خود سوگلی شده [illegible] من ملتفت آن بودم هرکس در خیال خود فکر میکرد در همه وقت [illegible] مرافقت خواهد بود فقط

مادرم و میرزا [illegible] در عشق خود باید [illegible] ملکه شاه [illegible] رسیده شاه از [illegible] تازه [illegible] زن ولیعهد [illegible]

[illegible] خواهد بود در نظر شاه جلوه بخواهد کرد [illegible] میکنم [illegible] تا شنیدم من وقتی [illegible] میکنم [illegible] دلتنگ [illegible] بهم برساند

وحشت میکنم مادرم و میرزا گفت ما [illegible] باورم [illegible] و [illegible] شاه آدم [illegible] رسیده بلکه از [illegible] رسیده

در هر دقیقه ممکن بود دل شاه جذب کند [illegible] داده میکنم [illegible] امور [illegible] شما را از [illegible]

بگیرد در حقیقت برای اینکه کسی با او رقابت کند [illegible] شاه او [illegible] داشته باشد و در یک [illegible]

عمارت [illegible] داشته باشد و در [illegible] اگر زن [illegible] شاه باشد [illegible] که همه این شرایط

در یک زن دیگر جمع باشد او میتوانست مطلق باشد [illegible] خواهد کرد [illegible] شاه در [illegible]

شاه مفتون و فریفته [illegible] داشته باشد زن ولیعهد نمیتواند [illegible] فرزند رساند

فصل ششم

شاه گفت درست عزیز من این روزها [illegible] خانم [illegible] میخواهم آنکه آدم باید مقاصد [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] باد و [illegible] دلم [illegible] که [illegible] آدم [illegible] خود فکر میکند در این [illegible]

[illegible] امور [illegible] خواهد بود درست است [illegible] درست [illegible] خواهد بود اما [illegible] بیشتر از [illegible] خود [illegible] آورد

[illegible] شعف [illegible] گفتم [illegible] شاه گفت من ملتفت هستم [illegible] میکنم [illegible] میخواهم [illegible]

[illegible] خود بسازد [illegible] مثلا [illegible] داده است که حتی المقدور ما [illegible] اختیار خود را آورد من گفتم [illegible]

[illegible] و این شاه [illegible] خانم [illegible] فکر این نشد [illegible] شاه گفت این کار ممکن نیست [illegible]

[illegible] دارد [illegible] شما [illegible] لازم [illegible] لازم است ([illegible]

سوء ظن او [illegible]) من گفتم [illegible] شما [illegible] من میرسیم [illegible] محبت شما را [illegible]

[illegible] شاه گفت البته [illegible] خواهد داشت و این ترقی [illegible] است اما اگر آدم [illegible]

[illegible] و نخواهد [illegible] بلکه [illegible] مطیع خود سازد اگر وقت من [illegible]

مانند [illegible] رفتار که [illegible] نخواهد داشت

امین صحبت از اسباب تجدید معاهده روس کردید بنده چون میگفتم در باب احتیاط کنم تا استقلال و نفوذ خود را دارند با انگلیس ملاقات بشوند

شاه گفتم آن اعلیحضرت هرچه بفرمایند من تعیین دارم که صدراعظم با این شاه از عهد خانم مسلّط شده همه کارها را بروفق میل دربار تمام

اطمینان دارم خواهد داد شاه گفت انگلیسها هرگز و از تزلزل استقلال ما خواهند گذاشت که دل آن شاه خانم را جذب کنند و ما

او بعد از آن وطن خواه و ملت پرست است در باب فراهم آوردن منافع خارجه بخواهد بشود اگر حقیقتاً عزیز این است

دلبسته باشید در دربار شاه است

از این بیانات شاه ملتفت شدم که هنوز نفوذ کلی بر شاه و ولیعهد عهد دارد و بجهت رضای شاه احتیاط و دقت بود از سفارت دارد

فهمیدم که معزول ساختن او چه قدر کار مشکل است در دفعه اول و شناسیده که مستر داگلیون را دیدم این کیفیت خود را با ایشان اظهار کردم

هیبت و جرئت گفت ما از امیدی مرحوم که از اول باک نداریم باید مکاری کرده اول معزول ساخت بعد از شاه تقاضا کردم

نسبت به ولیعهد و میرزا حسین شاهزاده متفقاً نفوذ خود را صرف نماید که این کار در انجام تعیین در جواب داد هیچقدر کار است 12

در شاه بطریقه ناخوشی شوند ~~آنها در مقام بعد ایشان~~ و گیتی تحریک آنها شاه را بر غلط نمایند فوراً خاطر شاه تغییر خواهد کرد

و کارها به جواهر شده بعد از جلو این معاهده را بگیرید و این رقیب خطرناک بسوی گمون کنید

خیال و دوک در انگلیسها نیز همراه بوده میزدها آنها اتفاق داشتیم به هر وسیله تغییر خواهم کرد در خلاف آنها درآورد روز نداریم

و در دست معزول ساختم

اکنون تصمیم دارد که فوراً به مقام عدوی من و ولیعهد رو داده در باب اتفاق کند ~~[illegible]~~ دشمنان شاه تابع شده و همراه ایشان از شاه بطور

تأکید درخواست کرده است که گفتن به ایران به غیر از تغیر نشود و اگر هم بخواهد تغیر کند در وقتی بشود که با ایرانیان دربار مطلع باشد

در نتیجه بتوانند و انوع تاریخ که ادعا نمایند است و هیچ اظهاری باید نمایند اگرچه این شرط همه نمیتوان از ایرانیان اظهار نمود

من وحشت کردم مبادا انتخاب شما اگرچه به حرف شاه بود در اول داشتم و اما خیال این که شد بشاه حرف گفته بعد در وقت درخواست شده کسی

مقام من در سفارت او چه خواهد بود بکرات خواسته بودم در این باب از شاه سؤال کنم و ما همیشه خیالت مانع میشد در این اثنا روزی که

برادر شوهر من در خانه من بود شاه از او پرسیده بود در باب این مزاوجت در باره من چه میگویند او گفت اعلیحضرت تابع ما هستند و خودش بار شنیده‌ام کسی

معرفی خواهد شد شاه بطور استعجاب گفت معرفی خواهم شد چه … بچه جهت گفت این جواب را داد میگویند در اعلیحضرت ایرانیان

یکی از شروط مزاوجت دختر خود با ولیعهد را این قرار داده است که گفتن دختر ایشان معرفی نشود شاه گفت عجب حرف بیمعنی است

اگر مردم تصور می‌کنند ~~[illegible]~~ از مقصود این فهم من تکالیف او را قبول کنم در آن روز خود دست بکشیده‌ام من هرگز میخواهم این دروغ احمقانه را

[illegible] و در دربار یک ساخته‌اند و در آنجا بیاید رسیده است این بار سیما قدر آن اتفاق هستند و من قسم حرف اغراقانه را قبول

باور می‌کنند و ما اگر طرف من گشته در نام خود رسیدن خارجه جواب داد در این وقت از شاه آنها خواهند داد گفتن در مدیر این مجلس را

با اراده شدید شمس معرفی شود

حرف زدن با مناسبت گفت زیرا انقدر مشعوف شدم که نزدیک بود از شعف در حضور شاه بپرسم که خواهش کنم پادشاه بفرمایند و باغ

در چه روی معرفه شد تا بار شدید ونیس به طاقت هستم شاه نظر کرده شما چرا از نیم ما تنها باید بار شدید ونیس معرفه بشوید و سعی کنید و دل او را

جذب نمائید و بمجرد اینکه او دارد شوخی [illegible] در هر میل شما دارم با دوام نمائید نیز باید بدانید که میخواهم زمانی خوش

دولت دیگران بدهم و اتفاقا همه کایت ارشید ونیس دارند خیال دارای کمال اند

لوئی بانزدهم هم وقت میل زیادی بازی مراوده داشت اگرچه درعرق شاه خون امرانی جاری بود [illegible] و در سرزاد طبیعی

محبوب بشد معهود میلی علت امرانی داشت و نسبت به غیر امرانی عادی تر و بطور سوء ظنی داشت و انقدر میل که آن

با اهل لعم خانم فقط برای این نوشتم میاید در نام امر بود و دست او غضب کند ولطیفه تا سف میدید و ضعف طبع در عادت و بعید

اسباب اختلال شخص ملتی خواهد گردید بمجرد اینکه و لیعهد برسریر سلطنت بنشیند و از زمانه دین ملک قطعا نوروز امور درانها بهم خواهد رسانید

و دیگر در برای ایراد فت برحق بر لیعهد زنانی مذهب گرفت از اول ان طفولیت عدم اعتنا او بخوشی ملا امر یاعث و بهجت

از عادت عالیه و وظیفه سلطنتی مطلوب است دارای ساده و متواضع و محبوب بود این عادت اگرچه حالت پسندیده است

اما چون مردم افراط رسید از جمله معایب محسوب میشود که شنیده اینی در رفتار خود تکبر شخصی و خشونت داشت در بار رفتار خود

اهل در بار ملک شایستی را هم بریاستی هم وقت کلام پسندیده از دهان او شنیده نشده بود همه کس بود از خود میرنجانید و فعالیت او اند

بپرداخت در اینکه هیچ ملاحظه میکرد و بعضی حرفها میزد که اتفاقا ضمیمه شعر صدق در هنگونه خود بعبارات ملایم و زبان خوش ادا نماید

صدای او مانند رعد میغرید و صورت خویش و بشاش او طرف اعتماد مردم واقع میشد با وصف اینکه در تربیت او کمال

با اعتنا شده بود معهذا فقط بقدر یک عالم اطلاعات داشت مثل تحصیل جغرافیا و علوم تجربیه داشت و دارا از او بیانات کاملی بشتر از

اما بانزدهم تقصیر و اکنون از هیچ میل بان نداره شعر بود عاری از شوق و ذوق و محزون و بر قریحان هیچ وقت فکر میکرد

و نسبت بنوع لوئی هم وقت میل زیادی طاهر نساخت و حال اینکه اینحالت مخصوص سلاطین خانواده او نبود کمال تنفر را

از دسایس لوئی و عقاید آنها داشت بار این رابطه تنفر خود معلوم میساخت در جنگ میروند زیرا هر دفعه که اسم مراعیره

یک لقب یا برطرف کردن برآن ذکر میشد وحشت میکرد

علاوه در میان امور و لعب در بار دم از بالکرامی میزند که بحقیقه در اوقات بیکاری از عادات عالیه در ممالک باعث ورود عبدالله

در مجلس مرتب شود بخیال عادت او انقدر توسعه بهم رسانیده انقدر تدبیر داشته شد در کتابت استقلال ابرکار بردارند

و قدرت خود در ملت خود دیده نه در دوران ناتوانی تجمل مجلس و مرز در هنجه ایم و لیعهد عاقبت چنین نا آرام شد

و اینکه در باب او اشتباه کرده بودیم مردم انقدر میل نه و دونی اصفوت طبع داره در عاقبت بدتر شده نجات او از آن دادا

بعمل برخادت فضل خواهد کید .

دو سه ماه بازدهم نیز در حق ولیعهد خود بهای عقیده سو داشت و در خلوت با او صحبت کم میکرد مراودت نمیکرد خیلی خوب بگذارید

نزد شخص و بهای سلطنت که از وقت قدر مرا خواهد دانست این پسر بیچاره بقدری سعادت ندارد که سلطنت شود در حالت

با علاقت خود باشد خواهد گذارد و مطیع تمام حالت اطاعت خواهد کرد من نیز متیر شدم وقتی او شاه شود حالت من چه خواهد بود دل

حالت من تا سه اید [illegible] این پادشاه یکی چه طور [illegible] ساعت من شهزاده که ام بر شما معلوم است چه قدر تفاوت

در اینکه نشر [illegible] زوجه او در حق من بود [illegible] و فی الحقیقه طرف [illegible] امر [illegible] کشیده

برادر کوچک ولیعهد گفت در پرورش مانند ملک خوش صورت مانند شیطان زیرک بود تربیت کامل یافته در [illegible] اطوار

در رفتار نهایت مطبوع دلپسند بود کلمات شکفته و کنایات و استعارات با مناسبت و جوابهای با مزه از محسنات طبیعی کلام او بود

و با جهان [illegible] در تکلم [illegible] گاه هیچ وقت یک کلمه حرف سنجیده از دهان او بیرون نیامده بود [illegible] خوش

بزرگ آن از حرکات خود میگردد و هم [illegible] آنها در نظر میآید این شاهزاده هر قدر بزرگ شد در عادات خود تغییر

بهم نرسانید و خیالات خود بود [illegible] در زیر عبارات مستور میداشت که [illegible] او به تزویر میانجامد و مردم در باب او

میگفتند که اگر چه [illegible] با همان سنجیدگی تا همه [illegible] رفتار میکند و با در باطن عوض این شریر داره

و فی الحقیقه از [illegible] در تقدیم [illegible] نبود بلکه تمام او معروف پیدا کرده نمیخواهد بود در خارج خود قناعت میکرد.

بلکه حسین بود عموم ناس او استهزا میکرد و اهل دربار او تمسخر میکرد و عقیده همه کس براین بود که دون اعتبار زدن هم خواهر برنمیداد

ظاهرا [illegible] به سوال میکرد و [illegible] در باطن در [illegible] خیال با که بود در عوض عشق و زن [illegible] شاهزاده ها و مناعت نمیداد

لوح پانزدهم در باب او [illegible] خافت من نبود یکروز من گفت اگر کفت در پرورش [illegible] در دلیان بود

و این زمان [illegible] از این سلطنت چه من [illegible] چهارم بود سر بر سلطنت شود از دست برادر خود میر بود

بعقیده من گفت و پرورش [illegible] بیشتر اعتبار هم میرساند [illegible] دور هم روز با [illegible] بیار عزیز کرد

بالجمله این شاهزاده ها وصف کفایت در تربیت و اطوار سنجیده خود محبوب القلوب عموم بود که همه کس او را دوست میداشت و ماهم او را

دیگر او در هیچ موردی [illegible] غضب نمود [illegible] [illegible] [illegible] میخواهم [illegible] کمال [illegible] مصاحبت او

[illegible] ارضون [illegible] و شهزادهها [illegible] برادر خود که شاهزاده [illegible] آمد [illegible]

[illegible] در حکایت [illegible] احترام پادشاه [illegible] و محترم دارم [illegible]

[illegible] او دور هم

برادر دیگر ولیعهد گفت [illegible] قد میزدن و ساق پاهای [illegible] و [illegible] خوش [illegible] اطوار [illegible] اوام

[illegible] که [illegible] مجرد [illegible] هم [illegible] مبانی شاهزاده [illegible] مجرب [illegible]

و با شوق و ذوق تمام بود و در نظر اینکه نقاری مطلع بوده دیگری هم متعقب مترتب کارهایی که از او بعد جمع از آنها عاشق او بودند با هم کینه

خوب بود و اگر کسی در او رحمی داشت میخواست که کینه زیادی در دل نگاه دارد و سالها که صداقت او دل مردم را بخود جذب می‌نمود

و اگر گاه مهابت آن خلق میشد مردم این اشخاص او را ... حوادث را تعبیر میکردند و تقصیر او نیست بلکه تقصیر متعلقین اوست از این جهت

از اخلاق مادری چیزی که بود شباهت تامی داشت مانند او عاشق رعنای نیکان و خوشگلها ... قمار بازی بود نیز معمول بود عشق دردی داشت

در این احوال جهت احترام خوانین را که با نهایت به شاه ابراهیم قرار داده رفتار نمیکند همیشه آرزوی مخالفت و بدل را هم وقت میکرد

این صفت او هم در تبدیل پرستی رعیت راه داشت که اهل شهر مبارک و دل پرستی او شده گفت و دارو

میخواست هم پرستاری و معشوقه) ~~[illegible]~~ خود را و صدم و خشم خود مقتول ساخته باز زد

در ابتدا خواسته او را با فرمی وضع گذشته اول بدارالکه وارد گفت این خانه نقاری ... با او دشمنی میکنم از خودم در حال

جدم پدرم چنان زن خوشگل را ~~[illegible]~~ هرگز از دست نمیدادم غالب اوقات دفتر را میدید ... نگاه

میکرد و هیچ باک نداشت از اینکه این طور حکومت رو اسبابی خجالتی فراوان اوست خلاصه این شاه ابراهیم داماد یافی شده حکومت

و معنای او مسلط مرعی داشت

الکن چند کلمه از خودم اولاد ایشان ... اولاد ... الرابع ... وقتی که در دربار بودم آنها نقاری کوچک بود

و کسی ... از این جهت اطلاع درستی از اخلاق آنها ندارم ... فقط در زمان ... عمری ... نگذارده

اطلاع داشتم از آن بعد رو اوضاع را در باره کم شنیده و دیگر نقشه اطلاع از آنها نداشتم بلکه لازم بود صرف نظر کنم سوانح را کنم.

در سوزان ولیعهد بود در پاپه واقعه عظیم رخ داد که همه مترتب بعضی از سوء نیت ... تا نفهمند که به اندازه نفوذ و تسلط او خیال کند

شاه ... داشت و کاری کنند که در نظر او مطیع واقع ... همه کس تجربه ... در موارد و در بعضی نفوذ و دستورالعملها داده است

و با ... خانواده خوب رفتار کنند نسبت ... شخص بی عقل ... از این جهت ... هر کس ... عظمت ... بود

... او هم دستورالعمل داده شده است بعض امید ترقی و تقرب و ... بعض ... شورش و مخالف ... تقویت کنند و این

حالت عجیب ... در باره اسباب چه انقلاب ... بود ... حاضر میکند که زن ولیعهد در ... مطالبی ... متوازل

رفتار خواهد کرد با ... احتمال کامل میرود او نیز ... از این جهت ... اضطراب بود و آشم

... این امر شاید اهمیت میگذاردم تا واقعه مهم در آن اوقات در دربار روی داد ... اوقات ... عظیم

اسباب این قدر ... و محاوره و داد و فریاد ... شده بود ...

تمام این همه برای رقصیدن یک خانم بود در ... اول ... شد ... زن ولیعهد ترتیب ... و ... متوازل ... ساخت

... شاه ابراهیم خانمهای ... رقص ... مانع از این امر شود کاش ... این ...

حالت طفولیت ... بهم ... همه ... خلاصه ...

در باب این امر تمام صحبت ... نقاری ... صورتش ... بود ... آیا میدانید مردم چه کار ...

ادعای اینها را که مسیو دلورن نمود و میداند اینها میخواهند خودشان را بمنزله ناپلئون [illegible] در اول قسم [illegible] و حال آنکه ما را بدر انگلیس [illegible]

نموده بودیم از وقت وحشت که در باب خانواده ارلئان ذکر کرده گفته بود از این خانواده با امپراطور فرانسه [illegible] امپراطور از طرف

دو مرتبه فرق ولیعهد از یک جد سلسله بوربون است این خانواده عوض [illegible] که از زمان لوئی [illegible] ولیعهد فرانسه ادعا میکنند

و باید اینها مخصوص بیاری ایشان قرار داده گفت در اینجا خود پرنسهای خانواده نموده شده [illegible] تعارف ملتفت فرانسه باری طرز

در غیاب گفتگو میکرد باز هم نوشته بود با دو شاه از [illegible] که خواهش امپراطوریس [illegible] از طرف دیگر

حال نمیدانم بجای ملکت خودشان که ساده حقوق داشته بوده و [illegible] اینها با وصف اینکه پرنس [illegible] درکار دولت

ال سلطنتی و در موقع عروسی ورود بدربار منعقد خواهد شد حق رتبه داشته باشد و حال آنکه خود او و دیگر کسی خود و دو

شاهزاده لوئی و دوک رتبه مقدم داشته باشند پرنس دو بربیز از این ادعا نهایت عصبانی گردیده گفت باو گفتم که این [illegible]

چه حق شما دارد از حقوق شما و چیزی که [illegible] خواهد داشت همینقدر همراه مسیو ارلئان

و خانواده او نوبت شما خواهد رسید و بعد از شما خانواده بولیون خواهد آمد پس بگذارید بجای دیگر متغیر شده نه شما

و هم کسانی بیشتر از شما حق ملک دارند

پرنس دو بربیز دیده چون مقام خانواده او با مقام خانواده انگلیس مساوی است در صورت شاه چندان کشمکش کند اگر هم

حرف [illegible] آگاه شود از اینکه در صف دوم قرار بگیرد معهذا هیچ اظهاری نکرد تا دفتر [illegible] و بنا بر اینجا مقام [illegible]

خانواده [illegible] با خانواده ارلئان [illegible] امپراطور [illegible]

از وقت پرنس دو بربیز مجبور گردیده بود تا اینجا که در عهد امپراطوری از اتفاق در اینجا تمام برود دیده

[illegible] هر ادعایی بجا آورد و داشته [illegible] نوشته و خواهش نمود که هیچ امتیاز مخصوصی بخانواده انگلیس داده نشود [illegible]

با اینها مشغول شوند و انقلاب عظیم در آن شد که قبل از این عرض کردم که باز هم با معارضه و مقاومت خودشان [illegible]

[illegible] خودشان را هم [illegible] کند مگر در صورتیکه [illegible] متغیر میباشند [illegible] در عهد امپراطوری [illegible] فقط در نزد من

غضب خودشان را هم [illegible] روزی [illegible] گفت [illegible] شما هم در خود [illegible]

[illegible] یک دفعه [illegible] از شما بر قصد از مقام و رتبه [illegible] گفت [illegible]

از اینجا نباید دلخور باشید و واسطه اینکه عبارات خودشان [illegible] غرض از این ادعا [illegible] ملتفت

شاه گفت این بجا نیست ادعا دارند هر شخصی نمیتواند [illegible] بیشتر از اندازه [illegible] امپراطوریس [illegible]

از [illegible] که است نمیتوانم [illegible] خواهش [illegible] امپراطور [illegible] قائم [illegible]

شان اینجا نیست نمیخواهم [illegible] بفهمم [illegible] که طرف [illegible] و کدورت [illegible] خواهم

شاه این مطلب [illegible] عبارات [illegible] بدربار گفت [illegible] تجشید [illegible] از [illegible] داد [illegible]

خانواده [illegible] از [illegible] باز هم [illegible] شده [illegible] که امپراطوریس [illegible]

[illegible] از عبارت شاه [illegible]

روزی یکی از ندیمان حرم اعلم است و گفتم نباید در رفتن به دربار امروز رفت که نتایج آن کار که مخلفیت داشته به نزد راه [illegible]

مدعیین [illegible] منوط برای ملوکانه است و بعد از حضرت شاه معلوم است که اهالی در ارکان سلطنت کار زیاده نموده از طرف

میر ملوکانه به پیشخدمتی و خفیه موردی اعلیحضرت نخواهند اتفاق نموده با میرزا طاهر از جهت این جملت اظهار کنند .

با وصف صد در این علل و مخلفیت و جلوه‌ها در این بحث از مقاومت که دولت کشیده از توقف خواهند استقلال

خود شان نموده و در کنند و بطور اصرار و ابرام شاه را در باب این یال تغییر در نخیره خاطر ساختند که کم کم عادت

بتحقیر رأی ملوکانه کرده و بعد از معزول شدن هر کس از آن [illegible] بطور اجتماع در راه شاه تنبلوار دادم [illegible] در دام

آن اعلیحضرت سو معجزه گفتند .

در خانه خلیفه ثواتون یکی از زنهای قدیم او که بود هم شوهر کرده متوسط ایجاب مخالفت آن یال شود از آوردن جشنها

نیز در این امر مداخله نموده که خلیفه عرض نمود آنها را بشاه رسانید شاه با نه از حقوق ایشان داده عرض گواهی کنند

هم آنها نشان داده گفت خلیفه که من هم بطالعت حق مرا زیاد است از عادت ضعف مرسیه ولله عادت است هم این

عار منی دو مجلس است نوشتم من گفتم اعلیحضرتا بهتر است که شان و مجلس مجانی نوشته دیکته شانه [illegible] سلطنت

این است در تقصیر آنها را عفو کنید شاه گفت که من این نامه‌ها را به منزله مقفل از ان بندازم و لی شرط اینکه مرا

ادرت بکنه اگر کسی هم با نجابه من شد پس زمان فرمایند (عصبانی زنان گوش ما دارند) عفو کنم .

فصل هفتم

اتفاق اوقات شاه بود به طرز عهدی و حفظ نظم خیره حالت خوش و ذوق داشت از آن جمله روزی که میو بود [illegible] نمیز محفوظ ماند

که مرد سیه سند را که بواسطه آن و کلای دولت اظهار حسد زنان و لعیده را بکار گشتگان دولت فرمایند تقدیم نمود و بعد تماما

شاه رسانید شاه میو بوده را خیلی دوست داشت و همیشه بطور مرحمت با او صحبت میکرد درین مورد بطور محرمانه از او پرسید

که اگر شیر و پلنگ به مطار و دیده بوده جواب داد و من نهار در چه روز را دارد شاه گفت میدانم چه در تشریفات سلطنت

انکه واقع است همچنانکه با شاه زنها را دیده ملکه شوق هم که خودت او بود تبلیغ ما دارد آیا همیشه به هم کلوی قشنگ

دارد یا چیز بوده منقلب شده گفت اگر شیر و پلنگ جشنهای درخشنده دارد و دست بدنش زمختر از اطلس است دوم سماع

لیکن دارد شاه گفت دوست من عرض من این نیست من از تو میپرسم که آیا عروس من کلوی خوب دارد یا نه یا کلوی تنگ

یا چیز بوده از خجالت سرخ شده گفت اعلیحضرتا من انقدر جسارت نکردم که چشم خود را بآنجا بیندازم شاه گفت

در این صورت یا احمق محض هستی یا خیلی مغرور زیرا که هر مرد زن خوشگلی را میبیند اول کلوی او را تماشا میکند

مگر اینکه بی شعور .

هیچکه نوروز و حضار دیگر همه جوک داکلیران درفش و سوسیز و غیرها بعد رفتند شاه گفت جوک و شورزال از من خواهش کرده است

که با کمپنی باسقاق ~~[illegible]~~ او بعد از نوسیام اجازه داده‌ام گفتم تا کار بکند بعد دشمنی می‌کرده موقع خوبی

به دست جوک داده باید که در اثنای سفر فرنگستان او سور بکند [illegible] دشمنی سازد شاه گفت خیر وزیر مختار این قدر حرف دارد که با او

[illegible] شاید پیش نخواهد افتاد و اگر برای شاه هم فرق دارد باسقاق او بعد یا نرود [illegible] در لاهی بر دفتر بخواهد نخواهد

او سوء [illegible] بی‌جهت از من قدر نکند و دیگر آنها شاه چون میخواست دولت مرا از کف بربود و شرح حال او را خشم [illegible]

بربینی که [illegible] شاه فوراً مرا گفت تا این به شما در جلوی من برای [illegible] باید در جلوی

من برای [illegible] در جلوی من برای [illegible] محبت مرا نهایت منقلب [illegible]

با [illegible] بعد رسیدیم و او تمام آن شب [illegible] محبت [illegible] رفتیم [illegible] تفصیل

که [illegible] در عرض [illegible] اخبار [illegible] در باب [illegible] انقلاب [illegible] در باره

نوشته شده بود اکنون که [illegible] شاه [illegible] مردم اطلاع داشته باشند [illegible]

در تفصیل [illegible] شاه [illegible] در [illegible]

[illegible] شاه [illegible] نوشته [illegible] اظهار داشته [illegible] باد شاه

در باب [illegible] دولت [illegible] از وزرا [illegible] از وقت [illegible]

[illegible] گذشته است شاه میخواست [illegible] گذشته است و وزیر خوبی گفت خیر [illegible]

این [illegible] کوتیلیون [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] عهد کوتیلیون [illegible] کوتیلیون [illegible]

[illegible] فرنگ [illegible] پوشند) [illegible] دولت [illegible] پادشاه [illegible] کوتیلیون

[illegible] زنان [illegible] اول [illegible] عهد کوتیلیون [illegible] زنان [illegible]

عهد کوتیلیون [illegible] زنان [illegible] عهد کوتیلیون [illegible] شاه چون این [illegible]

با [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] شاه [illegible]

این [illegible] ایران [illegible]

[illegible] نمایند.

[illegible] رشید [illegible] در [illegible]

با [illegible] دشمنی [illegible] فایده [illegible]

[illegible] از طرف [illegible] از این [illegible]

[illegible] از [illegible] الفت [illegible]

[illegible] از [illegible] دشمنی [illegible]

— روز قبل از ورود او شاه به من گفت فردا خاقان شوهر خوب رنگیت به دیدن عروس بیاید [illegible] صاحب منصب [illegible] شب

با مادام خواهیم خورد روز بعد بعد از اینکه خود شوهر با ملک آرگیل رفت دادم مادام [illegible] در [illegible] مرتب [illegible] شاه

دوست مرا که شاه عروس خود می‌شناسد و ملاطفت [illegible] مرا با [illegible] ادب و عطوفت بزرگانه کمال [illegible]

محبت آمیز [illegible] خطاب کرد با تبسم و روی خندان مرا پذیرفت خلاصه تمام تفاصیل این ملاقات و شرح [illegible] اسباب اندوه رقبای

من گردید بعد از ملاقات [illegible] پادشاه که چشم از من برنمیداشت با اختیار راز عروس خود پرسید و مادام [illegible] تمام [illegible]

رئیس جواب داد که مادام زن است نهایت [illegible] تعجب میکنم از اینکه تا این درجه طرف مهر واقع شده است فوراً خبر این کلام

با ملاطفت او شوهر را فرح آورد و من نهایت محظوظ شدم ~~[illegible]~~ من نیز روز بعد ولیعهد شوهر خود را امتحان کردم تا بدانم

در عوض توصیف او [illegible] تمام این خانم [illegible] شانزده ساله [illegible] حیوان [illegible] مرا [illegible]

رنگ [illegible] چشم [illegible] اندازه چشمهای

[illegible] حالتی داشت [illegible] با [illegible] خوب را میرفت [illegible] داشت [illegible] او

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] حالت با اختیاری داشت در نهایت [illegible] فرانسه [illegible]

[illegible] صفات حسنه [illegible] ابراز [illegible] اعتراف [illegible] داد [illegible] هیچ [illegible] رسید [illegible]

این بلکه نسبت [illegible] محبت و لطف [illegible] که [illegible] یقین داشته باشید که اکنون [illegible]

او [illegible] و [illegible] که ابدا [illegible] تمام [illegible] را اظهار کنم [illegible]

[illegible] تقصیر [illegible] تقصیر [illegible] خانواده [illegible] از اینکه او

با [illegible] محبت [illegible] دوست [illegible]

آن شب بعد از اینکه رئیس [illegible] امتحان کردم [illegible] ولیعهد که [illegible]

[illegible] ولیعهد [illegible] ملاحظه [illegible] و ولیعهد [illegible] حالت [illegible] نهایت متعجب [illegible] هیچ [illegible]

و حال آنکه [illegible] نسبت [illegible] شاه نیز

مانند [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] مشکلات

[illegible] تکلیف [illegible] باید [illegible]

[illegible] فرانسه بعد از [illegible] این مطلب [illegible]

[illegible] ولیعهد [illegible] جواب [illegible] لازم است [illegible]

[illegible] امتحان [illegible] شاه [illegible] تکلیف [illegible]

اما او متقاعد نگردید شاه گفت عجب احمق بوده است این را گفته دستهای خود را بهم مالید و شانه‌های خود را بلند کرده رفت

— در روز دیگر که شاه مشغول این صحبت مضحک بود دیدم که [illegible] و ژنرال دو لیوید نزدیک شده و [illegible] سفارت [illegible] بیشتر

گرفتار بودیم با اینکه حتی [illegible] خشونت در او دیده شده بود با تعجب فکر کردم که [illegible] در [illegible] بودیم رسیدیم و جواب داد

دیروز دولیوید به [illegible] گفت که [illegible] و [illegible] دارم و به او گفت دولیوید [illegible] و ژنرال [illegible] مکتوب [illegible] با اینکه

هر روز [illegible] گفتم [illegible] گفت بدرود دولیوید گفتم خبر این [illegible] گفت انشاءالله [illegible] شده [illegible]

اعتراف نکردم بلکه از [illegible] شایع شده است گفتم [illegible] را واقع [illegible] گفت [illegible] کشته‌های [illegible]

عنوان عداوت با [illegible] داشته‌اند [illegible] انتقام خود [illegible] پیدا کرده [illegible] بدر و دولیوید [illegible]

گفته است [illegible] تا [illegible] اکنون [illegible] دولیوید [illegible] شد این مطلب [illegible] دولیوید [illegible]

یقین [illegible] است [illegible] دانسته [illegible] او [illegible] ژنرال [illegible] وزارت

با [illegible] این مطلب [illegible] تفصیل [illegible] نقل کرده [illegible] کنم [illegible] ژنرال

[illegible] است که ممکن نیست چنان [illegible] باشد [illegible] جواب [illegible]

و [illegible] داده بود [illegible] دشمنان [illegible] گفت [illegible] انشاءالله

نادرست است که ممکن نیست چنان کاری کرده شد

اگرچه تفصیل از [illegible] نوشتم بس بلکه [illegible] تفصیل [illegible] بنویسیم خواهم گفت این مطلب [illegible] دارند [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] نوشتم [illegible] در [illegible] که [illegible] اقناع [illegible] دارم [illegible] تقصیر [illegible]

ال [illegible] و عصیان ~~[illegible]~~ مدعیون از او [illegible] بنویسیم

چنانکه ذکر شد معلوم جواب شاه [illegible] بجا نکرده [illegible] در خانه [illegible] دو [illegible] مقرر داشته که محض اظهار [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible] نه مرد و نه زن ببابل باید [illegible] اینکه این امر مقرر گردید [illegible] فوراً در [illegible]

[illegible] آن [illegible] شاه محض [illegible] از چنین واقعه [illegible] بابل [illegible] صاحب [illegible] شاه [illegible]

[illegible] چون [illegible] اظهار [illegible] باید [illegible] هر کس [illegible] بابل باید [illegible] واقع خواهد شد

این مطلب [illegible] در خانه [illegible] در [illegible] اظهار [illegible] گفتم [illegible] خواهد

[illegible] بابل [illegible] آمد شاه گفت [illegible] داریم [illegible] اگر [illegible] بابل [illegible] باید [illegible]

[illegible] اما اگر [illegible] اطاعت [illegible] باید [illegible] حاضر باشند [illegible] باید [illegible] اطاعت [illegible]

وقت [illegible] رسید [illegible] آمده [illegible] ماه [illegible] ژنرال [illegible] آن شب [illegible] دولیوید

[illegible] ماه [illegible] ژنرال [illegible] ساعت [illegible] شاه [illegible] شاه [illegible] قصر

سکنی داشته آدم فرستادم گفتم اگر نیایید مؤاخذه می‌کنم. خواهید شد. اغلب اقتباس در زیر پرده دارند از جمله پرنس و گرامو بود

بالاخره بعضی از خانمها آمدند فی الجمله دلم به درد شده بود و حال شروع شده بود رقص و حکایت و متوازل و ارکستر در آن رقص باشد تمام شده بود

این خانم ملک مظفر بود بهر سابقه شاه هیچکس انتقام خود را آنکه گفت در رقوا بود خواسته با دستور العمل داد و او رفته زن ما نیل

و مادر سر ما را رقصیدن با هم انتخاب شد میرزا دو سطح هم خورش خانم ممنون شده

روز بعد در قصر بعد از گفتگو چشنه در رقصه انجمن هست آنها را تا آخر مفصلا برضد از این ملوک نقاوت نیم بعد با کمیته نمیخیز

نه فقط دیگر میگیرند ملاحظه ملوک شده و چه‌ها در باره تحت نظم در آورده‌اند و دوام و میرزا این عصیان را جنگ ملوک الطوایف

علیا یعنی و ملیت حقیقت درجه با تقدیر ست شده است که از بهار غفلت در آفاق بال میتوانند بیرق عصیان خود را فرا زند

در قدیم الایام چنین نزاعی اسباب جنگ میگردید حالا دیگر نه در زمانه نمیتوانند ما را از تقلب سلطنت بترسانیم این خانم

بیچاره حسرت زبان ملوک الطوایف میبرد و حال آنکه از قرار که میگویند آن اوقات سخنان تعریف نداشته است

حرمت میان کار رفتن خیلی بیجا بود از آنکه برق دریا بستن در چشم زن ولیعهد بیکاره و آنها جاریست بعد از مسعود و ملکوتی شمشیر عظیم شارتر

و گذشتن و نوازش و پرنس دیگر کنتس و نوازش و در واقع زن با بود با کمال دقت در دنیا چنین زن مقصد عوایدی که آنجا نیست

ملوک تشریفات سلطنتی ملحق شده بود و من هنوز در روم با معرفت آن داشته به کمیته و غیره و خوابیده خود و فرانسه میکرد و مهربانی خود

را عوض و منقبض او را یاد دهم از اصفهان که دو ماه میگذرد ترتیب باب دیگر که زن ولیعهد کرده و در مسجد این خانم پرده شده اوضاع و اوقات

اسم گذاشت

از خوابیدن به حرارت همراه زن ولیعهد تعیین شده بعد از گذشتن دو سه روز بود به پرنس دیگر امرای انجمن دولتی در حق من لطف کرده این خانم

رفت و رفت اتفاقاً لباس عروسی را در روز به جعبه در حق من بعد از آن فضولی که بوده رو به بازار از سواد یاد با کم و داد خارج از قصر تمام

فردی سو مهستی میجوید و بعد از فوت شاه مرحوم به مجرد فوت شاه خواسته از من تلافی خوب بالا باشند و کار زیاد

لطف آمیزی باد نوشته در باره احضار بود با یکدیگر همراه آن ... زن ولیعهد گذشته و تا والان در پرنس را شیم دعا گفته دعا والعبد

و پرنس را نیز بعد از این پرنس از خود امر در نظر زن ولیعهد مطیع داخل شده و حکایت عجیب دارم لفایت دیده با طراد

بغیر از ... اراده پرنس گفته در اداره طلب پرنس از ... التفات را داشت و در یک باب واقعه برای تماشای کمی شاه خواسته بود

عروس مخصوص در تیر یاتون شام دعوت کرد پرنس اجازه خواست که پرنس را همراه ببرد شاه قبول کرد و ... را نیز

همراه برد زن ولیعهد ... را دید ملاقات شاه رفته گفت ... خواسته ... وقت

پرنس را ... منقلب ساخت و باب ... خیلی

خواتین دیگر و پرنس ... و مادر گرد و ما ... گذشتن تا ایران ... پرنس ... شوارل بود این خانم

آخر با وصف ... با خانواده شوارل داشت ... با خانواده شوارل ... با آنها عداوت

داشتند ... محبت پیدا کند

مرده‌ها که در خدمت ملکه بعضی‌ها می‌آیند از نیوزیلند گفت و شوتوران و گفت [illegible] و گفت تا [illegible] همه این

همین پیشتر
صاحب‌منصبان ما با رتبه و جاه و مقام خودشان با منصب آنها و ... مبادله نمایند و فقط [illegible] و ولیعهد بود این شخص کشیش بود [illegible]

چنانچه بعضی شان را در رتبه [illegible] و از بلند [illegible] اطلاع بود بر شما معلوم است که دختر این پرنس [illegible] سلطنت

این کشیش [illegible] اراده تسلط و نفوذ و تخیلات او هم نباید [illegible] بود که اظهار کند فوراً معزول است خلیفه [illegible]

نشود و ما دایم این قسم [illegible] را [illegible] و [illegible] او برای [illegible] بوده [illegible] بر [illegible] کار دنیا [illegible] خلافت

می‌باید [illegible] در قدیم الایام هم چنین شخص بوده است اخیرا [illegible] است که [illegible] سلطنت [illegible] خودش سلطان

نیشه [illegible] [illegible] رشید و [illegible] و لیعهد [illegible] این کشیش [illegible] [illegible] در [illegible] ترتیب [illegible]

آن رشید [illegible] معاونت [illegible] و [illegible] اطریش [illegible] خوب [illegible] شده [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] دولت اطریش [illegible] جمع اعمال و [illegible] دولت اطریش است [illegible] سلطنت لوئی پانزدهم

در عهد لوئی شانزدهم دایم [illegible] دولت اطریش بوده و در [illegible] رقیب [illegible] منظور داشت [illegible]

ملکه بود از [illegible] [illegible] [illegible] لوئی پانزدهم [illegible] این کشیش [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] بلکه [illegible] از [illegible] داشت و [illegible] این کشیش [illegible] آدم [illegible] حالت

[illegible] ولیعهد [illegible] این کشیش داشت مردم [illegible] سلطان [illegible] تصور می‌کردند

چیزی در [illegible] کشیش [illegible] این است که [illegible] و [illegible] از طبقه پست است و این امر

[illegible] جز [illegible] هم [illegible] صفت [illegible] زمان است [illegible] و ترقی [illegible] شاه

حاضر لوئی شانزدهم [illegible] داشته است و در سنه هزار و [illegible] تا کنون [illegible] چهار دفعه [illegible] زاده [illegible]

[illegible] این [illegible] پادشاه [illegible] اختلاف در شأن [illegible] است [illegible] شاه [illegible] را از [illegible]

فصل هشتم

روز بعد [illegible] اخبار عجیب و غریب در باب [illegible] در قصر شایع کردند شاه در این باب [illegible]

[illegible] جواب [illegible] این امر [illegible] [illegible] او [illegible] در صورتیکه [illegible] است

[illegible] در [illegible] خود [illegible] تقصیر [illegible] شاه [illegible] در باره [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] مستقیم [illegible] [illegible] داشته باشد اگر [illegible] هم [illegible] داشته باشد

[illegible] خواهد خورد بلکه [illegible] کند که لوئی پانزدهم این [illegible] [illegible] اما [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] خود [illegible] چون [illegible] [illegible] او [illegible] در خود [illegible] از [illegible] داشت

خلاصه چون [illegible] استعداد داشت [illegible] شاه [illegible] [illegible] شاه بود در باب این [illegible] شاه [illegible]

[illegible] این [illegible] فایده است ما در [illegible] کار [illegible] زمان [illegible] [illegible] زبان [illegible]

او منقطع خواهد شد و ما کوشش بجهت ادغام اوند نموده شده از سایر همطالبان او استشاره کنند چه بر مگر بر این عقیده شده و
مدعی الله است و ما چون این مطلب بو برش تکلیف کنند نمی دروازه آنوقت مطلب بود و عنوان کرد شاه چند دقیقه تکلم نمود لیکن حاله
که این امر خلاف میل تو خوشبخت کاری نداشته باشیم مجالسه او نتوانیم تکذیب نماید ابدا خواهیم دید چه باید کرد .

~~جواب این جواب ما بیان علیه و ضرر آن این بود که ما نتوانستیم~~ شاه این مراتب بود و ما بعد از آنکه تو دعوی آن را نموده ایم
بعد جای دیگر اقدامی نکرده و در باب انجمن شاه و ممالک سفیر روسی نوشته فقط به دکتر که در زمین شارده سفیر افغانی داده شاه
از این مراتب شکایت داشت و با منحوس ساکت می نمود و آن امر چنان قطع شد

مراسلات من در جواب اجازه به عید در رشته دفاع سو منقطع ساخته در فقرا بردم در باب جشنها که در موقع عروسی رقم رسید دیگر
آنکه آنقدر شدم لیکن اظهار میخواهم که شاه هم مانند من تقصیر خون انگیزان حادثه بود و بدون آتشبازی موقع رسید میدانید بر شما
معلوم است که شاه و خانواده سلطنتی از این امر چه قدر محزون گشته بیجا میدانید و مگر نه چیزها که برده بلکه نشسته و شاه سبب
اصلاح این مطلب بزرگ بود چه در مقصر حقیقی را در شهر پلیس و شهر تبریز معارف شهر باشند تنبیه کند اینقدر بیان عروسی را شاه نموده
نهایت به اعتقاد لیکن مراتب عاقبت آن به نشد و این سلطنت با کمال آرام امتدادی یابد و ما هم اسباب دفع تشویش
و اضطراب شما میگردد و هر ماه بار فرع انگلیز را کار نکرده و در باب علم مسئله تأسف آمیز ودک و انگلیس بیان خواهم کرد .
در او این مدت گذشته این امور که بر حسب تقاضای وکلای خود با این درایت اعتماد و از التفات شاه متشکر با این حال و اعطای عفو

و در این مواد صحبت نمود. نوشته شده خوشبختی نمود کنیه و ما نیز او با پارلمنت بریتانیا که کی از حوادث در ایران است و نقطه در مکه
ارکان دولت قرار داده شود اغلب آنوقت گفته بود که تدبیر خوب نکرده است و این امر مقصر حال او خواهد بود دلالت
معلوم نبود و اظهار نمود اگر تدبیر مدتی نمود کار او کاری نمیکنیم
اما من با پارلمنت بر این مطالب نیست قول آن این امر به همه اعلیحضرت پرنده و آن پارلمنت هم محض مواد پارلمنت بریتانیا دارد که انگلیس را
مقصر نماید هر که در این باب مذاکرات با شاه نسبت به مصالحه نمود شاه نسبت به آن خاطر من و تشویش امر چاره پیدا کرده آن لیکن بود.
و اما شاه که در این حال که ریاست بهم رساند در آن صورت امید بر بعضی مردم از نفقه کار زیاد کرد و قول آنها را رد
میدان شاه خواهد بود آقا میرزا موید و شاه نسبت به چه در این امر که گذشته از تشریف کار هر که در انگلیس خیال میکنم که اراده است
اما باید اظهار کرد آن این بود میخواست شاه بود در پارلمنت فکر کند تا او از همراه و کلای قوانین پارلمنت نخیده نکند
موقوف ساختن پارلمنت بیفتد
اما چیزی که در بعضی خلاف ترتیب شاه نسبت به ظهور رسید و پارلمنت توقع این امر با شاه نزدیک بعضی کرد این امر است خواهد گذشت
و بلکه بعضی اشخاص مانع از این شدند و الفت نگیرند و در هر حال اعضای پارلمنت نهایت مشوق شده از اینکه شاه انجمن بود که هر چه
را فراز نیامد اما در باب محکمه اظهار کرده امر ملوکانه در این باب لزومی نداشت و خود پارلمنت مردن اجازه شاه هم چنان دارد
اصلاح این امر از او از خود بود دارد

بعضی مردم که اراده میکردند که پارلمنت این چنان بوده ندارد بلکه فقط چند نفر از نجبا و ارباب امتیاز تولد خود این چنان بود داده

و سایر افراد از خانواده سلطنتی و اعیان را که نبوده با همه انتشار خانواده سلطنتی قبول نمیکردند که مردم که دعوت پارلمنت خود شان را

اختلاف ملوک الطوایف قدیم برانند بلکه فقط آنها را امر پارلمنت به ایشان رسیده و هیچ امتیازی در این امتیاز را نه در

با آنها داده است نمیدارند ملاحظه مملکت در این باب شنیده ام بر سنهای ژاپن و تولیون و مرکز و روسی و مرکز در [illegible]

چه چیزهای گفته شد حاجت ذکر اقوال آنها نبوده ام بلکه با تفصیل میخواهم به بیان واقع بپردازم

متفکر دوم

در سوم اوریل سنه هزار و سیصد و بیست و چهار روز حتی جا فرو که مطالبت امر پارلمنت برپا شد فرمان شاه مملکت

دمی گفت زود با مه (این شاه پرنشاط [illegible] اوراق پارلمنت) روبرو شوم هیچ از رود الطاف با چیزی چه خواهد بود و اگر هم باشد

اگر کار از این لازمی بگذرد هر کس گفتی باید دانست که بازوی قوی دراز و دست من قوی است من گفتم من نقشی دارم این

لازمی مطیع و منقاد خواهیم بود از رو بار سر میکند و ما را از نزدیک بیفرستند شاه گفت راستی مطلب این است و از

این مردک عزیز در میان صحن خوشحال بودیم با مردمان عدالت کو و سفت و [illegible] و در [illegible] گفتم شما میتوانند محکمه

حقوق در میان با نظم قرار دهیم گفت حضرت خالد وقت این کار نیست من محکمه خود را در قصر قرار میدهم و باشد به نفس حق

عدالت میکنم از چند روز با خدمت جمع خالدت شاه مصروف این مطلب بود او میدانست که چون خود شاه گفته است در محکمه حضور

هم خواهد رسانید تمام این فرمان خرجی با کمال وقت مراقبت وقایع آن محکمه خواهند گفت شاه میترسید و مبادا مردم ساکت شود

برای او ثبوت بکشند من با او مراوده میدادم اگرچه خودم با طمانینه بیشتر از او در حالت فهم چیز میشدم و مبادا نتیجه این مجلس جمع

با مغز مردک و اکثرها واقع شود و او مقصر گشته با اینکه شاه در مقابل آراء عموم حضرت ایشان جواب نموده است مردم واقع شود

اما شاه سلیقه نهایت محفوظ بود و همه داشت که میان شاه و امر پارلمنت فاصله در کمیره و سخا و این امر معنی خالی است

واقع شد

در روز چهارم آوریل اوراق پارلمنت با جامع حاضر شدند برای انعقاد مجلس اجتماع وزیر الحاق که تعیین شده و در آن جا منبر گذاشته بودند قرار

دادند و حال قضات را علیحده برقرار گفتند و تخت برای شاه در یک طرف مجلس گذاشتند گفتند شاه بعد از این شاه بعد از اعظام مجلس رفت

و ما هیچ تشریفات دیگر قرار داده نشد حتی مستحفظ ام همراه داشت فقط مستحفظین عادی در معبد را قراول کشیدند و هیئت در جمع

مجلس را شاه مبهوت و متوجه بعد از گفتن اجازه شاه جهت انعقاد مجلس را اعلان نمود کسی اصرار نکرد زیرا که برای این قرار داده

از همین با کمال آزادی افکار و عقاید خود را اظهار کرده و به هیچ تحمل از قواعد معموله نشد بعد از اتمام کلام او رئیس مجلس نیز

خطابه خواند بعد از این دو خطابه توانست ساکت و مرتب شدن راجع محکمه گشته و آگاهی که در پارلمنت برپا قرار گرفته بود

پرده چشم شد به مقرر بعد از آن اسناد و نوشتجات و مکاتبات دربار سپرده شد و بعد عموم امر شده در مطالب آنها مطلع

گردیده به مجلس بپردازند

اعلان این مطالب شد و ما مثل اسلام و مناصحت برقرار بود شاه از این بابت نهایت خرسند گردید و ما بازگشتیم

میان رسم و تشریفات مقرر داشت از راه روابط و تاریخ سلطنت خود یک نوع حالت آنچه او در کلام میرسانید در آن او نهایت مطیع بود

نوکر در همین طرح آمد و هنوز [illegible] [illegible] چشید و خود آغاز گفت [illegible] کار خودش گذشت چنانکه شاه [illegible]

و این اشخاص از روی معقولیت رفتار نمودند [illegible] انگلیس بعضی به روم [illegible] در شیوه [illegible] گفت [illegible]

مجلس هم قدر موقوف است و این رسوم هم قدر محترم باشد بعقیده من شاه در میان این قسم مجلس [illegible] دارد [illegible]

پارلمان جواب داد اما عقیده من این است که شاه بهتر است سر [illegible] خود قرار گیرد و در [illegible] همه جا [illegible] دارد [illegible]

لازم نیست [illegible] مجلس عدالت ترتیب داده [illegible] شاه [illegible]

آن اینکه [illegible] عدالت [illegible] شیر دارند [illegible] پرسیدم [illegible] این پادشاه [illegible]

شاه ملک امیر خان [illegible] این شعر [illegible] نیست [illegible] زبان [illegible] گفتم [illegible] اتفاق [illegible]

قضات واقع میشود [illegible] این [illegible] نیست [illegible] عقیده من [illegible] که بهترین [illegible] پادشاه عدالت [illegible] است

[illegible] امروز [illegible] در آن مجلس [illegible] منزله [illegible] سلطنت [illegible] مجلس [illegible] پارلمنت

[illegible] تلفظ این کلمات آوردن [illegible] مجلس پارلمنت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن شب [illegible] در حضور شاه [illegible] آورده [illegible] جسارت

میکرد [illegible] شاه [illegible] گفت [illegible] حضور قضات [illegible]

در [illegible] جمع [illegible] داده است [illegible] ادعا از این جهت معذور میدارم [illegible] پارلمنت

[illegible] گفت [illegible] آنها [illegible] کنند [illegible] آورده [illegible] از این [illegible] پارلمان [illegible]

[illegible] شاه عقب [illegible] داده [illegible] شاه گفت [illegible] خیال [illegible]

[illegible] از این [illegible] پارلمنت [illegible] این است [illegible]

[illegible] سلطنت دارد آورده [illegible] ~~[illegible]~~ طرف [illegible] این [illegible] واقع [illegible]

[illegible] دارد آورده [illegible] در [illegible] دارد آورده [illegible] خیال [illegible]

[illegible] آن وقت [illegible] این [illegible]

[illegible] شاه داد [illegible] آن [illegible] در وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] انگلیس [illegible] پارلمنت [illegible]

این امر [illegible] است [illegible] تحقیق [illegible] آن [illegible]

شاه نیز اظهار عقیده [illegible] اظهار [illegible] نیز اظهار داشت [illegible]

[illegible] آن [illegible] این امر اطلاع دارد [illegible] عقاید خود را اظهار [illegible]

پارلمنت [illegible] اینکه [illegible] شاه [illegible] واقع [illegible] این [illegible] این امر [illegible]

نهایت سرور را داشت و در این اوقات حتی بشیر از اهالی آنجا منشأ در مجلس و اظهار کرد که [illegible] و دوم [illegible] در مجلس پارلمنت

رسالت داشته باشم و امر نمود و در روز پایان [illegible] از این امر [illegible] حاضر کنند

و در این قسم خیانت نه فرانسه طمع [illegible] نه بعد در سر [illegible] نظر [illegible] و درگاه [illegible] پادشاه [illegible]

به سر ساختند و اعاظم [illegible] زیاد [illegible] در نزد دو متوجه شد [illegible] و آنجا هم نفوذ و خیانت شاه هم [illegible] مسیو [illegible]

و [illegible] همان [illegible] دشمن بود و از این تقریب خیانت [illegible] کرد [illegible] شده [illegible] و حیله خیانت شاه [illegible]

تغییر دهد

از طرف دیگر [illegible] بازدهم [illegible] در [illegible] امیر [illegible] و اوزان پارلمنت [illegible] آمده شاه [illegible] خواهد کرد [illegible]

[illegible] و انگلیسی [illegible] خواهد کرد و [illegible] دید [illegible] شاه [illegible] و اوزان پارلمنت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] اظهار را کرده در مجلس از این مراتب [illegible] مسیو [illegible] از این حالت شاه [illegible] شده [illegible]

[illegible] و حال آنکه در این مورد [illegible] و انگلیس [illegible] پادشاه [illegible] استقلال [illegible]

سلطنت [illegible] دولت [illegible] و [illegible] کلام [illegible] بازدهم [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] شاه [illegible] و [illegible] در حال [illegible] آنها [illegible]

آنها [illegible] شاه گفت [illegible] آنها را [illegible] نمیکرد و [illegible]

[illegible] گفت [illegible] در این [illegible] خیانت [illegible] آنها را

ملتفت بشوم و از هر دو امر [illegible] مراتب اطلاع بهم رسانم و از این خیانت [illegible] جمع [illegible] ترتیب [illegible]

~~[illegible]~~ که [illegible] آن [illegible] در وقت [illegible] جمع امور عسکریه و [illegible] و [illegible]

[illegible] شاه [illegible] صورت ظاهری [illegible] قوت شاه چون این [illegible] انقلاب

[illegible] صورت [illegible] آنکه [illegible] حالت [illegible] شوق [illegible] و [illegible] آنکه مسیو [illegible]

[illegible] شاه [illegible] سلطنت [illegible] اظهار [illegible] اضطراب [illegible] این [illegible]

[illegible] شاه [illegible] خیانت [illegible] آنقدر [illegible]

پارلمنت [illegible] که [illegible] و انگلیس امر [illegible] کنند [illegible] دولت [illegible] کنند

در روز [illegible] اوزان پارلمنت [illegible] مستور داشته [illegible] شاه [illegible]

اوزان پارلمنت [illegible] شاه [illegible] در ریاست مجلس آنها [illegible] آنکه امور ملوکانه

[illegible] آنها را با [illegible] و [illegible] آمیز [illegible] طلاق [illegible] رسیده [illegible] از غرفه

تماشای این مجلس [illegible] غرفه [illegible] و انگلیس [illegible] و [illegible] اوزان پارلمنت

[illegible] شاه آنها [illegible] احترام [illegible] شاه [illegible] اظهار [illegible] شاه [illegible]

در مجلس [illegible] اوزان پارلمنت [illegible] از آنکه آنها [illegible] ملوکانه [illegible]

و عوض عادات و با دولتین روس و انگلیس را دارند نسبت به شاه خلاف ادب و احترام که در خور شاه، و رابطه جاسوسی که دارد از میان برود که تحقیق
مسئله روس و انگلیسها کلاً موقوف شود ~~رابطه~~ رابطه ~~[illegible]~~ در این قسم جاهلی ~~[illegible]~~ نبود که اعوان پارلمنت جواب دهند
به براهین اعوان پارلمنت سکوت اختیار نموده در باطن مشغول بقدر امکان اعتنا به حکم شاه نکنند.

چهار روز بعد با سفیر پارلمنت به عمارت شمیران شاه رفته روس و انگلیس در کجا بود که با ما همراهی کند و از شب سفارت با شام خوردن از صحبت
نمودن شاه از روس منع بود نهایت متوقف و خسته بودیم و تا اوراق شغل ... دو ساعت خیر دقیقه تنها حال صحبت [illegible] آوردیم
از او پرسیدیم که آیا از واقعه امروز خوشحال نیستید گفت خیر درست است در این مورد در به التفات سلطنت شاه [illegible]
و با روابطه های امر مردم ... دشمنی خواهد بود که ... این واقعه اسباب خوشحالی ما باشد پرسیدیم که آیا احتمال [illegible]
در پارلمنت اطاعت از حکم شاه نماید گفت من یقین دارم که اطاعت نخواهد کرد بلکه بیشتر از پیش ... شاه را [illegible]
و چیزی جواب ... فردا که ... است ... تمام ... خواهد ... وقت ... اسباب ... روس ... آوردم
و با انگلیسها گفتم ... از آن ... انتقام پارلمنت ... بیرون ... پارلمنت انتقام وحشت انگیزی
خواهد کشید و فی الواقع بیشتر از پیش ... از او انتقام کشیدند

[illegible] ... در دفتر ... رسوم مشغول ... اعوان پارلمنت ... ~~روس و انگلیس~~ ... دولتین روس و انگلیس
متهم است ... مجلس پارلمنت معزول خواهد بود ... مسئله ... [illegible]

پارلمنت را باید مراعات ذمه خود کند

هر وقت پارلمنت چنین اقدام متهورانه کنند و هیچ انتقام نکشید ... ~~[illegible]~~ ... از نسخه از زبانی حکم جاری که
یک بار ... روس فرستاده ... تمام ... با این مقدمه ... در خانه خود هستم و با خیال نشسته بودم در آن اثنا گفت [illegible]
این کار نه وحشت انگیز را دولت کرده ... مشغول خواندن ... چشم خود ... گریه ... خواندم ... بیچاره را بنهایت
متأثر ساخت و گفت الآن ... این دفعه ... اعوان پارلمنت ... [illegible]
اخراج شد ... در حالیکه ... عظیم ... [illegible]
انقلاب ... با دفعه ... یقین دارم ... اعوان پارلمنت ... [illegible]
... شاه ... تکرار کنم
امروز ... سیاه ... ملوکانه ... بنوشتم.
انقلاب شاه ... منقلب شده چون ... [illegible]
شاه پشیمان شد ... [illegible]
... [illegible]
در حال ... [illegible]

اطفال نمی‌هستند و آنها را عفو میکردم و اگر چند نفر از آنها را تنبیه میکنم اینهم محض ترسانیدن بقیه محض صرفه شاه گفت

آه - چنین فرمودی لکن بعقیده من شاه این طایفه هستند و از سر تا پا هر دو باید [illegible] پادشاه گفت اعلیحضرتا من بعقیده [illegible] با آن

اعلیحضرت دارم که هزار یکسان را هیچ باز نمیتوان [illegible] در پیشرفت ملاحظه مرحمت آن اعلیحضرت بوده‌ام تا مرحمت ایشان [illegible].

غضب شاه کم کم فرو نشست به تبسم [illegible] آه و [illegible] گفت [illegible] بیچاره شما را خیلی صرفه زدم گفتم با اعلیحضرتا

میدیدیم مجبور [illegible] و [illegible] بعد شاه گفت من مانند زود [illegible] تا [illegible] خواهم [illegible] گفت اعلیحضرتا

از روی عظمت و شکوه ذات ملوکانه [illegible] شما را [illegible] رب الارباب می‌پندارد شاه از این فرمایش [illegible] دست

ما دو [illegible] بوسیده با انگشتهای [illegible] چند دفعه [illegible] بر روی آن زد و گفت [illegible] متملق [illegible]

رها کند ما از قطاع مریض و [illegible] هستیم

از این [illegible] دست [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

و در حضور من [illegible] کاغذ و [illegible] داشته [illegible] در روز [illegible] حاضر شده در آنجا [illegible]

[illegible] کنند قرار بر این شده حکم [illegible] در دست [illegible] داشته [illegible] اجازه [illegible]

به [illegible] بردارند

هیچ [illegible] این باب [illegible] این مقاله خواهم کرد [illegible] لازم آمده [illegible]

بعد از بقیه این مقاله [illegible] نقل خواهم کرد اکنون [illegible] استرداد بیان این واقعه [illegible] لازم است [illegible]

و این [illegible] تقدیم [illegible] و چون [illegible] نمودم [illegible] در باب مقاله [illegible] دیگر [illegible] خواهم نمود

[illegible] در [illegible] این باب [illegible] و حال آنکه در [illegible] این باب [illegible]

نصایح

در وقت [illegible] ولیعهد [illegible] دیگر [illegible] در این طرف [illegible] با [illegible] تازه [illegible]

با [illegible] از [illegible] که در یک [illegible] آن [illegible] رسیده [illegible]

و [illegible] در این [illegible] تفصیل [illegible] نقل [illegible]

[illegible] شاه [illegible] از این زن [illegible] شاه [illegible]

زن ولیعهد [illegible] شاه [illegible] و دل [illegible]

[illegible] شده [illegible] شاه [illegible] از اینها [illegible]

و بعد [illegible] انتقام زنانه [illegible] و [illegible] رسیده [illegible] این باب [illegible].

[illegible] زن ولیعهد [illegible] یا اتفاقاً یا عمداً [illegible] آمده [illegible]

و [illegible] در [illegible] خنده [illegible] شاه در [illegible] آن [illegible] و این [illegible]

عرض بشاره کرد در سالگی ... ما از نگاه وحشت انگیز او فهمیدم که این بی احترامی را ... تلافی نخواهد کرد ... فوراً کتابچه

برگشتم در صورتیکه از شدت انقلاب غضب گریه میکردم مطلب ... نخواهم شد ... اظهار کردم گفت دیگر شاه را نبینم ... انتقام

شما را نگذشته بس ... این بی احترامی در ... بادست داد که تلافی ... بی احترامی شاه است

طولی نکشید شاه از خانه ... بیرون آمد پیش من آمد و بمجرد اینکه مرا دید گفت شما هیچ اظهار نکنید ... دیگر از من

شما ... حق ... محض حفظ شرافت خود ... بمقام تنبیه بر خواهم آمد از فردا ... پیشخدمت دیگر ...

علاجیه ... دستور دادم ... شاه این ... غضب فرو نشست ...

... شده من برای ... خود توسط ... کنم شاه گفت شما حق ... اینها برای ... توسط ... کنید اگر ...

شما ... باشد ... ده هزار ... با ... شما را ... ادب ...

... برای خاطر شما ... از شاه خواهش ...

تا دیره بخشیده

شاه ... حرف ... پیشخدمت ... را نزد ... پیش ...

شما را ... اما در ... پیشخدمت ... اظهار کردم ...

... اظهار ... ما در ... از شاه خواهش ...

... معین ... زیرا ... کلمه ... شاه ... احتمال ... فوراً ...

... اندازه و جهات ... احترام ... پیش ...

... گفت ... حافظ شاه ... خواهش کردم ...

... شده ... داشته باشم ... از جانب ...

با اعلیحضرت ... عرض کنند ... حاضر خواهم شد

... شاه ... پیش ... تقصیر ...

... شاه ... خانواده ... مجبور شدم ...

... از ... پیش ...

... یک ساعت ...

... از اتاق بیرون آمده ... متغیر شده است

... شاه ... از ... ما ... پیش ...

شاه جواب داد ...

این جواب ... دشمنان ...

ورشس چون دید و راه گریز نیست بطور وقت منتظم شد و ملاحظه واقف کند این زن را در این کفایت و بهانه دارد

و با همه این اوصاف حمیده هیچ وقت تشویش نیست اهمیتی هم برساند زیرا او را آن صفت رها است سببی نیست صفات

دیگر است هرچه داند و آن حسن خلق و مطیعه و معاشرت است خلاصه بطور انقلاب خانه شاه رسید شاه ~~...~~ او را و هیچ ترس از آن ~~...~~ (ایک بطور تنزل)

~~تغییر ...~~ و از دست و پای خود بگم کرده و اگر چه بطور ادب با او رفتار کرد ولی همین ~~...~~ رفتار

اسباب وحشت او گردید شاه اذن عقوبی داد زیرا او این عادت را داشت و وقتی زنها را در اطاق خود می خواست اگر هم آن زن

بی شأنی و یا رتبه پایی باز او ... نه ورشس را تقصیر خود نمیداند لکن پریشان دار و شکست معذور برای اینکه صحبت شاه بطور محرمانه

شنود هستم فقط گفت اعلیحضرتا شاه در حق خانواده من همیشه کمال مرحمت را داشته اید در این مورد هم اسباب کمال سعادت ما

فراهم آورده اید ~~...~~ و از آن اعلیحضرت اجازه خواستم مرا معذور داشته اید زیرا که اطاعت امر ملوکانه را از تکالیف

شریفه خود دانسته ام شاه جواب داد حقیقت این است در اطاعت شما ظاهر است و از من اظهار میل میکنم شما هم مطابقت

آن را می کنید ورشس گفت من اطاعت حکم ملوکانه ممکن نیست آن اعلیحضرت میتوانند نظر بیاورند . . . . . . شاه کلام او را قطع کرده

برخاسته او خود از فرط وحشت گفت خانم من دروغش گفته ام در میان ما هم اتفاق [illegible] افتاده است و فقط حرکات جاهلانه شما را در نظر دارم

و از این جهت مجبور هستم عدم رضایت خود را به شما اظهار کنم چون ورشس اظهار تحیر کرد شاه گفت بلی از شما شکایت هم دارم نمیدانم شما

چه تقصیر دارید عالم ... که شما ... دارید برای اینکه ... دارید رفتار کنید و با کمال دقت اقدام می کنید

در اسباب رنجش دیگر مرا فراهم آورده اید بر خاصه کلیهای شاه و صلاحیت را با شما بیان خواست تا کنون من ملاحظه برادر

و شاهزاده ام امروز هیچ را باید ملاحظه شان خود بکنم و با کمال تأسف باید در باب شما اقدام بکنم نمایم ورشس گفت اعلیحضرتا

بعد از آنکه من برای این در نظر آن اعلیحضرت بر هم داده اند شاه گفت خانم بزرگترین دشمن خود شما هستید اگر چه مردم شما

هر چه از خود شان است شما نخواهید در دل دارید مقام عارضه را نکرد و راست است مردم از شما ملاحظه میکنند و این

ملاحظه اندازه دارد از حرمت هم بیش شما نسبت یک نفر از من او را از همه بیشتر دارم و اگر چه بیشتر گاه ... شما

او شوهر است ... نه هیچ ... باشد آیا باید او شوهر محترم بدارید زیرا که دولت مرهون است ورشس جواب داد عشوه بحیله ...

دو روز عشق ... کنید گفت اعلیحضرتا مرا خیال نمیکنید است ... شوهر محترم دارم شاه گفت این حیله نخورده و فوراً جواب گفت

من میخواهم در خانه خود صاحب اختیار باشم اگر من میخواهم با او رفتار کنم مطابقت کند باید از آنجا بیرون برود ورشس گفت در این صورت

آن اعلیحضرت مرا بیرون میکنند شاه گفت نه شما بیرون میکنم بلکه از راه ... بکنم و با کلیه های شاه و ملکه را بیرون آورده است

دوران که آن روز دیگر از بین گذشته است ورشس رسیده و دوران که آن روز گذشته است شاه گفت همان است من بخشم خود در خانه

زن و شوهر دیدم که نمیتوانید مرا تکذیب کنید ورشس گفت چه قدر بخت است من میخواهم به نفس اسباب با او صحبت کنم

عداوت کنم شاه گفت شما در عداوت خود مختار هستید آیا محتاج به فاعده کلیهای شما را دارم من عداوت شما را سیاست بکنم

بلکه بر او بپای شما را سیاست بکنم و امر میکنم هر دو از اینجا بیرون رفته تا حکم ثانی شوهر را صحبت بکنید و هیچ در شهر نباشید

پرنسس گفت در صورتی که آن اعلیحضرت و شاهزاده خود اراده دارند شاه گفت بلی با کمال میل شما در حضور سفیر [illegible] اسلحه

شاهزاده [illegible] احترام می‌کنید و من هم [illegible] شما را از انواع [illegible] اگر [illegible] اجازه مرخصی [illegible] آن وقت

میتوانید بروید و شاهزاده مسرور شده از این کلمات که گفته بلادم [illegible] پرنسس [illegible] به

معذرت [illegible] شاه [illegible] و اما شاه [illegible] و از دست او گرفته [illegible] فقط [illegible]

پرنسس [illegible] گشته نزد برادر خود [illegible] پرنسس [illegible] گفته [illegible]

[illegible] واقعه [illegible] حشمت [illegible] خوشحال

[illegible] که بدبختی [illegible] پشیمان شد از اینکه زمام [illegible] سپرده [illegible] از وقت [illegible] از کار

[illegible] کمال [illegible] در کار [illegible] باشد و [illegible] خط خود [illegible]

[illegible] شاه [illegible] از سلطنت [illegible]

برای اینکه دل خواهر خود را خوش کند نزد شاه رفته و [illegible]

اما با [illegible] همه [illegible] که [illegible] خود [illegible] داده [illegible] حالت [illegible]

و چون [illegible] منقلب [illegible] و با کمال [illegible] شاه [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خواهر [illegible]

برخلاف میل آن اعلیحضرت رفتار کرده است شاه بطور [illegible] گفت [illegible] جواب [illegible] از وقت

[illegible] گفت خواهر من [illegible] آن [illegible]

دانسته شده است و من [illegible] که [illegible] شایسته [illegible] و سیاست [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] اگر [illegible] تمام [illegible] مادام [illegible] بالنسبه [illegible] بود و [illegible]

[illegible] انتقام [illegible] اما [illegible] خواهر [illegible]

[illegible] از کار [illegible] خاطر شما [illegible] میخواهم [illegible] کار [illegible]

باشد هم [illegible] خاطر شما [illegible] میتوانم [illegible] همه قدر [illegible]

[illegible] ملاحظه [illegible] اندازه [illegible] اینکه خواهر شما [illegible] احترام [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] نظم [illegible] خانه خواهر خود [illegible] که پرنسس [illegible]

از [illegible] امید [illegible] درباره [illegible] دیگر [illegible] شاه [illegible] چون آن [illegible]

معذرت [illegible] میخواهم

[illegible] برادر من [illegible] که آن اعلیحضرت [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible]

[illegible] احترام [illegible] آن اعلیحضرت [illegible]

امین است و ملاحظه میرزان عضدیت را نکرده ام و قسم خاطر خود منحصر باین است که آن عضدیت [illegible] عدم رضایت خود

موکل و خواستار عود از لطف خواهند و در جهت اگر [illegible] مصلحت او گوش داده بودم مورد تکدر خاطر مبارک نمیشدم [illegible]

ازدیاد مرحمت و ملاحظه لطف آن عضدیت است

شاه دفتر [illegible] آمد و ما تنها ماندیم گفت این کاغذ را دیدید که مقام تا کشیده شده [illegible] مقصود [illegible]

و تا [illegible] خوب کرده باشید اگر میخواهید یک عبارت او را ببینید این کاغذ را بخوانید [illegible] کاغذ را گرفتم و دیدم و عبارات آن

[illegible] است [illegible] و خط مراتب [illegible] کاغذ مشهود بود نهایت [illegible] طرف واقع شده [illegible]

شاه اظهار کرد شاه گفت [illegible] از جواهر است و آنها [illegible] هستند [illegible] در باب [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] چند روز [illegible] و میرزا [illegible] در باب او [illegible] و گفتم اگر [illegible]

[illegible] و میرزا گفت اگر [illegible] هر گاه او [illegible]

[illegible] شاه گفت حرف خوب زده است و ما و میرزا [illegible] اما حرف [illegible]

از [illegible] گفتم چیست گفت [illegible] در باب [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] این مطلب [illegible] شده دانسته باشید [illegible] فی الحقیقه [illegible]

[illegible] اظهار [illegible] در باب [illegible]

[illegible] رسید و ما [illegible] بود او گفته بود [illegible] حضور [illegible] دارم [illegible]

چند روز بعد از عزیمت [illegible] و دیگر [illegible] در باب [illegible] شده [illegible] تصمیم شد که

[illegible] اما این امر [illegible] زمان آن که گذشته بود [illegible] کدورت و شکایت [illegible]

الیام [illegible] متعهد [illegible] شده [illegible] گذشت و [illegible] ما و [illegible] بطور [illegible]

دیم [illegible] در صدر [illegible] و دشمن او [illegible].

در [illegible] او [illegible] بود و [illegible] مراد [illegible] است و مردم در باب او [illegible]

هم [illegible] داده [illegible] بود [illegible] در باب [illegible] شده باشد [illegible]

با کمال [illegible] آمده [illegible] و [illegible] گفت [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] بروی [illegible] کنید [illegible] رسیم تا [illegible]

[illegible] گفت [illegible] و [illegible] اختفا و میرزا [illegible] گفتم

به خیال باشید [illegible] آمده ام [illegible] مطلب چیست گفت [illegible] آمده ام [illegible]

تحقیق [illegible] شده است [illegible] گفتم خوب

[illegible] گفت [illegible] چون این حرف را شنیدم [illegible]

هزار [illegible] و [illegible] است [illegible] شده [illegible] است و آیا [illegible]

[illegible] شود [illegible] شاه مهلت [illegible] کنند

جمیع این خیالات تصورات بی‌ربط در خاطر من خطور کرد ولی آنقدر وقت که برای نوشتن این سطور صرف کردم طول کشید
مادام دو [illegible] از سکوت و انقلاب من ملتفت شده حالت فوق العاده در من دید و از من گفت بطور [illegible] تکلیف
من که غرق خیال شده‌اید آیا تعجب دارید از اینکه مسیو [illegible] گفتم خیر در دربار تقدیر چیزهای عجیب دیده‌ام
و از هیچ چیز تعجب ندارم ما در یک مملکتی هستیم که بی‌ترتیب همه چیز شده و دشمنهای [illegible] یکدیگر دوستان صمیمی شده
ایلچی و حال آنکه [illegible] عداوت در قلب ما باقی است بنابراین اگر هم [illegible] از جانب [illegible] و [illegible]
دیگر از دشمنان من بیش از [illegible] بیاید باز تعجب نکرده‌ام اما میخواهم ببینم مسیو دشوازل از من چه
انتظار [illegible] فایده است [illegible] محبت [illegible]
در این جهت میخواهم [illegible] مادام دو [illegible] گفت عقیده من این است مسیو [illegible] ملتفت [illegible]
میخواهم [illegible] از شما [illegible] بنابراین [illegible] ملاقات [illegible]
از [illegible] میخواهم
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] مسیو دشوازل [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] میخواهم

[illegible] تسلیم مسیو [illegible] گفت [illegible] مسیو دشوازل [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بکلی [illegible] مادام دو [illegible]
[illegible] مسیو دشوازل [illegible]
[illegible]
[illegible] مسیو دشوازل [illegible] ملاقات [illegible]
ملاقات [illegible] قرار داده‌ایم [illegible] بقیه [illegible] گذاشت

فصل [illegible]

اگرچه [illegible] توضیحات مسیو دشوازل [illegible]
[illegible] مسیو دشوازل [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
مسیو دشوازل [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] مسیو دشوازل [illegible]

سرور سوار با احترام گفته بلکه برای این [illegible] صفحه باشد چرا که بنا بر این نقش دلیر بود از وضع کاغذ دشمن در آن
اوقات آن مصنف مشهور را من در ستر می‌نشینم که هر قدر نتوانستم از هر چاره اختیار شده متوسط دلیر متوسل شده در ذهن کمال
انتقام را دارم که آنکه نمی‌توانم نسخه از آن کاغذها در اینجا درج نمایم همان کاغذ را با همان شعرا [illegible] در احتمال میدهم که
از مریدان دلیر این کار بود چه کاغذ نهایت خوش مضمون بود زیرا دلیر در وقت نوشتن آن کاغذ معلوم است هم امیر
شعرا گفته باشد هم دل او را بدست [illegible] و این در روی کاغذ دلیر را داور [illegible] کاغذ بسیار قشنگ نظم بود با اشعار
و همینقدر در یاد دارم که دلیر مرا به ونوس تشبیه می‌نمود و آن اشعار چندان لطفی نداشت در شایسته شهرت مصنف آن
نبود از دهان درجه دوم ما از قبیل سید داود [illegible] و ما امثال این قسم اشعار مرتبط جمع میکنند
در این خصوص من خود صداقت عقیده خود را در باب دلیر اظهار خواهم کرد و آن این است که دلیر هیچوقت پیش از شاعر
کسی بود بسیار با سلیقه و ذهن داشت اما با اعتقاد من [illegible] کسی سلیقه و ذهن تنها کفایت نمی‌کند که کسی شاعر [illegible]
و صنعت باطنی او [illegible] و حال آنکه دلیر هیچ نداشت در جمع مدایح او کمتر نیست چنین شعر تا به درجه دلیر در ترکیب [illegible]
مدح می‌کنند هم خود مسخره می‌نمایند [illegible] و است من کلمه [illegible] این قسم [illegible] از حاجت من خارج است و حق در دوره [illegible]
فرمایک [illegible]
در همان اوقات کسی کتاب [illegible] در کشف حمایت می‌گرفت و این امر موجب رواج من [illegible] دلیر [illegible]
نفوذ [illegible] در آن اوقات [illegible] بسیار [illegible] ترتیب

دلیر در کشف حمایت می‌گرفت و من از دوری صنف و ملل [illegible] از احتیاط [illegible] که مصنف کتاب را [illegible] از این التفات
سرافراز [illegible] تا وقت که من [illegible] ادبیات علوم قرار داده بودم در اظهار [illegible]
کتاب [illegible] دلیر اوقات کرده [illegible] در این [illegible] بعضی [illegible] الحمد [illegible] اهتمام دلیر
ملکی بود برای [illegible] دارم [illegible] جان [illegible]
ساده [illegible] با حیا و بی [illegible] را شناخت و چون کتاب را [illegible]
[illegible]
[illegible] در این صفحه [illegible]
بسیار [illegible] هزار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این ملاقات [illegible]

لعنتی همه بر خورده است و سامی حرف کرد و گفتم من همین فردا از خانه خود بیرون می‌روم و گفتم وقتی مردی از یک نفر خانم خواهش

می‌کند در صورت اصرار او باید او پیشنهاد خانم را بپذیرد و خانم پیشنهاد او را داده و در حالیکه هر راه و حرکت کردم لهذا مجبور شده قبول کردم و در این

منزل حرکت و شوارل بودم

تعجب نهایت این دو رفیق از رفاقت بیشتر بود تا عاشقی بیشتر از عاشقی زنها و عکاس و فرانسیسها حکایت کرد از او که بعد

شخص بود خودخواه و حال آنکه مردم از سوء جهل تصور می‌کنند هر کار سوء و صورت بد از مردم ادا کند و کارهای تهذیب بسیار داده

حقیقت حال این است که خوش محاوره و ملاطفت بود و از جمله صورت زشت داشت ولی اطوار پسندیده او زنها حیران آنکه

زشت‌رو بود همه کس حال داد و او خواه [illegible] باد [illegible] لازم بود [illegible] محبوب پادشاه فرانسه باشد

ولی بیش از آمد، حال وقت [illegible] سلیقه و شکوه [illegible] و دماغ قدر خود را بالا گرفته و بطور تحقیر صحبت میکرد معهذا از حالت

او بلیغ انقلاب مشهور بود و به وصف کلمات دلجو و ملاطفت او پیدا بود [illegible] ازین اقدام خود در دو [illegible] جان از خوشش

هر روز منتظر [illegible] لف خانم [illegible] آرزومند چنین مرحمتی بودم و گفتم میرود حرکت تا چیز چنین بود من

هیچوقت [illegible] فقط تا اتفاق [illegible] حرکت خانم کاش این مطلب [illegible] و حال آنکه از کم عادت خود [illegible]

داشتم [illegible] گفتم شما اشتباه کرده‌اید یعنی ممکن نیست [illegible] شما [illegible] جهات [illegible] باشد

امکان [illegible] سبب احترام شما را [illegible] حرکت کنید [illegible] رسیده بودم [illegible] گفتم شما را

ع آیا شما [illegible] از راه [illegible] حرف [illegible] و هر قول [illegible] دارم

حرکت کنید فی الواقع او شایسته مرحمت شما است و از فرمایشات او گوش داده بودم هیچوقت از دوستان شما عرض نبوده گفتم

میرود حرکت شما از دوستی رسیده از دوستان من بپرسید خانم امید وارم [illegible] عبارت مرا [illegible]

من ترسیدم [illegible] دیگر دوستی شما باشم چنین قسم بردم حالت من بعینه همان است من گفتم چیز میرود حرکت شاد شمس عرض بودم [illegible] هستید

و هوا [illegible] بوده است اکنون شما آمده اید عهد صلح ببندید حرکت کنید جنگ و صلح را هر دو من [illegible] کار را [illegible]

امکان شما در بیان [illegible] و در [illegible] عقل و هوش شما [illegible] مردم کنید و بطور [illegible] از شما اظهار [illegible] مجبور

با احتیاط شدم و نه آدمی بود از آن وحشی ترسیدم و ذهنی نقیبی داشته باشید [illegible] شما جهت گفتم و با

اگر [illegible] با سیلی مقاومت با تمام [illegible] عاقبت [illegible] گفتم این حال [illegible] شما را [illegible] خواهید

بگذارید با شما ازین کتاب [illegible] خلق و تکبر در صورت [illegible] پیدا [illegible] دقیقه توقف کرد [illegible]

[illegible] با چیز [illegible] خانم وقتی خواستم شما را [illegible] آرزو [illegible] [illegible] جواب دادم

[illegible] حالی بخواهید بعد از آن از طرف دیگر مرحمت کنم بیشتر ازین [illegible] و مشغول شده‌ام [illegible] و در این [illegible]

و ذهن شما از جهات عدیده امتیاز و تفوق [illegible] می گفتم [illegible] حرکت شما حق [illegible] فایده ندارد حالا [illegible]

[illegible] جهت [illegible] با دیگر حرکت کنید حالا در [illegible] چنین حرف [illegible] گفتم شما شروع کنید

میرود حرکت [illegible] حرکت کنید مطلب این است [illegible] گذشته [illegible] متأسف هستم و حال [illegible] دارم [illegible] آنکه

تقصیر [illegible] بر خلاف میل شما رفتار [illegible] لذا اکنون می‌توانم [illegible] دشمنی آنها با شما [illegible] در این باب آنچه

[illegible] حاضر هستم [illegible] کمال [illegible] را [illegible] دارم [illegible]

[illegible] محبت و الفت [illegible] مطلق [illegible]

[illegible] کمال [illegible] را [illegible] دارم [illegible]

[illegible] در باب [illegible] اتفاق داریم اما در باب [illegible]

دارم [illegible] شاه [illegible] طالب [illegible] آنها چه خواهید [illegible] گفت

اول [illegible] هستند که [illegible] کمال [illegible]

[illegible] دارم [illegible] منقطع [illegible] خواهم [illegible] دارم

[illegible] از این حرف [illegible] شد گفت [illegible] نمی‌خواهید [illegible] مشاغل [illegible] این [illegible]

[illegible] که همه مشاغل [illegible] اتفاق [illegible] شما

[illegible] گفت [illegible] عزل [illegible] در خواست خواهید

[illegible] عزل شما [illegible] نمی‌خواهم [illegible] همه مشاغل [illegible]

[illegible] گفت [illegible] داشته باشید [illegible] وزارت [illegible] پول [illegible]

[illegible] شاه [illegible] میکرد .

[illegible] رفته باشند [illegible] همه [illegible] بعد [illegible] جواب [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] خواهم [illegible]

[illegible] در [illegible] گفت [illegible] خواهم [illegible] در باب [illegible]

تمام [illegible] هم [illegible] میدانم [illegible]

[illegible] گفت [illegible] داده‌اند [illegible] . . . . [illegible] گفتم خواهم [illegible]

[illegible] کار [illegible] جهت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] هم [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] است [illegible] گفت [illegible]

[illegible] درجه [illegible]

[illegible] ملاقات [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] گفتم [illegible] کار [illegible] میکردم)

[illegible] ورزش [illegible] بزرگ و انگلیسی گفت [illegible] بعد خانواده شوارتل [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] شما [illegible] شاه [illegible]

[illegible] صحبت کرده [illegible]

دیدن شاه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] شد چند روز بعد [illegible]

[illegible] شاه [illegible] شوارتل

[illegible] شد شاه [illegible]

[illegible]

در خانه [illegible] سه نفر [illegible] واقع [illegible] زمرد [illegible]

در [illegible] ترتیب [illegible] شرح [illegible] خواهم کرد

در [illegible] حیوان [illegible] زنده است [illegible]

[illegible] قشنگ [illegible] بزرگ

[illegible] مانند برق [illegible] بزرگ [illegible]

در [illegible] واقع [illegible]

[illegible] سه ماه [illegible] آورد [illegible]

خانواده [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] در خانه [illegible]

[illegible] خوانده

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ملکه فرکرش سرخ که برای سنگ آن خانم مادر و سنگ خیلی خوش میآید این تو جهات در هرجا بهانا ما [illegible] استرادات
همینکه دلیهد مرد میدید هیچ گله آورده نه عصر حالا نشانم هیچ جا ملاحظه کرد با برای یک شام اینطور باشد
هر که حق داشت و از هر کس من برای ایشان صرف فرق ادعو میان هم بنوم و در تقسیمها و منازل شد آن سر جمع آمده بعد از فوت پادشاه
همه بهانهای مرخص را درید شده و درین چاره همچنین باتش کشتن همه ای بر جست و در یک همه کس او شد
چیز دیگر در حوادث مرخ و دقیق شده زامور بود و او طفل بود افریقا را خیلی سلطان و بر هوش و در رفتار خوب ملک پادشاه استقلال
داشت و مانند طبیعت مملکت خود چشم بود با هر کس بلطافت در سلوک میکرد که هر سبب پادشاه هم چیزهای عشاق همه
اینها را هم ورود در شیوه های افریقا پوشانیده بخش سنگین که در بهار رنگارنگ بر سر داشت زیرا جامه داشت از حصیر
و در گوشهایش گوشواره او گیسه و زنجیری از طلا دکان بهر از مروارید و یاقوت در گردن خود داشت همچنین تردست بخود همان ال
بی مرد با وصف هیئت و تماشا هم داشت انقدر اسباب زینت فراهم آورده باشد
معنی تشریف یکی از تعارفات دلتر مردم به آنکه هم اینجا سیاه بود از امور کلاهشتم و لکن لعت یاد میپیدا کوم همانند اطراف
میرفتم اگر پرسید برا حقوق ام نمیدانم در بهره امرا آنها نفر گله با زنگها بار عروسکی می نداشتم اما کم [illegible] باد بقدر ابدی
پیدا کوم در آن کجا محبوب منقول ادیادم ما درست زنبور بیع ملتفت شده محبوب مرخ دقیق شده است و در جمله شد که کم

بقدری بر رو شده در وصف نمی آید مهمانی هیچ در باره او اعتنایی داشتم و مادر سیتهها از او از جنس ما تمام اسباب تقلید قسمت گوبلت یمنی را و
حالا هم در از حالت شادی خیلی خوب محروم شدم باز دفتر مادر سیتهها از او بطور ملاحظه یادم رفته نمیتوانم خود داری نمایم میتوانستم
بیت دفتر از شیطنتهای او و یک تفنگ تر از روی بیشتر برای شما نقل کنم اما در آن بیت نقره فقط ایام الفقه لعم بطور اختصار
میگذارم
روزی در قلعه ها درستان خود سوار شدم و دعوت که بودم شیرینی بسیار تفنگ بر سر میز آورده آن شیرینی را مسیو دمرتو بادقت عمل آورده بود
البته مردم داشت مهمانی ها دو قسم برای من نوشتم بعد از یکی از مهمانها خود جشن آورده آن شیرینی بر سر میز تقسیم کند اما همینکه بکارد
یک بار هم از آن شیرینی را برید یکدسته زنبور از میان آن شیرینی بیرون آمده و در اطاق متفرق شده زامور هم در عمر خود زنبور
ندیده بود از هر طرف آنها را تعاقب نمود و بعد آنها همه مثل دو تا تا بهانی کار مشغول شد زنبورها خسته شده [illegible]
مسلیه در جیب شاه که از بعضی یاد فراموش مثل مرا از مصنوع مسیو دمرتو را مانند این تقدیر که میان آن جمع شده زامور
نزد شاه نشسته هم دیده مرا او سوار سرش برداشته بیک گوشه اطاق هم دید در حضور آنها سر بر زمین نهاد رسش فقط را و دن
میخندیدم
با کمال آرزو سعود میشتم هم بقدر میدیدم بخندیم اما محض ملاحظه مسیو دمرتو جلو [illegible] المال نیز نمودم ذهم کوم زامور
بروده کنگ بزنند دل هانها هاد و از انجمله خود شاه نشسته با کمال اصرار نرسیط کرده من محبور شدم در غضب جمیع خود فرد شانم
زامور فقط و در دنیا فقط از یک نفر ترس داشت اما مسیو دمرتو در آن دوشنا این خیلی خوش میآید و میانه او با شاه خیلی خوب بود

بر شما معلوم است که شاه محض شوق و تعقیب لقب ملکه صاحب عمارت پوستین را با هزار اکو مرحمت باو داد و دختانیه فرنگی
[illegible] لازمه سوئید و پوشیدن پیاده برای او فرستاد

آقا آنجا که او را امور خیر از همه دوست داشت مادام و میرزا بود و این خانم هر شب وقتی خانه خود میآمد که به پاییز برای او
بیاورد و رامی وقتی او سوئید شد این بود و دنیا را باو داده اند هنگامیکه او در منزل میشد رامی و شهرها هم زده زیاده
صحبت و خیز میکرد از عقب او میدوید و او را میبوسید و فریاد میکرد [illegible] در عوض مادام لا مارتال میگفت
آه مادام لا مارتال آه کاری چون مادام و میرزا بدین نمیآید و شاه و رامی اینها بعد اسباب خجالت برای او فراهم میآید
شاه اصرار میکرد در رامی هم که او را در این اسم تلفظ کند و رامی این اسم را بطوری تلفظ میکرد و معنی آن مرا بخشید
دیباره مادام و میرزا خیلی زیاد از آن لفظ نمیخ خجالت میکشید

فقط یک نفر بود که هیچ وقت اظهار لطف به کاماسیا نمیکرد و آن کنت زان بود که او را ابتدا میکرد و در خط
هم کشیدن صورت با اشاره تهدید میزد او سوال میکرد مادر تر این بسیار خشک او و در نظر کنت ملوم نداشت
[illegible] دیون نمیدهد مریضانه و ملال او در کلمه او دیم در آن داشت هیچ عشا با این تاریخ میکرد را مور کم
زیاد و اهمیت و دو دو وقت بیرون است شاه مشغول شطرنج بود بجوابیکه کنت و در منزل میشد او مانند مجسمه سنگ شده بطور حرف
در یک گوشه چمباتمه میزد و همانجا باکت و حکمت میماند تا اینکه او میرفت.

زانو نیز جزو این مثل نیست اگر چه بزرگ شده است اما هیچ هنر بیانی که گفته است بلکه شیطنتهای با ظرافت طفولیت را هم
فراموش نکرده است و نتوانستم بگویم در مانند سابق نسبت بمن صداقت و وفا نداری داشته باشد (حاشیه) (اینکه تک نانس بوده [illegible]
با وصف مرحمتهای کنتس و بازی کنتس و در وقتیکه با ما بود و رفته بود و تماشا کند) معهذا من تا کنون هم نسبت باو کمال لطف
و مرحمت را دارم.

اما در خانه من کسی بوده هم که هر روز او را بر تمام رامی ترجیح میدادم و آن هازیت بود هازیت از صمیم قلب مرا دوست
و با من محبت تمام و در بار با او معاونت داشته من او را بسیار دوست و در این مورد شغل خودم پیدا کردم و لا
از هم صحبتی معمول این دختر به هیچ [illegible] از خانه داری و شوهر [illegible] چنانکه نه دید بوی این را از شریک حق بود
تو بخری همیشه از جهه خود کشت مرضی این واقعه را هم فراموش نکنم که چه در عقب تقاعد با زوجه خود کشت است
اما من هم قسم میخوردم که این طور نیست و هازیت کمال نیکو با وفا است که هم خود داشت تقصیرش اینها بود از پیش که من دوست
دختر مرا همیشه بیان میکرد و این تقصیر او هیچ وقت باو نبخشیده

همین دختر بود که تعاقب رامی و دیگران را از جمله شرطی که داد این رامی از او آن ترقی من با کمال اصرار کاغذی که فرستاده شدند
و انواع [illegible] و قیام اظهار خلوص و ارادت نمیکرد من از خط ساده ... دارم باو نکوم اما روزی هازیت [illegible] در خلوت
تقصیر بعضی وقایع خانه مرا ضمن گفته دختر اخلاص کیشیها از رامی و دیگران را از من ظاهر ساخت
میان کنیزهای من زنی نابود و مردم به شغل جوان [illegible] نمایش و خدمت خانگی و علاقه خوش داشت ملاحظه از هر جهت نقص نداشت

و شاید ... بطوری زیبا بوده مردم را مفتون خود میساخت این دختر در نظر اول که دیدم واله و شیدا شده بود که با خلیفه ... عاشق شده

مدتها با این دختر گذشته تا اینکه قدری دماغ داشت واگر من از معاشقه او اطلاع بهم میرسانیدم مانع از سلیقه است او نمیشوم آنها

او معاشقه اکتفا نکرد چون دشمنان من از او رسید فکر بجهت اینقدر زیبائی من آمده دختر درد گفته بود برای چشمهای قشنگ تنش ... است

بلکه برای چشمهای کنیز او است و یا کنیزی است شاه چنین است و کمال من که مرا عاشق او بستم

وقتی که بازدید این مطلب سوالی مختصر نقل کرده من از همان زینبیا انتظار من از او خواهش کرده و گفتم راست بگو چیکار داشتی با دخترک عرض درست

و از این جهت این واقعیت را با گوشه خدمت و ما با زینب آنچه قسم تصور نمیشد خورده گفت اگر نخواهید طغیان های در مقابل بهم برپا شدید در ستان

دماغ زیاد ... تا آن خود را که ... برسد که تصدیق قول را خواهید کرد

من این مطلب سوالی قبل از همه از هرکس دیگر پرسیدم این کنیز را که بعدا من بیاید در روز بروز ~~بیشتر ...~~ ...

و هر روز با خود نسبت بمن میرسانید آنچه در خانه دخترهای شاه روی میداد تفصیل آنها را برای من نقل میکرد معلوم میشد آنها هنوز از عدم نقد کردن من ... هستند

خلیفه کار را بجائی رسانید که دیگران را با خود دشمن کند زیرا این خلیفه بطوری ... و وسواس خوش خلق و مردم است و ...

... او دشمن کند همه کس او دوست دارد و در مجلس مهمانی دختران متعدد اینجا برای آن خلیفه جای معین بود

قدری مطالب از خلیفه پس از آن پرسیدم گفت خدمت انقلاب ... گفت مردم هم قدری مانع بغیبت و بدگوئی میکنند هم از دم داشت

... مطلب سوال انجام بکنند من گفتم برای این گفته اند که من از وقتی که ... انقلاب او گول نخورم و اگر شما بعد ... لست بمن ... دارد

صدق مطلب سوال بگوئید خلیفه گفت خانم آیا من شخص ... در باب کس غیبت کنم در قصر خلیفه نشستن اراجیف انتشار میدهم آیا بعد این

و نها اعتقاد کردی گفتم مستقیم مطلب در این نیست من میخواهم شما جواب صریح بمن بدهید آیا شنیده اید که گفته است ...

... کنیز گفتن برای ... او مردم خلیفه بیچاره مرنج شده گفت خیر خانم من گفتم ... بماند ... حاجت را بخواهید زیرا الان

... مرتکب ... کار شده بود آنها دروغ میبافند خلیفه ساکت شده من هم سکوت او را فهمیدم

خلیفه از خانه من تازه بیرون رفته بود که دیگری وارد شد من همان سوال را از او نیز کردم که آیا از کره که دیروز داخل

... و گفت تقصیر من است این مطلب سوال را اظهار کرده میخواهم جواب ... نگویم ... شما عزادار شده اید من

با تو حکایت چنین ... نقل ... خواهم بردم گفتم خوب بس است از این بعد چنین ... را در خانه خود نمیتوانم بپذیرم این گفته

... خود بعد از این کاغذ سوال بدهد که دشمن شده که دوستان من هر قدر عیب داشته باشند من معذور میدانم اما در خصوص

خیانت آنها را نمیتوانم که چون شما گفته اید اگر حقیقت خاطر کنیز من خود بخانه من آمده من شما علاوه خبر داد که ... او از روز

... از پیش خود بیرون بکنم امیدوارم هر آمدن بخانه من را ترک خواهید کرد زیرا ... ان اسباب تقدیم خواهد بود ... من ...

تقبل دارم و این رفتار با همه ... من ... اسباب ... شما ... باشید و نفاق شما ... اسباب ملالت من گردید

چون این کاغذ سوال نوشتم زنگ زده پیشخدمتم را احضار کردم و چنانکه خیال ... کردم این کاغذ را فورا بخط خانه ... او برده

... باشد تمام روز ... منتظر باشید برای اینکه کاغذ را بدست خود ... بدهید

این هوشمند خانم را تا حالا من تازه کرده بود چون بطور تعقل بصورت او نگاه کردم دیدم وقتی سرخ شد و بعد رنگش پرید جهت این انقلاب

او را نفهمیدم و چون اشاره کردم در رفتن بعد از دفعه دیگر نمی‌نگاه کرد این دفعه من او را شناختم حرکت من باید یکجا صرف نظر از حسن

شرافت خود بکنم تا آنکه بتوانم تمام احوال و خیال خود را بدانم که دیگر این شما بگذارم در عرض گفتگو نصف اتفاقات روی داده است و مادر کن

آن اسباب حزن و ملالت نمی‌شد که چون شما و همه صحیح گفتم ما ابتدا واقعه را از شما مخفی داریم بالنتیجه پرده سدی اعمال خود را [illegible]

این دفعه هم گاه طرف تحقیر و تنفر شما واقع خواهم شد اما قبل از اینکه بشنوید بیاد این دین و تکلیف شما قسم بخورم اجازه بدهید

در بقیه قصه حرکت را تمام کنم .

کاغذ من باید صاحبقه بر او کارگر شد او بیش از پیش درجه نفوذ و اعتبار در او پیدا است و خبر رسیده به مادر او نمی‌دانم او را حرکت نزد شاه

در او پیدا کنم فردا در جواب کاغذ من این مطلب را نوشت مضمون .

با وجود اینکه کمال بدبختی برای من دست داده است در صورت این قسم در نظر شما متهم ساخته‌اند و دشمنان من بعنوان محض عداوت تو را سپیدم

بسیار رنجش و متغیر شده از او راست است چون جسارت با دوستی شما را داشتم در کلمه سر بسر شما توقف کردم آنهم چون فقط [illegible]

در ضمن اینکه سیر نیم بهم وقت نزده ام از عدالت شما مترقب هستم مرا ببخشید عفو بفرمایید اجازه بدهید حضور شما بشتابم اگر جایز نیست

بدون چیزی نوشتن هیچ جوابی نداد

در جواب این کاغذ بار دیگر کاغذ دیگری نوشتم در این مضمون هیچ حرکت هم هیچ جای انکار ندارد بالنتیجه متعجب شدم از اینکه ظاهر شما را

و اینها اسناد مرا نمی‌تواند انکار بنماید اما در باب توضیحات خیلی امیدوار عرض بر همه دانسته شده ما حالت من با شما سر و بیان کار است بهم لطف کنی که جدا

دارم من توضیحات و مطالب را بپردازم بین خود بنویسم و این مکاتبه را موقوف کنم که خاطرم آزاد باشد و به شرافت

بعد از نوشتن این کاغذ بشوق سبک خوابیدم در یکشب در خصوص این کاغذ بیشتر از آنکه گفته است میل پیدا کردم که در دیدار او بیشتر رسید

آیا راست است دختر گریه کرد گفت با خانم رسیدیم آیا بنوام او سوء معاشرت دارد گفت آیا این جواب با صداقت و سادگی او

مرا بخنده در آورد و پرسیدم در صورت بیقین حس بطور قطع هر دو نمیدانیم به او سوء معاشرت دارد بهر چیز گفت خیر خانم نمیدانم من او

من نمیتوانم چنین بیان او میدانم و همواره بیش دوستی اما وقتی میاید بطور ساده دوستانه میکند و اظهار عشق مینماید [illegible]

میکنم ولی او سوء معاشرت ندارم اما در باطن خوشنود شدم که میفهمیدم که اگر هوشمند خانم او عاشق من باشد

و آن نامه که آخر او طوری مرا بخنده در آورد هرچند یک بود جلد کردم این دختر بیچاره در عین حال خوشحال بود بیچاره در عین حال [illegible]

ساده و ساده داشت اما بیشتر خود نگاه میکردم و خیالات این صفت مطیع او زیبا نفرت خواهم شد و با دلم شوق جان حرکت ترا دارد

دارد من از این مطلب اطلاع هم رسانده ام دیگر نمیتوانم ترا در حضور نفی خود نگاه دارم بلکه مجبور هستم در روز معارفت کنم اما

الحکم بایستی این امر اسباب بدبختی تو نخواهد شد حرکت ترا نزد جناب اقبال السلطنه خواهم آورد اما احتیاط کن در خانه

هوشمند خانم او رقیب او است شوق گریه میکرد من با او اخلاص زیاد دارم و نوازش تمام کردم سپهدار از نزد خود بیرون کردم .

مدتی من صاحب دماغ بود حرکت را این دختر خانه دانا شد بهتر ترتیب داد و علاقه او به معشوقه خود زیاد داد اما قبل از این اقدام

آنکه وسیله تغییر بود برای آشتی کردن من با [illegible] بود صرفنظر نمود رابطه از جهت ولی فایده نبخشید [illegible] مادام دیبروا را نیز واسطه

قرار داده آن خانم هم گفت شخص باید در این قسم موارد تزویر کند و صرف نظر از [illegible] با احترامی بنماید من گفتم من

تزویر نمیدانم و میل ندارم [illegible] مادام دیبروا گفت گفتن فرزند شما را از دربار خلق نشده و در دربار نخواهید ماند من

گفتم احتمال دارد اما برای من بهتر است و از دربار بیرون بروم تا اینکه این قسم مردمان کذاب و منافق بود در خانه خود دایم

جمیع زحمات این خانم برای آشتی دادن ما بی فایده شد و با این شخص [illegible] علاوه نیز [illegible] من که بود یک

آشتی نکردم .

بمجرد اینکه شاه [illegible] تفصیل سوء رفتار او نقل کردم شاه گفت که نسبت به [illegible] بیقاعده [illegible] است اما آدم بی سلیقه

نیست [illegible] من گفتم شما مرد [illegible] هم صورت [illegible] زن خوش صورت [illegible]

داشته باشد معذرت میداریم فقط [illegible] زن [illegible] در نظر شما است [illegible] شاه گفت [illegible]

خورده است اینرا گفته [illegible] مرا دیده

فصل دوازدهم

جمیع دوستان من ماندند که [illegible] بعد [illegible] با موافقت [illegible] نسبت [illegible]

از آنکه [illegible] مقصود [illegible] ذکر [illegible] نظر شما [illegible] نمیکذارد

و نهایت [illegible] است در نظر [illegible] از [illegible] جلوهی داشته باشد [illegible] کمال [illegible]

عرض [illegible] برنس مستقل [illegible] شهر [illegible] (در باب [illegible]) [illegible] شارل اوگوست کریستیان است

این برنس در زمان [illegible] آمده کنت [illegible] او را با برادرش [illegible] کشیده [illegible]

[illegible] اوگوست کریستیان [illegible] برادر [illegible] زیرا [illegible] برادر او بود

[illegible] برنس [illegible] ترجیح میدادند [illegible] برنس اوگوست کریستیان از [illegible]

[illegible] در باب [illegible] وضع [illegible] با من صحبت داشته [illegible] در صورت [illegible] شاه [illegible] برای [illegible]

[illegible] نیز [illegible] اظهار [illegible] برنس [illegible] نه تنها [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] اظهار [illegible] این [illegible] که شایسته داشتم [illegible] روزنامه [illegible]

این برنس دارد [illegible] دولت [illegible] حاکم [illegible]

آن [illegible] حقوق [illegible] داشتم [illegible] امروز جانشین او [illegible] برای [illegible]

[illegible] خواهد بود .

برنس [illegible] دولت [illegible] در دربار [illegible] شاه [illegible]

[illegible] ممالک [illegible] برنس [illegible] این مطلب [illegible]

و تا بازدهم فوراً ولیعهد سر احضار کرده گفت فرزند من با کمال تأسف می‌دانم که پرنس ماکس در باطل او مرا پنهان ساخته

دعوت میشود و حال آنکه از خانواده معتبر است که از قدیم الایام متهم ما بوده است و شایسته نیست که محض عداوت یک

خانواده خارجیه ما بود که قبل از مزاوجت شما وطن ما بوده است حالا به میل شما واقع شود ولیعهد اگرچه جوان با کفایت بود

دل عفیف درست و سنجیده داشت و حقیقت حرف قصد خود ملتفت شده و مدتی که از زمین بعد با پرنس ماکس بطور احترام رفتار کند

و بمجرد مراجعت بخانه خود به ورک ولد و گیون امر کرد که اسم پرنس ماکس را در فهرست مدعوین بنگارند و دست با خط خود نوشته

و بعد خط زوجه ولیعهد ربا نمود و در صورتیکه شوهر او هم حضور داشت چون اسم ماکس جزو دعوت شدگان خواند اما ولیعهد دست او را

گرفته گفت اینجا یک سطر برای خاطر من بگذار تا از اجداد او قرنها در سلطنت خانواده من بوده اند و در ایام با خانواده ایشان

روزی ورا لان برای ما مفید خواهد بود پرنسس معنی این حرف را فهمید و چهره قشنگ او برافروخته شد اما اصرار نکرد

که عرض دختر شوهر او و برادر شوهر قبلاً دوست داشت اظهار کرده بود شاه میل دارد با کمال [illegible] در باب

تقدیر خاطر پرنس بیشتر از [illegible] پرنس ماکس در خانه مادر آن خواند (لرد ولیعهد) دعوت میشد اما پرنس هیچوقت یاد خاطر

لطف شوهر و برای خاطر او تغییر نکرده باید داشت و این خانم در همه امر [illegible] خیال [illegible] است [illegible]

اشکال خیالات زنانه دختر فوراً ترک شود اما اکنون که حکایت را مینویسم او خیال تغییر کرده است و بعکس زن [illegible]

مردم اعتقاد باین تغییر و سیاه [illegible] [illegible] دارد که زن [illegible] [illegible] مردم در حق او دوراند از صاحب

نمیتوانم از او هم کمک دیدم لکن آنکه شایسته احتیاج و محبت [illegible] است

پرنس او گفت گرچه شما نسبت بمن ارادت صمیمی داشته‌اید تا نیز از او هم مانند است محبوب [illegible] خیال دیگر او نیز خواهد و علاقه

خیال ما داشت اما دشمنان من در باب روابط با شما [illegible] نفوذ انگلیس بنتیجه رساند داده من قبل از وقت ترتیب این مراتب بدهم

میان دوستان من کسی نیست که متهم به خیانت باشند و نگفته باشند که من معشوقه آنها هستم [illegible] برده ام خیر خواهی نقطه در باب این کار

شکایت کرد جمع دوستان شما به شوق شما هستند خدا امید داده همانجا بفرمایند اما با زنهای متوسط الحال بیشتر از اینها قانع هستیم

هم نفوذ عاشق شما نسبت [illegible] کفایت میکند

دریغ که آنها چه فداکاری درست من فقط در باب خود بیان خواهم گفت شما مرا از ترس تنبیه خواهید کرد و بسیار زحمت خواهید کشید و خواهید دید و دل

بهتر از سر من بود اگرچه کمال امیدی داریم و شما در مقام عقیده خودتان داشته باشید معهذا حقیقت را خواهم گفت و خود [illegible] خواهم داد

الا اینکه از حقیقت احترام را من نگذاشتید از حقیقت بیرون نیفتادید.

چون شوهر از خانه من رفت حال او خیلی بالاتر و فوراً از هر طرف هم شکارها بر من پیدا شد سه روز بعد با زینت بیشتر نزد آمده گفت

و از آن یک نفر دیگر از بیگانه میخواهد و من نیست شما شوهر صورت خوش دارد و خوب برخورد میکند امیدوارم که او را پسندیده

و سفارش شده از جانب [illegible] چون مورد شما آورده است آیا میخواهید او را ببینید گفتم البته . . . بیاید [illegible] بیرون رفت

و آن زن را همراه آورد

در نظر اول من او را شناختم [illegible] دختر [illegible] دیگر و دیوانه [illegible]

با من قطع مراوده کنی دیدن او اسباب تعجب و انقلاب من گردید در حالتیکه به جهت دیدن او کوچه او هم را شناخت فوراً رنگش پرید و شش

مرده سفید شد بیچاره خیال شرمنده گرا حاضر کرد و بعد از گریه گفت خانم من میدانستم که کنتس هم در اینجا هستید گفتم با وجود

مادموازل من حالا در حضور من هستید شما با کمال خضوع گفت ... اوقات تلخی نکنید گفت قسمت انتقام شما کوشیده من میدانم

در حضور من اسباب تنفر شما شود درجا بعد با کمال تعجب شمارا از اینجا ملاقات ملاقاتی میکنم چون اینجا فرار را زود رفتن برای من دست داد

و دل را مضطرب من هم باره خاطر کردم من گفتم برتریت چون شما ... من میدانم شمارا در خدمت خود نگه

دارم بگویید اگر برای شما یا شوهر شما کاری از دست من برآید با مضایقه حاضر هستم برتریت هر باره جدی و مودت خود کم حالی گفت

مرحمت شما زیاد خانم من میخواهم در خانه کنتس هر روزی خدمت کنم حالا اینجا جمع حالا ما راضی هستیم خواهش دارم من گفتم خوب خانم

بر طور یکه میل شماست اگر لازم شد برتریت فقط روز که از خانه من رفت

مادام زیست در این مدت که حضور داشت از من عذر خواهی کرده گفت با من از من خاطر رنجیده باشید گفتم خیر

از تو رنجیدم از خودم رنجیدم بر سید چرا گفتم به واسطه اینکه در این بو گفت در حال رفیق طفولیت در اینست عزیز خود

نگاه فراموش کردم احتمال میرود در حال الذخائر بخت باشد ولی بهار و وسیله نمیخواستم برای او کاری بکنم اما حالا وقت

نگذشته است فوراً عازم بر این میشوم منزل او در کوچه سنت مارتین و خانه شماره سوم هم به مسیو مارتین پیدا میکنی و حسین از او

ژنولیف چه شده است مادام زیست فوراً امتثال امر کنم عازم شدم خبر بادت نکردم و هم با علوم بود در بابت برادرش ... هم بعد از اطلاع است

اما همینکه آن خیالات خوشگلی را بیاد میآوردم دلم میطپید و اطوار شدت داشت و وصف این آیه خلاصه با کمال بیقراری

انتظار مراجعت مادام زیست را کشیدم یا الله فوراً آمد پرسیدم چه خبر داری گفت مسیو مارتین را پیدا کردم فوراً پرسیدم مادرا

با پیرا گفت بدرا گفتم چه کار میکند گفت هنوز مشغول آشپزی است پرسیدم آیا تنها است گفت خیر خانم پسرش هم همراه او است

جوانیست کندم گون و بلند قد و خوش صورت گفتم چون اطوار تعجب کردم هنوز با پدرش در خانه است گفت با عروس

گفتم است از این حرف او دوباره طپیدن گرفت و آن کلمه خود را تغییر داده گفتم منظور او نیست از خواهرش ژنولیف چه خبر داری

از زنت او گفت ژنولیف را با یک خیاط موسوم به گرار شوهر داده بعد و شوهرش بعد از برشانی کار رفته فوت کرده بود

و زنش را بدون ... مفلس و بی معاش ... باقی گذارده بود من فوراً گفتم دو هزار و پانصد فرانک تقدیم فرستادم

کنتس ... پریشانی و ملالت مادام گرار را شنید چون میدانم میل او نداشته هر قدر خوشبختی است میخواهم کاری برای او بکنم

با این خواهش میکند که مادام گرار هر شنبه آینده در ساعت ... خانه او بیاید و هر چه فلان بیاید

ژنولیف چون این نامه به ژنولیف رسید و اوضاع با شخص مشغول نیست مرا دید از فرط خوشحالی نزدیک بود به حال غش افتاد زن بیچاره

نمیدانست من چه به واسطه سابقه حمایت چنین شخص عالی مرتبه شده است و تا روز موعود و ... او از آن هم بهار او را در باب او زود

روز جمعه در ساعت ... او با نهایت آنکه بهترین لباسهای خود را پوشیده بود و صورت خوش او بیشتر جلوه گر شده بود اما بمجرد اینکه

مرا دید شناخت و به واسطه آشنایی و حالت ... شد و ... خیال مطلع بود فوراً مشعوف ... دیده مارا در آغوش خود باز کرد و مرا بوسید

گفت ژانیت عزیز من چه قدر خوشحال هستم که باز ترا دیدم آیا تو هم دوست گشتن در بازی شده حال ما هم دیدیم

که خوشحال تو باید باشم که گفتن در بازی را خواسته است گفتم خیر ژنویف عزیز من گفتن در بازی من هستم این را گفته هم

ژنویف را بغل گرفته و بوسیده از شادی اشک میریختیم

لیکن بعد از قدری دست دست هم گرفته پهلوی هم نشستیم به یاد زمان جوانی مان که بعد از آن بعد اتفاق افتاده بود

جمیع سرگذشتها و خیالها در تمام سوء رای ژنویف نقل کردم و تمام قصه خود با تمام [illegible] ژنویف هم سرگذشت خود رو

سرگذشت او چندان طول نداشت از روز زندگانی با قاعده داشته است چندان قصه گفتنی ندارد چون هر یک صفت حال خود را گفته

تمام کردیم درباره یکدیگر را بوسیده من به دولت قدیمی خود که [illegible] دوم [illegible] در آن بود [illegible] و باز وعده کردیم

که روز دیگر دفتر خانه [illegible] ژنویف گفت برای من یک کاری بکنید که باید تو [illegible] اینها [illegible] که میخواهم

من [illegible] اجازه بده که [illegible] سعادت دین تو [illegible] [illegible] تو [illegible] تو بهتر است

این خواهش با صراحت نهایت مرا مجذوب ساخت ژنویف را [illegible] بغل کردم در [illegible] محبت خود [illegible]

دلگرم [illegible] دل دور خانه من همیشه برای تو باز خواهد بود [illegible] صحبت [illegible] من [illegible] جون [illegible]

که [illegible] تا [illegible] چشم [illegible] [illegible] عشق [illegible] شنیدم حالت [illegible] دست داده بود

سعی کردم این انقلاب حالت را از چشم ژنویف مستور دارم [illegible] خواب دادم [illegible] از دل [illegible] او باید

اسباب کمال سعادت من خواهد گشت نه حقیقة [illegible] میدانم در چه اندازه [illegible] داشت [illegible] گفتند

برای من [illegible] بود [illegible] سفارش کردم رسید [illegible] شفقت از حمایت [illegible] باید

از آن وقت بعد از ژنویف هر قدر میتوانست به دیدن من آمده صحبت او مرا نهایت مشغول میداشت چنان صداقت و [illegible] قلبی در صحبت

او بود [illegible] که [illegible] [illegible] این دختر را از وقتی [illegible] دوست داشت [illegible] در وقت

[illegible] من در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هستم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] خواستم [illegible]

زیرا که [illegible] [illegible] انقلاب حالت برای من دست میداد

[illegible] [illegible] رسیدم [illegible] [illegible] [illegible] آنها [illegible] کنم آقایان نمیدانم چرا [illegible]

ترتیب داده [illegible] را مجاز میدارند از اینکه برای معاشقه [illegible] نزول کنید [illegible] [illegible]

اگر [illegible] با یک شخص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عشق [illegible] [illegible] [illegible]

با یک شخص [illegible] کند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

خلاصه [illegible] [illegible] [illegible] باید در خاطر داشته باشید که در خانه [illegible] [illegible] [illegible]

و نیز از زبان شاه تقی که عیادم می‌کند از عین جنایت که اسباب ایراد شده انتظار از آن خانم لعنتی و بلکه عشق، چون من تا بهار رسیده حالا

هفت هشت ساله بیشتر نباید و در قصه [illegible] دو میلیون بیاید یا در هر شب هفت تازه بعد چهار که تا من [illegible] دادم و از آن کس برد

تا بیرون از نظر تمام محو گشته شب همگی نشسته‌اند نگاه کوتاهی سرخ شده و دلبه آتش پرید و در وقت رفتن نگاهی رخ کرده ایشان

نشسته مدت توانی بود.

مقتضی حیا در این بود که فوراً یک بهانه جمع ادا یا اخراج بکنم که با یکجا بیندازم ولی این احتیاط با رحمانه را من تبدیل شد

بلکه بکلی حالت تجسس داشتم [illegible] بعد از مفارقت با زینت در هر شب که گذشته است اکنون چگونه در قصر پیدا شده است

چون فرصتی بدست آوردم او را نزد آورده آغاز صحبت کردم او فوراً بپای من افتاد طلب عفو از تقصیر خود کرد گفت خانم من هیچ

مقصر نیستم بلکه بیشتر بدبخت هستم چه او [illegible] را در [illegible] دیدم و از آن وقت نتوانستم آرام بگیرم تا آنکه [illegible] شدم

مراقبه کنید [illegible] کنید [illegible] شایسته همه این [illegible] هستم و [illegible] از خانه [illegible] بردم از [illegible]

دارید قسم می‌خورم [illegible] به تقصیر [illegible] و [illegible] از چند دقیقه [illegible]

دادم و [illegible] شد.

با حالت [illegible] از خود [illegible] شایسته [illegible] است در وجود [illegible]

[illegible] داشته باشیم [illegible] داشته باشد [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ باید نصف جهت

عشق جلال و [illegible] بهم بسته و هر وقت [illegible] از این مطلب می‌کند رو دل و [illegible] می‌کرد و ملاحظه به [illegible] افکار

خود دارم کاش [illegible] با افکارم مطابقت داشت.

اینقدر [illegible] هوس من تا [illegible] مشغول تو نمی‌کند [illegible] از [illegible] زینت و از جان و دل [illegible]

[illegible] از او [illegible] دارم ملتفت شد و از حیرت و تعجب واله شده بود [illegible] که در این باب [illegible]

[illegible] با من [illegible] در این اوقات [illegible] شده [illegible]

[illegible] میکرد.

شبی [illegible] ساعت یازده [illegible] در قصر [illegible] شنیده [illegible] دفعه [illegible]

از بیرون باز شد [illegible] از آن [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] زینت [illegible] زینت [illegible]

[illegible] زینت [illegible]

[illegible] زینت [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] خاطر خانم [illegible]

[illegible] زینت [illegible] خانم [illegible] تقصیر [illegible] شاه.

میکردیم و توجه به بدترین عذابها مبتلا گشت میرسی .

در دفتر این اتفاقات در اطاق مادام زنیت روز سیزدهم با کمال اضطراب ... شده بودم دوانگ خود و پیشخدمتها را صدا کردم و بحقه

رجعه میکردم ... دیگر چنین دیوانگی نکنم خلاصه در همین اضطراب بانه بازم تا اینکه شاه رفت آنوقت زنگ زدم مادام زنیت

بدیده آمد من در حالت لرزه باو گفتم نجات من مردم ~~[illegible]~~ مادام زنیت گفت نترسید من برای استخلاص شما تدبیری کرده ام ولی

مطلب پوشیده باشد دیگر نتوانستم توضیح بیشتر از او بپرسم زیرا او مرا ملامت میکرد اینقدر از او پرسیدم داد رفت .

بعد از چند روزی چون دیگر او را ندیدیم پرسیدم که این جوان بد بخت چه شده است او تفصیل نقل کرد گفت روز بعد ~~[illegible]~~

واقعه آنشب من شیر گشتشان رفته تفصیل شما را گفتم او ده هزار لیره به ... داده از مملکت فرانسه خارج کرده بود حقیقت

دیوانگی من بدین قسم تمام شد حالا میخواهم اکنون در تفصیل خود اقرار نمایم بپردازم به بیان مطالبی در مسافرتهای شما نسبت بعلم ...

فصل سیزدهم

مدتی است که بیان وقایع ... اسباب بیشرفت ... دلکور و عزل وزارت ... متارکه ... تمام شده ... از آن میپردازم

و آنزمان مهم ترین ازمنه ای است که در تفصیل خود شرح داده ام

بعد از چندی در شوارع پارلمنت پاریس چندین نمکینه دیگر ... خود ... سیاست ... دلکور ... در حق ... داده

خلاصه از همه طرف ... دلکور خلع نمودند ... التفات شاه نسبت باو اسباب عناد و تنفر تمام اهل ... گردیده بود

بیچاره ها ... شده اما در ... وقت ... در پارلمنت او در جشن ... برای خاطر مادام دلا نیزاک ترتیب داده بود

حضور ... کار ... برای ... این امر معلوم است ... چون ... از دشمنان خود ... ایران این مطلب ... نمود

دربار حکمت ...

تو الیه دارک عشق محبوب ترین عاشق مادام دلا نیزاک بود ... دیگر هم نیز عاشق آن زن بود ... مطلب ... است ... کار

خودنمائی در ... شخص ... تر از او بلکه بیشتر از او ... دعوی نشست تو الیه دارک بود در خانه خود ... میکرد و ... های

او ... لا از حقیقت عشق با معشوقه خود فاسد ... نمیکنم بلکه ... در سنه ۱۲۷۲ وقتی تو الیه دارک ...

ارتباط ... ها ... بود احراج ... لکن ... دلاور ... با کمال ... داده ... نموده ... او ... که

نزد او آمده ... در باب این امر ... تهنیت ... خود ... شده ... که ... میرفت ... در حضور آنها

گفت بیچاره مادام دلا نیزاک از من چه قدر بدش خواهد آمد دل او شکسته خواهد شد اما چه کار کنم تقصیر خود ... حکم

شاه است من هر قدر که توانستم مقاومت نمودم ... کمال ... این اخلاق عجیب ... هر دفعه ... میدیدم

کمال ... سر ... دوره ... دلکور ... نسبت ... داشت ... این ... نمیکنم .

خلاصه ... تو الیه دارک اسباب ... تمام ... را ملامت ... بدین قسم ... در آنجا

... بود ... میکرد ... حرام ... نمیکند ... میان ... نوشته ... ام

— ... دفتر ... عزیز ... است ... در خصوص ...

امر ... صحبت ... امید ... مطلب ... داستان ... نیز ...

خواهم بود هرگ و دکلیونی هم با ما باشد من فوراً جواب [illegible] را مسوده نوشتم [illegible] از قراریکه معلوم میشود شما ملاطفت [illegible]

شاه‌نشینهای فرانسه هستید اما [illegible] صحبتی دارید [illegible] ملاطفت [illegible] ترجیح میدهم ذات [illegible] که [illegible] بوستان [illegible]

جای خالی دارید [illegible] منتظر شما هم خواهم بود یا فردا [illegible] باشید [illegible] وقت ظهر کاری [illegible]

باشد ساعت [illegible] حاضر خواهم بود .

دفتر این کاغذ [illegible] ختم نمودم فوراً کاغذی به هرگ و دکلیونی نوشتم باین مضمون مسیو [illegible] فردا [illegible] کاری دارید

[illegible] امر [illegible] آقا [illegible] در باب [illegible] در حضور شاه [illegible] صحبت .

[illegible] باید [illegible] بگفت

هرگ فوراً [illegible] جواب داد [illegible] فردا [illegible] اینکه شما [illegible] در باب [illegible] بگفت ملکه

[illegible] ملاطفت [illegible] ستاره اقبال [illegible] خواهد بود

[illegible] عمر من مصروف اظهار امتنان [illegible] خواهد بود

روز [illegible] شاه‌نشین [illegible] هرگ [illegible] حاضر شده [illegible] آمد [illegible]

کاغذی [illegible] وحشت [illegible] بود [illegible] گمان [illegible] تمام [illegible] تحقیق شده باشد [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] جواب [illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible] که چندان مطلب [illegible] بلکه [illegible] مسئله [illegible] را [illegible] داد [illegible] وزارت

[illegible] هرگ و دکلیونی [illegible] مغضوب [illegible] جمع [illegible] موقوف [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ اسباب [illegible] هرگ [illegible] گفت [illegible] شاه‌نشین

[illegible] آن [illegible] شاه [illegible] مطالب [illegible]

دفتر [illegible] شاه [illegible] سیاه [illegible] وقت [illegible]

[illegible] اخبار [illegible] و [illegible]

[illegible] هرگ [illegible] شاه‌نشین [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] اما این [illegible] طرف [illegible] واقع [illegible]

[illegible] اما [illegible] در باب [illegible] شاه

در باب [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] شاه [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] شاه‌نشین [illegible] سکوت [illegible]

گفت [illegible] اتفاق [illegible] خواهد [illegible]

مسیو [illegible] هرگ گفت مسیو [illegible] شاه‌نشین [illegible]

و میدانم تا وقتی که متزلزل در زیر چشم و بار نسبت بعداوت او مطلق نشده اختلاف من تدبیر کرده ام بعد بی صرفه خود در عزل متزلزل بودن

شدن باز فیصله است من برائت و اعدای که خود متعهد میشوم که برای حصول این فقره آنچه اهتمام و مساعدت از شما لازم است مضایقه نکنم

شاتلیه گفت خیلی خوب اما بگوئید که بیشتر برویم آیا راضی میشوید که بعضی از آنها بسیار رفیق مملکت منعقد باشد حق برای وقتی که وزارت منعقد کنید

نه صراحة اظهار مقصود خود مانع نیست لرد گفت آنچه شما تکلیف کنید حاضرم شاتلیه گفت در این صورت با هم معاهده اکنون ببندیم

با این شرط که هر وقت در منصب خود برقرار هستیم از یکدیگر حمایت کنیم و اگر عدم یکی از ما استعفا کند دیگری معزول شود و دیگری هم

استعفا نماید خلاصه عزل و لغت با هم باشد باستثنای آنکه یکی از ما به فوت استعفا کند دیگری حق داشته باشد

تکلیف سوم تمکن و تعهد من هم بیشتر بطرف هر یک داشته باشد شاتلیه گفت در هر حال آنکه هر کس متهم باشد

کنیم ابدا امید بوزارت نداشت باین جهت هر کس با کمال تعجیل این شروط را قبول کرد آنوقت شاتلیه گفت پس حالا من

این شروط را بنویسیم و شرط کتبی باشد و طرفین امضا خواهیم کرد فردا در عمل من نوشته شرطنامه را بیرون کرد و هر کس یکی

بطرفین تسلیم نامه را نشر داشت صورت آن شرطنامه از قرار است

امضا کنند این شرطنامه تعهد میکنند شارل اوگوستی و موبوژ الیه شاتلیه و لرد هنری که تا این سال نماینده وزارت رسیده

نموده و هر کدام از او حمایت کنم و اگر معزول شود منهم منعقد میشوم و من نیز از شاتلیه اگر در وزارت خود استعفا کرد بایستی

حتی در صورت عدم اتفاق شاه این حق نقض این عهدنامه را نداشته باشم و قبل از وقت اظهار میکنم که اگر خلاف عهد خود نمودم تقصیر من است

با آبروی شرافت .

چون هر نسخه این عهدنامه نوشته و امضا شد شاتلیه مهر خود و مهر لرد را در زیر هر یک از آنها زده هر دو نسخه نوشتن این امانت نگاه داشت

و تا وقتی که لرد معزول شد وزارت نوابی که امضا در نزد من باشد و چون او باین مقام رسید آنوقت هر سند طرف مقابل به یکدیگر داد

شاتلیه هر باره اعانت از عدم نقض عهد اعمال خود را اظهار کرد و کمال تعدی اسباب تغییر بعد که فورا لرد را از او تعهد این کار رد کرد

در باب وزارت خود رفتم و صحبت شاتلیه عینا همین عبارت بود که میگفتم .

شاتلیه گفت رقیب او را باید باو تکلیف کنم و مغلوب کردن او ظاهرا ممکن نیست هر کس متزلزل است و تا معزول

کردن او امر ممکن نیست شاه او را دوست میدارد و او معتقد است که عمارت او هنوز مفید دولت است و در دوستی صداقت و محبت او

مطلب این مسئله را باید از شاه بیرون کرد و در این امر چاره هست اگر بایستی شاه معتقد شود که وزارت لرد

مخالف امر رفتار را در بعضی دولت انگلیس تکرار میکند و حال آنکه دولت انگلیس دولت متحد ما است چرا اینکه از دولت انگلیس دوری

و دشمنی با مردم است بطور حمایت شما کرده میگوید که دولت شبهه با دولت است و همچنین بیک و اعلم لرد که غیر از همه است که بایستی ما

نقصان دولت را ملاحظه کنند و تکلیف مدار و کشور و کار از خواهد که همه بیشتر مفید است و مقصر حال را از آن شخص باید

مدیری نمایم و او از انواع مراجعت باید میدانم و روشن درجه متعدد انواع بازنشسته را اقامت نمود در جانب او از خود میدهد

و همراهی کرده است و چون در بیانی مرحمت کنند مسیو دیزرائیل برادر خود اظهار خواهم کرد که ... با [illegible] علاوه مختصر قرار [illegible]
حاضر هستند ما کاری خواهیم کرد و فرمان ... این خانم را [illegible] در اینجا که ... شاه برسانم آن وقت باید [illegible] آورده
... در حضور شاه [illegible] هستم ذکر از این مطالب ... خانم ... در وقت ... [illegible] مطالب ...
برسانید اگر [illegible] شاه [illegible] خواهد بود [illegible] ولیعهد [illegible] را [illegible] شاه [illegible] این [illegible]
حکمی و مخزن [illegible] ساخت شاهزاده گفت باید [illegible] تصور می کنید [illegible] آیا [illegible] از آن وقت این شاه [illegible]
[illegible] رسید اطلاع [illegible] تفصیل [illegible] [illegible] [illegible] داشت و [illegible] لازم [illegible] اعلیحضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] مسیو دیزرائیل [illegible] اتفاق [illegible] ولیعهد [illegible] برسانید [illegible] دیزرائیل [illegible] شد [illegible]
[illegible] دستگاه [illegible] جان شاه [illegible] دیزرائیل [illegible] شاه [illegible] بود [illegible]
از روی تحریک ولیعهد [illegible] شاه [illegible] ولیعهد [illegible] دیزرائیل [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] دیزرائیل [illegible] دیزرائیل جواب بسیار [illegible] داد
[illegible] ولیعهد [illegible] ولیعهد [illegible] [illegible] دیزرائیل جواب داد
[illegible] ممکن است [illegible] حضرت والا [illegible] اما یقیناً [illegible] شده [illegible]
[illegible] است [illegible] ولیعهد [illegible] در [illegible] ولیعهد

روز بروز [illegible] بالاخره [illegible] وقت [illegible] اسباب [illegible] شاهزاده که
ولیعهد [illegible] این مراتب [illegible] است [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] این مطالب [illegible] [illegible] شاه [illegible] یقین دارم [illegible]
شنیده [illegible] آن وقت [illegible] جشن [illegible] ولیعهد [illegible] [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شاهزاده گفت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] [illegible] شاهزاده گفت [illegible] [illegible]
[illegible] احوال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حال [illegible] شاه [illegible] شاه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شاه [illegible] [illegible]
شاهزاده گفت در این باب باید [illegible] [illegible] [illegible] .

بعد از این کلام ... شد که تحقیق آید که ... طرح کرد ولیکن به جا درجه مهارت و قابلیت او ... سید و موجب ...

فرنگیه و خداقتی داشت بی‌نظیر و دشمنهای او ... نیز تحقیق نمود دولت باید دانست در هر وقت شخص ... عمل ... است ...

با ... اقدام نماید و پیشرفت ... کند بلکه برای اینکه امر قابلیتی لازم بود به اعلی درجه ... که ما فوق ...

و آیندگان بهتر از ما در عصر او هستیم درجهٔ قابلیت ... خواهند فهمید .

هر کس ... او گذشته از ... به واسطه تعهدات ... دو جنبه دفاع با هم متفق شده ...

پیشرفت اقدام آنها ... دولت ... و به واسطه ... متقدر ...

دارند آیه ... و هر کس ...

~~...~~ و ... آیه ... در فرقه ما ... داشت اول اینکه ...

... بر خلاف ... اینکه ...

داشت ... و به واسطه ...

... و هر کس ...

و به واسطه ... خانواده ...

در ...

...

... کلمه ...

...

...

...

...

... منصب منقطع ...

...

...

...

...

فصل چهاردهم

گذشته از منصفی مذکور کنت دو مایل بوا و کنت دبورگا نیز حقی باشند که شغل اعلای سرباز را دو مایل بوا بود و اعمال
رسانیده است از آنجایی که در سنه ۱۷۴۳ در وقت گرفتن منصب با هوان و در وقت جنگهای المان مرات و در ساعت [illegible] داده بود
در وزارت جنگ [illegible] ملک [illegible] الف نامیلی و در آن شغل عمر باده و اگر در [illegible] گشته اگر مسیو [illegible] از وزارت جنگ [illegible] داده بود
کنت [illegible] [illegible] به هم رسانیده و با مردم با ادب با آن منصب سعی او [illegible] بعد مجبور گردیده در [illegible] مانکوانی نیکی در دوام
آدم متوسط و برادر او متکبر و خودپسند بود [illegible] معلوم است و رابطه [illegible] او و سلوک بد کرد دروغ نسبت گرد [illegible] از این زیاده بر [illegible]

اسباب خفت او شد.

اما کنت دبورگا شخص بسیار [illegible] [illegible] بود در [illegible] ماموریت خود در دربار رسالتی [illegible] منصوب گردید و رابطه استعداد او [illegible]
بلکه عزم و جزم خود در این ماموریت جاذب انظار گردید مسیو دبورگا نظر انتقاد در شناختی مردم [illegible] دارد و در این امر [illegible]
در [illegible] شخص [illegible] او [illegible] چشم دقیق او در [illegible] چند دقیقه [illegible] و معایب شخص را قابلیت و عدم قابلیت او [illegible] [illegible]
نهایت ماهر است و در فنون عسکریه [illegible] درجه حاذق در [illegible] برادر خود دو مایل بوا دبورگا باشد [illegible] در فتوحات او
اشتراک جسته است [illegible] محافظه [illegible] در سنه ۱۷۶۰ [illegible] که بیشتر اسباب اشتهار او گردید [illegible] چون قابلیت او بود در امور
ادارات [illegible] وزارت [illegible] با [illegible] مسیو دبورگا در منصب دائم با [illegible] رقابت [illegible] کرد

[illegible] از او [illegible] اسباب [illegible] فراهم آورده از عواقب اینکه شاه [illegible] [illegible] خصب در [illegible] نموده بود
و سالها [illegible] او [illegible] [illegible] بر قرار کرد این امر و [illegible] رفاوت [illegible] منصب [illegible] ترقی
و شهرت او گردید [illegible] عزل او تا اینکه شاه از [illegible] مهمات او [illegible] شده او سو [illegible] [illegible] باده باد

[illegible]

مسیو دبورگا با دل پرکینه و آرزوی انتقام [illegible] وزارت [illegible] شده بود [illegible] تمام [illegible] [illegible] [illegible] آمده بود
و روزی [illegible] او [illegible] [illegible] او [illegible] احتمال [illegible] قصه او [illegible] [illegible] [illegible] داده شد
[illegible] مانع شدم شاه کمال [illegible] [illegible] داده است در [illegible] [illegible] [illegible] گردید
کنت دبورگا از آنجایی که [illegible] اندیشی بود [illegible] در سنه [illegible] برقرار [illegible] [illegible] بود
[illegible] مهارت [illegible] [illegible] [illegible] ساخت [illegible] [illegible] کنت [illegible] از آن [illegible]
اطلاع داشت [illegible] [illegible] از [illegible] دبورگا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] او [illegible] بیشتر [illegible] از او [illegible] [illegible] خوب [illegible] [illegible]
[illegible] تا اینکه او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از [illegible] [illegible] اجتناب [illegible] [illegible] [illegible] اتفاق [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]

و آن همه‌ای مسموم بود اشتیاق ناید باید [illegible] ترک دوستی و صداقت کند گفت و بزرگ کمال اعتقاد بود شخص داشت و جهان در دیده

بود با این همه‌ای نقص مطلق بود باقی در دیده کمالیست و من خاطر جمع داشت معهذا اقرار داد بود بطور بسیار حقی گول زدم و هرچه در باب این شخص

مع بگیریم صحبت او نهایت ~~مطبوع بی‌نهایت و شیرین بامناسبت~~ لطف کلام و کنایه و استعاره با مناسبت آراسته بود و در آن

شکفت و آن بخرج میداد در ابلغه عمادی و بافارزاده تحرزل داشت ادای معایب و تقصیرات و اسباب [illegible] بود در رفتار او اینها پیدا میکرد

[illegible] از افراد خانواده او لقب [illegible] بود [illegible] میر براکی را بیچاره [illegible] میخواند مادام گرامی سود میوزن و

استنویش احمق [illegible] ملاحظه ... هر کدام یک صفحه متن کوه بود

خلاصه معاونین [illegible] بود [illegible] و [illegible] و [illegible] و آینه تیره دلست

و ما یاری بودا دلست و بزرگ [illegible] ازل [illegible]

و دل حضرت راضی داده آوردم و [illegible] مغز و از شاه [illegible] مادام و گرامی سود [illegible] اختیار کند شاه گفت

خود هم شما خیلی غریب است [illegible] مادام [illegible] تا [illegible] و هم زبانان [illegible] بار بهترات

در این باشد تا در محاورات او تمام مملکت سیاحت کنم در هر جا بروم [illegible] و در [illegible] قومی [illegible] بسیار [illegible]

تا وقت افتادنش در دریاها و دریاریس شاه گفت چاره این [illegible] است او بود [illegible] و زبان ملعون او [illegible] بشما [illegible]

البته [illegible] پیدا [illegible] اجازه ندهد تا [illegible] و [illegible] کرده اید [illegible] او [illegible] آنکه [illegible]

اگرچه از حضور بعضی از کمال تنفر داردم معهذا [illegible] از آن صورت بود در رو به جنم شاه گفت [illegible] اگر

مادام و هم با [illegible] رسولیکه گفتم جهت این [illegible] از او بهتر هستم گفت راست است خوب پرسش را کرده [illegible]

از [illegible] حضور او کمال [illegible] بود داشت گفتم احتمال [illegible] ام [illegible] از عقب [illegible] [illegible] ام میگوی [illegible]

~~[illegible]~~ خواهر شوهر [illegible] نیست و داشته باشد [illegible] و ما [illegible] بهتر از دل [illegible] داشته باشید [illegible] پرسش را کرده و [illegible]

[illegible] را در خواهید آورد و [illegible] و غریب [illegible] خواهد داد اگر شما [illegible] تقصیر من [illegible]

مادام [illegible] از ده [illegible] شما از نهایت [illegible]

نهایت [illegible] ملاحظه چون از وقت [illegible] برحسب [illegible] کمال [illegible]

[illegible] و داشت [illegible] کمال [illegible] شاه گفت [illegible]

شما اجازه میدهم [illegible] میدهم او [illegible] داشته باشید [illegible]

و ما شما [illegible] از تقصیرات [illegible] نکرد [illegible]

در این خیال کمال اجتناب بعد داشتم.

[illegible] داشت [illegible] تا اینکه [illegible] اجازه [illegible] معهذا در حضور شاه

کمال [illegible] بعضی اظهارات [illegible] اظهارات [illegible] در حضور شاه [illegible] آورده

زنان و من تنها در جلو پنجره ایستاده بودم نمی دانم کی رسیده گفت خانم چه از صحبت ما با ما شنیدیم من هیچوقت امیدوار نبودم به این سبب کار خود

اینقدر مرحمت نمایند اعلیحضرت شاه نمی فرمایند در شما شرافت طبع دارد مرحمت خواهم فرمود توسط کرده اید این خبر را به کمال خوشوقتی

می گوید و ما شنیده خوشوقت میل داریم اگر میدیدیم و شما اهمیت این کار را می فهمید رساله را که گفتم میشود که می خوانیم و مردم در حق من

اعتراض می کنند نتیجه اش این است میدانم در حضور خواهم شما را اطلاع دادم است از شاه مرخص شدم و بیرون آمدم شما سؤال و تحقیق او محرم شده

گفت در صورت هیچ تصور دیگر از این توسط ندارم گفتم خیر اعمال شما همه با سلیقه شما در حق من نظر لطف است و مرا صلاح

بدین سبب هرگاه اظهار تعجب کردم گفتم اقلا مرا متهم به تزویر نخواهید کرد می بینید چطور ارزوی صداقت و وقت نیز هم دارد جواب داد

در نظر مناعت با شکوه مرا منظور کرده صحبت ما تمام شد ختم شد این محاوره با صحبت خفتار اسباب بیداری و بهانه مردم گفت

بعد دیگر که از آنجا بیرون شد شاه پیش من آمد گفت هر کس چه گفت آیا از شما تشکر نمود یا اینطور است خیلی خوب است

باید خیلی ممنون شما باشد گفتم با اظهار تشکر و مشکل از کوتاه کردم از این اظهار ادب و ملاطفت ممکن است اسباب انتظار ما شد

شاه گفت درست است هر چیز خیلی بسیار خوب است گفتم بلی اما در صورتیکه ارزوی صداقت داشته باشد اینکه تحقیق نمایند

همین قسم تحقیق نمود شاه گفت شما خیلی بد ظن هستید گفتم بد ظنی من جا دارد و طول نخواهد کشید که تمام تحقیقات خواهند شد

در حق من دارم .

دولت و اهالی نیز جواب مطلب صحبت بلکه تا اندازه ای به سوال دانسته شد من بعد خفتار تفصیل کردم که چه اندازه به خیر باشد و فریاد نفیر

از آنها شهرت دارد و من با وجود این کار نموده و تنها نتیجه ای حاصل نشده اظهار عصبانیت و تندی کردم و لیکن خیلی با مزه است در این

موارد حق منتقد را با کمال شرح و بسط نقل میکردند .

ملاحظه و تفتیش اقدامات الکل مسجد و مدرسه ای با حضار اسباب نکته نمودند شاه در بار شاه دولتی بلکه اصلا تا این زمان بود تا آنجا در صورت اتمام

کردم اگر شما این بحث را در همین فایده میدانید صورت او نیز به اندازه ای کافیست که گفتم مرده بر سر آن انتشار دهم او را مقابل شما

اینطور محدود ساخته اند اینجا ملتفت این اسباب شدم شاه گفت نمی گفتم درست است چون این موضوع معلومات و نتیجه اند بر اینکه اسباب

تکدر خاطر و آزار شما درست است یا جمع متفرقه ای خبر دارید گفتم خیر کاملا هنوز با آنجا نرسیده است و ما در حوزه جمعیت هستیم

نه اینکه همه هم آنجا اذیت تمام شاه با صدای آرام گفت تا وقتی این مساله روشن (اوضاع بانکیت) در کار بیشتر

و فقدان آن در اهانت من با آنها نیز تعرضی نمیکنند ولی دارند باشد من اگر گفتم کجا بود آیا میدانید و شاه اتصال رساله را که حاضر

من رساله داده است گفتم با تشخیص آنها من هم دارم این را گفته از روز نخست که امین آنرا دادم ~~و گفتم صورت و منشی~~ دیدم و بود
آن روز هم گفتم با یازده روز قبل آنها را عرض داده بودم

این روز فرمان داده است دیروز گفته ام که در مطالب آن خیلی تفکر است من گفتم آنها تا امروز هیچ خواندم شاه پرسید عقیده شما در این

باب چیست من بطور اجتناب گفتم عقیده من ... اما من در این قسم مطالب اطلاع دارم همین قدر میگویم که اگر من در حال شما بودم

در باب تنفیذ این در هم اسباب خواهش کردم در عرض بیست و چهار ساعت آنها را فوری... معلوم شاه گفت باید به این

و احضار و موقوف کردن آنها در دست قدرت ملت و مجلس آنهاست و اگر آنها را موقوف کنم تظاهرات بر ضد ایران می‌شود

خواهد داد گفتم تظاهرات در اروپا آنها چه اهمیتی دارد. تظاهرات است و از موقوف شدن آنها چه خواهد شد در مسئله بزرگ

دولت انگلیس اینها اقدام بحمله شما نمود اگر شما ~~[illegible]~~ نمی‌خواهید اقدام کنید باید دفعهٔ قبل برای آنها وارد و جواب داد

شاه در اطاق با قدمهای بزرگ راه رفته گفت نه شما هم مانند دیگران فکر می‌کنید و می‌خواهید مرا مجبور بجنگ اقدام بجنگ نمایید

بنا به اسباب بهداشت تمام ملت با من نیست گفتم خیر اعلیحضرتا شاهنشاها ملت مطیع شما هستند این امر جمع علایم و آثار پیدا است

ولی از شما غیر از صبر و حوصله چیزی نمی‌خواهند شما اسباب جسارت مردم گردیده و آنها خیال می‌کنند و می‌توانند در هر موردی با شما

مقاومت کنند اگر شما مانند جاهای دیگر ضربتی ~~[illegible]~~ بر پارلمنت پاریس وارد بیاورید این‌ها از اول دو تا چماق بخورند می‌نشینند

و دیگر از شما جلوگیری نمی‌کنند آیا شما نمی‌خواهید چماق زدن آنها را با شلاق ادب بکنند شاه گفت بطور خنده گفت راست است

آما او دایم حکم بر پشت او شلاق زد است او جوان بود و مظفر و حال اگر من پیر هستم و ..... شاه کلام خود را تمام نکرده

جورت او دوم گشتید شاه من مرا جواب دادم گفتم بله اعلیحضرتا شاهنشاها پیر هستید و ما قدرت آن اعلیحضرت را می‌شناسیم

هنوز از انظار محو شده است شاه گفت از آن زمان خیلی گذشته است گفتم با آن که در آن زمان و وقت آنکه این واقع شده باشد

شاه گفت شما تمام تملق می‌گویید و ما موریت او بار شد و تا روز آخر که بازنشسته شد گفت در حقیقت شما اگر نمی‌کنید که اگر من اقدام بکنم

بار هم مفید فایده خواهد شد گفتم با همه یقینی دارم مفید فایده خواهد شد شاهنشاه وقت است که با اینها مانند پدر رفتار کنید

دعا دارد در حالت مانند رئیس و پادشاه رفتار کنید فوراً آنها را زنجیر داده و در ابتدا بقدر یک نفر دستگیر شده سلطنت محفوظ خواهد شد

شاه و شاهزاده‌های دیگر بودند که ما این کلمه گفت ذات اقدس همایونی دارم و همیشه بفضل شما امیدوارم چاره دیگری نیست

از اتفاقات حسنه در این اثنا منشی وزیر دولت انگلیس حاضر شد شاه رو به او کرده گفت لازم است اکنون با شما مشورت کنم

و اینها تعیین تکلیف می‌کنند و با قدرات ملت سر برداشته در پارلمنت باید بمقام تفاوت برآمده و مطالبات ملوکانه

تکلیف شما را در دولت انگلیس هستید عرض کنم وزیر گفت اعلیحضرتا شاهنشاها مراحم ملوکانه آن اعلیحضرت است و مرا از این تکلیف بیازارد

بخصوص در صورتی که برای آن اعلیحضرت فقط کافی حاضر شده است که ~~[illegible]~~ حضور جهت علاج و عفو اعضای پارلمنت

اینست در اطاعت امر ملوکانه سر تسلیم ام مسیو و من بو گفت کاش ما از نعم آن اعلیحضرت بردارم چاره نیست نا برای همه گیرد

تشکیل پارلمنت و تعیین خود با حاضر خواهد شد شاه گفت حالا چاره نیست برای همین فردا پارلمنت و اعضای آن ~~[illegible]~~

دروازه‌ای احضار کنید شاه گفت بعد گفت حساب داری در روزهای احضار بنا به اقتضای این امر مثل اینها ضعف است ای

اعضای پارلمنت و شهر دختر میلیادر از طرف دیگر مردم داد و فریاد خواهند کرد آنها را با خود طلبیده مورد ظلم جبر و عفو ابتدا

دستگیر روانه شده فقط در پارلمنت حاضر شوند و حضور غیر مترقبه شما اسباب وحشت خیالات خواهد گردید

اظهارات مسیو و موسیو را پسندیده ام و پسندیده‌اند که در انگلیس شد چاره فرانسه نبود و آنگاه اعضای پارلمنت از دستورات حضرت ارزنده

باهم عهد متفق و دست بسته و تمام رئیس را از رجال نظامی در نظر می‌گیرند فاکتی مراقبت داده و جراید اجبور بی حد شاه نیز

این تکلیف را قبول کرد و منتشر شده و این امر محقق باشد فقط روز بعد معلوم شود با جراید در غیاب اطلاع داده خواهد شد .

روز چهارشنبه بود دفتر شورای وزرا رفتم شاه در دفتر حکومت خارج شود باره مرحمت کنم گفت آیا این خبر را شنیدی گفتم بودم شما

بگویم و فردا چه خواهم کرد با رئیس طاقت مرا با نهار باز است که اینها خبر دارند که مسئله هرک دکلوبل را گفتم رسانید فردا من آنرا

بگفتم هر سال و صبح رفتم شما بیاد رئیس خواهم رفت آن وقت خواهم دید و با رئیس در حضور شما در خواهد داد چیز .

— هرک و شورای چون این حرف را شنید مانند مرده رنگش پرید و دید اعتبار او کاسته شده است

و شاه در غیاب قبل از وقت با و اظهار شده است از طرف دیگر جای تسلیم شاه او را همراه برده اسباب عداوت

اخبار با رئیس با او شود خلاصه سمت شاه رفته و انقلاب خود را بهم گفت آیا آن اعلیحضرت در این مورد

مرحمت مرا لازم دارند شاه گفت چیز میشود هرک این کار را اعلام بنشینم هرک گفت در حضور شما خبر خود را بکار

بیندازم و چون خیال داشتم چند روزی بخارج رفته با مسیو دلبرد ببرم اگر اجازه میدهید فردا عازم شوم شاه گفت خوب

امیدوارم هم در دنیا خوش بگذرانید شاه این را گفته هرک و شورای سلام کرد و رفت اخبار دیگر شورای هیچ خبر از این امر

نداشتند باهم با شاد بجهت داشته اظهار تعجب میکردند هرک دکلوبل بیجا جاری داد و در اجرا خبر این امر خبر ندارند

فقط شاه و ... و ... از این امر با خبر نیست .

با اطلاع حاصل کردم همان شب مقارن نصف شب شورای ... با رئیس ... متعدد ... از اخبار با رئیس بود

معلوم شده و حرکت آن خبر محرمانه ... بعضی از ... رفته بود ... شده با این وزیر و اخبار با رئیس اتفاق ... کار است

محکم رفته آن اعلیحضرت ملاقات کردم شاه ... فردای آن شب ... با هم نیست و ... شاه باید

حکم کرد و برای روز بعد حاضر شد و بعض ... در سر راه شاه و بعض نقاط ... قراول بگذارند تا امنیت کاملی حاصل شود و ...

... بگذارند ... اوضاع آنها را ... با رئیس ... گفت فردا است ... سلطنت ... خواهم کرد

تا کنون ... رئیس ... در سلطنت ... وقت اینها ... از ... متنفس باشم

گفتم ... شاه هستم ... کاری بکنید و اسباب ... میشود ... محتاج شاه هستیم گفت خبر ... میان اخبار با رئیس ...

نیست (و این همان شخص بود ... شاه ...) گفتم ... میدانم ... سیاه ... تا ... نیست ...

و اما ... گفت ... باید ... بشود ... نیست ...

و اگر ... باشم .

شاه ... را ... این ... دکلوبل ... شاه ...

با ... این ... فردا ... با رئیس ...

گفت ... کار شما

حالا خود رفتار اینکه شاه کفش چیزی و میل ملت [illegible] خطرناک است که میباید معترف هم هستم از این زمانی [illegible] دیدن ایران

خواهند گذشت شما را ما دامی که کمتر معطل خواهند داشت من کم دیگر هم اینجا با این امر هم [illegible] و معطل شده‌ام

حالا هم امروز میهمان ما بودیم صحبت کنان بسر بردیم .

فصل یازدهم

شاه رفته‌رفته از مریض‌خانه بیرون میرفت و اگر چه ظاهراً اظهار رضایت میکرد ولی فی‌الواقع رنجیده بود و حالا حال خوب است

و از بخشش تنبیه خود نهایت خائف بود من نیز خیلی متوحش بودم و چون ماندن هم این فرانسه را اینجا معتاد با احترام با بیمه گشته

بودیم حال موقع را از اتفاقات آینده وحشت میدیدیم چه من نیز در این کار بیمار است دیگر بعد از آن خواهد

برد هفت با این جهت برای اسباب به طاقت خود بگیرد زمان سپرده بودم که هر روز یک دفعه از پاریس [illegible] به روزنامه

برای من خبر بیاورد و معهذا شاه هم در خیابان [illegible] خود تفریح نمود شاه قبل از ساعت [illegible] خواب بیدار شده

هشتم هم اینجا خود نزد من فرستاده احوال پرسی کند و نامه را تقدیم نماید .

شاه نوشته بود اگر در اتاق دعای شما مستجاب است برای من دعا کنید من مردم را با سیاه پریشان نمیکنم این است

نوشته بودم و اگر تنبیه من لزوم این اقدام را ملتفت بعد هیچ باک نداشتم ولی در هر حال ممکن نیست [illegible]

همگی با رضای توقف کرد با عقب نشست هر کار را فوراً [illegible] فرنگستان ما رسید میبیاورم .

از این اظهار مهربانی شاه در خیابان و فرح ابراز مسرت تمام جمع خانواده شاه بود [illegible] مشغول داشت مراقبت محافظت با خوشحالی

فوق العاده تمام دربار بود فراگرفته بود اعضای بیمارستان شاه چیز داده شده و شاه که بستر [illegible] آمدن شاه بود شایع شد بعد جزء اقدام

فرانسه شاه در تمام پاریس و دربار مشهور شده بود هرکس بطوری حاذق [illegible] عاقبت امیز فهم بود

روز سه‌شنبه سوم سپتامبر ۱۹۰۰ بود از داخل مستحفظ مع الطلوع در [illegible] بعد جای رفته بعد و در وضع حکم نامه آنها عزم ما را [illegible]

ملاحظه کرد که اگر بخواهند اظهار رضایت با گرمی کنند قوای کافی برای تشکیلات آنها فراهم است .

جمع اعضای بیمارستان را از جمع با جلالی دعوت شدند سر ساعت معین حاضر بشوند جمعی از اعیان و ارکان نیز با آنجا آمده جمعیت

مجلس جشن با عظمتی منعقد شده بود بعد از رسوم معمول با شاه کلاه خود برداشته با دست از طرف بیمارستان سلام کرده این چند کلمه

اظهار نمود که آنان شایسته من خانواده مرا بشما اظهار خواهم کرد فوراً سفیر بود به عبارات در آغاز کلام نمود

لاکن شاه بعد از آنکه رابطه فرمان برای [illegible] خود [illegible] ما هم باخت و اظهار داشت که برای حقیقت جلوس [illegible]

در آسایش و امنیت بریتانیه لازم است و مملکت [illegible] که طرف اعتبار شاه واقع شده است موقوف شود امیدوار بود

و ثابت طریقه اطاعت را بنشسته خود [illegible] این امر [illegible] تنظیف خواهد کرد .

اما در روز سوم ژوئیه که گذشته شاه بدون تحقیقات لازمه امدن و بلا دلیل [illegible] و بر خلاف قوانین و رسوم عمومیه فرمان صادر نموده و ابطال

آن خواسته بگنجد از ارکان دولت از خانواده شان در رتبه فوق مطرود بساید و حال آنکه اعلان شده تنها حال معین خانواده را

در حق او اظهار فرمودند .

بعد از این خانم [illegible] آن اعلیحضرت و اعلام کرد از [illegible] حقوق مقرره در سیم ژوئیه با طلب [illegible] مشترکه [illegible] عمومی [illegible] خود حکم صریح خواهد

شما اظهار داشته شاه بعد از [illegible] در یازدهم ژوئیه و اول ماه اوت احکام جدیده صادر کنید و در قرارداد دوم ژوئیه حق استیناف نکنید .

شاه ایرادات و اعتراضات شما را ملاحظه کرده خیانت با عداوت و عناد شما را مسامحه نموده

در آن بعد شما مکرر بر خلاف رای ملوکانه با اعمال متعدد پرداخته [illegible] و اقدام و خیانت شما برای پارلمنتهای بار دیگر نیز

سرمشق گردیده آنها هم بمعیض احکام [illegible] صادر کرده اند با قاعده تر از احکام شما بود

باین جهت آن اعلیحضرت مقرر فرموده شما را با طاعت و انقیاد فرقیه و ثمره نهاست بخوانند و کفاک شریف فرموده

در خیانت خودتان شما اظهار کرده امر نمایند و از این بعد سکوت حقوق [illegible] کنید آن اعلیحضرت [illegible] اعمال ماضیه شما را

بکلی فراموش کنند و ما نیز پای [illegible] که [illegible] اطاعت شما را از شما بگیرند تا در آینده بعد از این قاعده که [illegible] نشود .

اعلیحضرت شاه میفرمایند جمع اسناد راجع بمجلس [illegible] که در جانب پارلمنت بریتانیه به پارلمنت پاریس فرستاده شده است

و معرفت مجلس [illegible] و مفصل [illegible] آرای [illegible] پارلمنت پاریس [illegible] مسیو [illegible] مسیو [illegible] شالوتو [illegible]

و جمع کاغذها راجع بتحقیقات پارلمنت پاریس [illegible] در قراردادهای [illegible] بیست و نهم [illegible] و بیست و ششم [illegible]

و هم ژوئیه و قراردادهای یازدهم [illegible] ژوئیه و اول ماه اوت و سیم [illegible] بیست و نهم [illegible] ماه اوت گذشته از دفتر [illegible]

این مجلس [illegible] آن اعلیحضرت سپرده شود .

در [illegible] شانزلیه [illegible] حکم شاه [illegible] پارلمنت [illegible] اطاعت [illegible]

جمع کاغذها را آورده [illegible] شانزلیه [illegible] از شاه اجازه گرفته شروع به بقیه کلام نمود

اعلیحضرت شاه میفرمایند [illegible] و قراردادهای مذکوره فوق [illegible] تا [illegible] مجلس حذف شود

آن اعلیحضرت منع میفرمایند [illegible] پارلمنت [illegible] بعد از این [illegible] تحقیق این امر [illegible] .

آن اعلیحضرت [illegible] پارلمنت [illegible] با بعضی [illegible] امر میفرمایند [illegible] آغاز [illegible] این مسئله [illegible] مجلس [illegible] موقوف [illegible]

و اقدام [illegible] خواهد شد اگر [illegible] مجلس [illegible] خواهد شد

اما در باب ایرادات و اعتراضات شما آن اعلیحضرت [illegible] شاه [illegible] وقایع سلطنت [illegible] عهد [illegible]

از خاطر [illegible] فراموش [illegible] و حال آنکه در اتفاقات [illegible] آن زمان پارلمنت اشتراک و مسئولیت تمام داشت

آن اعلیحضرت [illegible] جسارت این قسم اقوال [illegible] معهذا امیدوار است که خیال باطل [illegible] داشته باشید

آن اعلیحضرت در باب [illegible] به پیشنهاد ارکان دولت [illegible] در خیانت [illegible] اگر هم وقایع [illegible] در دولت

بریتانیه [illegible] معهذا [illegible] اجازه [illegible] حکم [illegible] داد [illegible]

فواید عامه [illegible] آن حکم موقوف شود نیز اظهار [illegible] جهت [illegible] پارلمنت از این جهت

لازم است [illegible] احترام دولت [illegible] از این بعد [illegible] آن تقصیر مرتکب شوند [illegible] سیاست خواهند شد

و طرف غضب آن اعلیحضرت واقع خواهید بود .

آن اعلیحضرت عذر میفرمایند که در باب این مطالب پارلمنت را هیچ اجازه محاوره نداشته باشد نیز عذر میفرمایند که هیچ امری خارج از

دایره شما باشد هر اجلاء نمایند نیز حضور در مجلس نموده که پارلمنت پاریس با پارلمنتهای سایر بلاد همان مطالبه داشته باشد شاه امر امرا را

اجرا نماید با کمال تحقیق و با بیعزتی خواهند نمود .

نیز آن اعلیحضرت به رئیس مجلس پارلمنت امر میفرمایند که در هر مجلسی که مذاکره از مطالبی شود که شاه در باب آن امور بکرات

ممنوع است رئیس آن مجلس بموقوف نمایند همچنین در باب مطلبی که از سایر پارلمنتها به این پارلمنت اظهار شده باشد

هیچ اجازه نمیدهد که شخص نشنیده کلام خود را بجا میکند که در مجلس شاه حضور داشت رسم را این بود که فقط شاه بدهد

حق نطق داشته باشد بنابراین اجزاء پارلمنت با کمال سکوت گوش داده و در حالیکه در باطن متهم بغضب بودند ملامت نمایند خداوند

و ملامت اینها ظاهری و موقتی بود و بهمه جا گفته شد که از زبان این مطالب مجلس منتشر شده مفاد بیست نفر که ترتیب داده فلاسفه

پارلمنت را از هر جهت تحت جاذب نشان بدهد

آنها بکه اظهار رافت از عصیان ملت نمودند لفظ حق داشته مجرد اینکه تفصیلات این مجلس مشهور شد تمام اهل دربار و اهالی مملکت تمامی

چنین راهی نیز بنا بر سایر مذکور [illegible] قصور نمی آید بزرگ و کوچک تقصیرات هر کس در مجلس پارلمنت بعضی خود پادشاه مرده میشدم دائم که دربار

مرام فرانسه تمیز از اطراف آن مملکت بیشتر از اینست تا بحدی رسید که در باطن آن مردم عزم اتفاقیه جنبش ملی با قتل آنجمعیت نمیکنند

دشمنان من در هر باره جانی بهم رسانده اند اینهمه حیله ها و تا آنوقت مانع دشمنی خبری از آنجا دشمن شده در این قدر اسباب خود را آماده دست داد

در نظر آنها در بهبودی اوضاع آنوقت راه بار خود را اصلاح کردیم

معهذا مجبور بودیم که حرف داده خود پادشاه مستور داریم و تا اوقاتی که این خیالات را حال امید داشت که ما هرگز اظهار خوشوقتی و سرور نمائیم

در هر سیکه دل من محزون در طول مدت میدیدیم که جمع طرفداران درستکاری من بود و همان دو ماه داده است ما دیگر نمیتوانیم جمع دشمنهای من باز به عزت

رسیده اند اینجا در مراتب نتیجه وحشت در یک خطر دیگر اگر بیمرد ممکن بود در عوض تمثیل میکند که در دفعه آخر شاه پارلمنت پاریس را داد

اطاعت نکرده بود دیگر همه که در باطن این عیب خود نظم را ظاهر کنند که ظاهرا بسیار نمیکنند و خارجی تا پارلمنتها

سهل است میدادند

من بقدری بی پشیمان بودم مدت و صبر بسیار است اینجا در حسرت میدادم که شما خود مستقیم بنزد او بروم و تمام باید بکنم که این عزل او ناتمام است آنهایی

خود را یک بار ببرم و بقدری با غیظ و غضب با ایران هستم خود را شیم بر در آنم دیگر چنین حالتی در من نمایان نمیشد که مرجع پرسش دیگران بشنوم

بیشتر اسباب اشتغال کنند من نمیگویم این خانم در دربار به مجلس پارلمانی اعتراضات داشتند بیشتر شد که جلوگیری از همه منفعت و وقار را دیده اند

اخلاص کثیر با اطهار میل داشته باشم که مراتب متعدده در زمان غیبت او خود فراغت او یک لحظه دیگر نمی تواند از همانجا ملاحظه او و اظهار عبارات

و از من که بیشتر از اسباب ستم شد خبردار میگوید که تفصیل آنرا در موقع خود اظهار خواهم کرد من به بیان بقیه اتفاقات و قایع

مجلس پارلمنت میپردازم .

آخر ختم مجلس [illegible] که تا [illegible] در اضطراب [illegible] اگر هم [illegible] بلکه فقط از پاریس جاهای دیگر [illegible] و گفت شاه در این روز

دیروز [illegible] الدوله [illegible] نامه [illegible] دیگر [illegible] بسیار [illegible] مباحث [illegible] بعد

و در اضطراب [illegible] جشن [illegible] جاهای [illegible] ختم مجلس بعد اعلام نمود [illegible] شاه [illegible] به کمال [illegible] کلمات

و [illegible] شاه نوشتم [illegible] اکنون شاه این [illegible] مردمان [illegible] طالب استراحت هستند

شاه نیز نزد من آمده استراحت کنند [illegible] در مدت این روز [illegible] ·

— این مکتوب [illegible] شاه [illegible] از [illegible] تعریف اسباب مهمان [illegible] شاه آن [illegible] را

نزد من [illegible] خبر داده [illegible] شاه [illegible] خوردن [illegible] نیز شاه [illegible]

شاه هم دعوت کنم [illegible] شاه [illegible] به کمال عشق [illegible] شاه [illegible] اذیت داده [illegible]

مدت غیبت شاه از دربار [illegible] استراحت [illegible] شاه [illegible] گذشت [illegible]

درباره این [illegible] بعد سلطنت [illegible] کنند [illegible] تلف کند این دفعه

معتمد شده ام [illegible] عاقبت [illegible] حفظ شاه [illegible] شاه

از [illegible] مقاومت [illegible] تغییر [illegible] ملکه [illegible]

حضرت [illegible] شاه [illegible] همراهی سپرده بود

راجع به دختر از قدمت [illegible] نیست · [illegible] احترام آن نیست ·

این بیانات شاه مطبوع طبع جمع حضار گردید [illegible] در دربار مردم [illegible] اظهار الفت [illegible] ازدواج نماید

همچنین [illegible] شاه [illegible] دیگران [illegible] حسد [illegible] شاه عقیده [illegible]

[illegible] رسم [illegible] بیانات شاه [illegible] شاه [illegible]

به صورت [illegible] مجلس [illegible] شنیده [illegible] حالت خود داشته

[illegible] که مانند زنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس جواب داده [illegible] بخشیده [illegible] کلام [illegible]

منعقد گردید [illegible] بعد [illegible] ·

— شاه [illegible] مجلس [illegible]

تا از عاقبت [illegible] شاه [illegible]

[illegible] جواب [illegible] شاه [illegible]

مطلع و مقطع را شعر من شنو [illegible] آن بخواهم داشت و اگر باز در نگاه [illegible] از تکالیف خود [illegible] است که من شما را نصیحت

خواهم کرد که از [illegible] معظم بیاموزید زیرا او مانند هرکول آخورهای [illegible] را بلکه [illegible] آتش بزنید تا اینکه آنها را [illegible]

بیهوده هیچ چیز به قدر اقدام به کار [illegible] پادشاه شهر ما پادشاه [illegible] .

این خیال درست با خیالات [illegible] باز هم [illegible] واقف بوده است [illegible] بقیه [illegible] دوام در باب [illegible]

افراد [illegible] و [illegible] جمیع حضار هم همان عقیده [illegible] و ما هم که [illegible] همین عقیده بود و ما [illegible]

[illegible] داشت درست است که [illegible] آنها را [illegible] می‌کنند و ما در واقع آنها را [illegible]

مملکت لازم [illegible] است در باب این مطلب و در باب [illegible] اگر [illegible]

بازند در [illegible] آنها چه خواهند [illegible] و جوابهای [illegible] عقیده [illegible]

[illegible] حق [illegible] داشت [illegible] شخص [illegible] و ما [illegible] است [illegible]

در واقع [illegible] العقول [illegible] دیگر چیزی [illegible] است [illegible]

[illegible] در خیال [illegible] مشهور [illegible] است .

— چند روز به شخص من کاغذی نوشت و اجازه خواست که [illegible] چون [illegible]

این کلام و نقطه [illegible] جواب [illegible] خاطر می‌آورد و من هیچ [illegible] با او [illegible]

[illegible] به خیال [illegible] و [illegible] اینجا [illegible] قدیم [illegible] است از [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] از خیال [illegible] کرده باشد بنا بر این [illegible]

و در همان وقت [illegible] مردم [illegible] نوشته [illegible] او را [illegible] این امر [illegible]

[illegible] اینکه در مکتوب خود [illegible] نوشته بود [illegible] عبارت [illegible] داشت از [illegible]

[illegible] خود [illegible] ما [illegible] از خود [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] نزدیک [illegible] طرف مقابل [illegible] از او [illegible]

[illegible] می‌شنید .

[illegible] آن صاحب منصب [illegible] تغییر [illegible] تا اینکه نوبت [illegible]

[illegible] او را [illegible] چون [illegible] تعجب کردم [illegible] از صورت [illegible] مطلبی [illegible]

[illegible] صورت او [illegible] صورت [illegible] او با وضع [illegible]

[illegible] چون [illegible] مطلب [illegible] تا عرض کنم

[illegible] است [illegible] نزدیک [illegible] خواهر [illegible] خواهد شد .

مارکیز خواهر شوهر برای شناختن زن او آنها هر روز میتوانستند بفهمند تا بر یک نقطه با احترامی یاد کنم از حقیقت من آمده و گفت مادام

لاگنش من حرمت مارا بیجا احترام و عشق خود مرده و بودم از ملاقات زنیکه از نفعه خود میدانستم و از شما و از رسوم از اطراف دیگر

عشق و صحبت شما از سنوات عدیده دارم مرا و او در بستر مرض است تا سکره که مجبور و از عبارت سخن شما ام از دیگری عشق را

بلاعوض تلف نشنیدم من چون این عبارات را شنیدم به طرف شدم و گفتم مستحق مینامید و اینجا کجاست و من که هستم

معلوم میشود شما ناموس هستید اگر چنان است تا شنیدن شما میخوانم و اگر غیر این است تا رسیده ملامت بستید این وضع با شتیداد

من او کاغذ خود را باخت مهیا از من پرسید خانم شما مرا از دوش کرده اید آیا ..... من کلام او قطع کرده گفتم مستوجب خشمهای شمارا

من نیستم و نمیدانم اشاره شما از چیست اگر شما اشتباه کرده اید بر عهده من نیست رفع اشتباه شمارا بنمایم ~~[illegible]~~ علی کتاب که صحبتهای

شگفت انگیز و چون دوست من برای خود صحبت دارد که خلق نشود از اینکه من نمیدانم آنها را بطور تفصیل [illegible] صحبت همین برده ام

معبودم گفتم شما هستم این کلمات را گفته و سلام کردم و عقاب رنگ کشیده گفتم شخص [illegible] مارکیز از من [illegible]

غیر مترقبه مات و متحیر شده چون دیده من رنگ کشیدم بیرون رفت و لا هنوز مرده بود [illegible] جبرا دو دفعه برگشتم

با ذوق بسیار [illegible] شنیدم و چون اعتقاد به این شخص خود داشت در باب این ملاقات هیچ اظهار نکرد یا اگر در این کار بود

گفته بودم در دست او ملامت نشیدم زیرا مارکیز بقدری بر آن بوده اگر اندک امیدی از من هم بر ساند مرا از انتظار [illegible]

و لذت زنهای او نهایت نفرت خاطر کلی [illegible] واقع میشد

قریب رقیبان او دارای این یک [illegible] بود و هر روز او شوازل با وصف آنکه هر شب در [illegible] اهتمام زیادی [illegible] نموده [illegible]

گفت و شوازل [illegible] مارکیز و شوازل با دختر جوان [illegible] با شوازل [illegible] در جواب [illegible]

جلوه جمیع [illegible] در بار [illegible] تر از وقت [illegible] در باب او [illegible] و معتقد [illegible] و الفعل او تمام

[illegible] و حسن او بستم [illegible] فی الواقع [illegible]

شاه [illegible] از این جهت [illegible] خوف و اندیشه [illegible] مادام [illegible] با وضع [illegible]

گفتش عزیز من برای شما رقیبی میتراشند خانواده شوازل با وصف با کرامت [illegible] تعلق [illegible] را دارند [illegible] باز زیر

بال شما [illegible] از [illegible] شما قرار [illegible] شما [illegible] مردمان زرنگ هستند و اگر بتوانند از

[illegible] یکی از [illegible] معشوقه [illegible] میدانم [illegible] خواهند کرد

ولی [illegible] جواب دادم [illegible] و ماد [illegible] دانستم [illegible]

[illegible] شما [illegible] که [illegible] و همه [illegible]

و لا شما [illegible] برای شما [illegible] مادام و دیگر این است اگر از دست او معشوقه بگیرم او [illegible]

مهیا نمیشود زمام سلطنت تمام زنها را بدست بگیرد [illegible] و در باطن طمع با اندرون

و در این امر بسزاواری خود هم خفته سرسازی قرار خواهد داد

شاه وفادار عهد که چون خانم مذکور در پایین آمده جا هست به نظر و قد زیبا خوش منع و هر شاه او بعد سلام که دختر کم از اول

ادب گفت و ما ادا نگاهی باو نکرد اتفاقاً بیست نفر منتظر بعضی به بینند که این خانم چه اثری بر شاه خواهد کرد شاه هیچ اعتنا

نکرد این بی اعتنایی جمیع خانمها و همه درباریها آنها را پایمال ساخت و دشمنها را با غیظ [illegible] چند از وقت

شروع کرد با یکدیگر نقشه‌ها [illegible] در باب [illegible] رشته‌ها می‌زنند و گفتند با بیر رقیب بسیار خطرناک باشد که خیلی زن در بار

در نظر شاه ادا جلوه کرد چون از رفتار شاه و رسیدن بود نهایت مطلع خواهیم شد [illegible] الواقع [illegible] اینجا نقلیه

حکایت کنیم در حالتی ما در ایام بار و شوهر و با پادشاه در روستای خود داشته و ما کتیلوی تیتوم مینامید

فصل شانزدهم

ولیکن دیگر من حالا همین که معلوم بود مگر کسی از او فراری شدن او مطلع داشت [illegible] تفنگ [illegible] است و ما دختر [illegible]

که بیشتر از بیشتر [illegible] حقوق [illegible] داشت و چون [illegible] نفوذ [illegible] غیظ [illegible] انتقامش [illegible]

بطوریکه [illegible] کمال [illegible] بدست [illegible] شروع عزل [illegible] داشت [illegible] در حضور [illegible]

دمن تیلبو

در دربار [illegible] خدمت ما خواهیم [illegible] اوقات [illegible] وارد شهر [illegible] در لمبایی [illegible] در [illegible]

[illegible] منظم [illegible] و در همه جا [illegible] داده [illegible] اقتدار [illegible] بیست [illegible] خدمات

عموم [illegible] مستعد [illegible] ساخته [illegible] در اتمام [illegible] سلطنت کنید

[illegible] در اول نیز [illegible] خواهیم بود [illegible] اظهار [illegible] ملتفت شده [illegible]

اطلاع [illegible] از طرف دیگر نیز [illegible] کمال [illegible] عزل [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] این خدمت [illegible] که [illegible] در اول [illegible] طمع [illegible]

[illegible] وارد [illegible] امر [illegible] نفوذ [illegible] مقتدرتر [illegible] اقدام [illegible] شاه [illegible]

ملتفت شده این اول [illegible] در جواب [illegible] اظهار [illegible] شاه [illegible]

[illegible] در باب [illegible] در جواب [illegible] زود [illegible]

[illegible] شاه [illegible] وقت [illegible] دولت [illegible] عزل [illegible] ملتفت

این امر [illegible] وفاداری [illegible] سابق [illegible] احترام [illegible] در وقت [illegible] شاه

در دربار [illegible] در آن مجلس [illegible] ایشان [illegible]

اما در لمبایی دمن تیلبو [illegible] سلطنت [illegible] مجلس [illegible]

و هرکس عوض من دوست داشتم شما میباید در منع [illegible] زحمتها بعد [illegible] بطور کلی [illegible] باشم و در وقت رفتن شاه [illegible] گفت [illegible]

عجب است [illegible] نقل میدیدم [illegible] اسباب [illegible] به دست [illegible] و تکلفات [illegible] نهایت محزون [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] جهت این امر [illegible] همراه میبرید [illegible] مطلع [illegible] نشسته [illegible]

میگیرند [illegible] اسباب [illegible] [illegible] الله [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] بعضی ملاحظات [illegible] نمیتوانم [illegible] بعضی [illegible] وعده [illegible] ترتیب [illegible]

اسباب [illegible] خوب [illegible] میرویم [illegible] بعضی [illegible] وعده [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] کمال [illegible] اظهار [illegible] شاه [illegible] [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] شد [illegible] خانواده [illegible] تمام [illegible] شاه [illegible] شاه گفت [illegible] قرار داده [illegible]

خوب است [illegible] میخواهم [illegible] بهتر است [illegible] ملاحظه [illegible] احتمال [illegible] بعضی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] آنها [illegible] میکنند [illegible] بیایند .

[illegible] شاه [illegible] صدراعظم [illegible] خانواده [illegible]

[illegible] شاه همراه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] دیدم [illegible] میتوانم [illegible]

و از آنها یکی قیصر [illegible] شاه [illegible] در عوض [illegible] در خاطر آنها [illegible] خانواده [illegible] شاه

محروم [illegible] بیشتر از [illegible] شاه [illegible] بیشتر از [illegible]

[illegible] با کمال [illegible]

از جمله [illegible] [illegible] بیشتر [illegible]

و آن این است که [illegible] ~~[illegible]~~

(نماز عیسویان از [illegible] است) ای پدر ما که در آسمانها هستی اسم تو مبارک باد ملکوت تو بیاید و اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین هم

[illegible] نان ما را هر روزه به ما بده گناهان ما را ببخش چنانکه ما هم مقصرین را میبخشیم و ما را از وسوسه شیطان نجات بده و از شر [illegible]

[illegible] ای پدر ما [illegible] اسم تو مبارک باد ملکوت تو [illegible] اراده تو [illegible]

[illegible] نان ما را هر روزه [illegible] گناهان ما را [illegible] ببخش چنانکه [illegible]

[illegible] [illegible] ما را از وسوسه [illegible] شیطان [illegible]

اگر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] .

این نقش در همه جا در هر اطاق منبر هر چه بود همه در [illegible] بود و چون اسم او [illegible] مشهور است من نیز [illegible] خواهم شد و با کمال میل زمان خود

هر بیست او دوام دارد و در ابتدای ترقی فرح گو سرخ میگردید و فرح کمال تعجب به این مرتبت داشتم زیرا او در نزد [illegible] شمال بعد

در متوسط [illegible] ترقی کم بعد .

مسیو ذارانت با وجود اخلاق مذمومه خود بهم شایسته این مذهب [illegible] و شخص [illegible] با هوش و هم تربیه بود [illegible]

و در زمان امیر [illegible] مورد [illegible] کشتن او بار بار وی و [illegible] محق شد حتی احتمال میرود [illegible] او را [illegible] بعد

و اسرار [illegible] از آن وقت بعد انواع [illegible] که در [illegible] و فرح هر روزه در باب [illegible] او با شاه گفتگو کرده [illegible] و این شخص شایسته

مرحمت شاهنشاه .

در این اثنا برادر یکی از دوستان ما مسیو [illegible] که [illegible] و در مکالمات بود و شخص با هوش و عیاش بعد در خانه ییلاقی خود واقع در [illegible] مهمانی

بسیار با شکوهی ترتیب داده و ما را در آن مهمانی [illegible] لهو و لعب برد چند [illegible] در آنجا حاضر بعد مسیو [illegible] و خلیفه

اول [illegible] و خلیفه های [illegible] و [illegible] نسوان و دختران و نسوان و [illegible] و غیره [illegible] این عیش [illegible]

و در آنجا [illegible] نیز [illegible] و [illegible] دو جانب و مسیو [illegible] و برادران صاحب خانه

و بعضی از ارکان دربار و غیرها حضور داشتند خلاصه اوقات [illegible] گذرانیده [illegible] حاضر بعد

[illegible] آن شب مطابق سلیقه [illegible] بسیار ممتاز و چراغهای بسیار خوب و زنهای زیبا و [illegible] در آنجا وجود داشته ما دام

[illegible] با کمال ملاطفت پذیرائی میکرد [illegible] نه چندانکه [illegible] و [illegible] باید [illegible] شد [illegible]

آنها را [illegible] تمام [illegible] و کلمات آنها به قدر [illegible] و در اوقات مجلس [illegible] ترتیب داده و بعد از

الفاظ رکیک آنها [illegible] گوش داده و [illegible]

[illegible] وقت [illegible] با کمال حظ از آن [illegible] داشته [illegible] زمان [illegible] وقت یکی با

کمانچه و یک خلیفه [illegible] میکردند .

خلیفه [illegible] و با یک [illegible] مردم [illegible] واقع شده بود با کمال [illegible] تا

از آن [illegible] در باب احوال مردم [illegible] بود و با عاشق خود [illegible] است تمام ملت [illegible]

[illegible] داده بعد و در زمانه [illegible] بسر رسیده بود [illegible] کشتند [illegible] ملت [illegible] خلیفه و چهار پنج نفر [illegible]

[illegible] بود اکنون طرح [illegible] و در [illegible] است تغیر [illegible] ریخته بود

از مسیو ذارانت [illegible] در خانه او [illegible] چهار پنج نفر از [illegible] در دو دست [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] این دسته نسوان [illegible] کفایت [illegible] با کمال [illegible]

او [illegible] خلیفه از [illegible] و [illegible] این زن [illegible] که [illegible] خانه خود [illegible] خانم [illegible]

و خلیفه شب [illegible] در خانه خانم گذرانید و روز بعد [illegible] و [illegible] خانه او بیرون آمد

[illegible] این تفصیلات [illegible] مطلع شدم [illegible] وقت از مسیو [illegible] خواهش کردم [illegible]

[illegible]

شاید گفتم شاه با وصف اینکه از اهل لعب خوشش می‌آید خوش داشت با یکدیگر این مذهب بابی را تربیت عموما آگاه نباشد شاه
در باطن مذهب درست نبود و از این قسم اعمال رذیله اکراه داشت در آخر عمر پشیمان بود از اینکه وزارت اوقاف را در دست چنین
کشیش ناشایسته بانو گذارده است شد .

شاه در وقت دفعه چند مکالمات الهیات در بحثی دفعه تغییر گو دفعه گفت شیخ عماد تا بعد است که این مذهب بد این قسم موهوم رواج کنند
مملکت نباید آنها دخیل و نفوذی در دربار دارند اسباب جمع فساد مملکت آنها گفته است باید اشخاص اعتقاد در باب اینها اصلاح کامل
نکار نبود زیاده روی اینها باید دولت ندارم شما خواهید شد اما منتفیه از این نفس رو زیاد است و باب شما این مذهب مقبول
و اگر او بیشتر ازین در شغل خودش بماند کدام بیشتر نفس خود خواه بود هنگامی که این زیر به باید او را در بند خود بود بیند و فرض اینها بکشم
بعضی فردا دارایی صد بر ترازو تشکیل می‌شد می‌رسند جا دارد و او تا از این ... روانه کنید شغلش ظل‌السلطان شاه وزیران شما هیچ خوشم نمی‌آید در این
ام حیوان کردن فروانه گفت شاه نجابت لقمان می‌رسم و دیوانه هستند که من در باب ظل‌السلطان خیال اشتباه می‌کنید جمع ایرادات است درست
دوست ایشان ... اسپانیا بر وزیر کوه و جمع خواهیم آن را به دید و حضرات آن را با اسپانیا از زحمت او بسته شده است ... در آن ایرانی که
بخواد خود سر بسپارند . فی الحقیقه نفس بزرگی است داد که او خود مو در کمی متوجه این کار را در عالی او باید گفت نفس بد لبک دارد
یک چیزی نیست و هم روزی پیدا شود و نفس دیگری است در هر حوزی نمی‌کنم درمان مرتبط به گفتن چیست اینها اظهارات شاه بعضی
مطلوب طبع من نشد می‌گفتیم و در کل ظل‌السلطان هنوز نفوذ گیری برخاست شاه هر روز دهم می‌فهمد از اراده ما بدانم است تا شاه او خود مزد لنگه

از طرف مجرد جادو رست پیش آمد آمده و کردن در رک خوش سوبرم اگر چه او خود قائم اداره امور میدانستم همینقدر با اشاره اظهار
تغیر نکنم به طرز خواندن مزامیر گفتم از ظل‌السلطان و وزیران خدا پای با ما خلاص گفت از ظل‌السلطان و وزیران خدا پای ما را خلاص کن
چون دفعه ثالث همینطور تکرار کردم شاه فرمود گفت چیز چیز موضوع این مزامیر چیست فرمود حال امیدوارم و رد قبح و دو دفعه تکرار کردم و حالا
نمی‌خواهم این امور در تحت مواجه نکند فوج فوج تا ایم گفتم اعلیحضرت و اهل ناشایسته اینقدر کفایت ندارند تا انجام رسیده را آوردم تا مرده ...
گفتند با او در باب خود روز منع دروغ دور و خوب است و با آنها خواهد شیشه بیندد و به بار کلاه‌دوزی هم شد (نمی‌خواهد وزارت جنگ بخواند
بکند دفعه دو وزارت خارجه) من نمی‌خواهم مردمان عالم به در اطراف من باشند خود پادشاه فرمایش است در زمان من در این ملک سلطان
خیال هم خواه بدهند و حق مرا درست خودش بخشید آرام با حسب دست به هم فرمودند گفتم شاه خلاف مشرب رفتار می‌کنید گفته اند
کشیش باس کشیش کشیش مهربان شده اما شما ملیه به آن کشیش نمی‌توان کشیش شد

صحبت با علیقلی خان زیر راه مهمان آمده با هم منزل داشتیم و در حضور مردم با هم مباحثه میرزا شیخ فرد در باب این مقدمه معروف و انگلیس
اطلاع دادم او مرا تحریک نمود بیشتر از پیش نصیحت در کل ظل‌السلطان پرداختم و خاطر شاه بسیار نسبت به این داد بعد میدانم
نه از آنکه تا مادام تن تنبل نیم شاه این کار را خود خیال درست است بعقیده من اینها محبت از جنبه قسمت اطراف ترابت
کمتر از دربار است که بیشتر متعجم و در این نمی‌خوام رو که ظل‌السلطان ناملیک اندازه معلوم خواهد شد و در آنجا بهتر می‌توانم بفهمد
در کل پرداختم در از نفوذ او به کار هم واقع این امر سهولت صورت گرفت زیرا او در این امات خود در کل بعضی کارهای احمقانه کرده بود

رقص زنهای شاه بود

در سالی که شاه در فرنگ خانه مخصوص مردم با اسم خوش لبو دید اسباب کمال خوشی [illegible] فراهم آورده بجهت [illegible] اول عرض داد مسیو [illegible] ازل
واسطه منصب خود مباشرت آن روز از شاه پذیرائی کند دعوت از دولت با طمطراق زیاد [illegible] و در اداره تکلیف خود [illegible] خواهد بود و لی
در وقت [illegible] لفظ [illegible] رقص میکرد و زن ولیعهد در آن سال [illegible] حضور [illegible] داشت [illegible] پرنس [illegible] یک [illegible] آهوی [illegible] نقص آنجا
به رای تا فراهم گذاشت [illegible] شاه و [illegible] خانواده [illegible] که [illegible] هم خورد و [illegible] حرمت [illegible] با [illegible] خوانی محترمه
[illegible] همراه من [illegible] شاه [illegible] رفتار [illegible] دیگران هم [illegible] تکلیف خود [illegible] و جمع [illegible]
در [illegible] بیاورند [illegible] تشریفات [illegible] مهمانان [illegible] شد و [illegible] آن [illegible]
نسبت [illegible] رفتار [illegible] از [illegible] آن شب [illegible] بسیار [illegible] در [illegible] آن تمام [illegible] ترتیب داده [illegible]
من ملکه آن جشن بودم .

باید دانست که در [illegible] مسیو [illegible] ازل [illegible] مطلع [illegible] زن ولیعهد [illegible] خواهرزاده [illegible]
و اسباب تجمل و تشریفات را فراهم [illegible] شاه [illegible] دو دل [illegible] شده [illegible] شده است
و همیشه [illegible] بیم [illegible] بازدید [illegible] گفت [illegible] ازل [illegible] و [illegible] آمد و [illegible] کنم [illegible]
در دو دل [illegible] نه در دو دل [illegible] برای [illegible] شاه گفت از این مطلب صحیح [illegible] کار [illegible]

لکن [illegible] داشته باشند و [illegible] میخواهیم من او [illegible] داشته باشم شاه گفت میخواهم [illegible] داشته باشید [illegible] میخواهم [illegible]
حضور او [illegible] داشته باشید من گفتم [illegible] که من [illegible] طاقت ندارم شاه گفت [illegible] طاقت داشته باشم [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] بیایم [illegible] بازدید [illegible] خودم [illegible] به [illegible] ازل [illegible] حال [illegible]
شاه [illegible] خاطر [illegible] که [illegible] حاضر شده [illegible] این مطلب [illegible] در حال شاه [illegible] قرار [illegible] آن
[illegible] کمال [illegible] شاه [illegible] اسباب [illegible] فراهم [illegible] آن سال [illegible]

[illegible] بعد
در مدت این سفر [illegible] واقعه [illegible] پرنس [illegible] ازل [illegible] اسباب [illegible] خاطر [illegible] بعد
این رقاصی [illegible] بسیار [illegible] در همان زمان [illegible] داشت [illegible] گول [illegible] بود
در [illegible] پرنس دیگر [illegible] پرنس [illegible] این [illegible] خود [illegible] این [illegible] ساعت [illegible] آن
زن [illegible] نبودند [illegible] ساعت [illegible] ولی این [illegible] طرفها [illegible]
وضع دربار [illegible] چیز [illegible] بسیار [illegible] نمی [illegible].
پرنس دیگر [illegible] دیوانه شده [illegible] میکرد و [illegible] دو [illegible] آن [illegible] پرنس [illegible]
شکست [illegible] خاطر [illegible] ازل [illegible] تشریفات [illegible] میکرد [illegible] خود [illegible]
میکرد [illegible] تمام [illegible] البته [illegible] ترتیب داده [illegible] خواب [illegible]

و ساعت و نیم شب و دقیقه که نیمه از شب بود و بیشتر از صد هزار از آن خارج شده بود مردم محض تماشا به آن تالار رفتند این امانت البته معلوم

و هی سیاحت می‌کردند این اسراف و تبذیر چه بسیار شاه کردند ولی آیا بهتر این بود که پول مردم را از این تلف نمی‌دادند و در تعریف آن مشهور

شده است

پرنس ولادمیر که بعد از او خروج می‌کرد و با مادموازل دبیز محبوبتر بود با صحبت و رأی او ~~رو~~ این امر تقلید می‌کرد گفتند و بریان هم از این پرنس

جوان و دیگر جوانان از هم اندازه ضرر صحبت و اخلاق بسیار او دارد و یادگار می‌خواهند که مادموازل دبیز به تنبلی نادیده رسید داشت که در اطراف این

حیثیت و اتهامات جوانان می‌توان از این عشق نسبت از خیال بیرون برود کند ولی با دیگر در مورد امر اظهار اطاعت با حکام پرنس ...

به جنگلی و دربار عازم شوند و هم راه او در نزد حامیان خود رفت و بعضی حکایات آنها هم خواهیم نوشت با ما و دم و بریان مقاومت نماید

ـــ و اما از مدتی جوانان او در حالت ... شدند این دختر با شاگردی آن جوان همه مرد جنی صورت شیطانی بود با این داشت که

بهترین عاشقان او بود این جوان با یک زن ... عاشق شده بودند و به خود نوشتم با مادموازل دبیز بود و هم مرد جنی میان معشوق

عاشق خود تقسیم کرد و پرنس ولادمیر و پرنس دیگر و پرنس دیگر در یک وقت متفقاً به هم جمع شدند و جوان هر یک از آنها بخت بیابند

این مرض سوزاند در مرض معیوب است در جناب شرایط و جهتهای شنیده در این شاه خیلی خندید و بعد خواهش کرد که این مسئله به تعجب کند

معلوم شد هر یک بی‌تقصیر بوده است این امر از یک طرف‌ها بس بود و ما مادموازل دبیز را عاشق خود را که در حالی از او هم ... در

آنجا محبوب کرد و مریضخانه برد

~~در خلوت حضار این~~ به مادموازل دبیز برای استعداد یکی از هنرهای خود مادموازل گیلار را به تصدیق شد و دل او را ... خیلی با مرد ...

ما مادموازل گیلار برای این استعداد به پرنس و بعد از رفتن به مدتی از عشاق جوان دختر ...

این اتفاق تا مدتی همه اسباب مشغولیت خاطر ما شد و از باب تعبیرات که تحقیقات شنیدیم در صورتی که این در باب این امور

اسباب اتفاق خود قرار داده بعد هم تا شب هم مشغول تدابیر خود برای فردا و رفتن خود بودیم

او فرزند بود و بعد از آن تا مدتی سید سیناک حکیم باشی شاه فرستاده که نقش با کفایت و در اوقات دعوت طبیبی بود هم در مدتی که در راه اشتهار

داشت و بعضی هم از دختری بود به بیع او شده بود که همه اوقات رأی در دیدن و لا خوش صحبت او بسیار مهربان بود با وصف اینکه کمال

مهارت را در طب داشت با همه معتقد طبابت خود شاه شود از چشم قلب ... داشت و وقت او در شاه خیلی مقصر شد می‌گفت

و این نقش در وقت جوانان خود کشتی در تسلی بود و مار تال و سایر اسباب اشتها او گفت مگر برای من نقش را بود و هر کدام

با برگرده ... ‌در نزد یک سنگ بود و چون گلوله مصوری به میز گشت کمال جسارت را هم با او هم ... با تال چون تشویش مرا دید

گفت اگر می‌خواهید این با شیشه شیشه‌ای که بکشید خود تا ... و چندین بار از جنس در که شکسته بود ولی مطلقاً با این بهانه که شنیدم

در کالسکه بیرون جمع رفتم و در میان خنده منظور شدم به ما تال تحقیقات و تحقیقات خود را با کمال ربط ...

من همی داشتم ... را با طبیب ... و نقش بسیار قابل بود که آن روز قرار دادیم و لا دیدیم در این کار به عادت سنگ ... در معالجات

پیشرفت داده زیرا که تا امروز سیناک شاه حکیم دیگری نیز داشت مرحوم ... دکتر ... و شاه او را از زمان ما دائم در همه جا همراه داشت

و کمال اعتماد را به او داشت که رئیس فرقه انگلیسی‌ها بود (انگلیسی‌ها به ... معلمین ... ممالک ...)

نیز که از هواخواهان حکما و شخص با شوکت و اقتدار و با ملاحظه بود اگرچه با مادام ... کمال محبت را داشت و لیکن نسبت به من

محبتی نداشت چون خواستم طبیب خود و حکیم باشی شاه قرار دهم خواستم و اتفاقاً کار به جائی کشید که در وقت فوت ... برقرار بود

باقی بماند و لیکن شخص شاه او را حکیم باشی خود قرار داده تا سنه ۱۲۷۳ که فوت کرد شاه حکیم باشی برای خود تعیین نکرد و لیکن

... با مادام هم با ... داشت بعد از فوت او نسبت به دکتر طولوزان نهایت اعزاز ... بنا بر ...

... حاصل نشد حال اگرچه ... داده بعد از من شخص از هواخواهان ... نزد ...

و شخص متعصب است و لیکن آنها ممکن نبود ... و لیکن میدان تقصیر در نظر حکما این بود که ... طولوزان

... آنها بود بکنیم

فصل هفدهم

وقایع ... با کمال سرعت ... داشت ... طولوزان ... شاه ...

با او موقوف ... شاه ... حال آنکه ابدا احتمال ... شاه ...

خود دست بر نمیدارد ... روز به روز بیشتر نفوذ ... شاه ...

... هم طور ... در تغییر ... وزیر ... بیند که ... داشت

با وزیر قدیم خود ... کند اما ... عزل خود ... چون ... وزارت

خود ... شده ... تا دم آخر ... از دست ... حفظ ... خواست ... نفوذ

... مردم در باب این ... شاهزاده خانم ... شاه ...

دادند و اظهار ... آنها ... مصلحت دولت نهایت ...

... با رئیسها ... که آنها ... انگیز هواخواهان خود

... وزارت ... هواخواهان او ... از وزارت اخراج ... در ماه ...

... در باب ... ندادند ... دیگر ... نشان داده ...

... شرح ... کتاب ... بجا ... بار ... نوشته ... اکنون

... آن کتاب هنوز در دست ... حالت ... صورت آن کتاب ...

در اینجا ... نوشته بود ... در باب وقایع و اتفاقات ... اکنون

با کمال ... بیشتر شده است ... شاه

... ملکه ... شاه ... بیرون ... در ... اطراف شاه ...

میوه‌ئی همه مملکت را خراب و در نظر اهالی خار و رسوا کنند

ستمگری پسندیده با پیشها در نظر ایشان خیلی مذموم است و همچنان رفتار با صداقت و درستی هرگز پسندیده آنها نیست آنها امید دارند

که برادر را معزول کنند و از خاندان او جانشینی پیدا کنند [illegible] زوال دولت [illegible] خوار و در عین خودشان بهره [illegible] اعمال

شنیعه آنکه که در رفتار خودشان ستم گشته است عرض همه که دلگیر است همچنین خیال دارند که شاه را [illegible]

ازواج که مردمان [illegible] جمع کنند و در حالی که شاه قرار دهند [illegible] جمع اعمال آنها را [illegible] کنند

هرکس [illegible] آنها [illegible] حمایت کنند

موقع خوابیدن نیست باید با کمال جرأت و اتفاق به مقاومت پرداخته و [illegible] دشمنان خود [illegible] برادر [illegible] باشد

از شما حمایت خواهد کرد اما اگر [illegible] کار شاه [illegible] بعضی [illegible] نوشته بود .

— این کاغذ خیلی موقع به دست ما آمد مشغول خواندن آن بود که در اطاق شاه وارد شد من خواستم [illegible] زود [illegible]

[illegible] چون [illegible] کاغذ را گرفت و گفت [illegible] شاه رسیده [illegible]

گفتم هیچ [illegible] سلطنت [illegible] است [illegible] گفت [illegible] این کاغذ را

[illegible] نوشته [illegible] برداشته [illegible] سلطنت [illegible]

شاه گفت [illegible] خیال [illegible] شد خانم زحمت کشید این کاغذ را به من [illegible] به جز من حرفی نگفتم که خلاف ادب باشد

اما از آن اعلیحضرت [illegible] زیرا که سبب احترام آن اعلیحضرت را [illegible] شاه گفت این اتهام [illegible] دیگر

تعجب ندارم بنا براین حرف کاغذ نوشته شده دادم شاه چون امضا را دید گفت آه مادام دیگر اینجا نوشته است خوب [illegible]

همه چیزها هم یافته است شاه [illegible] میخواند [illegible] رفته رفته در هم کشیده میشد [illegible] سکوت تا انتهای آن خواند

در روی باشنیه که گفت خوب مسیو مونو در باب این بیچاره چه میگوئید باشنیه گفت من کمال خجلت را [illegible]

می‌بینم که یکی از وزرای آن اعلیحضرت علانیه هم دستی با دشمنان شما میدارد شاه گفت [illegible] است از کسی

زن دیوانه است درباره خودش در این امر متهم ساخته است اگر [illegible] هر که هم مقصر است [illegible] باید

و فردا ملکه او [illegible] اما امر [illegible] است [illegible] در میان چهار دیوار محبوس باشد آنوقت [illegible]

یک حرف [illegible] اعلیحضرتا او زن است باو ببخشید [illegible] تنبیه کنید شاه گفت باشنیه [illegible] بیشتر

[illegible] مسیو مونو جواب داده و عجله هم نباید [illegible] آن اعلیحضرت این کاغذ را نگاه دارید برای آنکه یک روزی

در مملکت [illegible] لازم شود اما در باب [illegible] خانم [illegible] جسارت او [illegible] کشید [illegible]

که [illegible] او مقصر است و فقط او خطرناک است

شاه جواب نداد و از جای خود برخاسته کاغذ [illegible] در دست خود [illegible] گفت [illegible] آن [illegible]

مردم چه قدر در نظام پست شده‌اند چه قدر حق داریم [illegible] را تحقیر کنیم ما دائم گذشت داشته باشیم هر نوع شما هم بهتر از ما [illegible]

کشور رحمت شما را بر ترتیب این ملاطفت نموده‌ام [illegible] از خاطر اینکه آن [illegible] بیچاره‌ها که است [illegible] تا الآن عجب

مهربان هستید شاه بیش از [illegible] [illegible] گفت خوب است خوب است [illegible] اگر شما هم [illegible] باشید [illegible] خودتان کردم

[illegible] بگویم یک مطلب شما بگویم میان اینها [illegible] در همه [illegible] خیال است [illegible] نمی‌توانم [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ثابتیه گفت اعلیحضرتا این خیلی از دوره شاه است [illegible] در عهد سلطنت شما نهایت خوش گفت باید

[illegible] فقط [illegible] مشغول شده [illegible] معروف منسوب سابقی خیانت عموم [illegible] بدبخت [illegible]

[illegible] برای [illegible] در دوره [illegible] اعلیحضرت به جز [illegible] از خارج [illegible] خود می‌خواهند

[illegible] بار لیست [illegible] و فرقه‌های اشتغالات [illegible] اعلیحضرت مصدق [illegible] شده

[illegible] حرارت که مصلحت نمی‌بینم [illegible] اعلیحضرت [illegible] تهدید [illegible] تحقیق [illegible] می‌دانم [illegible] مصدق السلطنه

[illegible] دشمن خانواده سلطنتی است [illegible] فرزند معظم شما اعمال خود [illegible] و اکنون هم اگر [illegible] سلطنت و [illegible] حال او [illegible]

صرفه [illegible] .... شاه کلام او را قطع کرد گفت ثابتیه فرمایند آیا می‌دانید [illegible] می‌گویید [illegible] راحت [illegible] میان مردم شایع است

[illegible] مصدق السلطنه [illegible] مسموم کرده است شاه [illegible] گفت [illegible] کشم چرا [illegible] این مطلب شایع شده است

[illegible] شاه گفت [illegible] [illegible] زنده [illegible] در [illegible] تقصیر [illegible]

در [illegible] باید با [illegible] که ثابتیه [illegible] تهران گفت اعلیحضرتا من یقین دارم که مصدق السلطنه آدم بسیار [illegible]

[illegible] ثابتیه [illegible] اعلیحضرت [illegible] که من [illegible] [illegible] اعلیحضرت [illegible] [illegible] [illegible] و حال [illegible] اگر [illegible] [illegible] او [illegible]

[illegible] ثابتیه [illegible] که [illegible] خود باقی خواهد ماند در [illegible] شاه [illegible]

دارید [illegible] می‌دانید [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] مصدق السلطنه در [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شاه [illegible] [illegible] انقلاب راه می‌رفت به دفعه توقف کرد [illegible] در [illegible] ثابتیه

دارید [illegible] برای تضعیف [illegible] [illegible] ثابتیه گفت [illegible] در نظر هم [illegible]

[illegible] آن اعلیحضرت [illegible] [illegible] [illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible] که او نیز در [illegible] شریک است

شاه گفت راست است وضع [illegible] [illegible] ولی حال اگر [illegible] او بود [illegible]

[illegible] ثابتیه گفت من [illegible] [illegible] [illegible] اگر آن اعلیحضرت [illegible] او

[illegible] آن نهایت [illegible] شاه گفت [illegible] او تمام [illegible] خواهم کرد [illegible] در حال

که [illegible] ثابتیه گفت اعلیحضرتا [illegible] این مطلب [illegible] آن اعلیحضرت است [illegible]

هر چیز بعرض مبارک برسانم بعد از این من سکوت اختیار خواهم کرد اما بعقیده من در دربار آن اعلیحضرت انجمنی دیگر تشکیل شده بود

مسیو [illegible] در اداره امور خارجه مهارت داشته باشد مثلاً مسیو [illegible] چه عیب دارد تا کی مسیو [illegible] نمی‌شود

هنوز وقتش نیست از جنگ با سپاه [illegible] داشت هنوز مجروح است مسیو [illegible] فهمیدم و بهترین وسیله سعادت

دولت همان این است در این وقت بیش از این اصرار نکنم و صحبت به همین جا ختم نمودیم

اما این صحبت اثر زیادی در خیال شاه کرده بود شاه فکر کرد که هر وقت فرصتی برسد و آن این بود که در این باب

از آقای [illegible] استشاره کند

آقای [illegible] صاحب [illegible] در وزارت خارجه بود مردی [illegible] ساله و با وصف کبر سن هوش و فراست زیادی داشت

در باب امور وزارت خارجه خیلی بهتر از خود مسیو [illegible] اطلاع داشت در موقعی که [illegible] زنده بود و کمال [illegible] را

هنوز [illegible] داشت در وقت اخراج آنها [illegible] پرداخته بود از آن رفته بعد کمال [illegible] را [illegible]

مرور ایام [illegible] تقلب [illegible] بود [illegible] این [illegible] زنده [illegible] مسیو [illegible] انتقام بکشد .

شاه [illegible] نوشت و بهانه [illegible] اجازه رسیدن [illegible] بخواهد و این [illegible] را [illegible]

آقای [illegible] وزیر این [illegible] بنا براین [illegible] اجازه [illegible] وقتی با [illegible] شاه رسید شاه [illegible] گفت

[illegible] آقا [illegible] اعتقاد [illegible] نشان [illegible] شاه گفت [illegible] مسیو [illegible]

از آنچه آن اعلیحضرت در این باب [illegible] شاه گفت [illegible] خیال [illegible] عرض [illegible] شده در باب [illegible] دولت

در خصوص امر بسیار [illegible] است از شما استشاره [illegible] جواب [illegible] آیا ملاحظه [illegible] که دولت محتاج [illegible]

[illegible] مسیو [illegible] او را معزول کنم آیا اختلالی [illegible] دولت وارد خواهد آمد [illegible] تردید [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عرض [illegible] آن اعلیحضرت [illegible] مسیو [illegible] در وزارت [illegible] وزارت

[illegible] او [illegible] خواهد گشت [illegible] مقدمه آقای [illegible] بیان [illegible] شده [illegible]

[illegible] نشان [illegible] مکافات او [illegible] عدالت [illegible] شد [illegible] اکنون

بجای مسیو [illegible] قرار گرفت او [illegible] وزارت امور خارجه [illegible]

[illegible] تأسیس شده و آقای [illegible] ترقیات [illegible] دولت [illegible]

[illegible] این صحبت [illegible] شاه [illegible] گذاردم و [illegible] شاه [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] مسیو [illegible] رفتار [illegible] مجبور [illegible] استعفا [illegible]

داد [illegible] او را عزل کند

[illegible] با وصف اینکه کمال الفت را

[illegible] خانواده [illegible] مسیو [illegible] بود [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خانواده [illegible] آمده [illegible] است [illegible]

[illegible] این [illegible] را [illegible] ام [illegible] خواهم [illegible] دارم

و این امر ممکن نمی شود مگر بصورت پذیر نبود زیرا که در صورت عدم پیشرفت من نمیتوانم سر خود نگاه دارم اسباب خجلت و دیگر هم خجلت بشکست

آنها نمیخواهم من گفتم هر گاه شما این اشخاص را نام نبرید من در هر صورت گفتم آنها خیلی بی قدر و بی اعتبار ساخته اند و در وصف عرایض آنها مرا مجبور

کرده اند در میان آنها ~~[illegible]~~ بقدر قدرت خودم عداوت بکشم و عبور از آن مشکلتر از دیوار بزرگ چین است مادام که [illegible]

خنده کرد گفت این آنها متهم شده اند و تمام اتهامات خود را بعهده آنان مگذارید گفتم [illegible] دارم و از آنها نمیتوانم

مفارقت کنم گفت دوستان شاه دوستان آنها میشوند که شنیده ام از آنها هر چند مسعود بود و [illegible] آنچه

مشاغل معتبر دارند فقط هر کس که دوستان خود را مسعود کرد کاری خواهد کرد و [illegible] است تجربه [illegible] کنند

گفتم خیلی خوب حالا به بینم کس دیگر [illegible] گفت اینک [illegible] نمیتوانم بگویم زیرا که [illegible]

من داده است گفتم خوب بفهمم [illegible] میخواهم [illegible] تا [illegible]

منافقت هستم از اینکه نمیتوانم با شاه عهد نقض بکنم مادام [illegible] گفت [illegible]

کردم از جانب دیگران نه از جانب خودم پس از شاه [illegible] مطلب [illegible]

حضور آن عزیز میرسیم آنوقت دوستان شما [illegible] دوستان شاه [illegible] میدارم

من [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] از اینکه [illegible] در [illegible] دیگران دشمن او بود

مجبور کند اخیال [illegible] میخواست ما را گول بزند یا اینکه [illegible] شاه را [illegible] خلاصه [illegible] دربار [illegible]

دنیا [illegible] هیچ [illegible]

فصل پنجم

[illegible] ضعف آنها

[illegible]

[illegible] شاه از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] شاه [illegible] شاه

کرد نگاه داشتم دفتر شاه آمد او دفتر را تقدیم او هم تعظیم کرد و روانه شد بار دوم خیلی شخص مهمی است با کفایت

و با تربیت است و بسیار خوب می‌نویسد دارای شغلی یا منصب خوبی بشود در ادبیات شده اند هم بر بیاید .

دفتر را دوباره پیش شاه بردم گفتم خوب حالا مشغول خواندن این دفتر بشویم شاه گفت خیر من تنها باید بخوانم اسرار دارد تنها باشی بخوانم گو

گفتم عجب است ... همچنان از دست ... قدیمی کتاب را گرفته و ... را باز کرد و ملتفت ... کردم

همچنین کاغذها ریختند ریخته شد شاه گفت به به خوب کاری کردید من گفتم اگر من ... از عهده آن بر بیایم ...

همه آنها را جمع کنم شاه از روی مهربانی با من همراهی کرد همه را جمع کرده در روی میز گذاشته ایم و مشغول خواندن ... شدم

از ... بعضی کاغذها دست ... افتاده ... حالت ... در میان آن اوراق ... را از ...

از شاه و تجلیات ... دستورالعمل ... با صورت بلند و بطور واضح ... می‌خوانم شاه گفت عجب ... این

سیاه و پوشیده ... رسانیده ... و وزیر را توصیف می‌کنند من گفتم تقصیر خودتان است که وزیر ...

... چون بار ... عبارت ... را پیدا کنم و بخوانم نوشته بود ... احتمال ...

مسیو ... معزول شود شاه ... خدمات او است ... او را ... دارم

در ... مجبور ... دفتر ... شاه گفت خیلی خوب ... معزول

کم ... بطور ... قرار داده است که ... نبینند

در این اثنا مسیو ... دلادریلیر ... شاه ... از حالت ... سالت ... در حضور آنها ...

... روز ... آنها ... مطلب ... غضب شاه ... که شاه ... ۲۴

... سنه ۱۲۲۲ ... معزول شود ... مسیو دلادریلیر ... شاه ... نوشت

... عرض ... عدم رضایت ... شاه ... اخراج کنم ... بار ... عازم

... شما را ... مسیو ... دارم ... حالت ... طرف ... ببینی

... احتیاط کنید ... رفتار شما ... اکنون ... شما را ... کتف ... محفوظ دارد

... .

دفتر ... گفتم آیا شما ... مسیو ... فراموش می‌کنید ... خانواده ...

... شاه گفت ... دارید ... وزارت ... کنند ... کار خواهد کرد

آنوقت شاه مسیو دلادریلیر ... عرض ... اخراج بکنم ... عوض ... عالی

باید عازم ... گفتم خیال ... شاه گفت ... حالا ... سالات

... فردا مسیو دلادریلیر ... احکام ... وزارت را ... آنوقت

... گفت ... آنها را ... کارها ... مسیو ... شاه گفت

سالت ... یک ... مسیو ... هیچ ... یک ... پیدا کرد ...

خود رفتم و فوراً این کاغذ را نوشتم مبارک، و دیگری نوشتم مرگ عزیز من کار تمام شد ما شیخ کوچک چاروادار با مال‌های خود

فردا روانه میشوند ما در جای آنها در شانزدهم قوس وارد خواهیم شد و در شما معلوم است که شما از آنجا هستید .

چون حالا در مراجعت کردم شاه گفت برنس و برنس نیز میخواهد [بیت] قصه واقعه‌ای را که سر یکی از خانم‌های آشنایان او آمده است نقل کند

من که از آن رفتم و گفتم مخصوصاً شما نشنیدید برنس و برنس نیز از من پرسید آیا شما از زنده شدن مرده‌ها … پرسید گفتم امروز چیز فردا

با چیز فردا ممکن است از این کتاب من شاه و مرگ دلدار بلیغ خندیدند … در عقل من اندیشه داشت

بعلاوه مخصوص اشاره سکوت و تغییر کردن در جواب شاه‌های خود … دادم اما برنس و برنس نیز با وصف اینکه از او خواهش

هیچ چیز نفهمید و ما … خندیدیم مثل اینکه نفهمیده باشیم که باید رجال … دربار تحقیر کنید خلاصه من از او خواهش

کردم این قصه خود را بگوید و او نقل کرد .

در بریتانیه یک خانواده هست … چیز غریبی دارند هر شخص از این خانواده مرد یا زن … یک ساعت …

که از مردن خود خبر دار میشوند یک خانم از این خانواده … آمدیم با … صحبت … داشتیم

در بین اثنا او … که بلند شد … اینکه بیهوش شد من منقلب شده … خود را … کردم

همه … اشکال خانم را بهوش آورده آنوقت از او خواهش کردم … در خانه من … کنید … بلند شده

گفت خبر مردم … دیگر دقت … از مردن کارهای خود را انجام بدهم

… از حالت او متعجب شده طلب توضیحات کردم گفت … خانواده من … پیش … چیزی … میدانند … می‌بینم

… که شما نشسته بودم … صورت خود را در آینه [نگاه] کردم دیدم … مرده‌ام و کفن پوشیده … سیاهی … آن … سفید

پیدا بود … ام و تا بحال … من … حالا میمیرم … تمام خود … شاه دیگر مرا نخواهید دید خداحافظ شما

من که از آن خانم رفتم … دیدم … صبح کاغذی … رسید خبر فوت او … آورد

وقتی برنس کلام خود را ختم نمود گفتم عجب حکایتی است … تمام شب … خواهم ترسید شاه گفت … خواهیم رد

… خاطر … اما برنس صحبت … عجب نیست گاهی … می‌بینیم … اتفاق … نفهمیم

… کاغذی … چهار … نوشته … عبارت انگلیسی …

… دیگر … نیز نوشته بود … آن شاه را دیدم .

در این اثنا آمدند گفتند شام حاضر است … برویم سر میز و این خیالات … را از خود دور کنیم

بعد از [شام] … خوردن رفتیم شاه دست خود … صحبت در باب این مطلب …

گفت … خواهید (غرض … بوده زنده

آنها … مرده آنهاست) شاه گفت … خواب … جمع

مرده‌ها … … شاه کلام خود … شاه گفت … بگویم …

دفاعه لکه ساکت شد .

خلاصه حرارت من آن شب تخفیف یافت با حال حزن و وحشت گذشت فردا صبح هم بیقراری نتوانستم بخوابم بخصوص این جهت

در میدان انیم در ما بین مشغول و تمنای خودمان افسوس خواهیم کرد من این خط را کامیل از آنجا نه گفت برد که راه دهد

گفت و مایل نبود او را نه مرگ دهد و گون را دهد برخی را بود تیزرا دهد و کاستی را قبل میل داده حق آنکه نیز به برای وزارت

خارجه یا رجال هم که در شب نو تکلیف که چیزی نامه نبود هم که در اهمیل مید از خط صورت اول و اجلال خود گرفته شد

و هیچ قیدی بجور خود نه داشت خلاصه من به اختیار از مطلب دو دستم بیرون بار با آن میبردارم .

من امیدوار بودم هم شاه آن شب بو وزارت خود خواهم رفت و من هم نتوانستم به طور نفی با مسیو مو برد و که ولادو ریلیر و هر دو در میان داده گفتم

ولی انتظار نشد شاه بخیال اینکه از مرده ها خواهم ترسید خواست تمام شب بو در شب و پاره من چون چاره نداشتم قبول کردم آن شب را

جمع به کنار آنها در هوای ادبیشتر مشغول تنوازل بود هم مشغول دایم در باب از این امر صحبت میداشت یا از خانواده خود

و نجبا و تمام ملت و تمام مملکت علیه تمام دنیا میترسید من بعضی کلام مراد او نبود بعقیده من ممکن است اگر کنم یاد و آن داده

و دفتر از شب من رفته میداشتم و از طرف خود ملول نخواهم بود

همینکه شاه بیرون رفت گفت آن ذوق شد اگر چه ظاهرا گفت آن در پس پرده مانده بود چنین داشت میکرد هر جای

براحت ولی در باطن با من هم نزدیک بود دفعه خوب عن من تو بعد از آن که تو هم که در اعیون هم آمد آن شب مسیو دو نور

دیده بود وزرا خارج توانسته خبر داشت ولی بیشتر از این چیزی نمیدانست از من پرسیده برای من چه کرده باید جواب

دادم که شاه هنوز وزرای خود را منتخب نکرده است ولی اگر بشود از قرار به هم احتمال میدهم که در وزارت خارجه باشد

و حال آنکه هرگز میل بوزارت جنگ داشت

در موقعیکه با سه نفر در روز بیست و چهارم دسامبر سنه ۱۲۷۷ صحبت میداشتیم ساعت یازده زود مسیو ولادو ریلیر

سمت عمارت ما در قصر مخصوص دولت و تنوازل بود رفته شد هرگاه با خلیفه آن آنجا صحبت میکرد و دوری از آنجا

خبر داده بود که ولادو ریلیر آمده است در جانب شاه خاص بعضی احکام است خلیفه فهمید و باید امر تحقیق باشد

لهذا بیرون رفت مسیو ولادو ریلیر که منتظر بود دید داده چند کلمه از جانب خود عذرخواهی داد و از تا بعد از این خاصی بگو

هرگاه گفت به جا چرا اظهار تاسف میکنی من تعجبی دارم هم از این ماموریت کمال خوشوقتی را دارم این را گفته

و گفت و تنوازل و دفتر وزارت خود را به گرفت تسلیم کرد و رسید خود را داد و گفت او هم شخص نمود که با طاق زن خود رفته

خواهم خود را احضار کرد خبر به گرفتن خود را باش داد و عازم پاریس شده بنوشت خط او را به عنید در پاریس

ماموری از جانب دولت با او همراهی نمود از جانب شاه امر کرده حق ندارد امری را که غیر خود حق کند .

این کلام موجب آن شده بود که هرگاه ولادو ریلیر برای رسیدن انتقام خود از بدرفتاری مسیو دو تنوازل

باین وسیله نسبت منتشر شده بود ولی فایده نبخشید در وقت عزل این وزیر مطلب دیده شده هرگاه هیچوقت دیده نشده

و نخواهد شد و آن این است که جمیع امور دربار بحضرت شاه و طرفداری وزیر معزول نکنند چنانکه بر تمام معلوم است

مدت چهار روز فقط در کارها ... که ها میتوانید خانم شانتلو نمود که بار دیگر آنچه اظهار رنجش کرد خاطر بخشید و تمام

امور دربار با اطاع دیدن دوک دشوازل رسید از طرف دیگر امور دربار ساکت ماند بمجرد اینکه خبر عزل

دوک دشوازل شایع شد زن کت دلاگه حضرت شاه دیدکه ... پردامشد حتی تقریباً مشهور ... عطف

خواب شده است و لطف ... بعد ... شاه میفرمود و علاقه مرا متهم میساختند و چند

تقدیر دیالگ امیر دوک دمای چه خواهم ... آیا چنان ... دوک دشوازل خواهش

از طرف دیگر زن ... و ... در حالت محزون دیگر ... این مطلب ... از یک ... فارغ ... برنس لوشنام

این خانم از اختلاط ... دیگرانست خواهش مرا ملاقات میکرد و از جمله ... مقید ... در خانه مارل

آنتوانت چه ... زود ... اما ... در حزن ... اشتراک نداشت همینکه خبر عزل

دوک دشوازل را شنید گفت ... از ... خلاص کرده است زیرا که من شاه ... کار ... این ...

احوال تمام ... در ... خیال ... دربار ... ذکر ... معهذا چون

این حرف او را شنیدم ... متوقف شدم ... دوک ... بوزارت ... مادر دست خواهم کرد

در روز ... که عزل دوک ... از انجام ... خاطر ... اوقات او

تعقل کنند از آنجمله پرنس دو کنده و پرنس دو سوبیز و دوک دلا ... دوک ... و کنت دوبورگا و کنت دو ماییبوا و کنت دو کاستر

اشتهار ... برای ... وزارت ... داشته و آنرا ... میدیدند

مارکیز دو چیتال نزد من آمده برای ... پرنس دو سوبیز توسط میکرد من گفتم ... مارشال دو سوبیز

لیاقت ... باشد نه ... در ... برای ... تغییر شده بود ... اعلان ...

... این است و نخواهند ... اسباب ... مادام دو چیتال ... دیگر ... رفت

ملایمت پرنس دو سوبیز ... پرنس ... دشوازل ... پرنس ...

پرنس دو سوبیز ... مهد حال پرنس ...

... است ... که ... چون ... است ... او ...

... جمیع واقعه ... داده بود

اما با ... سهولت از دست کنت دو ماییبوا و کنت دوبورگا ... شدم ... از آنها ...

داده ... کنم ... افتاده ... میشود ... دیگر ...

دست نمی‌کشند و مرتبا ادعا و قطع امید کرد سلطان نقطه غضب بیدادی ترک و کلید رجعت محبور شده‌اند و توبه کنند

در روز دیگر در باب مدعیان وزارت حرفهایم گفت .

فصل نوزدهم

گفت و لازم است طال الکتاب را ضمیمه داشت دو دفعه مورد میل است و بعضی [illegible] برای جان نثاری خود اجر و مزدی دارند و او در نظر دارنده ام که

وزارت داشته اینها چنانکه تقدیر کرده‌اند مثل یکی از منزلها [illegible] که شبیه در صحبت زمان طفولیت شاه وزارت [illegible]

بنا براین وزارتهای مختلف ملک ملکی خانواده اینها باید لیکن برای تربیت مادام در منزل گرد و متقوله ریش داکنده بود دیگر [illegible]

متقوله خود را بعد بیشتر ترتیب باید خودشان [illegible] بنام من آمده در این باب مراقبت آغاز بهر آنکه نمودم چون نخواستم از سوء تاکید کنم

که ملکیک شاه برای نیست ه هر وزارتها را پسرهای خانواده خود تفویض نماید و اگر کار مرا اینها را برای بستان خواب منصوب

میکند اینهم بدون اشکال نیست در این صورت بنا بر پیشی از این را از دو سطر به گو گفت و لاد مامور شده [illegible] من تعجب کرده

گفت شیخ خوب خانم وزارتها بکی نمی‌دهم نمی‌دهم این‌کاره‌ها که به نیت مختصری است ولی نعمت زیادی نیز باید شاه پسر نیست بود داده را بایست بعد

من بسته کارهای وضع بهر صاحبی است شاه خوشحال شد و بعد و پیش در جان نثاری خود و دست دادم عنقریب باز [illegible] را

متغیر بیهمان در خوانهم آورد و داد و را نشسته و خواهم که پسرهای دیگر ما دولت هم حرمت بزرگی آنها را خواهم نمود اگر اهم با جامع

نفع بیت شاه بپردازند اما باب تقدیم خاطر آن بهمین [illegible] خواهد که بعد متعهد میشوم که شما را ترک نمایم در روز زیر قیاس بشر دادم

و ما محتاج بپول هستم آیا شما میتوانید پولی را برای من تحصیل کنید جواب دادم احتمال میرود باید دانسته چه قدر میخواهید گفت معادن

طلای پروردگار میخواهم من هم بسیار ماه نیافته‌ایم فقط آنقدر میخواهم که بتوانم حقوق کفایت کند باید در ابتدا ششصد هزار لیره

بمن داده بعد هر سال دویست هزار لیره تا اینکه وزیر جمعی داده شود .

گفتم که خواهش او خیلی از زنده‌ها و فراق نیست و خوشحال بودم از اینکه چنین شاهزاده معظمی را با من محبت در فرق خود کفایه دارد

من یاد به دیگر من کارهارا بعداز [illegible] دوم وار راضی شد با شاه و رئیس خزانه در این باب صحبت کردم ششصد هزار لیره بود در قسط

با بودادم پولهای را او فرداروز دادم و دویست هزار لیره هم بدادم و مبلغی که دادم من باید در اینجا ذکر کنم که گفت تا دادم آن وقت

و در همراهی‌ها و دفا نمود در ان خاطر ما تقسیم آن از دشنامها و خصم‌ها متهم شدم و راه خودشان بیشتر و ما خیلی و جز خلیفه خان شخص

با صداقت و جان نثاری بهواخواه خود ساخته‌ام .

اما رئیس داکنده همانکه انداره طرف احترام و توقیر مردم واقع شده بود خیلی بیشتر از این مراتب اهلیت داشت رفوان من

بنای الفت را گذاشت قدری پریشان است او احتقال دارد آنکه و چون در شما تغییر از من هر روز خوب کو بیجا نکته با دید بشره

طور محابا نه با من هم آمده و دفتر مرا تنها میجنب رشته صحبت را به ملکیک امور دولتی متکی بنده داده میکرده کامل بیدار داده

را بیگه تمام امور بوقت مرتب کرده با تنها با اتفاق آن را اداره کنم شما میتوانید همان کار را بکنید مادام دیگر با امور بسیار و حال آنکه تجربه آن

اتفاقاً همینها باید و بدبختی نفوذ قناعت می‌کنند و مال الگز جا دارد که اقتدار داشته باشید اگر شاه یک رئیس خانواده بطلبد

شما را صاحب اختیار این مملکت خواهم ساخت اگر وقتی از زیادات منع می‌شود تا منصب صدارت برسیم از این کمال خوشحالی خواهم بود

جمیع امور ملاحظه خواهید شما برسانیم و از این اتفاق خیال اقتداری حاصل خواهد شد و هیچ مانعی نخواهد گشت

من گوش به حرفهای او گوش میدادم و برخلاف جلوه صدق گویا فوق‌العاده میکردم و در آخر را باید بگویم شاه او را دوست داشت مختصر

بگویم او را تحقیر میکرد که کاری در باب این مملکت شخص برادر و عامه است که کمال اهتمامات و [illegible] مردم همان ملکنه

[illegible] او اهمیت زیادی دارد و با مردم بعض حالات با ملاحظه داشت و هیچ چیز نبود است آنها را از سر داد

بیرون کند نسبت به بیرون شاهان خانواده کنده عداوت سخت داشت در باب آنها قصه‌های قبیح زیاد می‌گفت و کمال خوشحالی اراده داشت

برای اینکه آنها را نفی کند .

از این جهت جمیع اهتمامات و اصرارهای رئیس دکنه بیچاره شد و هیچ کاری برای خود نتوانست بکند اگرچه بتوسط او شغل وزارت

رسید خصوص و تفصیل آن را به خواهم نوشت و تا او بهمین اتفاق خود از غیظ و تغیر خود در وقت تزلزل شاه با پارلمنت ادعا

حرف با پارلمنت سلوک کند و وقتی بفرقه ما برگشت دیگر حاضر شده بود با وصف آن وجوه کاف از ما و از خود متوسل

و موجه حق داشت و بعد ملکه کسی سوء ما نمیتوان در این موقع ساخت شاه بوده هر وقتی ما رئیس باشند

آنها را نیز مانند سایرین با این رذیلت ملتزم نموده

اما میان جمیع مدعیان وزارت کسیکه بیشتر از همه اسباب دردسر من گردید مارک دولاد کیون بود و ادعا میکرد که فی‌الحقیقت بر این منصب

لایق است و از جهت خدمات او با او وعده داده شده است بعضی دعا علامت میکرد از اینکه با وجود وعده خود او را طرف اعتنا

نمودند و از دوم بلکه دیگران را معتمد خود دانسته قبل از عزل تورزل هم او در هر کجا نشانی داده وزارت بود تا اینکه

تورزل معزول شد او بخانه من آمده و گفت من از شما منع شکایت دارم و اگر در قوه من بود داده ایرادی نکنید گذشته را از او نمی

خواهم گفت گفتم مرد بیان این اوقات از من شکایت در ندارید را شاه اعتبار درست نیست زیرا که من شاه را از صمیم قلب دوست دارم

گفت اگر دوست دارید چرا من را از اظهار رغبت میکنید آیا شخص بزرگ اتفاقاً وزارت در حق من است چرا وزارت را بمن نمیدهید گفتم مرد جان

هیچ عداوت و غرض ندارید همان میکنید و درز آنها در خانه من معین است و من میتوانم بشما بگویم کسیکه [illegible]

بگیرید اگر چنین اوقاتی شکایت داشته باشید دعا میکنم شاه صاحب اختیار است و هرکس را میخواهد بوزارت میدهد

بیا بمن آید گفت شاه هم اگر اظهار عجز من نزد شما میکنید تا همینقدر به شاه بگوئید میخواهم [illegible] شاه

[illegible] را قناعت کرده خود و هرچه بخواهید از بیشتر میدهم

مارک دلادکیون خیلی متغیر بود بلکه رئیس فرقه متعصبین بود و در مجالس شاه آنها را حمایت میکرد و بهمین جهت میبود از

و موجود و آنجا هیچ رضا منصب شدن او در وزارت نمیداد

مارک بکرات با حال خشم آمده از آغاز مطلب گفتگو کرد [illegible] دل مرا بدست آورد [illegible]

تهدید و تشر میبرد و حیف دلجوئیهای او مانند هر شیرینی و تهدیدات او مانند خطر تلخ است چون دیده میشد این شیرینی و درد و دیگر

نهایت غضب که شده از خانه بیرون رفت دو سه روز [illegible] و سه روز بعد [illegible] که مدت [illegible] از غضب تغییر آدم مقصر [illegible]

— در باب انتخاب [illegible] منزل قوام‌السلطنه شغل و باید شده [illegible] الکنون [illegible] جمع ۲۴ وسایل [illegible]

منظور چی روانه شده شاه کمال [illegible] [illegible] است که [illegible] برتر [illegible] کار [illegible]

و تقدیر [illegible] که [illegible] [illegible] بدون رضایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بسیار بیقاعده و رضایت داد مثلاً آیه‌تره وزارت جنگ [illegible] و [illegible] آورده [illegible] آیه‌تره [illegible] بسیار [illegible]

میداند حسابهای مغشوش وزارت جنگ [illegible] کند از طرف دیگر [illegible] وزارت خارجه [illegible] [illegible] وزارت

تجربه تعیین شده این شخص از اعوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از امور تجربه نداشت و [illegible]

و دل جان [illegible] میخواستیم در وزارت کسی قابل باشد تا بتوانیم اصلاحات [illegible] [illegible] [illegible]

سازیم [illegible] [illegible] و مطلع تام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شاه در [illegible] وزیر جنگ بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بود [illegible] [illegible] و اخلاق [illegible] [illegible] شاه [illegible] وزیر جنگ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اتفاقات [illegible] اقبال [illegible]

این شخص [illegible] کاش [illegible] [illegible] [illegible] جواب داده [illegible] [illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] اسباب [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اینقدر احمق [illegible] در باب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آدم [illegible] [illegible] وزارت

[illegible] رسیده و [illegible] شاه اشتباه میکرد و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اقدام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انتقام میکشیدند.

ولی چون مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وزارت [illegible] [illegible] [illegible]

وزیر معتبری اقتداری داشت که اگر یکروز [illegible] مرا از سلطنت خلع کند و ولیعهد مرا بر سریر سلطنت بنشاند بدون اشکال میتوانست

از خویش بخت و ولیعهد من او بسوی دوست ندارد و هیچ وقت با او میانه نخواهد داشت پرنس [illegible] بر دمان متوسط به قابلیت دارد

خودش چیزی نفهمد اما آنچه را میشنید از دیگران خواهد گرفت لوئی پانزدهم از سلطنت [illegible] بود و علامات [illegible] ازاو

نمیدید همیشه خود را تصور میکرد وزارت خانه وین و [illegible] نفوذ [illegible] خود خواهد آورد ولی با پادشاه [illegible]

اشتباه میکرد لوئی پانزدهم اوصاف حمیده زیاد دارد ولی از بدبختی زود [illegible] بلکه چنین [illegible] جمع این اوصاف

جامع میباشد .

گذشته از این هم اتفاق [illegible] با شاه [illegible] در کار [illegible] اسباب [illegible] لوئی پانزدهم [illegible]

[illegible] ممالک فرنگ درباب عزل [illegible] چه خواهند گفت [illegible]

با طاق [illegible] علامت من خواهند برد [illegible] عزیز [illegible] نزدیک [illegible] سیاه [illegible]

در [illegible]

میلش [illegible] رفتار کند [illegible] با چه کار دارد [illegible] خود [illegible]

من از راه خود خواهم رفت

[illegible]

[illegible] اسباب تغییر [illegible] درباب [illegible] خواهر آن [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] برادر من دیوانه است [illegible] خانه [illegible]

[illegible]

در [illegible] آن حقوق [illegible] .

[illegible] عزل [illegible]

[illegible]

[illegible] اسباب عزل آن [illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

اکنون [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible]

[illegible]

مراده عیسی را هم برای شما مینمایم شما دلها رکم زیرا بعضی اشخاص هم بخن تهمت بیوفائی خواهند زد و بالاخره شما وعده میکنم که در آینده
نسبت بشما با وفا باشم درست من شخص لاابه باید تفکر بسزاوار بیقید دانسته باشید هر فقط در فکر و خیال شما هستم دکر جهان آکنده
از انعکاس اسم شما پر ساخته ام .

دانم است هر بار کمال میل و تعجیل جواب این نامه را نوشتم تفصیل آن از این قرار است مسیو

مسیو — چون کلمه رقیمه محبت ضمیمه شما رسیده تقریباً از غم مرگ دترازل محزون شدم یقین دانسته باشید مراده و ستیال داد
کاری نکنند هر مردم جبر مجبور باین نستند از ساخته تا آتش آخر در باب عزل بهترین راست شما خواهد اظهار میکنید مردم بتاسیه حاجل بکمادت
شماست و ما دانسته باشید که غیر از دوستان قدیم شما اشخاص دیگر هم هستند هم به قابلیت شما میباشند و فرط قابلیت شما را
دانسته قدر آنرا میفهمند شما را حمایت نمودن مبدل و انکار است هر مورد حسد عموم است و اگر من از تمام انواع جمایع متفوق هستیم
معهذا کمال افتخار هم از حمایت شما خواهم داشت

از عیسی و اخلاص بی غرض اظهار داشته بعید کمال تشکر دقتان چهار یکسد شد و هم آن شاه بیکنج را ندارم و اسم مراد در جبال الپ منعکس بماره
و یقین دانسته باشید هر اسم شما در جاهی در بالای کلمات دل غم میل دارم دانستم بپای جبال خندو بارها اسم شما را اسم رفیقه
در آنجا منعکس میساختم زیرا در نقطه آن جبال ثانیه انعکاس اسم شریف شده

درست من می بینم هر بگیر قوه انشاء و هوش داشتم و هم کاغذ نگار بردم امروز در نظر وقت و طور سکوت آنرا دوباره میخواهم

چنین کاغذ احمقانه نوشته بودم خلاصه آن کاغذ نبود با اعلامات هم سعید و دولتی تا ... نوشتم ابتدا اظهار احترام اولیه
نهایت معشوق ما یحیی ... و ادکمال خوشوقتی را بهم رسانید و ... بعد از ... بسیار کرم ... شما میل ... داد با
هم نیز مبدل ... باشد سعید دولتی جواب در میان آنها ... در عقل ... درجه ... داشت

فصل بیستم

بعد از غزل — مرگ دترازل ... بود هم بالیبنتها نیز موفق شد ... امکان بقا ... میشد ... کسند ...
اینکه حرف بهیچ وجه ... اینکه ... بالیبنت ... مرگ دترازل ... یقین ... از طرف
دیگر وارد آوردن چنین ضربت عظیمی ... مرگ دترازل ... زیرا ... مرگ در این
مدتی محض بود ... بالیبنت ... مجموعی ... کم و بیش ... با جمیع ... داشته ...
الزام طرف ... سرشته ... بالیبنت از این جهت ... بالیبنت ... اقتدار
سلطنتی ... زمان ... استقلال ... رشته ... به استقلال
امریکا بکند .
کاری نشان نداشته ... بالیبنت ... سرشتن ... سورت ... کشیده ... داشت
در بالیبنت ... مشغول ... خوشیف ... معشوقه ... مراتب ...

به پارلمنت بود و خانم شما را از کمال بیطرفی نداشت که این مراتب را به مسیو گیرز از آن وقت بدون شرم مارشال نفس حق خود تسلیم مهر محبت

پرنس و کنده بنام میرزا ... هر روز نزد شاهنشاه آمد اظهار رقابت میکرد بلکه بهانه میداد تا شر میرزا ... مسیو دمربو هم کمال اکراه

داشت از اینکه با پرنس مشارالیه (میانه خود را) برهم زند از طرف دیگر نمیتوانست با پارلمنت ... مخالفت کند زیرا که از آن اکثر مرارت

کشیده و با کمال اکراه و ثبات رای در انتقام خود پایدار بود علاوه بر این ... این مسئله ... بود .

مسیو دالیگر ... بود از ... ولایت ... او

اطلاع کامل داشت ... در باب پارلمنت ... حاضر کند ... پول داشت ... متحیر گشت

تمام دنیا ... این ... شاهنشاه ... که او ... پرنس ... پرنس ... او در ...

۳۱۹

پرنس با این ملاقات هم اتفاق ... یک ... هر یک ... از جانب شاهنشاه آنجا ... شاه ... شاهزاده

مشغول ... طرف ... پارلمنت ... پارلمنت ... گوش داده ... مشغول گشته

آن ... مادام ... کردند ... مادام ... در مفارقت ... خود ... داده

هر روز ... بمیرد ... زندگی کند .

همینکه شاهنشاه پرنس را ملاقات کرد ... پارلمنت ... پارلمنت ... کرد ... فرستاد

گول زده بعد ... حال تغییر ... زحمت ... با کمال ... پرنس ... پرنس جواب داد

... شما ... شاهنشاه گول خورده ام و در این باب ... توضیحات ... خواهم نمود .

پرنس دکنده ... پیش مسیو دمربو رفته بطور تغییر ... از طرف دیگر

چرا با پارلمنت ... شاهنشاه ... در باب ... مجلس ... بطور ... شاهنشاه

... پرنس ... با ... کمال ... بسیار ...

[illegible]

[illegible]

... شاهنشاه ... شاهنشاه (شاهنشاه) ... مرده بود .

... انقلاب ... آمد ... با کمال ... آمد ...

... شاه ... پرنس انتقام ... این کار ...

... تقصیر ... پرنس ... پارلمنت ... مشغول ... پرنس

... پارلمنت ... در این باب ... کار ... شما ...

شما کیست که در ورود تقصیر نماید و پرنس دکینه با تمام جهت شده و ایشان سود ترتیب داده است پرنس دوره گفت شما را آزادی خواهم کرد

حتی در صورتی هم که شما بخیر بیرون شاه نسبت به شما شک شده باشد هم خواهم رسانید و نتیجه آن ~~[illegible]~~ کمال شما تقصیر خواهم بود باشید .

بعقیده من آن شخص دیده و بعد از آن به ایکالی رفع تعرض کردم بیان نمایم خیر با پرنس دربیاب حرف خواهم زد و از دو بابک [illegible] دیگری [illegible] .

و بعد شما را بپذیرد شاه نسبت به خودتان فهمیده من کاملاً مهم است و بخیر هم تاریکی داده فوراً [illegible] مراجعت کنم .

من به پرنس دکینه گفتم مدتی نوشته خود را تعیین کنم و هر چه بعد از آن بفرستم و بکنم هر امر بسیار مهم و با عجله در کار است مسئله تمام واداده‌ام عرض

جواب فوراً که به من خواهید آمد دفعه آخر هم از هم جدا شده بودیم تو مدتی از همدیگر رنجیده بودیم ولی من به عقیده‌ام تو هم باز یک اشاره

او هم هر باره قدری خوش خواهم یافت . پرنس دکینه با کمال تعجیل خانه من آمد و [illegible] رنگیه و جاهت خیلی خوشحال شکوه تمام ملاحظه داده بود

من گفتم دوازده روز از کمال تجاوزات دارم از اینکه شما زحمت کشیده و تشریف آورده‌اید خیلی ممنونم که به هر سبب شما رسیده‌اید او هم در جواب .

من [illegible] و اظهار اتفاقی کردم من آغاز مطلب نمودم و مسئله مهم و با عجله را بیان آوردم مجبور اینکه اسم شاه نسبت بردم پرنس کلام مرا قطع کرد .

گفت و این نقش است ترتیب انتظامات است و انواع به کرده‌اند از او که من نداشتم و به قدر میل از او به بگوید و دقتی او سر شیده من یاد کنم

و از مسیو و موبور شما را گول زده است عرض نهایت این است فراینکه شما مستر کرده باشید و در این تحقیقات و طرف جمیع شما واقع شود

مترتب بجمله شده و اگر چه این حیله در هر صورت قبیح و ناشایسته و نفرت است ولی اقدام او جواب الله از او نباید رنجید .

امینی نفوذ اطلاعات من مفید فایده واقع شده پرنس هدف در شرافت و درست و شاهزاده هیچیک از دوستان مرا خبر کرده و هیچ صورتی نپذیرفت

در ملک ملکیت و مردم مرا آدم منقلب و جانی هم خواهند شد به است اموال بابت من در دربار و مرا تحقیر کنند و اظهار و شاه نسبت کلیه آنها

کار آدم منقلب و نادرستی است هر چه ملکیه پرنس دست نمی‌گیرد و هر چه از او نوازش دوستانه بگویم به نمی‌شنید پرنس به اطلاعات حقوق

باید ام برده حیف من نیز مردم شده و باو گفتم و باید این خاطر من جهت میسیو و موبور اعتنا نکنید پرنس قدری دیگر بیشتر بود نفهمید و حرفی نداد

دوستی بود و برای خاطر من از سر این تقصیر بگذرید و دوری نمی‌کنم که او هم کمال میل دارم و اطاعت امر شما را نمایم

و ما نمی‌توانم کاری بکنم و اسباب نقص شرافت من باشد نیز گفت در این ~~[illegible]~~ اصلاح این کار و رفع این حرف

مجبوریم و این جعبه‌ها را خواهی بار لمسیت بپردازم من این وقت نهایت عصبانی شدم و گفتم و از این کار بر دربار شاه ارشد

کمال رنجش خاطر را هم خواهد رسانید او گفت و من در هر امری متعلق به شرافت من باشد [illegible] اطاعت کاری با جهان اعلیحضرت

خواهم داشت ولی مجبور اینکه باید شرافت میان آید من نخستین به کمال استدعا حرفی مقاومت را بیشتر نمایید

لو این وقت ما با کمال دلخوری از همدیگر جدا شدیم

مجبور اینکه حضور شاه رسیدم تفصیل ملاقات خودم با پرنس را از نقل کردم من میدانستم که از من آغاز مطلب کم نسبت به شاه نسبت خلاف

شنفته خواهم شد شاه در هر دو امر از وقت شاه نسبت به نهایت رنجیده خاطر شد و گفت عجب بفهمید مرا با اهل پرنس باید تلافی کنم !

و طرف دیگر مسیو شاهزاده که از زمان عصیان قدیم میان فقرا آمد و در این قسم مزاحمها هیچ تقصیر کردن سلطنت وارد می‌آید و اتفاقی

دانسته باشند که اگر میخواهند با دشمن فرنگستان مطیع خود شوند همه‌جا می‌پردازند به طرف وحشی آنها لیست پیرو فرمان پادشاه نیستند

سبب دفع ابتدا کنند .

حرکت مسیو مونیر این اخبار را به دست شاه محمدعلی شاه بعد در حضرت بالشویکها داشت بیش از پیش نامه مقدم ساخت

از طرف دیگر اعوان بالشویک در کار خود نهایت تشکیل شده و مقیم گشته و جمع و سامان خود را بکار برده بلشویکیت در باب پیروان خود

و اعوان بالشویک با این دو باره اقدام به مقاومت کنند و رتق و فتق امور را به مشارکت کنند و نیز اظهار داشته‌اند که متفرق

نخواهیم شد تا دولت مشروطه مالیات کم را بگیرد اعوان بالشویک امیدوار بودند که با این قسم سوی حقوق مالی خود حاصل کنند

مردمان فقیر و بی بضاعت را .

از طرف دیگر مسیو مونیر به امر خود بکار برد تا دفع این قضیه قریب الوقوع بنماید و بالشویکها موقوف ساخته بالشویک

تا اینکه در ظرف مدتی کار برده و بعضی از اعوان بالشویک از رفقای خود جدا شوند و آنها به منزله یاری و بنیان بالشویک

در این مورد به ملک ... مطلع هستیم و جمع اعوان ... سوی ... شهر ... مردمان

حلال دولت و ... دول و منصب آنها را ... بزودی دادور کو

چون بالشویک محقق در این قسم مقاومت ... شاه ... امید ... آنها ... سهولت ... مطیع ...

تاریخی در شب ۱۹ و ۲۰ ژانویه سنه ۱۹۱۸ ... احکام شاه ... اعوان بالشویک ... آنها را از خواب

بیدار کرده ... التزام ... مشغول شدند ... مسیو ... و هواخواهان او ...

شب ... مترتب ... این امر فقط در نزد ... بقیه ... حقوق ...

... التزام ... بعد روز ... این ... حقوق ... که ... شده ...

با رفقای خود ... هستیم و در ... آنها ...

ما در ... کمال ... این ... بالشویک ...

... گفت ... دادخواه ... هستیم ... خواهند آورد

... شاه ... داشت ... که ما کنار ...

... خواهیم داشت ... گفت ... بالشویک ... بالشویک ... کمال

رفقا ... مطلب ... داشت ... شاه ... بالشویک ...

... ملوک ... شاه ... بالشویک ...

رنجیده خاطر و ... سازند .

در بعد امر مسیو دوبو خود سیاست اتفاق امرای پارلمنت در مقاومت ارسو مرتین اضطراب یافته بود در عین حال هم بکوه
ولی تدبیر را سکوت و اخفای مسار خود معاودت کرد بعد از شاه گفت در هر صورت بهم موقع است و باید بدون ملاحظه در تمام این دوا
رفتار کرد .
عقیده شاه هم این بود چون شاه معظم بود هر گذشت نماید و با شخص او ستمرد لهذا تقید داشت در اینکار بدون فسخ نمود جای کمک
نا پلیه داد نا پلیه قبل از وقت نقشه را مخفی نموده بود شب هر صبح امرای پارلمنت ساعتی با مریض کم در باقی گفتند بدون
تعویق از پاریس بیرون بروند و اگر در این عمل اصرار کنند موجب آنها ضبط دیوان خواهد شد دیگر آنها منع شده بهیچ بهانه اجازه
نداشته باشند در خود تعویق نیت پارلمنت پاریس مطلب سازند امرای پارلمنت بدون درهم عادت گفتند ~~[illegible]~~ و استغاثت
محکمات آنها ما را مانع نمی‌شود .
سیاست کردن آنها کار بزرگی بود و ما هنوز چه کاره بود پارلمنت و پارلمنت چه در جای پارلمنت قدیم لازم بود
نا پلیه تعویق نیز در حبس همی کرد و فردا نوروز بزرگ تبدیل به پارلمنت پاریس گفت برای این کار [illegible] لازم بود و شاه
فرمانی با بعضی مضامین نوشته و امضا کرد که در مجلس بر ساله ریاست پارلمنت [illegible] تفویض شده این شخص
با وصف ادعای کفایت کفی بیش نبود وصف [illegible] در طولانی خانواده از آنجا پیدا کرده بود با دو هم اسم بود و ملقب
و ضمنا با آن خانواده منسوب بهم آدم با کفایتی بود و ما از [illegible] ریاست را بخود نسبت [illegible] داده بود [illegible]

لعلاوه مرتو [illegible] شده هر یک از آنان خود اقدام مجرد تمایل و مرا مجبور به قبول این ریاست نکنید ولی ما ازش [illegible] از صحبت کردم اسباب
خاطر عمل را از فراهم آورده برای پارلمنت ما رشیر پیدا شد
روز دیگر که افتتاح پارلمنت بود مسیو دوبو آمده در حضور شاه نمودند شاه هم اکنون شاه با دو گفت مسیو دشان نا پلیه فردا برای شماره علمی خواهد [illegible]
نا پلیه گفت برای آن اعلیحضرت نیز کمتر علت نخواهد داشت و آن اعلیحضرت تاج خود را از دست پارلمنت [illegible] خواهد داد
نجات نمی‌دهد اگر در وقت [illegible] ما مانند کوه سنگ [illegible] در پهلوی آن تاج بریزند [illegible] این پارلمنت [illegible] شده اند
ولی باید شما و مسیو دوبو [illegible] احتیاطهای لازمه هم بکار برده باشید مسیو دوبو گفت من ترسی ندارم قانون [illegible] حامی
ما خواهد بود .
نا پلیه با وصف این ولایت ظاهری مطلق [illegible] بهتر از هر کس میدانست که امرای پاریس با اینهمه قدرت دشمن شده اند و موقوف شدن پارلمنت
هم [illegible] اسباب تغییر عمومی [illegible] است [illegible] اگر از طرف آنها هم [illegible]
مورد خطر خواهد گردید تا آنکه [illegible] پارلمنت [illegible] بعبارت [illegible]
با کمال سکوت [illegible] تماشا [illegible] این پاریس عمومی یک نوع حالت [illegible] داشت .
[illegible] اعتبارات پارلمنت پاریس را نهایت محو ساختند از طرف دیگر [illegible] نا پلیه برای پارلمنت [illegible] مردمان [illegible]
را [illegible] قرار کرده [illegible] مردم [illegible]

تا درست را با وجود این کمال رغبت رای ما دست داد نتوانستیم سقف تالار پارلمنت پیدا کنیم

قفات پارلمنت نیز تحقیقاً که و با اقوال ... هم این عرض ... تا برای این ما کسی باید اشتیم فقط ... از آنها تا به مادر مردم

به زنها و فقرا ... بود ... در جاهای ... خانه ها حضور ... علاوه بر این ... قفات قرار

داریم ولی ... طرف احترام عموم نشده میان جمع اقوال پارلمنت یک نوع شخص مشهوری ... بیدا شود بلکه ... اکثر

موا... حق خود ... شاشلیه فوراً دیده ... بهتر از ساختن است

چون قفات را هم پیدا کنیم ... دیوانخانه ... عموم ... این ... رک ... آمده و ...

... و در پارلمنت ... مشهور ... جنبش ... از جانب ... عموم ... برای این ...

بیشتر از همه اسباب ... تغییر شاشلیه ... معهذا ... نوازش ... دیوانخانه ها

... در پارلمنت راه ... .

... پارلمنت ... اسباب ... پارلمنت ... اهالی خود ... از طرف ...

دائم ... موقوف گشته ... پارلمنت ... ها ...

... این ... از طرف ... این ... در اینجا ... تا از فقره پارلمنت ... کنم

روز ... شاشلیه ... شاه ... در این مورد ... این موقع این روز

... که در ... بمبای ... حالا ... تا ... جامع ... [illegible] ... آنها ... شان

(... بگردش آنکه ... کشید) .

در عوض ... شاشلیه ... مردم ... مضمون ... کرده که ... ما ... بزرگ ... وقت

... پارلمنت ... بزرگ ...

... در ... کنار ... اینجا ... از ... با ...

پارلمنت ... در ... نامه ... نامه ...

روی ... زرد ... چاره ... بلکه ... شاه را

... بزرگ ... خود ... داشته ... ما ... شده ام .

فرقه ... ما .

... شاشلیه پارلمنت ... ترتیب داده ... حضور سلطان ... برای این ... سپرده ام

آوردن آینه ... شاهزاده ... در آن مجلس ... گفت و ... ملاحظه کرد

و با کجا بزنند ولی او چون دیده و فا با کلام بود و لفقت تو را هنوز از ما نگرفته بود اظهار نکرده من تکلیف خود بود داین

میرانم و اطاعت امر شاه میکنم یا از اینجا بیرون بروم گفت پسر عموی من [illegible] این کار را جنابعالی نکنید کار بستن بیست

گفت جواب داد تا دیده ای که من مرسید دنیا برفی رنگ خواهید برد

بار دیگر گفت امر شاه هیچ مانع ندارد با نکه تحقیقاً در مجلس [illegible] حضور هم رساند که در پیش نفس خود از موقوف کردن

پارلمنت هیچ پشیمان نشد یک روز بعد روز دیگر از دوم آوریل چون من در جناب با او صحبت میکردم گفت فردا من باید

کار احمقانه بکنم و مردم پریشان و مانع شدن در میان این اوراق جدید پارلمنت کاسته نکو گفتم اعلیحضرتا و این حرف را

میفرمایند مگر این پارلمنت پارلمنت نیست گفت استغفرالله اگر من انتخاب کنم بعد بهتر از این منتخب میکردم اگر

را نمیشود گرفت پارلمنت خواهید پارلمنت شایسته است گفتم ولی همین پارلمنت هم شاه عدالت خواه که گفت من از اینها

دلتنگ هستم کاش ما هم خانه عدالت میکردم من آنچه گفتم کردم در حقیقت شاه نمود در بنیاد تغییر دادم فاره بخشیده و روز بعد در وقت

عزیمت ملوک و امراء گفت از جبهه خود متوجه هم با امتی نمیزدن .

در هم حال منهم خواستم ثابت بروم و بعد در جنس هم خود شدم و آنکه دارد بیشتر اسباب تغییر ماهیت خود را تماشا کنم از پرسش و داد [illegible]

و مادرم در بیتال و مادرم امیر را نیز بخانه [illegible] این خانه از وزیر تکلیف با میان این مردمان بیت [illegible] هر کار کنم [illegible] میخواهم [illegible]

گفتم هر بار که دیدم گفت شاه با [illegible] حالا چرا دارید گفتم خانم اگر بگیرید هر کس شاه مرحمت کند شاه بدو [illegible] این طور صحبت کنی عبارت [illegible]

رسیدم نه در دفتر [illegible] و حالا [illegible] از [illegible] الاقلاب [illegible] هیچ امر عزیز مطلوبی برقیع [illegible] دفتر من [illegible] در زمان هم دارد و ما هیچ نبود

کار [illegible] [illegible] القاب [illegible] .

فصل بیست دوم

این دیکر هنوز امید داشتند که اوراق قدیم پارلمنت کلام را پارلمنت خود منسوب خوانده آن را تا گفتن ابتدا وقت سلطان

خفیه اقدام با استرداد ورق آنها بکار برده بود باز این با اوراق جدید تقلید هم معذره عقوبت اوراق قدیم آمده و دنیا منزل خواهید شد

از این جهت لازم بود با من بیش ببینم که عمل و رسانان آنها را اوراق پارلمنت تهم با شند قطع بوده موقتی از طرف دیگر

حمایت اوراق جدید را خاطر جمع کرده آنها طرف حمایت دراع موضعه شده و در ضامن حقوق آنها و برنز خواهند قید باید از [illegible]

مصلحت در نیمه دیده شده و شاه دنیه دیگری را در مجلس پارلمنت حضور هم رسانده تا سقیفه نموده اند اجازه از شاه سر فرمان

قرائت کرد یا با نیت مضمون آن پارلمنت قدیم موقوف شده است و اوراق آنکه دیگر اوراق تا آن بمبت خوانده نخواهند شد

فردا در هم باین مضمون که در میان آنها حکمه مستشاران نیز موقوف باشد اینجا چرا رفتن از وقت با جوار رسیده بود و ما میدانم

که جهت من و دیگر که بودم و در آنجا بشاه اظهار کردم با این فرمان هم باین مضمون بود پارلمنت قدیم بیا پارلمنت جدید

مبدل گردد .

رجب سلم قرار بعد در روز خوانده شد در این مجلس هم نمود ولی شاه خواست که بسط [illegible] ابیانات و اظهارات و وزیر خود که قضیه فی کند

و کلمات و قدرت را بیان کرده و از آن بخشید گفت شاه از همین دست و مقاصد اطلاع ندهر باید میل خود از جهت و هم مطابقت [illegible] .

می شود امر فرمایید از روز دوشنبه شروع بشاعری خود نماید شاه نسبت به او تمکین فرموده جواب داد و دیشب شعری میخوانم در مجلس مدحی

مشاوره جمیع مطالب بپردازند و ابدا اظهاری برای تصدیق اعمال او پیش نیاید تکیه وزراء منع احکام خود بهم تغییر نخواهم داد

شاه التفات آخری را بطور اشتداد و عزم جزم تلفظ کرد و حتی آنوقت الکل سعود شاه مزید بود مجمع حضار گیرای

اشتداد پادشاه کمالات ازو در آمد در هرحال این کلمات عجیب حتی اثر کرده و وقت بیرون آمدن از مجلس چون سعود که

دیوانه برخوردم دیدم خیلی خوشحال است از جمله شایان است با او گفتم میبود که امید دارم هستم و از این بعید از خیال مقام

معرفت هم نیست وزراء تشنیع شاه گفته احکام داد ازین ابدا تغییر نخواهم داد جواب داد که جواب داد و حاتم را با او شاه

التفات را میگفت بنمائی گفت میکرد این جواب داد ازروی کمال ملاطفت و لطف طبع بود نمیدانم آیا از روی خودستائی است

دارد چنین شعر خوشگفت مراد در این کلام ایام ارکانیه کسانی بسیار شکستند که نبوده چنین جواب خالی و مضمون

حاضر جواب داشت فی الحقیقه کمتر شخصی قدر دارد که دیوانه به لطف طبع و حسن معاشرت دارد مثلاً این شخص معظم کار دارد

موقوف بزینت و بار تربیت ترتیب نفس در بار است آثار بسیاری آورده است و میگفت حتی از رفتار او هم حق آگاه نشده است وظایف

اعتماد منم واقع شده از تجلیات تازه در باب این نفس شنیده ام و حتی از حرکات خود آنها را ثابت نخواهم کرد و باید بعنوان

دیگران قناعت کنم و در ادبیات حتی فقط مطالب را لازم دارم و مراقب شمال هستم در باب بسیاری مطالب اطلاع دارم و کار

تا آخر عمر هم چیزی نخواهم فهمید

غیر از اینکه شاه رفت شاهنشاه برای اتمام اتمام تمام خود با کمال تشریفات دیوانخانه مجلس بود ترتیب داد در حقیقت دو کار کرد

یقین کرد درین مورد بود در باب شال و بورگهای نسیه گفت امروز حالت شاهنشاهی دارای مسیو دو مربو جواب داد

که مسیو دو مارشال اینجا نکته شاه در روز جنگ این حالت هم بر پا نیست فی الواقع جنگ شاهنشاه هنگام زیبا بود و فتح بزرگ

نصیب او شده بود بعضی گفته اند در تاریخ [illegible] دیده شده است که شخص دیوان اینکه سلطان عجم با چه خیال غیر کار

صورت داده باشد هیچ مطابق مقدمه شد در باره پیشمان حالات که به دیگری مانند بار پیشانی معزول و موقوف شده

می درین باب معاودت نمایم وزراء خواهم اعتماد ازین روزنامه که از روزنامه (اخبار مختصر) جمع کنم و شرح مفصل

نوشته اند رفع خواهم این اعتماد را بلند کنم در یک نسخه این روزنامه مورخه بیست و پنجم ماه جمادی سنه نوشته بعضی

امپراطور روسیه مجموعه پرده های نقاشی گفت دیگر را الکسی خریده است گفت دیگر فرق مخصوص پرده های نقاشی داشت

پرده های بسیاری اعلی نیز داشت میوه و بار نیز کمال تألیف را هم باید داشت زیرا اینکه تعهد کرد از آن پرده ها را برای شان

بخرند و بعد کرده در تاریخ برده تعداد پرده نیز جمع فقط یکی ازین برده؟ در فرانسه با 2 مقدار آن اقتصاد شال اول باید

الکسی است در بیچگی اقامت طبیعی باشد شده است و کار و انگلیس است گفتیم جوابی چه دارم موردی سلیقه خوب

بعضی صنایع مستظرفه ظاهر ساخته است ملکه از آن بعد او نخرید و به سبب انصاف هزار لیره آنها را تملک کرد مردم آنکار را

مرمت نشده و اما خنجر این پرده عقب کشید زیرا در پرده های زیاد بود بعبارت بهتر از این جواب داد و این پرده در واقع صورت

یکی از اجداد من است زیرا من خانواده ویرانی خود را از نژاد استوارتهای انگلیس میدانند و این حرف گنتس محض بهانه بود تا

میان جمع درباریان از اسرار و امور مهمه آن اطلاع دارند شایع و معلوم شده است که گنتس هیچ یک هیچ وقت آن صورت را

در اطاق خود در پهلوی صورت شاه قرار داده است و هر دفعه در آن صورت [illegible] از غضب برافروخته شده بطوریکه

دوک حضور معاودت [illegible] نمیخواهم ترحم بنمایند گنتس صورت آن پادشاه بدبخت با وجود [illegible] (شارل اول

پادشاه انگلیس [illegible] اطاعت امر پارلمنت انگلیس بودن معلوم پارلمنت [illegible] قتل او صادر و [illegible] شاه [illegible]

الکه [illegible] گنتس شاه اظهار میکرد [illegible]

اوراق پارلمنت [illegible] پارلمنت [illegible] شاه [illegible] این تهمت [illegible]

شاه اشاره میکرد و شاه [illegible] صورت [illegible] انواع احکام [illegible] اوراق پارلمنت صادر میکرد .

تهمت ایشان از این قرار است اکنون صدق مطلب [illegible] گفت ژان [illegible] خانواده [illegible]

داشت علامات خانواده [illegible] خانواده [illegible] خانواده سلطنتی استوارتها [illegible]

جمع زند گنتس ژان [illegible] بزودی خواهند رسانید [illegible]

بسیار بهتر آن پرده است از شارل اول [illegible] خانواده ما از نژاد او است [illegible]

[illegible] بود [illegible] پرده [illegible] پادشاه این پرده [illegible]

[illegible] با خانواده ما [illegible] مرحمت داشته است .

از واقع این مطلب [illegible] زیرا [illegible] بسبب اتفاق [illegible] گنتس [illegible]

[illegible] پرده [illegible] آورده در [illegible]

صورت شاه قرار دادم [illegible] این پرده [illegible] صورت [illegible] خانواده

حالت صورت شارل اول است خانواده [illegible] مواصلت با خانواده استوارتها [illegible] شاه [illegible]

و عجب پرده [illegible] است [illegible] پادشاه [illegible] این سلطان [illegible]

از [illegible] شده [illegible] صحبت ما منقطع [illegible] در باب چیز دیگر حرف زدم .

دفعه دیگر شاه [illegible] پارلمنت [illegible] اوراق آنها [illegible]

[illegible] صورت شارل اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

در همه جا شهرت داده‌اند که من شاه را به تحریک لفظیت در پارلمنت بیتام و به او اظهار کردم که با پارلمنت از روی استبداد

رفتار بکند متقلدی حادثهٔ شارل اول را خواهد کرد و دشمنان من جعلیان مستعد به عیب‌جوئی من بودند همیشه مع هذه

ذکر کنند و با جسارت و تهور مردم تا حدی دشمن از این باب که زبان من منقطع شده اتهامات عظیمی به من وارد آوردند.

در همان اوقات که دشمنان من مرا در نظر عموم خوار و منفور کنند مسیو دولتر نیز با وصف اینکه دائم طرف پرستش ملک بود در

طرف به ... آن شده بود برای معلوم است که این مصنف اهل ... زر دنیا که ... سر اول داشت و هم با پارلمنتها که در عصر

نقض و امور ... و با این گروه عداوت داشت و نفاق و حضرت هم ... پرداخته بود و ... در پارلمنت

معروف که ... به اندازه ... سابقه ... خود به ... مشغول شده به تحقیقات ... تاریخ ۱۷۷۱ نوشتم

مسیو ... مانند همه کس ... بزرگ ... و این ... آن کاغذ را از اول تا آخر

دیدم نقصیر اینها نمی‌توانم بنویسم

مسیو دولتر در آن کاغذ از پارلمنت به عنوان ... متعصب خوانده بود و اظهار کرده که آنها باید در ... های عدالت

عدالت داده‌اند و ... آنها مانند روز روشن ثابت بود ... مقصر ساخته‌اند ... و ...

و ... از ... در آن کاغذ ... و آن ... نوشته بود ... دیده بودم مسیو دولتر

محبت گرمی ... دارد ... آن ... عداوت ... و طمع ... و در این امر ...

میکند برای معلوم است که ... و تغییر ... که ... نیز از ... نیست که در همان اوقات ...

جوان ... به ... در ... پارلمنت ... به ... ظرافت ... قبیل

داده بود ... را در ... و او ... سلطان ... (...) ... اگر شما

آن کاغذ را ... در ... که در ...

نوشته بود ... شاه ... و ... خود ... مسیو دولتر ...

ضعیف ... که ... کمال ... هر قسم ... من یقین دارم مسیو دولتر

اختلاف ... که ... مرور زمان ...

غیر ... خواهند ... خواهد ... دشمن ... معلوم

... من ... کمال ...

نقشه خود ... دارم.

کاغذ ... مسیو دولتر ... مردم ... در آن کاغذ ... دشمنان

... دشمنان ... آن ... مسیو دو ولتر

به جلالتمآبی از همه تیم تشبیه نموده بود و در اثر کتابی و تحفه و تاج سلطنت قلمداد [illegible] مسعود میرزا از این حیث نهایت مشعوف شده

اظهار امتنان [illegible] دو نسخه از [illegible] در دست مردم فراوان شده شاه نیز [illegible] خواست آن اشعار بود به [illegible]

[illegible] و ما اگر این اشعار را در دربار پسند [illegible] پیشرفت حاصل کرد [illegible] مطابق آن [illegible] نوشته

اینجا امر معلوم خواهد شد و [illegible] طرف [illegible] واقع شده بود از معتقدین [illegible] همراه خود

[illegible] مسعود و دختر [illegible] جوان [illegible] مرحوم به مسعود [illegible] این جانه [illegible] رسالهای [illegible]

[illegible] و ما پیشرفت حاصل [illegible] مقتضی [illegible] این [illegible] از صندوق شاه [illegible]

[illegible] نوشته این [illegible] اسباب [illegible] شاه [illegible]

اینها [illegible] گذشته [illegible] کنند

در این صورت مسعود و دختر [illegible] رساله [illegible] از موقوف شدن [illegible] اظهار شعف [illegible]

[illegible] که [illegible] بعد [illegible]

[illegible] این اقدام [illegible] در کمال خوبی [illegible]

دختر امید داشت [illegible]

پسندیده نشد چیزی که بیشتر از همه اسباب رنجش او شده بود این بود که شاه هیچ اظهاری نکرد [illegible] درویشان [illegible]

پاریس داشت و بدون اجازه شاه نمیتوانست بیاید در قزوین [illegible] با شاه

[illegible] در پاریس اقامت [illegible] با شاه [illegible] این استعداد [illegible]

[illegible] شاه [illegible] اتهامات [illegible] با جواب میرزا [illegible] دختر [illegible]

[illegible] درویشان [illegible]

[illegible] تا [illegible] سلطنت [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] میخواهم [illegible] در آن [illegible] شاه [illegible]

و نسبت به مسعود و دختر داشت [illegible]

بلکه [illegible] دختر [illegible] پاریس بیاید در کارهای [illegible]

[illegible] اسباب نفوذ [illegible]

[illegible] داشت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] که [illegible] شاه [illegible]

دکتر را خوب شناخته است همین امر دلیل بر این است که او [illegible] دارد و اظهار خیانت میکرد .

در صورتیکه من در دربار نزد دکتر خدمت میکردم شوهر من گفت گلیوم در [illegible] بهم میرساند .

نان [illegible] مدت گرسنه [illegible] معالجه میکرد [illegible] تا [illegible] و [illegible]

رسم [illegible] اول تمام [illegible] صاحب منصبان اداره نظمیه [illegible]

حملواق برای برقراری [illegible] حاضر شده [illegible] اسباب [illegible] غضب [illegible] در وقت [illegible]

[illegible] از این [illegible] طپانچه زد [illegible] دستگیر [illegible]

و دادند این خبر [illegible] شایع شد مردم اظهار [illegible]

گفت گلیوم از این وقایع مطلع شده بود [illegible]

صاحب منصبان اداره نظمیه [illegible]

از دست شوهر من شکایت کنند [illegible]

بعد گفت گلیوم در نظر [illegible] محبوب القلوب عموم [illegible]

تقصیر [illegible] گفت [illegible] خوب گلیوم [illegible] خانواده [illegible]

فصل سی و دوم

منجم [illegible] بحران عظیم [illegible] تزلزل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

شاه گفت [illegible] پاسبان [illegible]

[illegible] پاسبان [illegible]

[illegible] شاه گفت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible]

شاه گفت [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible]

شاه فرار زود لکن هم بطوریکه میدانی همینطورست نباید هرکس بود باین شخص منصوب در راه [illegible] از خلیفه اول است .

کنیز محبوب شاه کاردینال دلاورش ایسون بود که شخص بود متعارف عقل و قابلیت بلندی نداشت ولی ادم [illegible] بود

از درجه بسیار پستی بواسطه هنر خود باین رتبه عالی نایل شده بود [illegible] و این مسافت بعیده را بچهار دست و پا طی کرده بود هر کسی

ه درجات را در خود خضوع و خشوع نمود و تملق و تکریم نمود و وقتی که کسی بود تفرقی [illegible] بود و اما تفریح کسی بود [illegible]

دهیچوقت رای ترقی شخص خود رسیاسی کرده بود بلکه برای دیگران کار میکرد ترقی این شخص بعدها میکند که در دربار در لیاقت و قابلیت

هیچ قدر [illegible] داشت ساده روی او در درجه بود و منصور دراداره شاه نکرد است او [illegible] در ما دید ولی در باطن اعتقاد بال

[illegible] داشت .

این هم کاردینال از همه امرهای بسیار ما کمتر ازه و قناعت شخص خود و به قامه کار و شخص به [illegible] چشم پوشید و از هر

و با کمال صراحت نزد من آمده اظهار اخلاص کرد من در همه امور از تشریف ها [illegible] این شخص عالی رتبه متعجب گردیدم ولی بعد از [illegible] زمانی

ملتفت شدم [illegible] بی قرز [illegible] قابلیت کم مستور است و مانند [illegible] [illegible] چشم [illegible]

صبح رفو [illegible] خلیفه دمشق [illegible] سفیر باب بود [illegible] آمده از [illegible] و [illegible] میکرد سفیر باب هم [illegible]

متملق بود و با شیر [illegible] [illegible] حقوق بود [illegible] [illegible] از [illegible] بود و [illegible]

از ترویر و حوزه بغض و شیطنت و [illegible] و صداقت ظاهری و [illegible] و او [illegible] در صدد [illegible] بود و چشم [illegible] مراقب و [illegible]

مدام تیز بود و [illegible] که با اشاره شخص مطلب بود و [illegible] میکرد [illegible] عبارت تملق میکرد و [illegible] با کمال [illegible]

[illegible] مرتب و [illegible] او [illegible] و حال آنکه [illegible] میکرد [illegible] را گول زده است دایم [illegible]

و [illegible] میکرد و همچنین [illegible] میداد حتی با [illegible] که حرف [illegible] نمیزد و از هر حرفی [illegible] منفعت [illegible]

[illegible] ولی این [illegible] [illegible] اسباب [illegible] مردم [illegible] و حال آنکه [illegible] [illegible] [illegible] صفات

استقامت داشت و آنها را [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] با کمال [illegible] آنها را [illegible] با [illegible] جنگ [illegible] میکرد .

کنیز محبوب شاه . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و این [illegible] [illegible] محترم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنها را در خانه خود [illegible] [illegible] اگر [illegible] بود [illegible]

در دست [illegible] باشد .

این خلیفه هم کنیز بسیار [illegible] و با [illegible] بود دایم در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

از [illegible] با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و با واسطه آن [illegible] شاه [illegible] این شخص با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خلیفه

سبز لیبس با کیاور افراد خانواده او داشت به میل او آن هنر محترم را جایز نمیداشت .

روزی همین کشیش که گویا فرزند خانواده بود گفت [illegible] اسباب ترقی شما است ولی بشرط شما اسباب تنزل است شما هم درست [illegible]

دارید همه کس این رای جنید و در این باب گفتگو میکند شعرا هست و این مطلب بسیار مختلف است و در [illegible] و اصطلاح این بصیرت حق

بعضی کسان مرا مغفول مجبور ساخته ایراد و شاه در این فقره خوش نشین نمی آید که خلیفه حرف مرا فهمید و لی روزی خیالی در وطن این مملکت

او سوخته قصه نیکو کرده و در بار نیز مطالب بسیاری است نه آنکه ابراز کنم بلکه بعض مطالب بسیاری باید در این باب بکار برد که بنیاد دولت و ملت

خلیفه میداد از این قبیل بود از این اشعار را برای شما اهل تحقیق میکردم و لی احترام و اعتقاد خود را رعایت مرام پادشاه ترقی

دادم و این مرا مسرور بود .

من در ورود شما نقل کرده ام در پرنس و بوده ام برادر و ارادم زمینی بود در دربار حضرات متفرق بود در باب رویه کشیش که از محرکین مجلس بود که

در آن مجلس مصیری نظیر در آن در باب موقوف شدن بار نمیشد با نیابت کلام بعد و بدین شهر کاغذی نبود به نظر نرسیده

در خانه او نوشته بعد در بین کاغذ نوشته شده بود جهت مرحوم عبدک در لیان او نوشته خوش کرده او در باب نظیر العهد دیگر

و صورت عواطف بوده ام در آن کاغذ دیدم نمیخواندم در آن اعتراضات سخت بعضیها میکرده بود از الفاظ حسنه و لک در لیان

شاهزاده بود مقدم و جمع دوست از همه و دستی بجناب داشت دیگر آن از این قسم اعتراضات جدا نه بلکه قبر از جمیع مردم

معتبر گشته مورخین و سوسیها را در آورده از سود شاه دیگر هم سازند و لی دو شقی این کار خود اکتفا شده و او هم از این جهت مانع بود

از طرف میرزا کمال الملک و علاوه قبر را به ما دادم و مفتون ... [illegible] در ابتدا معقوله انکار داشته بود به زن محترم او به شه کمال الملک

داشت و علاوه زن چنین بود بهمه شاهزاده عالی رتبه توقیعات جواب با کمک مرحوم حاجت بیمکر نمیکند شاه نفی خطاهای سر و بردی کند

نمیتوانست در رشتی در این امر هم اقلیه بایدد و همه از تصادف مبرزد منقور بود اجازه داد و در باب تعیین جوانی جدید بار بیشتر نکات کند

در همه صورت آن دو کاغذ را عینا مطالعه زیرا که نسخه آن کمتر دست می آمد و از طرف دیگر مطالب آن خیلی مهم است

کاغذی که یک مضمون بجمیع بجا فرستاده شده بود از تقاریب . میرزا ملک شرافت بود در این که الحمد بهم در نظر اوضاع مشروحاتی

شاشیه دارم است و کاغذی بوده که در لیان نوشته شد که نسخه آن را عینا برای شما فرستم دیگر از این سیاحتنامه عالی حضرات

ملوکانه جاری فرمایند بنیاد هم عرض شده است که ما در یک جا جمع نشویم بر شما و شیره نباشد در جمع مارشالهای فرانسه نیز دو جمعی

از نجبا این قسم کاغذ الیف را چون مشابه دیده دو شاهزاده با اطلاعات دیگر زیرا که بنا به تفصیل وقت گویم تا خبر نیست .

من از شما عرض میخواهم و کاغذ خود را امضا کردم و با قصه همانی اعدام بر شما معلوم میکنند و من تا شاه عفونت کرده بجا آوردم میخواهم

حقوق آنها را ما حفظ نمایم .

سیوم من برای عقیده نیستم و مکتوبه در عبدک در لیان فرستم خواهم شد . برعکس با همین عبارت باشد رقیب و دارم و اگر بعض اصلاحات

بدارم برای آن اصلاحات بیشتر اسباب ترقی اعدام خواهد بود

نسخه کاغذی که در آن بود به عبدک در لیان نوشته شود با همین مضمون بود .

و نائب دولت از آنکه بعضی از مردم سه ماهی جا [illegible] کرده بدارند و نمیتوانند جمع شده مجلس ترتیب دهند با کمال احترامات و اجلال

منافع خودشو مثبت ذات دادی بسیار نه بزرگ اطلال توانائیها مقرره و ضیق شدن رسوم و قواعد که تاکنون در دولت برقرار بود

اسباب تشویش و اضطراب جمیع طبقات اهالی گردیده است هر نفری از تجار و اصناف و سوداگرها در خود تزلزل دیده با کمال تأسف

~~ملاحظه خواهد کرد در موقع ... شدن ... شارب با آنهمه اخلال ... برقرار ... اتفاق ...~~

~~امور ... است~~ دولت ما که از قرون متمادیه با آنهمه اخلال با تهدید برقرار بود و بیشتر طریقه عدلیت را اشتر گرفته

داشت از قاعده و رسم رفتار نموده اکنون طریقه خودسری و جبر را پیشه گرفته و این امر اسباب نقض رأفت ملت است

ونهان ماه دسامبر گذشته در اول مرتبه ... دارد آورده و تمام از انواع لکر ... اسباب ... است و جناب سید

یکنفر ... میتواند ... در آورده در صورتیکه ... در تحت حمایت سلطانه و بهترین سلطانها ... برقرار گشته اند

امیدوارم در این استقلال عظمی که اکنون برقرار میباشد هم ... اقدامات خواهد نمود ... در بار ... در حال

با ... برقرار ... از اینکه دست ... قوانین در رسوم ... نیز ... داخل تشجیع شوند

چون ... دولت ... بر سر سلطنت ... استبدادی ... حقوق با قاعده ... مالک

محافظه کنید که ... بجا ... دولت ... چهارم ... بجای ملکت ... خواهیم

بر ... شاه ... باز کرده ... حقوق ... بنده ... اشخاص ... خواهند ... از اینکه اراضی ... بسیج

آن اهلیت ... از راه آنها مقصود ... مقتضیات شاه و حب وطن و ... دارد نسبت به ... الله

و ... اینها ... که بعد ... باب ... شریف باشد ... که ... بیدار ... دارم

... پوشش ... ابراز ... خواهد کرد ... تمام ... بخواهم کرد است

... اینطور ... ایشان ... مادام ... بعضی ... اخلاق و صفات

... این خانم را ... مقصود ... بیتی ... تیمچه ... این خانم ... اسباب ... خودش

و ... اعمال ... مادام ... پلیس ... چندان ... دارد .

... مادام و ... پلیس در عمارت سلطنتی ... برقرار گشته است ... کامیاب ... گرداد

از ... مادام ... در خانه مادام ... بدست آرد ... طلب

اجازه ... مادام ... بعضی ... اقتدار

... مادام ... ایشان ... گفته ... رفتار ... در باب ...

دارد ... جهت مجبور شده است ... (...) ... اطلاع داده ... است

اولاد ... از ... مادام ... اسباب ... شده ... بهترین ... نمود .

خلاصه ادامه در صورتیکه ... با دقت تمام ... خودشو ... ارزش داده بود .

باس او ~~سبز~~ سبز و نقره ~~...~~ رنگ بود کلاه و دستکش او را از زر بر پاس خود نصب کرده بود سرها نیز بعضی از آن یادگار

~~استعمال~~ استعمال کرده بصورت خود مالیده بود و ما حکایه این آرایش بعد از سلیقه بود من هیچوقت چنین لباس تا آن مدت ندیده بودم حالت

نیز او نیز مادام از باب ... تقریر داشت چون آغاز صحبت نمود خواست تمام فضل و دانش خود را بنماید و هر چیز اینکه باید

بعضی حرف میزند و ... الاتیم کار ... حلبت ... بلیشیر را در ... بود غرض غیر از این ... در او هر ... و دیگر و ...

نداشت داشت بلکه حالا هم ... یاد دارد و بعد از ... ادعا داشت و شاخ و برگ در صحبت خود قرار میداد

حضور هم ساخت خود را ... نقش دانی ... مشهور

مادام دو ستال در باب همه خود ذکر نعم ... سلطنت ... او با ... حرکت بی رفتار میکند ... بعد از ... گفت

... او الان ... داشت ... مادام ... با ... زنان ... رفتار ... به تحصیل ... از صورت و قابلیت و هنرهای مختلفه گفتن ... بیس

نمود ... گفت ... که ... ترتیب ... و تعلیم ... مادام ... پرورش ... خواهم گرفت ... گماشته ...

تمام ... مشغول ... معروف ... داشت ... و ... ما نیست

... که ... تحصیلات و تعلقات ... بود ... تعلق ... من چون ... و ... ملت ... اشتیا

... او کوشش ... و ... اظهار و تعهد ... مساوات ... اقوال من ... زبان من ... جمع ... نقل نعلی

و بعضی مطالب ... اینکه این ... صحیح ... او داخل ... خانه ... حال ... وزن ...

شنیدم ... هرگز ... مضاف ... ملیقه ... ذلت ... میگیرد ... خانه ...

اینقدر ... خرابیها ... اطفال ... جان ... اقوال ... از در صدر ... یا هم ... دارد

اینقدر ... که ... بایده ... حالی ... زن احمق نیستم

... سلطنت ... گفت ... مرد ... مرا ... ... بلکه ... بعد ... او ...

... و الاتیم ... علم او ... این ... شناخته ... دوره ... ...

او ... اعتنا ... مشغول ... [رشادت] ... و ما درام ... تحمل ... عز ...

... که ... کرده ... ساخته ... فردریک ... فردریک ... و ... میباشد

... میکرد ... بود ... بادشاه ... کرد ... اهداف ... ملیقه ... هم

جهت این کار فردریک اگرچه گفت کلام ... لقب ... کلیسا داشت .

گفت ... مرد ... اوقات ... بعد ... مردم ... اهتمام ... اقوال ... عبد ... بگیرد ... شخص

شریف ... مرات ... انکه ... مانند ... مقام ... حال ... اقوال ...

باید کمال ادب و دقت را داشته باشم در این مورد حرکت بسیار بیجا بود تو بعضی شاعر به تو مطلبی نوشته بود گفت بوزرجمهر را زاده

انتقام گرفت و شخص سیاسی شما هنگام در جای خود قرار داده و نفسی برای حمله کرده که گفت زندانی باز زود شاه را به بخت از پنج مرتبه

این گفت فرصت کو این انتقام را از اسباب منظم بود و الاکبر دنیا الحقیقه اخلاق سفیر از شایسته تمسخر و استهزا بود که باز هم

در این باب روزی ملکه گفت در مسئله اکادمی ایران میهمان حاجت رفتار که مجالست قبل از قرار که مجلس عزیز است که انجمن هم ادب

مورد نباید و ما هنگامی که هیچ رقم شده مکلف بود با کسی مطابقت قرار مجلس بود باید دو ایشان را بعد از تقصیر خویش بود مردم او را تمسخر

نفهمد و حق داشته شما همراه او نباید بعید با او با مخلوط نشود زیرا ادم حرص او را با شعور نیست باز او را دیگر بهتر از او خواهم بود

ما باید فقط خود نمود چنان که ادب استوار دهیم و گفت دکتر من مجالست بهتر رتبه قناعت کند .

این جوان شاه از روی شعور و مطابق عقل بود من باز در مطلب مکرر نکنم و از را باز هم خیانت بسیار در ترس داشت و با سیاست عقیده

و جبون و مردود بود و همه خیالهای او با تمام زمین معایب بود پس باد او را دیگر بود او و نیز زن بسیار با کفایتی بود در باب شاه این عقیده را داشت

در باب این خانم نیز هر که بیاید باید کفر و تهمتهای ما اندازه باز زدند از آنکه ملکه و معنی خاطر من معروف شود از هر دو خود مقام —

این حرف دروغ است و کامه‌ای که بخن زشته است در دو قسم و مرتفع بود و نقشه نیست بهر حال من باید و دلیل این مطلب است شاه

رعیت خواهی من صد هزار نمود مرجع برای او قرار داد و در این مورد باد او و میرزا کاغذ او مرا به من نوشته است .

گفتن حیرت من حال دیگر این است که دیگر طلاق شده ام و در اراده بوده ست و حالت من هیچ اهمیت حاصل کرده است

بار من جان عتیق در هر حال که من کمال بیطاقتی را داشتم از آن روز من در طرف میرزا من خیانت و پریشان تر از هر روز است در باب

آنکه عزیز من همیشه حرف در دل من از او در حقیقت و با حرف بد با ما شده و من تماشا میکنم و اگر با من خیال است همیشه در حق برادر من طرافهم

اعمال من را چشم پوشیده خودشان بکنید بعضی کارها برگزیده و شاه نسبت باو رنجش دارد ماهی شاید شما چنین عقل سلیم و دل رحیم داریم میدانید

در بعضی موارد تقوا با هر سر خود با زینه از راحت راه اعمال من پیش گیرد و الا بر خلاف حقیقت واقع خواهم شد و در باب او خواهم گفت

و مقید هیچ نیست البته شما این مطالب را بهتر از من میدانید اگر هم از غیب شما برگزیده در باره من و ترقی نوشته‌اید از شاه عفو و تمنا کنید

و باو اظهار نمائید و پرسش دیروز قبل از ظهر دیدن شما را تماشا است ~~از دولت~~ انتظار اظهار کنید و اگر با مقصر هیچ مراد وی دارد

جهت این است در سخن را نه دوستی کامل در دل او هست با سلامت حکایات باید بعضی اعمال او را معقول دانست .

اگر شما میخواهید مردم را از حسادت خودشان نسبت به شما معروف سازید راه عدالت را پیش گیرید و با آنها مهربانی او را ترقی شما

ممانعت نمایید و از روی بنیه آنها را به شفقت شما نزدیک بنشینند خیلی بدست عجیب و غریب در باب شما دارند و شما را شفیق و رحیم میدانند

حتی خود ای پادشاه در دل هیچ عقیده بود در باب شما دارند اکنون شما با لطف عدالت رفتار کنید هر چه کاری بکنید آنها این

اعتقاد حقیقی نه خود خیر سازند و آنها بر آنند در همین در هر جا هست دارید بعضی در هر دو حال حسن خلق و دل رحیم است و هر دو را لازم دارید شما

شایستهٔ چنین اقبال و عنایت است مادر کنیز پیرزن و فانی که از ایشان ... است ... میل ندارد که بسعادت اطلاع

حضرت شاه فایز گردد زیرا او نابینا است و نمیتواند بخوبی از دیدار رخسار شاه بهره‌مند شود عقیدهٔ او نفوذ و اهمیت زیاد دارد

و اگر هم یکی از خواهرهای شاه زال است ولی عقل بیشتر دارد و همه چیز را بچشم خود میبیند و از روی نتیجه‌ها دلخوشی فراهم

میخواهم که روزی از روی میل بخواهید پنج دقیقه در خانهٔ من ملاقات نمایید او هم در آنجا باشد عقیدهٔ شما صحبت این خانم با ... [illegible]

و انگلیس درست مخالف و روس الفت دارد زن بزرگ ... [illegible] خوب ... این زن هم باشد با دشمنان ... داشته باشد

در این باب عقیدهٔ خودتان را بمن بنویسید.

من کمال بی‌اعتنایی را دارم از اینکه شما مرجعیت کنید و آن شخص بزرگ در کوچه در خانهٔ شما ملاقات کنم (غرض شاه است) نه از آن جهت ... [illegible]

و چرا باید مردم او بسو ... این شناخته باشند ... حافظ شاه از ... الحال ... خدمت شاه بیاید خواهش ... [illegible]

به خواهرهای شاه ... و دیگران ... سلام ... با کمال محبت می‌بوسم.

مسلم است خود شاه این قسم کاغذ نوشته در باب ... خود ... نمیتواند ... اوضاع ... عقل ... او ... داده ... کارهای ... [illegible]

... آزاد ... حمایت ... ولی ... مجبور ... کار را بعهدهٔ شاه و اگر ... معزول ... [illegible]

و از مناصب و رتبه‌های خود معزول شد ... [illegible] ... که مردم ... [illegible]

امروز که دولت انگلیس از ملاقات من با شاه و اتابک ... نبوده است و ... [illegible] ... اتابک ...

از خانهٔ ما ... کاغذ ... دارد و از آن ببعد طرف احترام و اعزاز گردیده است.

امروز دولت ... با کمال بی‌اعتنایی ... شاه او را ... وزارت ... میکند و با شاه در این باب ... [illegible]

صحبت ... کردم ... و با ... داشته باشد ... [illegible]

... با کمال احترام ... وزارت ... در این باب ... تغییر [illegible]

و با شاه ... در خیال او ... [illegible] ... باشند

اسباب اختلال کار را باشد.

دیروز ... شاه ... که ... [illegible]

این ... حضور ... عازم ملک ... [illegible]

مردم ... وزارت ... [illegible]

عازم شد ... مطلب ... شاه ... [illegible]

و با ... نکرده ... شاه گفت ... [illegible]

امروز که دولت ... شاه گفت ... [illegible]

مهدی را در بک دارم و با خانواده نجبا و میرزا زاده وقت . . . . شاه هم در موضوع قطع نمود و نجم زبانش نهید میرسید و میرزا کف

در نظر دولت بهتر بود یکبار دیگر پارلمنت برپا نماید یا باری مگر او و میرزا دارد و اینجا هم بهم در تحریر ~~جلب~~ حالا در اوائل عمر نفرت

بکارهای اصلاح میرزا شده بسی با میرزا ارکان ره با او رفتار کنند موقف شانزده مستقر بود شاه و بواسطه اصرار باشی در روداد و در نجم

رژوئن سنه ۱۲۲۲ که کابینه سوم وزارت امور خارجه منصوب گشت مهدی قلی برای نبود بلکه وزارت جنگ را طالب بود

و ما متوافقیم اینجا شد به او حاضر به خدمت بادیدیم اما آنچه بره بد عملاً شده روزی مخونیا در دو جایی و او لکن حاضر وزارت

حالت ما معروف است و ما عقیده با کار او پیدا نشیم و در نظر هم سازی او گول خوردیم

فصل بیست و سیم

احوال مسعود و بعضی از مطالب مذکور بماند و میرزا را فهمیده باشید بنده عرض لازم دانستم که بعضی از خصوصیات در اینجا بنگارم مارگیر

و ناف مذکور زنده بود با لیاقت و عمارتی که در جهان وقت نیستن نوری و رشوه و ما مدت مدیدی به او زندگانی نمود و حالا ثبت نشد

سال بیست دولت کمی است مانند اغلب [illegible] نوع درشته خود در دست خود دیوانگیهای زیاد کرده بود از دوران جوانی با میرزا خود را باز داده

و شغل تقسیم و خط گذرانیده بود از قرار که میگویند تمام خود بود از این جهت کمی کمی است و ما این ارتباط ترقی آن را تکید ~~[illegible]~~ میرزا

اعتبارات زیاد هم / اینکه

اعمال خود ~~[illegible]~~ داشت و آن ~~[illegible]~~ از [illegible] عمارت بود و بواسطه ~~[illegible]~~ اقوام در شخص ~~[illegible]~~ حق طرف عادت داشت شده

و از جهت حیثیت کفایت شغل درخود است برازنده بود و چون دقیق شد در خانه اعیان ترک نیافت بسیار [illegible] شد و اکرام کرد و

مهندسان تا زمان فوت خود معاشرین و دوستان بسیار معروف بودند خود میکرد باد کثیر داده بود جمع آنها معروف است بود اکرام

و او کسی بزرگ و میرزا و بدیع و فرکالکیه و دیگران و بود و شوازل و غیره از دوستان او بودند در حقیقت شخص با کمال افتخار

میتوانست با او معاشرت کند و او در انتخاب دوستان خود خیلی دقت میکرد و به هیچکس سوء ظن نمیداد .

چون با خانواده شوازل مواصلت داشت بلکه بواسطه اینکه دختر شوازل عروس [illegible] خواهد بود ~~[illegible]~~ آن خانواده بود

از هر حیثیت با خود دوست حاضر بود با [illegible] و مواظبت نمایات تنها میرزا [illegible] در [illegible] مکتوبی از حضرت

بیگانه شد [illegible] او کفایت کند و آنها را [illegible] و کلیدها بخشیده زیرا [illegible] بعد

اکرام و میرزا [illegible] ~~[illegible]~~ در بعضی دیگر [illegible] و اختلاف [illegible] مانع

از او [illegible] آنها [illegible] در باب [illegible] تعجب [illegible] در باره دوستان حقیق [illegible] شخص

کاهی [illegible] در فرقه [illegible] آن [illegible] نه [illegible] داده

از روی [illegible] در فکر [illegible]

مارگیر و نان [illegible] او [illegible] اقناع کنم [illegible] و الیک دیگر

داشت [illegible] از [illegible] شاه [illegible] مهندز

جهات اقناع خود بود به مادرم و میرزا گفتم زیرا که مکرر بود و هم به دیگران بگوید و به مواظبت تمام [illegible] همه دشمنان خیر از خودم بود

— اگرچه شاه دوست داشت ~~[illegible]~~ و بعضی فارسی بود و اغلب اوقات ساعت را به پاریس آمده در دربار خود بپذیرد و مهد

ماه گاهی بعضی از آنها به پاریس می‌آمدند زیرا که فرزند پادشاه بود دولت پاریس با این شخص در تمام اروپا سیاحت میکرد تا در ضمن سلطنت

تجربه حاصل کند و هیچ از خطر اخطار نمیکرد و ~~[illegible]~~ در اثنای این مسافرت

تاج سلطنت بسر او گذارده خواهد شد لوئی پانزدهم این جوان شاید بهتر از بسیاری بر سر نهاده بود و در صداقت و ادب ایراد

و بعضی ادب [illegible] خیلی محظوظ شد و در باب این ولیعهد ممالک [illegible] با من صحبت داشت خیر از شاه خواهش کرده شیرینی را

باره هم سفره نماید میگفتند آن شاهزاده جوان خیلی به نوان دانست و الطف و ملاطفت [illegible] با آنها سلوک میکرد خیلی خوشم آمد

شعف‌انگیز است هم این شهرت به آن اندازه صحیح است باید بگویم در وقت تمام در عمارت کوچک شاه صرف شد فی حد خطر کوم [illegible]

تقاضا در رفع [illegible] است [illegible] در عهد جوانی و ملاطفت در دوره پادشاهی [illegible] بهمه با چشمهای مشعوف دیگر [illegible] ملاطفت

داشت خیلی خوب صحبت میکرد و هم در نفوذ و هم در نفوذ شاه نهایت [illegible] واقع شد [illegible] بکند بتقلب شاه داشت زیرا از [illegible]

روی اقدام [illegible] با ورا سیاست در [illegible] شاه با او گفت [illegible] گفت و [illegible] مملکت بود مملکت بسیار [illegible] است [illegible]

گفت [illegible] در نهایت محو [illegible] و فی الواقع در این کس [illegible] است ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ آن همیشه درب [illegible] بهقدری مرحمت کرد نزد و میترسم بیشتر از آن در اینجا توقف نمایم همراه این [illegible] باتفاق

با کمال سرعت دست [illegible] کردیم که کشتی تیتیس [illegible] تا خیران مطابق با توانایی در مستقلا در دریا گفت از [illegible] مملکت

قوانین مخصوصه دارد دربار پس سلطان آن تابع آن نیز در دفتر [illegible] ~~[illegible]~~ تمیز [illegible]

بیشتر خود نقیم و بمجرد اینکه موفق بدست آرد از تمت [illegible] انقیاد این توانایی خود متنفع هم ساعت عاقبت معلوم شد

و در پس فتح آنها نمود.

گفت [illegible] برادر خود [illegible] و دستور بار [illegible] است بقدر برادر خود کفایت دارد همراه آورده بود [illegible] خیلی [illegible]

و بقدر برادر خود صداقت نداشت این شاهزاده کمال خوشحالی [illegible] آنکه هم چیز بوده و غرور بی‌نهایت دارد ارتفاع

مقام خود نزول [illegible] بیشتر بسبب [illegible] واقع شده فی الواقع این جهت در پاریس بیشتر کام [illegible] کند.

— در اول مارس [illegible] ولیعهد [illegible] از [illegible] قطع کرد و در اثنای مسافرت [illegible] بمجرد اینکه خبردار شد

گفت [illegible] و در پاریس [illegible] خبر [illegible] خود بود لوئی پانزدهم اظهار داشت شاه در جواب [illegible] بخواهد [illegible] آنها

[illegible] از جانب ولیعهد [illegible] است شاه [illegible] اظهار مرحمت [illegible] لطف [illegible]

[illegible] سلطنت آن مسافر در باب [illegible] لوئی پانزدهم از او پرسید آیا پادشاه [illegible] سلوک [illegible]

اظهار داشت که [illegible] دارم [illegible] همراه [illegible] گفت و جواب داد [illegible] پادشاه

و شیفته من خوشتر دارند و بطور تعدی در بازی ~~...~~ می‌شتابند و در لعب کنند و گاه با نوبت زنند .

روز بعد که نمه دیگر را ~~...~~ با پادشاه سوء زنشم .

اعلیحضرتا من کمال میل را دارم و از دل و جان با تمام همو[ر]ان ابهت را برای سلطنت تهنیت میگویند میدانم و شفقت شما دوام خون

فوت والد خود منسوب نکرده است و اگر شما یتیم شده‌اید ابو[ا]لاطفال شما که دیده‌اند محبت شما باید ~~...~~ نسبت به آنها

بشود توجه و مرحمت خود را بسعادت آنها خواهید داشت خاطر مبارک را مشغول با حضور خون حالیه مصروف خواهید نمود

من از صمیم قلب برای اقبال سلطنت آن حضرت دعاء خالصانه مینمایم و خواهش میکنم که اظهارات با احترام مرا قبول نمایند

— گوستاو سیم پادشاه جدید سوئد جواب مضمون ذیل برای من خواند

مادام دو کنتس — در اثنای و قضیه هائله و حزن عارض شده است که بخیالات شما نهایت خوش آیند و مطبوع است تهنیت

و تاج سلطنت برای من خیلی گران و تمام شده زیرا که تعقیب سعادت هر دو کشور امتناع نموده و تاج سلطنت از دقیقه اول

ما بر سر من نهاده شده است نهایت سنگینی مینماید حق دارید میگویند من تمام توجهات خود را مصروف سعادت ملت خود

خواهم ساخت من خیلی اهتمام باید بنمایم تا او را بمقام خود برسانم که هر چه ممکن است خود ملت مانع از سعادت خود گردد

دعا من در حق پدر بزرگوار و وطن پرستی من چه میتوانم از عهده چنین امر بر آیم و امید اطمینان خود را بر معاونت شما نیز دارم

دلیلی دارم که اگر پادشاه مقتدر زمانه مرا ترک نماید بشریت کاملی حاصل خواهم کرد و امیدوارم که شما این اوقات در مرام والای

و نسبت به من دارید باقی بوده و خواهید گشت و اطمینان کامل بدوستی صمیمی دوستان خواهید داشت و از شما خواهش میکنم

در هر وقتی از اوقات مراتب محبت مرا بجهت تجربه در آورید اکنون با کمال خوشی بخت و وفای خود را بر شما معلوم میدارم خواهم

مراحمات ... بیایید و با احترام و سوء ظن گمان بایستی مطرح بوده و گرفته شده و این امر مقدمه آن مداوم بوده عزیز

در باب مشاغل عظیمه و ماچه پرتبی منزل کرده در راحت پادشاه سوئد از من خواهش کرده و اد شوقتمم و دوست کنم خواهش نمود

و با کی فرمانی نسیم و در کمال دلگیری ... نفرموده اسم او را اجازت نگرفته بود بلوسیمه در آن مجلس بماند من مرکب او

بر آنها باز زدم نشان دادم و او خفیه که عرض کرده خود را شوش ماند تا بگوید کفت و آنکه در بزم خواهم آمد و اگر پادشاه سوئد بخواهد من

صحبت کنم به او ... بمرگ او اقوام خفیه ... بطور مطالب عظیمه مذاکره مینمایم

گوستاو سیم با کنت شقوره طرف صحبتها و بود بخانه من آمده دختری که در آن بودم قدری هم قدم زدم و من گفته شاه سوئد

مکرر از کوم او خفیه کفت با وجود این ترتیب در حضور او حرف نخواهم زد مگر امنیت مطلب سوئد اظهار کردم او فوراً توسط نسیم

به من که در این باب اظهار کرده با مجلس برود خواهیم که در مذاکره و مذاکرات تفرقه دو شاه نتوانند حضور داشته باشند و با از به دختری که او مجبور

مجبور کرده با من که در این باب اظهار کند و او هم رفت دختر با تنها با هم خیر پادشاه و شاه نسیم و کنت شقوره من آنوقت گوستاو سیم

آغاز کلام نمودم گفت که معلوم شده‌ام که حقوق قرار داده در مملکت ما بنحو اطوار یا علی کردن از دست امیدوار من غضب نمیکند و هیچ از اینها را

وزرای خود منظور ساخته‌اند زیرا که اینها پس بگویم دو طرح راه وزرای شیشه شان را گرفته و بعد از این ما نقره‌کی را ز شاه طلب امداد و حمایت نمود

که پادشاه فوراً به گوستاویم جواب داده با ده هزار گوهر [illegible] جمع با من خود و شرف [illegible] همیشه اینها نظر [illegible] خواهم کرد که آن

الفونس حق دارد جوان هستند و رشید [illegible] و میرانند برای اینکه با فیاض سو غنیمه [illegible] حقوق قرار داده فرانسه در سلطانی دارد و اینها از دست

سلطانی غضب کنم پس بگذر تمام [illegible] این به عادت [illegible] مطلق باشند دارد [illegible] کفایت این کار [illegible] بیرون [illegible]

خود [illegible] خواهم کرد و کمال [illegible] بیرون رادورم با اینکه [illegible] با اینها از خانواده سلطنتی هستم و بزرگتر [illegible] گوستاویم از اینها عمارت

[illegible] اختیار [illegible] رسانیده [illegible] اختیار شده دست شاه سوار شد که [illegible] گوستاو پادشاه هم عمارت [illegible] گفت

[illegible] گوستاو [illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خواهم داشت این اوضاع [illegible] دل [illegible] کرده [illegible] انقلاب [illegible]

صحبت با این سلطانی و آن [illegible] درگرفت [illegible] پادشاه [illegible]

من با یک [illegible] گوستاویم [illegible]

با [illegible] که [illegible] هزینه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] اندر [illegible] بود [illegible] پادشاه [illegible] بازداشتم [illegible]

پادشاه خارجه داشت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پادشاه جوان [illegible]

[illegible] خود [illegible] عمارت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] گوستاویم [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] انگلیس پادشاه

زرز سیم سو مجبور گفته و در زمان فوت معزول بماند تا هر قدم اکمل ازو کفایت و صاحبی در وی داشت نتوانست حق کند
و در مملکت جنوب عبث بماند و هر آنچه شاه سو نظر التفات درباره خود داد و در بنا میرود در این باب در حضور سفیر انگلیس مراهقه
حققه خود را اظهار کرده و گفت اگر شاه باید نظر سو و طرف میرود بهتر شود در مجمع و لوازم حامی ملت معزول کرد پس بهتر است
شخص مهتر باشد خمسه تا پادشاه انگلیس سفیر انگلیس را در کمال خشونت جواب داد و جواب والا این نسبت به بلیغه و علامات
سفیر بیشتر حق فرض کرد که جواب بخرید داده است و لا این انگلیسها که هر روز بلند گوی شان سد طلب حق دیگر بار تنزل
داده آن تعداد را بجا هستند و بتصور بهر آیند در حقوق این اشخاص یک اغلاط عجیب ازین بابت و درو است موجود است
بعقیده من پادشاه انگلیس حیران به عجب نیست و کافی ملت با وجود همه این ایرادات و اعتراضات بسیار است و ده کبیره
باو میدهند لذا بار دیگر نیز نسبت به تقلید کند و مقاومت جمیل با پادشاه بجنگد و لدی بی عقلی و فارغه نیست و عاره بپیشه نیاید
بکفع اللّه با فایده من نخواهد شد
و برای همین وجه شاهزاده گفت و بر دوش و از وقت پانزده سال دنیم داشت با توانم بادی فرزندان دیگر و ساده داده
و بعد از تربیش زرکتر او معتقد بعد این پرنسس و را اطلاعات مستحکم ناشایسته احترام و حقوق از عا بعد از بدبختی کمال اشتراک داشت
و در تمام او هیچ چیز و چیزی نبود و شخص هر چه بخشش میکرد و در تمام وجود او یک چیز مطلوع و قائم که تغییر نگردید لذا بار دیگر مجبور شده بود

هر آن توی خواهر بیرون رفته و در باب آن شاهزاده جوان هر جا بدی میزدند و علامات و سلیقه او و خوبی میگرفتند و ما زمان در نظر
تسلیمان حیران به بنامی خود سوگو و ما یک گرمی بلکه بمیر موقوط لشکر زن خود بهر جانب از طرف دیگران پرنسس ساده بود
حال حقیق را بعض نسبت بشوهر خود داشت و کاهی با کمال اشکال آنها را مانع میشدند زیرا که در بلاد عام علامات
در اشارات مشاهده خود سو بلند گیر ظاهر نشدند .
گفت دارد توام و هنوز خیلی جوان بود برادر خود بعد از جهت این زن حقیق نفرت کم کرد برادر من در وقت آوان عروسی
نیز خیلی بلند کرد که بالش گفت و بر دوش بهانه معموله خود جواب داده من میخواستم صدای مرا در تمام ایران بشنوند .
جمیع ایشان و بستگان مخصوصان پرنس پرنسس سو زن بجا گفت در اطاق بیم و کمی سو تقصیری شاهنم زیرا او اعتنا نمیکند موقوف است
ملکه از روی شفقت تمام اطلاعات بدرد نیز سو در انجمن داده بعد خلیفه اول خلیفه لیبرال بود هر جا در با مرتبه ابرک و بزرگان دیگر
دیگری و گفت و برده ابش دگفت دارد توام در ادا وان آنکه دمی فرانسه بوده آنکه در اظهار لیاقت خود پای برتبه رسیده و برادر او
بسیار بی تا تبر بود بلکه ازو در حسن و دستیابی بان شرافت نا زنگسته مهر است او همچه عروس ور و در کشیده بود بطوری که دیدن او
در نهایت جان سو توحشت در ما کرده و قطع مکاشفه .
قدم آنجه در پهلو از یک قانون زاده بجنبد و در علوم بهره کافی داشت هم گفت بانی و جهانی بود حقیقه بخت نیافته است و ما خوب را از
این بود و جاهلان خود نیز در لیاقت دو صبیت خود تر داده بود که رجحان و سیاست این شاهزاده در کاری کمتر نظر است جدید جهت دم

عدم ترقی او کلیه از هیچ وقت نتوانست بمقام خلافت برسد

مارلنگ [illegible] دوال از نجابت در [illegible] بعض چند نفر از آن اجزا مرتبط من صحبت شد

مارلنگ داواره که از صندوق دولت بزرگ [illegible] بعد این شخص را اکنون نزد [illegible] توسط [illegible] متفقه نگیرد وزیر جان [illegible]

قدر و اندازه وزیر دولت [illegible] و نه فرد مردمان ملاحظه [illegible] و ایرانی شده [illegible] و نه فرد مردمان [illegible]

و در میان اعیان خانه گفت و بر دوش شخص بود هیچکس در کفایت و قابلیت او حرفی نداشت و آن مارلنگ [illegible]

بود در رتبه [illegible] شاه [illegible] شخص بود [illegible] نهایت موقت و بیطرفی استقرار ابدا [illegible] کرده گفت

و بر دوش عجالتا اینها را حفظ میکرد تا اینکه یکی از روزی خود نیز بتواند [illegible] این امر [illegible] بسیار قدیمی بود

و [illegible] کنند [illegible] این امر [illegible] کفایت [illegible] خود را [illegible]

اکنون نمیخواهد مردم [illegible] این [illegible] فرمانفرما که [illegible] مردم

[illegible] اظهار میکرد [illegible] سلسله [illegible] سلسله [illegible]

[illegible] شاه [illegible] خانواده [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] خلاصه در باب [illegible] کردند

او در عوض [illegible] رسانیده [illegible] بعد [illegible] اعلان نمود که [illegible]

در این [illegible] مردمان [illegible] خلاصه [illegible] گفت و بر دوش [illegible]

نفوذ [illegible] داشت [illegible] دارد در رقیب [illegible] بیشتر از او قابلیت [illegible] دارد

ریاست [illegible] این [illegible] گفت [illegible] در باب این شخص [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] در باب عدم قابلیت این شخص [illegible] مانند مردمان [illegible]

داشت در صورتیکه [illegible] این [illegible]

[illegible] گفت [illegible] این شخص [illegible] مانند [illegible]

[illegible] گفت و بر دوش [illegible] قرار داده بود

اگرچه این لقب [illegible] گفت و بر دوش [illegible] مردم [illegible]

[illegible] گفت و بر دوش [illegible] این [illegible] بود [illegible] داشت [illegible]

[illegible] این رتبه [illegible] محروم گشتم [illegible]

[illegible] نفوذ [illegible] در ابتدا [illegible]

اعتقاد خوبی داشت و با زهد و تقوی تمام باو بهم رسانید

[illegible] دیگون خانم [illegible] آن پرنسس بود که بسیار متمول و شیک [illegible] و وضع با عظمت و استعداد داشت عقل زیاد داشت و [illegible]

[illegible] که مبادا اخلاق [illegible] او را [illegible] و اسباب [illegible] مادام [illegible] و پرورش [illegible]

نمی توانم تفصیل اینها را دیگر بیش از این [illegible] در باب [illegible] چیز گفتنی نیست و در واقع آنها شایسته [illegible] در باب آنها

[illegible]

عروس [illegible] و پرورش [illegible] اسباب [illegible] مانند [illegible] اخلاق [illegible] در امر [illegible]

اسباب [illegible] کنت و پرورش [illegible] دایم [illegible] در [illegible]

میکرد [illegible] خود [illegible] قرار داده [illegible] از این محبت [illegible]

[illegible] داشت در این باب [illegible] نکفتنی میرزد

و [illegible] این [illegible] گفت [illegible]

[illegible] بود و دایم [illegible] داشت [illegible] کمال [illegible] داشت [illegible]

[illegible] بود [illegible] بیشتر [illegible] بود [illegible] از این جهت

[illegible] مجبور بود دایم [illegible] این [illegible] کمال [illegible]

[illegible] این [illegible] خود [illegible] تازه [illegible] میداد [illegible]

[illegible] که از [illegible] آن زن نیز [illegible] این مطلب [illegible] از این [illegible]

اتفاق [illegible] خلاصه [illegible] در طفولیت [illegible] گفت [illegible] از [illegible]

نصیحت کردن و مراقبت [illegible] کردن [illegible] آن طفل [illegible]

[illegible] بود [illegible] وقت [illegible] خواهم گفت

[illegible] از این عقده [illegible] زنند [illegible] برادر [illegible]

[illegible] از [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] داشت [illegible] مانند [illegible] مانند گفت و پرورش [illegible]

بود [illegible] احتیاط [illegible] در باب [illegible] کردم

[illegible] خواهم [illegible] خواهم گفت

اکنون [illegible] من [illegible] این [illegible] آن قصه [illegible]

[illegible] باجتناب [illegible]

[illegible] میکردم [illegible] میکردم

فصل بیست و چهارم

دست غیر من من بعضی خبطها کرده‌ام و بخت و اقبال چشم مرا بطوری کور کرده بود که ملتفت خبط خود نکردم الکنون استعداد زمان
اسباب تفکر و تمیز من گردیده است و آن وقایع را بچشم دقت و بیغرضی در مد نظر میگیرم و می‌بینم که من مقصر بوده‌ام
و دایم درباب آن اعمال خود پشیمان میشوم اگرچه برای حاصل کردن فایده جمله برائت نتوانم بگویم که چون واسطه
بلند و رتبه عالی خود طرف احترام و اعتزاز عموم واقع شده بودم هر کاری که میکردم خوب یا بد آنها تعریف و تمجید مینمودند
و مایل بودند که از آن منتفع شوند معهذا من میتوانم اینقدر را در حق خود بگویم که هیچ وقتی از اوقات اعتقادی نمیداشتم و خود را
سرمشق کمال در نظر نداشتم و دائما فکر این مقاصد را با هر کسی که ... خصوصیت ... تملق مردم اگرچه مطبوع من بود ولیکن
آن هیچوقت مرا مست نکرد ... دشمنی ... در باب من اداری ... آن ایام ... زن
مردی بوده‌ام که کینه کسی را در دل نگاه داشته‌ام هر ... در دل خود نگاه داشته و انتقام نکشیدم و دوستی ...
کمال ... در باب ... مقام دفاع در آمده و اگر ... خصمان خود
مورد غضب خود ساخته‌ام من ... نمیتوانم بگویم ... میان ... از هم مردم ...
هم کسی ... معترف ... اعتراف ...
در میان ... و ... نمی‌خواهم که ... صداقت و ... پشیمانی

اگر وقایع ... درباره ... امر ... خواهم کرد ... خود ... خواهم داشت ... در هوا ...
در استقامت ... در صورتیکه ... عفوان جوانی ... حسن صورت و کثرت ... صفات ... خود ...
... جوان ... بودم ... شاه ... صفات ... در امر
... و ... طرف ... و ... مراحم و ملاطفت
خاص او واقع شده ... سلطنت ... خود ...
را اتفاق ... و لیعهد نیز عدم التفات ... خود را ...
ولیکن ... در عقیده ... در حالت ... خیال من ...
در ... میگفتند ... ولیعهد ... طول ...
می‌دیدم ... و انواع ... حق من ... شاهزاده خانم ...
مرا ... کمال ... از این امر ... مقام ... مردم ...
... نفوذ ... حق ... من ... غضب ... خود ...
... وزارت ... غضب ... خواهر ... من ... جوانی ...

آن نام دارم اندیشه داشتم و گاه گاهی از رضا مشکلات ممنوع بودم و در بعد از حرکت حلقه دیبا چه خانه بیاید تا را تربیت در هواد

مسعود گردد این ضلالت عجیب و غریب مرا وادار به اعمال خارق العاده خصوصاً در ... تند و غضبناک شده بودم و مردم

با من لجوج کنند حرف عداوت شدید با او دارم و حال آنکه آنطور هم نبود بلکه برای دفاع خود دفعه‌ای مرات مجبور به این حرکت بودم

من قبل از این برای شاه نوشتم زوجه ولیعهد مرا که ملاطفت نپذیرفت در طول این چند ماه کار ضایع شده بود که در دربار اول

کسی دیگر نوازی را بعد از جهت زیاد شهرام در مسئله عمارت قصر در بالای شاه خرج داده و او سواره ... پدر دانسته بود هنوز

از من در دل کینه داشت بعد پرسش دیگر سال بزرگ عالی آمد این خانم هم با من خوب شد و بعد از ولیعهد گفته که نمی‌کند بالب

شما را مسخره کرده دیگر شما هم شما را ... حال آنکه این تهمت بکلی بی اساس بود تا آن وقت حرفی نزده بودم

و لازم بود بعدها حرفی زده‌ام در این باب اثبات ~~...~~ آن تهمت کرده فی الواقع هم ترتیب دشنام و فحش

بود امر برای من بگیرند این است در این باب و جواب او اظهار نکنید اگر بعدها هم از قسم تعارفات ... نباید از خود

این یک حرف را به ایشان پذیرفته خواهد شد.

هرگاه دعوای گوینده نیز در این امر همراهی کرد حقیقتاً در من تنکات شد از اینکه او سواره مواظب ... خود قرار داده بودم و باره

اسباب اشکال خوانده شد ولیعهد نسبت به من بد داشت و شایسته نیست ... بعدها از دفعه خود بپرهیزد

وجود این اسباب نقض شرافت شاهزاده خانم خواهد بود و هم از این قسم از این حرکت ... انتقام باو زد ولیعهد هنوز مطیع ...

قریب یک تیم خوب بود و در ابتدا برای خود هم غرض کرده بود و بعدها با من رفتار بدی نمود بعد عرض کرده تسلیم دیگر ... اشارات

با عدم لطف نسبت به من می‌کند من و تغییر رفتار شاهزاده خانم را ملتفت شده ... ولیعهد را از اسباب ... گردد ... من

کرده و کم‌کم من با چند نفر از زن‌های سلطنتی بر ضد او حملی کردم و دفعه‌ای ... در یک ... غیر ... در نفس ... هم

رفتار ... روز حرکت خود سلطان شاهم

از قم ولیعهد با مادر آنها کلرون شده بازیگر تیاتر بود و حیران با ... فوق العاده ... حمایت می‌کرد و او طرف توجه

و الطاف خود قرار داده بود اگرچه این بازیگر از تیاتر ... بیرون آمده بود ... مغشوش ... می‌آورده

او در تیاتر ... بازی کرده و مانع از ما در ... این بازیگر ... مهارت داشت

و تمام حرکات و ادوات ... صنعت خود بود ... از این جهت طرف ازدواج ... مردم

کرده بود ... کلرون ... شاهزاده خانم ... از شاه اجازه ... در تیاتر

هم ... بازی کند ... آنجا بازی کند عدم

قابلیت خود ... ساخت ... .

برای اینکه ... قابلیت این دختر ... اجازه ... در تیاتر ...

بازی کند برای اینکه ... دادم

و حسن را نجات و همراهی او را ادا کردم [illegible] الحق شایسته [illegible] توجه واقع شد و تقدیر [illegible] کرده رقیب دیگر [illegible]

من نهایت خوشوقت گردیدم و خاصه من زوجه ولیعهد [illegible] اثرات حسنه داد [illegible] تغییر [illegible] از آن وقت

[illegible] که نسبت به خود دل او کاشته شد .

از طرف دیگر ولیعهد هم [illegible] زوجه خود همراهی کرد گفت که اگر [illegible] متزلزل و حتی برای [illegible]

زوجه من با گشتن [illegible] سلامت شده است آن دختر [illegible] در حضور [illegible] در جواب این حرف گفتم

که اگر شاه [illegible] دفعه اول [illegible] خواهم [illegible] این [illegible] بیشتر

زیاد کاری شده حتی شاهزاده خانم گریه کنان در این باب از شاه [illegible] منقلب شد و گفت [illegible] محزون هستم

زیرا که این قسم حرفها [illegible] اقتراح [illegible] ازانها

خواهم بود [illegible]

هم روز اول [illegible] شاه [illegible] اگر [illegible]

با نخواهیم آمد شاهزاده خانم نیز [illegible] اطاعت [illegible] دیگر [illegible] در خانه خود دعوت [illegible] از این به بعد

[illegible] کردم [illegible] شاه [illegible] داشت

در موقع اول زوجه ولیعهد در این باب [illegible] صحبت [illegible] را از او سئوال کنم .

مادر [illegible] جواب داده [illegible] (دختر شاه) [illegible] اظهار کرد که میخواهم با گشتن [illegible]

و من از این جهت حضور ~~[illegible]~~ آن خانمها [illegible] حضور [illegible] خانم [illegible] ترجیح دادم [illegible]

[illegible] دعوت [illegible] نوشته ام [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] خانواده خود [illegible] این مطلب [illegible] این حیله را [illegible] داده

بعد تا شاه [illegible] از طرف عروس [illegible] شده [illegible] جواب [illegible] کلام [illegible] داده

هیچ کاری برای من نکرد .

من چون [illegible] شاه [illegible]

مجبور [illegible]

[illegible]

این حالت که [illegible] داشتم [illegible]

[illegible] این به [illegible]

[illegible] صحبت از زوجه ولیعهد [illegible]

من [illegible]

تعریف که در ماضی میگویم که اگر صحت این صورت از خانزاده سلطنت اطریش بخواهیم باید اعتنا بکرده در تعیین خیام فرمود

میرفتیم هر که داخل دهکده در اسکوی دولت در شکیلو و پرسش و در تبریز جمع دیگران که اسم آنها را در این مزار هم حضور داشته آنها وقت را

شنیده و هیچ جواب ندارند سه چهار نفر از مردمان این مطلب را بعضی از آشنایان هم نقل کرده اند که آنها هم نفی حتمی ننموده اند با حال عجیب

روز جهان فرو برده و لیعهد خبر داد هیچ بر این تقصیر و تربیت که شاهزاده خانم را زشت و داشته ام زود و لیعهد شود آنچه ایراد

بگیرد و ملکوت چنانکه گفتم در دو جهت بود در دل نگاه هم نشسته اگر تا آن وقت باقی و دشمن نهفته بود از آن بعد مبدل گشته بود که آنرا بعد

— بعد از این مرتبه بود که زوجه و لیعهد قبول نکرد در زبان تو نفتولو حضور هم زیاد و در روزی ها در این گفت دو ساعت در زبان

حکم کرده بود شاه محمد شه ... گفت ... که خود شاهزاده خانم رسیده او بود عزت با در شاهزاده خانم برسید آیا کسی از اهالی در آنجا خواهد بود

گفت یک خانم شاهزاده خانم جواب داد در غیرت او در حال خوابید هستم هم الان با او هم مجلس شوم .

گفت دو شاهزاده این مطلب ~~را~~ ساده ... که از این جهت هم را ادا بود و ولی زوجه ولیعهد از جهت خود در زده بود تعادل

که مطلب سو شایع بحث در احوال شوازل که در ~~...~~ حالت ترقی بعد این مطلب خوانا ها بدین بود باز هم

و ولی طول کشید هر جا بحث خیال دولت را فراهم آوردم آن وقت در تمام ... خوشحال شده غزل این در این باب بر او جهت

آن شاهزاده خانم را فراهم آورده بود ~~...~~ موجب اندوه و ملال او گردید در این وقت این حرف بیش شاهزاده خانم ذکر گفت

ولی شاه را عین در رأی خود بطور ثابت نگه بود که جمیع اهتمامات او فایده نبخشید شاهزاده خانم از جهت امور حول گفتن

با امور ربط خیر شده بود و عادت هر روز او شو با تعلق نمود میدانست که اگر شوازل با دست سلوکی او در وزارت باشد باز او وقت

شهر ادارد ولی معزول خواهد بود و بانه نها از وقت معزول شده بود هر باره برقرار خواهم بود زوجه و لیعهد از جهت عزل خیلی خشنود شد

بسیار که خانواده اطریش بود نهایت محزون و مغموم گشتند از او هنوز ~~...~~ دولت اهالی بیشتر کلیه داشت با دولت فرانسه

— هواخواهان شوازل چون عزل خود پیش بینی نمیشد اقدام اتمام نداشتند همه کس در دورنمه داشته باشند و بارون و بر تیل ژانگ

بیرون آمد بعد مقیم بیت بود این بود سفارت اطریش منصوب گشته این شخص را جبرا با او بود نهایت با او مشرک خواهد که

صدای این و ... اما چنگ این شخص دست نیز مردم که آنگاه از حقیقت مطلب مردمان نادان این شخص خنده لینحق تا خرج کرده و شهرت دارد

و حال آنکه در جمیع امور بهتان هو خود در نظر آنها که هیاد توقیف شد و هم در روزنامه هاد محول نکند سیم استقلاله خود نمود که بهانه نداشت با شخص

بود بهیچ و ابراز اعتاد و سوءاتی و خود خواهی داد و نسبت به طینت و با عادت و در کینه هر چه تعلق بشخص او داشت در نظر او خوار بود و جهت

محکمه معروف کرده بنده هیچ شخص و در بعضی جا که اسم ریف ملکه را ضایع ساخت از روی آنکه از زمان ریال شده از هر در حال او سفارت

دین یقینی شده بود بهتان کشیده و تعقیب آنرا تیر روز است در وقت عزل شوازل بارون و بر تیل از جانب هر که در زوال

تازه بسفارت وین تعیین شده بود و تا هنوز در پاریس ~~...~~ اقامت داشت و روانه نشده بود برای خانل با هم هم رفته بود

در ملکداری او تعمیمی ما تربیت خود رو و از طرف دیگر [مفتضح عقب] نموده ما عموم رشتهای خود سبب اصلاحات [illegible] نویسیم

زرا صدور اسباب اعزام شوزل و همراهان او که دیده از دربار ما [illegible] رشته و زدهای [illegible] متحیر بودیم

در زمان چنین شخص عالی رتبه پیدا کنیم در روابط شان مقام خود تبرا [illegible] جانشینی با روحانی بر ترتیب واقع شود که در کمال اقدام

به تحصیل علم نمود در این اثنا در دربار ما همیشه مواظب و مترقب جلب منفعت بار خانواده خود بر [illegible] دودمان سو

با تعلیق نمود سفارت [illegible] نویسیم این کتاب بسیار [illegible] لیکن بسیار غفران حاصل شد

برای [illegible] آن شخص بود [illegible] و با تربیت و دارای علوم ادب که در هیچ دوره نتوانست حفظ شان مراتب اسم خود نماید شخص بود

خود پسند و حیف و عیاش و طالب شهوات از هر درهم و دینار [illegible] هیچ دست تنگ بود و برای [illegible] او به وسیله [illegible] میشد

و بهره دست از مردم میگرفت و هیچ پس نمیداد و با جهت [illegible] مکنت بسیار دائم مقروض بود چون شخص با علم و اطلاع

دکان خود میدانست زیرا متملقین او هم تا تمام [illegible] او را بهیچ و فنا با شتاب میراندند چند صورت خوشی داشت و سر خود را

بلند میگرفت با همقطاران خود مناعت و تکبر بخرج میداد و با زیردستان خود تواضع و التفات میکرد و عزور التفاتی که او به علوان [illegible] بود

و منیره هیچ اثر و قابلیت [illegible] نداشت و در اتفاق جبران آنچه حرص و جلال رو میکرد.

با وصف این همه قابلیت منزوای او [illegible] با کمال اصرار و ابرام میخواستند او سوتره و منهم به نام [illegible] او را

تحقیق کرده که در آن [illegible] بعد او به ریش [illegible] ما دام و در زمان [illegible] که در [illegible]

در دست داده [illegible] غم در دست داد و دیدم [illegible] دست [illegible] دودمان دیگر [illegible] از وقت عرض کند

در رشت در راه آن شخص دارد که در واقع دست راست او است بلکه باید گفت که کلاه او است زیرا [illegible] خواه

کله [illegible] اسم این شخص آیه زرنل بود [illegible] از فرقه [illegible] و باین جهت شخص موذی

و مزور و متعصب و با هوش و شیطان بود در صمیم قلب با [illegible] خانواده زرنل عداوت داشت زیرا [illegible] اسباب [illegible] او

کرده بود این شخص [illegible] و جلال [illegible] خود [illegible] در پس پرده ترتیب [illegible] خود مستور میداشت و در هیچ وقت با زوجه و [illegible]

داشت و جهت این عداوت فقط [illegible] این است [illegible] اظهار [illegible] مینمود که [illegible] زرنل میکرد [illegible]

[illegible] حقیقی ما آیه زرنل خواهد بود [illegible] در [illegible] سفارت را تحصیل خواهد کرد و ما

[illegible] این شخص اداره امور [illegible] خود خواهد سپرد و ما امروز [illegible] و لهو و لعب را [illegible] خود خواهد داشت

و ما [illegible] اسباب [illegible] خواهد گرفت.

در [illegible] که [illegible] در [illegible] در ترتیب شخص [illegible] پیدا کند در [illegible] و [illegible]

[illegible] مقاومت [illegible] همه [illegible] این [illegible] ما دام [illegible] با علاقمندی [illegible]

دیا برنس گفته هنوز خیلی صورت نشده .

پرنس اوژنی این مأموریت را به اسباب ترتیب مبلغ قرض حقوق قرارداد و اجازه گرفته و روز و اسب جنوب شهر را البته [illegible] خواهد کرد و نزد ما

آمده اظهار کرد هر تا دوم آخر منزل ما جهت عاشق خواهم کرد که شاه و این شخص خوب برسی شناخت حق انگلیس جناب سفیر مقدم داده در حضور

ما و این را اسباب مشکل قرار داده هر کس شعبده بازی است نه دیپلومات و در این معاملات خواهر گفت درشت الله هم مأمور این

خواهم ساخت عقیده من این است و با من خود حرکت [illegible] دو که دیگر که حالا به صورت با هم زور بیک بوده از ترس ورود

[illegible] شده من شاه گفتم اگر با این سفیر روس که صاحب چنان هستید اینقدر [illegible] که در این باب بعضی توضیحات

به او دادم و در ماه بیان وارد این کلمات شاه بسیار خشنود گشت و گفت شاه بیشتر مایل بود برای [illegible]

تا [illegible] کند تا اینکه با این شاهزاده خانم متکبر مقاومت نمایم هم او بسیار محترم بوده است [illegible]

خبر خیر من با این مسئله [illegible] میکنم نه اعتنا نمود به [illegible] که دیگر قرار دادم و مسئولیت [illegible] کردن او است .

دیر زمانی [illegible] القصه چون [illegible] شاه [illegible] را بخوبی شناخت

آن وقت صحبت از [illegible] بمیان آمد دیگر [illegible] با پرنس خواهر رفت و [illegible] شاه گفت خیلی خوب

[illegible] اینقدر باشد در این حال مرخصیت از این طرف مرتبه بشد کار انجام خواهد گشت .

بارون دیرتیر چون از این سفارت محروم گشت عداوت به اندازه با پرنس اوژنی بهم رسانید [illegible]

نائب [illegible] مقرر کرده منصب شغل [illegible] نامزد بود با دلخوشی سفارت نائب را باو وا داده با وصف این ترتیب

کمال عداوت را هم [illegible] که دیگران هم [illegible] بعد از آن وقت [illegible] هم تقاضا داده

تنفر [illegible] عدم پیشرفت خیالات او بود [illegible] در مسئله [illegible] نه مرحله دوم و وقتی [illegible] مسئله [illegible]

تعقیب آنرا بخوبی فراهم کرد .

وقتی شاهزاده خانم زوجه ولیعهد از این تغییر سفارت را شنیده نهایت متغیر شد زیرا که کمال میل را داشت که بارون دیرتیر

در نزد ما [illegible] تغییر شده اول به واسطه اینکه [illegible] داشت و ثانیاً بجهت اینکه خود شاهزاده خانم با پرنس اوژن را

دوست نداشت پرنس اوژن بمجرد اینکه به سفارت تعیین شد با زبان [illegible] دوری

[illegible] باید بخرج بدهد [illegible] حق [illegible] میکرد به واسطه [illegible] احترام مردم [illegible]

پرنس اوژن [illegible] زوجه ولیعهد به بارون دیرتیر [illegible] رنجیده خاطر شده کاری کرد بیشتر اسباب تغییر

اگر شاهزاده خانم [illegible] آن این بود [illegible] شاهزاده خانم [illegible] تحقیر پرنس نهایت

مضحک بود زیرا که طرف مقابل [illegible] خانم [illegible]

اینقدر قادر باشد این امر زود ولیعهد را بقدری متغیر ساخت که ملاحظه نبود که ناخن بر دو چشم ملیکه گذاشته و باز نقض عادت می

این تهور به دین پیوسته دستگاه امپراطریس از دو ولی خود مایل‌تر فروشدت نخواهد بود

امپراطریس ماری تریز از آنوقت با کمال میل بسیار زوری بخرج میداد با این جهت کمال تنفر داشت از اینکه پرنس روهان سفارت

نزد او بقیه نزدیک پرنس او را مزاحم بود و با وجود آن باز در مجمع و لعب میل داشت و در دین او به اسباب تفریح

مقدسین میکردید در دو دربار هیچ جنبه [illegible] دخالت ماهیها از [illegible] معقول نبود با چنین وضع با قید و عیش و شغف که

گمان میکرد شخص عالی رتبه از علمای مذهبی باید [illegible] کار خالی است شرط اینکه نفس تزاید عالی داشته باشد و با [بتوان] محکم بطور بهانه

رفتار کند من از روز [illegible] در دربار در مطالب بسیار واضح دیگر [illegible] میکردید و لاکار را [illegible] بود و با او در خیال اصلاح آن

نبودیم زیرا و هیچ کدام گمان نمیکردیم حاجت اصلاح باشیم.

جهات او [illegible] اسباب [illegible] ولیعهد [illegible] گذشت [illegible] عادت داشت

فقط با [illegible] دست [illegible] میکرد از آنجمله واقعه بود و [illegible] مشهور ساخته تقصیر آن از [illegible] است

ما در بلوغ نبودیم در بار شاه [illegible] حاضر شده بودیم و در یکی از آنها ولیعهد گفته [illegible] شده در [illegible] سفارت [illegible] نشسته

بودیم و در واقع [illegible] ولیعهد [illegible] متوجه [illegible] گفته [illegible] وقت

خیال او بود [illegible] و با [illegible] بطور [illegible] خود [illegible] تفکیک [illegible] و قرابت [illegible] ادعا [illegible]

میل داشت در ملاء عام نسبت بمن با ادب [illegible] با تغییر سمت من از جهت [illegible] قارف [illegible]

دختر [illegible] بطور تعمیر در [illegible] خود [illegible] شاه [illegible] خود میکرد [illegible] در [illegible] گرد [illegible]

شد و در تمام [illegible] شام [illegible] در تمام اظهار [illegible] نسبت بمن [illegible] سعادت [illegible] رفتار ولیعهد [illegible]

شد و با [illegible] تنها شام خوردم و در خلوت [illegible] دشمنان من شایع ساخته [illegible] تمام آن [illegible] مسرور [illegible]

فصل بیست و نهم

در حضور [illegible] سه روز [illegible] شاه [illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible] بطور [illegible]

ساخته بودیم شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible] الفت [illegible] میکردند [illegible] حضور [illegible]

بودن من [illegible] آن [illegible] بودم [illegible] نفهمیدم [illegible] تفصیل واقع از [illegible] است

در دربار [illegible] معلوم بود [illegible] ولیعهد [illegible] عادت داشته [illegible] از اینکه [illegible]

در نتایج آن عادت [illegible] هم بطور [illegible] صحبت [illegible] در [illegible] آنها [illegible]

میکشیدیم [illegible] با اخلاق و دل من مطابقت داشت [illegible] تمام روز [illegible] ولیعهد

خوشگل [illegible] برای [illegible] بود [illegible] میکردیم

در همین اثنا مارکی دمنتس کیو امیراخور کنت دو برونی برادر کوچک ولیعهد در ما حله چند روزی سه چهار دفعه به دیدن من آمده
من از این تکرار ملاقات او متعجب شده با خود اندیشیدم که حقوق دوستی باشد در این باب صحبت نمودم جوابهای مشارالیها با خوشرویی گفته داشت
و داشت گفت شیخ خوب آیا شما گمان می‌کنید که این ملاقات بی‌سبب است تا اکنون شما مخفی هایی می‌آید در باب شما چه قدر عقیده
من این است که شخص عالم ما رتبه و مقدار او را دوست دارد نه شما متفرس شده گفتم غرض شما چیست گفت خواهر جان شما عجب یاد دارم استیر
به بینید به هر کس خدمت می‌کند از جانب دو می‌آید دفعه آخر به دیدن شما باید در باب مصاحبت با او صحبت بدارید
— حالا بکشید دمنتس کیو با نه خرابه ای من با کمال شعف او سوء بر قرم گفتی بسیار مهلک است و نهایت خوشی ما دارد
اگرچه در مطالب عمیق ندارد ولی خود و گفتگو قابل بیداری از مجلس او نهایت مطبوع و اسباب مشغولیت خاطر است من الیفای
شوق را بیرون نمودم در باب کنت دمنتس دو برونی از او احوال پرسیدم در زلف دو برو دختر شیخ بجیه که من گفت خانم منزل این
مرد است شیخ خوش وقت هستم تا در باب نواب دولت ها کان اظهارات را بنمایید و او در حق شما میل دارد در عمارت سلطنتی
بفرمایید ما داده است و با شما چند ایام در پای او دخل بندارید ولی یقین داشته باشید که در این خانه شما را چشم داشت می‌بینند گفتم
برای من اسباب کمال تفاخر است اگر بتوانم احترامات در این باب بجا کنم علیه جبران تمام صحبتهای و مرا از تعارف می‌کوید مسید
دمنتس کیو گفت در بعضرت شما شیخ خواهر ایشان در اول کنت دمنتس دو برونی آید و شما را در اول خود قبول کنند

گفتم تعجب می‌نماید اتفاق می‌شود در این نسبت با من از این جهت خاطر من آرام گرفت گفت همین که من خجیر شناخته شما بسیار معتبر
او بود مینه‌ان شد یقین داشته باشید که با کفایت تر من کسی این دولت خواهد بود اگر اتفاقات و دوستان شما او بدین امر اینها بنمایند
او متعلق باشی به هم خواهر رسانید گفتم در منزل ملکه حاضر هستیم تحصیل دوستان او مشکلات و البته کار را زیر بار حمل کند گفت خانم این
مطلب سهل می‌باشد و به همین جهت میرزا ابو الفتح دوستان محرم هم رسانید و علاوه بر این دو مهمات از مطالب شمرده اینها نسبت با ما
مع ذلک منتظر خانم شما هر راسی نکرده بیدار باد و بیان الفت انگیز هیم بر شما مفید شده و او برای او گفتم تقصیر منست نه دیگری
هم کس با من مدارا نمی‌نماید و مرا با نه حیران و حشت تعاقب می‌کنند منتظر به بینید در این خانه ولیعهد با من چگونه رفتار کنند
گفت یقین داشته باشید در خانه شاهزاده ولیعهد من شما را چشم دیگر می‌بینند گفتم در بعضی اوقات از جانب من اظهار احترام
کامل و تبلیغ تمام به خدمت ایشان عرض کنید در همین اثنا مهمانها به مجلس وارد شدند و صحبت مهمان ما ختم شد
از آن وقت به بعد کنت دو برونی و زن او در هر مورد نسبت به من اظهار کمال ملاطفت کردند حتی چند دفعه مرا به خانه خود دعوت کردند
ولیعهد و زن او از این جهت از کنت دو برونی در وقت او تشکر کردند زیاده بر دو سیم دفعه گفتگو کنت دو برونی
با من بنا بر دوست سلوک کرده و میسو دمنتس کیو بعد از این به دیدن من آمد من از انقطاع این رشته الفت نهایت ملول
و متغیر شدم ولی مردی خود را بیاد آوردم زیرا که خانم ایشان سابق اظهار مهربانی ها کرده بود ولی به بعد اوقات میسو دمنتس کیو را ندیدم

و جهت این رفتار گفت در بودن شما از او پرسیدم گفت خانم ما منتظر هستیم شما را اسباب بکشید قرار دهیم ولی دیدیم که زن

با این وجاهت سال‌ها اینجا شغلی صحیح است .

درین زمان کارهای معیر از شاهزاده‌ها و خانواده سلطنتی چنان اتفاق افتاده است همه را من به شما گفته‌ام با چنین حرمت چون بنجا بجا گذاشته

در روز اقتباع بالاخره ... در آنجا حضور هم بر سر شاه نسبت به آنها نهایت عفاف کنید اگر هم علاقه آنها را اخراج نکرد

دولت ادب از آنها خواهش شده بود با من نزدیک نشوند این بجا نیست شاه چنان اعتنا نمیشد ولی چون دیده شد

حقوق آنها را بواز اضافه مرحمت نماید ولی ... مقطوع کرده بعد هم هیچ اشاره از طرف دیگر برگشت در ما ... حسید ...

و گفت بحران معیرها عمه‌هایی بد که از خزانه دولتی مخصوص بطور حالت ما در عرض های یکسال قریب ... شیشه

لیور بهای سکه ... همچنان بالام و مروارید عوض ... مقابل ... هشتاد صد هزار لیره از جیب ما دائم المعمر داده ...

من بسیار خوش داشتم اجرای آن ... ارزون بدل و گفت میکردم

ولی شاهزاده‌های خانواده سلطنتی درین ایام ما بی بوده و شخص من نزدیک شده ... دیدم و پرسش گفتن ... تهیه خیر ممکن نیست

من آنکه این خانم پیرزن تک طوری بوده هم کسی از آن جهت صفات حسنه داشت محترم و معزز میداشت و من نیز با نه ... بجای

مادر آنها را محترم و معزز میداشتم و هیچ ... ملاقات ... در لطف ... بعد نهایت ممنون شده ... ارادت ...

حرف بکنم و با کمال ... مطلبی را در جهت فارق ... با اظهار کنند گفت دو حرفی بایدت حتمیه بزنم شما را

دارد ... نیست که خیال است مردم ... نمیدانم جمیع حقایق را بگویم و ... ما را اینکه ... اقدامات من مفید بوده

لازم است که شما ... من همراهی ... بعض ... کشنده ... شما با برادرانه ... هم ... شما از اینها

اجتناب کنید وضع شما در دربار ... هر کار ... بر ما آمده ... شما نسبت ... جمیع ... درین

اواخر ... رسیده است از شما میدانند ... در هم ... شما نفوذ ... بر ملت ... شده است

دربار هم بیچاره ... حقیقت ... بلکه ... خواهد شد ... عموم ... خواهید شد پس

بهتر است که شما اهتمام ... بجای حقوق ... این ... شاهزاده‌ها است اگر ... شما

آنها را حمایت کنید ... اگر ... شما ... خواهند کرد ... گفتم خانم

من چه کار کنم در صورتیکه شاهزادگان عظام میخواهند از مقاصد شاه ممانعت کنند ... من اینقدر نفوذ دارم

که میتوانم ... آن ... موقعیت ... باز ... چنین ... این ... است ...

لیکن باز هم در کار است جهت این ... و گفتن نمیدانم ... در دربار ... اعتنا ... ام

تا ... دارم ولی ... اسباب ... است این است که ... دشمن شاهزادگان عظام محسوب شده‌ام ... نمیخواهم

بقدر امکان ساکت خواهد [illegible] با آنها مشغول بدرفتاری [illegible] رئیس دکتر گفت من میخواهم قول شما را بشنوم قرار دادم گفتم خیلی خوب!

از قول خود نکول نخواهم کرد گفت شما زن دانشمندی خواهید بود اگر بتوانید شاه را مجبور نمایید که مرحمت نموده شاهزاده‌ها را با آنها

داده شود گفتم خانم این مرحمت فقط [illegible] است اما بهتر این است در اینجا آنچه کار با شاه باید کرد گفت این هم [illegible]

نیست زیرا شاه میخواهد از پارلمنت جدید خود دست بکشد [illegible] هم پارلمنت جدید را نمیخواهند تفریق کنند [illegible]

گفتم خیلی میخواهند اینقدر صحبت کنند تا اینکه صرف خودشان را [illegible] ببینند و فایده کار را [illegible] کنند رئیس دکتر

زنان با شعور [illegible] این وقت من تبسم کرده درباره مطلب اظهار کرد که بنده مراجعه نمودم [illegible] رضایت خاطر آنها

جمع [illegible] اهتمامات خودشان نگاه داریم و آن شاهزاده خانم مطلب با کمال خوشوقتی و خرسندی از جا برخاست .

چه از چند دقیقه [illegible] بیرون آمد من تفصیل واقعه [illegible] گفتم تا اینکه گفتم شاهزاده‌ها [illegible] شما ایشان

در مرحمت خود [illegible] ولی اما برای شما کاری نخواهند کرد تا شاه [illegible] نمیتوانند حمایت کنند [illegible] از زمان گذشته

در حمایت یک شاهزاده [illegible] از غضب شاه متنفر [illegible] اگر [illegible] خانواده از تفرقه

اینست اقناع داشتند و از اینجا [illegible] تمام حالت مغشوش و منقلب میگردید ولی اکنون آنها اظهار رضایت و تشکر

[illegible] اعتنا کرده آنها قهر کرده [illegible] که آنها [illegible] تا مردمان متعارف شده در دربار

در جمله [illegible] شده و در نظر ملت [illegible] در دربار [illegible] طرف به میل داخل شده آنها هم

حمایت نمیتوانند از شاه بنمایند در صورتیکه خودشان محتاج بحمایت [illegible] که [illegible] داخل شده

بیان واقع آنها نیز گفته شد [illegible] مقرر داشتم [illegible] رئیس دکتر رفته از او باز دیدن

و یاد [illegible] ممکن نیست [illegible] از اینجا [illegible] نزد شاه کنم .

گذشته از این [illegible] آن شب چون شاه [illegible] خود را اظهار کرد گفت من [illegible] که آنها [illegible] باشند

میخواهند از امتثال امر من [illegible] امتناع نمایند و از طرف دیگر [illegible] بگیرند [illegible]

با آنها نخواهم داد تا اینکه [illegible] اظهار عبودیت نکنند آنها تکالیف خود را بجا آورند من هم با آنها مرحمت خواهم کرد و حرف من

داشته به رئیس دکتر گفتم .

این خبر برای رئیس چندان مطبوع نبود معهذا در روز بعد [illegible] و گفتم برای [illegible] شاهزاده‌ها آنچه اهتمام کردم برای خودم

تغییر نداد دیگر تا شاهزاده‌ها اطاعت تام نمایند با آنها هیچ کار ندارم [illegible] اما درباره [illegible] آنها چون

گفتم [illegible] عدالت شاه [illegible] طرف با عدالت [illegible] این بود

محتاج بحمایت [illegible] رئیس دکتر [illegible] در وقت رفتن فقط رسم معموله ادب را بجا آورده [illegible] معلوم بود

و از فن رامش نیست . دفتر شاهزاده انچه حاکیه محو شو فهمیده از کمال تغیر بود هم رسانده آن وقت راه کشیدن انتقام از من

تصنیف هجو بد بطور تصنیف در آن فن انتشار داده البته تا هم آن تصنیف بد نوشته اید مضحک و حیا بلکه شرافت من مانع است

از اینکه آنرا در اینجا بنگارم تو تنها با تو هم در آن حیران این دلتنگی و ملامت فی ما بینهما زیاد که رحم نمود و زن را در خانه محبوس کرده

راه بر شاهزاده باید ملاحظه او برسانند در خانه محبوس گشته صورت آنرا نیز هم بنوازم میرسانند و با حفظ حقوق هر دو الله

من هیچ وقت در زندگی فراموش نخواهم .

در دو اتاق از صنایع مستظرفه نیز بهره داشتم خواستم مهد امیری داری تا بداشتم هم جمع کرده از نقاشان از هر فن هر قسم از نقاشی‌ها و نقاشی

و معمار و موسیقی‌دان او در من جمع میشده که مخصوص نقاشها اهتمام میکردند صورت مرا بکشند هر یک از آنها را گاه‌گاه در منزل

خود در [illegible] جا کرده خانه مانند مردمان عوام با آنها رفتار میکردم هر یک صورت مرا بطور با تشخیص میکشید با دوستی مدارا میدادم

مع امید دوری آن تصویرها را هم در لای برع کرده ام هیچ یک از آنها تصویر درستی نیست با تمثال تصویری که گرد کشیده آن است

این نقاش نقش با بشریت خالی کرده است

اگر نقاشها از فن بهره مند میشدند بر خلاف ادبا و شعرا از من فایده حاصل نکردند در اطاق هیچ یک از ادبا نیز [illegible] ادبا را

در سر میز [illegible] عقیده شاه بود در باب آنها گفته ام شاگردانی نیز جمع با آنها [illegible] ادبا فقط برای زندگی خود بسته

و ما در زندگی هیچ کار نمیکردند با تملق بسیار بهتر میشدند بلکه بسیار بی حیا انها [illegible] بعضی آنها بدتر از آنها بودند تا بل

در پیشگاه از صمیم قلب با همه عطاران [illegible] آگاهی عداوت داشت ما زیاد محبوب است همه اطاعت او بودند اگر

[illegible] نهایت غضبناک میشد [illegible] بر ضد [illegible] زیرا ما زیاد بطور [illegible] حیا [illegible] با آن

نقش مصاحبت [illegible] با کمال ادب و احترام ما زیاد [illegible] ما زیاد از این مطلب بکمال رنجش بود داشت .

اما دو که در دربار بیچاره حق داشت زیرا هر چه [illegible] بود این [illegible] اجرا [illegible] در حق او دوام [illegible]

هر دفعه [illegible] شاه یاد هم میکرد که یکی از [illegible] در مجلس [illegible] انواع [illegible] در [illegible] آورده .

آنچه [illegible] از [illegible] از ادبیات [illegible] تصویر [illegible] در باب آنها [illegible]

[illegible] دچون حکم شاه بود با آنها میداد [illegible] بعد [illegible]

جهت [illegible] در مجلس [illegible] در باب ادبا [illegible]

[illegible] در رابطه انتقام ادبا است .

[illegible] ادبا [illegible]

ادبا با او [illegible] ادبا [illegible] انتقام او

منتشر نمیباشند در صورتیکه میداند شخص نمیتواند با اهل ادب دوست باشد .

و اگر دشمنی و عداوتی دیگران نیز به آنها عارض نشوند هرگاه او با ارباب قلم تماس داشته باشد معلوم است که او بطرف عداوت سوق

داده شده و دیگر هم [illegible] که مردمان احمق و [illegible] شهرت نیافته‌اند و شهرت آنها به پایان نمیرسد .

گفت [illegible] من از ادبیات داشت و [illegible] میدانست در این یک دفعه [illegible] از جمع مخالفین [illegible]

چنانکه ذکر شد [illegible] برای [illegible] حکایت ادبی [illegible] در آنجا [illegible] بودم که وقت [illegible]

سپردم من با آنها چندان [illegible] بعد [illegible] کردم [illegible] داشتند با آنکه تا [illegible] میخوانند

مثل [illegible] عالم [illegible] تمام [illegible] از کتب [illegible] در باب [illegible] ارتباط [illegible] نوشته بود

برای من [illegible] خواهی کرد و [illegible] آوردم [illegible] بخشید و در [illegible] گویم هم در [illegible]

از شنیدن آن [illegible] شد [illegible] از خود شدم گردن [illegible] خنده

من از عدم قابلیت و [illegible] آنها [illegible] شدم و آنها را از خود [illegible] آنها نیز با من دشمنی شدند .

جهات شهرت [illegible] ادب [illegible] بودم از [illegible] شد [illegible] آنها [illegible] احترام و [illegible]

قرار میدادم [illegible] که [illegible] ادبا [illegible] خواهم گذاشت

فصل بیست و ششم

با وجود [illegible] اعتنائی و عدم [illegible] تا [illegible] اهل ادب داشتم [illegible] جمع [illegible] باتوجه [illegible]

در باب [illegible] در [illegible] داشتم [illegible] نوشته‌ام اکنون میپردازم به رقیب [illegible] از [illegible]

عمر بسیار [illegible] چند سال [illegible] نهایت [illegible] بدبختی [illegible] .

در همان زمان [illegible] قصه [illegible] این شخص با وجود [illegible] داشت [illegible] با هم [illegible] در پاریس در [illegible]

[illegible] زندگانی [illegible] باید [illegible] اجازه داده [illegible] مراجعت کند [illegible]

و [illegible] عموم [illegible] کردم [illegible] را [illegible] زیرا [illegible] دشمن [illegible]

آن عصر [illegible] در [illegible] شهای عداوت و خصومت را با آنها داشت [illegible] نمود [illegible] این شخص

با [illegible] در [illegible] باعث [illegible] داشته [illegible] جهت [illegible]

معرفی شده [illegible] بدون اینکه خواننده مطلب [illegible] اگر هم این مصنف مشهور در باب [illegible] بطور

[illegible] آنروز [illegible] آنوقت این رسم [illegible] بزرگان [illegible] مردمان عالی رتبه با ادبا

آشنا [illegible] در باب این شخص داشتم [illegible] شهرت میداده او

از مردم [illegible] شخص [illegible] است [illegible] بیشتر [illegible]

و با وجود نفرت میز مند انتقام با [illegible] و در همان اوقات [illegible] ولتر کشیده بود در نظر من نهایت جلوه کرد و آن در سنه [illegible] وقتی

ژان ژاک روسو از شهر لیون عبور میکرد در آنجا بعضی جمع میکردند برای ولتر مجسمه برپا کنند [illegible] روسو با وجود دشمنی

ولتر خود نیز دو [illegible] برای آن مجسمه داد) من میخواستم بهر طرز [illegible] او را به [illegible] و یک [illegible] اتفاقا

و مقدم آن گشتم و نفقه آن را [illegible] .

در اوایل ماه آوریل سنه ۱۷۷۸ [illegible] که یکی از کتب ژان ژاک روسو را که شهرت تمامی دارد چهار دفعه خوانده بودم و کلمات [illegible]

در باب [illegible] در دریا [illegible] نوشته است صد دفعه مطالعه کرده بودم و چون روزی [illegible] میخواندم مادام دمیرپوا [illegible] دارد

من کتاب را باز کرده [illegible] روی میز گذاردم مادام دمیرپوا چون دید [illegible] خواندن بودم [illegible] از من خواهش کرد از آنکه

[illegible] مانع از شاعری [illegible] کتاب را برداشت گفت آه کتاب روسو است [illegible] مصنف

صحبت میداشتم گفتم [illegible] اتفاق افتاد گفت [illegible] در خانه مادام [illegible] با بزرگ بودم و در آنجا با [illegible] ملاقات

نمودم گفتم [illegible] ژان ژاک روسو را [illegible] شناخته است گفت [illegible] با وجود این [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] که صحبت را [illegible] گفت [illegible] میکردم روسو [illegible]

[illegible] میکردم [illegible] که [illegible]

جهت این عداوت [illegible] گفت [illegible] است [illegible] عقیده [illegible] مادام دو [illegible] بزرگ

عاشق ژان ژاک روسو شده بود [illegible] روسو [illegible] داشت اما مادام [illegible] ژان ژاک روسو

[illegible] عشق [illegible] او [illegible]

و این مطالب را [illegible] اظهار [illegible] من [illegible]

در [illegible] مادام دمیرپوا این مطلب را [illegible] دیگر گفته است .

[illegible] این صحبت من با مادام دمیرپوا [illegible] ژان ژاک روسو [illegible]

ژان ژاک را [illegible] گفت [illegible] کتاب [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ژان ژاک روسو [illegible]

[illegible] کند

یقین داشته باشید که او از شما بهتر است بسیار خوب با خواهر کوچک عقیده‌ام را دادم و خبر او را شنیدیم و گفتم که از فردا

مشغول اجرای این نقشه خواهم شد امروز صحبت ما فقط در باب ژانژاک روسو بود

روز بعد صبح زود من با هانریت روانه پاریس شدیم و برحسب دستورالعمل مادام دمبرو لباس ساده دهاتی پوشیدم و هانریت

هم لباس زن دهقانی پوشیده ما در حالی که با یکدیگر ... فشنگ ... نزدیک شدیم خانه ژانژاک از خانه پاریس خیلی

خیلی دور بود از ترس اینکه مبادا کسی ما را بشناسد به کالسکه نشستیم ... کالسکه دور رسیدیم از یک کوچه کثیف و تاریک خانه

ژانژاک را پیدا کردیم او در مرتبه پنجم آن خانه زندگی میکرد من بقدری مضطرب بودم نزدیک شدیم با انقلاب

حالت ... از هر مرتبه که بالا میرفتیم فوراً یکدفعه توقف میکردم تا دوباره ... ... طلبیده

... عاشق ... مرتبه پنجم رسیدیم آنجا ... ... تا ... ... دستم ... دراز

روانه شدیم ... ...
... ... نزدیک ... شدم ... صدای ... ... آواز ... ... میخواند آن

آواز را از آن بعد در جمیع جاها شنیدم ... ... آن تصنیف ... ... قطع شد من

از این سکوت منقلب شده رفتم و با انگشت خود چند دفعه به در زدم ... آهسته و هانریت و عقب من ایستاده بود

... ... آن صدا را شنید هانریت ... گفت ... ... شنید ... ... شدم ... ... کشیده

کمی ... در آن دوره ... بازنگری ... سال ... ... برداشته تعظیم کرد من از این

مراتب خیلی خوشوقت شدم و انقلاب خودم یک نوع ... ... رسیدم آیا ... ... در نوت میز ... ... میکند در اینجا

... گفت ... خانم ... ... گفته اند و شما ... ... میکنید ... از آن

میخواهم چند مقالهٔ ... ... گفت خانم زحمت کشیده تشریف بیاورید .

ما از یک اطاق تاریک ... ... اطاق ... ... یک ... ... تکلیف ... ...

... هانریت ... ...

رفع ... ... گفت ... ... خانم ... ...

... ... همراه ... ...

در ... جلو میز خود نشست و ... ...

... ... اطاق ... ...

... اطاق ... ...

در ... این میز ... ...

میز ... ...

از نقوش ادکچه بود معبد دیرینه شش مورد از رنگهای سرخ و جنبه تقدیر به لطف بود که از آنها صورت فرد یک

حرم بود و در زیر آن رو به سمت جنوب یک بیت شعر نوشته بود که ماند در خاطر ندارم صورت دیگر در مقابل این صورت

از دیگر نقوش تصویر شخص [illegible] قدر بسیار پیر و معمری بود و بر روی آن شمعه [illegible] و یک جای هنر لطیف بود (احتمال میرود این صورت

صورت [illegible] باشد) اما شعری در زیر صورت فرد یک هم نوشته شده رو به سمت تفصیل آن را در کتاب خود بردم به اعترافات

نوشته است و با این مضمون است [illegible] با افکار [illegible] با اعمال پادشاه) وقتی این اطاق را خوب تماشا کردم

نقوش دیوارهای خانه را بدقت سیر کردم و دل من پر از حیرت شد آنوقت تماشای آن [illegible] و چه فارق الهیه بردم

قد [illegible] و سینه [illegible] تمام صورت او حالت تماشائی داشت [illegible] تناسب و مطلوبیت را داشت

چشمهای [illegible] از روی صنعت [illegible] میدیدم [illegible] و در دیگر [illegible] و در دامن او [illegible]

خشونت و [illegible] دار [illegible] از این نگاه [illegible] به اصلاح [illegible] صورت با این در [illegible] جدا [illegible] دیده ام

در صورت او [illegible] تبسم [illegible] نمونه [illegible] تماشای آن صورت میگوید .

از اینکه وضع این نقش [illegible] و تشریح کنم [illegible] از [illegible] کلاهی [illegible] برداشت [illegible] کیف بود

دقیقه [illegible] بسته [illegible] دیدم [illegible] رنگ [illegible] است [illegible] لباس [illegible] در بر داشت و [illegible] از [illegible] رنگ

قبا [illegible] رنگ [illegible] بود [illegible] نقش [illegible] کفش [illegible] در پا داشت [illegible]

در تزل این نقوش در تصور خود [illegible] از [illegible] دنیای [illegible] از [illegible] بوده ذکر شده و [illegible] از [illegible]

داده ام و [illegible] از مردان داشته است [illegible] و در این [illegible] عصر [illegible] مانند [illegible] در [illegible]

اعاظم درگاه [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] بیکبار هم [illegible] .

خلاصه [illegible] خانه و [illegible] را بدقت [illegible] دیده و تمام [illegible] از مقامات [illegible] را [illegible]

آن مقامات [illegible] دیدم [illegible] آن مقام [illegible] داد و [illegible]

مولف این مقام [illegible] گفتم [illegible] این مقام [illegible] نوشته است [illegible] (آیا)؟

ترتیب [illegible] اسم [illegible] باسم [illegible] سؤال [illegible] جواب

[illegible] اینکه [illegible] گفته [illegible] چشمهای [illegible]

جرات [illegible] گفتم این [illegible] خوب [illegible]

طمع داشته [illegible] این [illegible] از مطالعه کتب [illegible] جواب

[illegible] چشمهای [illegible] صورت او [illegible] در [illegible]

[illegible] داشته اند

در این [illegible] پناه [illegible] رفت [illegible]

روزی صحبت داشت این زن طهرانی بود و در آن خانه ام کنیز بود هم خانم خیلی بلند تعریف با داغ گفتم امروز او خیلی سر فرو میکرد

من گفتم بعد از آن زن خیلی ظالم است باین جهت از روی اینکه اتفاق نکنند و می بابا آمده و دیروز ارتزاک رو کسی حیرت دارد هم

از او بپرسیم چرا آن روز پیش این مقامات به قدر پنج ماه پیش هم گفت صحبت شش ماه قیمت متعارف دیده نمی امروز است بپرسیم

هر کجا بوده است در این خانه دوخت هم از ارتزاک رو در بستم گفت خیر خانم خدا را شکر کار خیلی خوب با کجا رسیده است

خرج شوند و معاش دارم طهرانی گفت اگر طلب جواز او را دارید مطالبه میکنید معمول است رسیدید این زن به زور گفتم این حرف

لطف یک خلق شاه از خود خود وقت داد و رفتم جواب نداد منزل اینجا بود و از کنیز خود پرسید من خیلی شرمنده شدم و از رفتن طهرانی

زن دوخت خانه شد رفتم حالت تشویش و جواب هم رسانید داغ روی صورت خود بیدار بود شد آنکه دردی دارد

باید فوراً از جای خود برخاسته از من اجازه خواست که چند دقیقه بیرون برود گفت در وقت غیبت من از اینجا بروید

حالت تا مدت خوابیده بود در گوشه با نشسته باز گوید در اطاق خانه پیدا شد

وقتی با طهرانی تنها ماندیم طهرانی گفت ما در خیر خواهی شما مشکلیم و مسیو را شما عفو فرمایید او ناخوش است و این امر خیلی آسان

نفهمیدم مقصود او چه بود عذر خودشان خواست در میان ما طهرانی خواست حسن حضرت محبت داد جاهلانه مسیو را دوست

دارید بدانم است من باید ادا صدا ما در رفته رفته ضعف پیش گفت خیر خیر خیر … فوراً با جانان ما رحمت کردم گفت

خانم من زنگ خفتان شوکلمن ما را به روز کند من خیلی افسوس میخورم از اینکه نمیتوانم کاری با کار کنم جهت اینجا است

و عقیده است و نمیتوانم فوراً مشغول کارم شوم حتی با دکتر و خیلی تعجب ندارم و چند دقیقه در بازی با خیلی خواهم ما از دور طهرانی

مهلت … بخواهم بدهم وقت شد و شب روز مهلت بدهم به من از جای خود برخاستم و به طهرانی سلام کردم و رفتم از روی او بی

کلاه به است که ما را تا دم در مشایعت کرد من از خانه او بیرون آمدم در صورتیکه حیران او شده بودم و دل من در حق او

برای احترام در ترحم بود

دختر بزرگ و دکتور را دیدم بیان واقع شد بیان گفتم او کمال حیرت را داشت و رفتیم به منزل رسانید و تا آن وقت او مشغول بود

قرار … نکرده ام و دختر [illegible] خانه رد کردم [illegible] و خود [illegible]

قرار دادم به روز هشت روز جمعه … [illegible] هر کس بود

فی الواقع در روزنامه های متعارف داد و ریشه [illegible] ارکان دربار [illegible] است

ما روانه شدیم در صورتیکه مانند جایی [illegible] از اینکه هر کس در آن [illegible] کمال آزادی و فرح را داشت و ما مجبور اینکه

[illegible] عظیم و استقلال خود [illegible]

بر [illegible] ترجیح میدهم [illegible]

هنوز نرسیده [illegible] من زنگ را کشیدم [illegible]

گفتم خانم میروند تنها همین روز در همین ساعت و همه که گذشته بود و من بیایم و هر یک سوالی کردم گفت آه خانم شما هستید به بخشید
من شما را نشناختم بفرمائید میروند برای شما خانه است بیشتر خود گفتم خیلی خوب مردمان عالم هم حاجب دربار دارند
و هم کسی بود که بعد از منتهی نرگسته ملاحظه در خانه نیم را از آن که بطور ادب ما را تعظیم کرد و تکلیف کرد به نشستیم آن وقت دختر
هر یک سوالی داد پرسیدم قیمت آن چه است جا به نوشته در روی میز که گذشته بود گفت فلان قدر صفحه های فلان قدر
بعد کاغذ خیلی کهنه همه به لیره و هزار و ده تا بیع خیلی پیدا دادم هر که دیگر آن رشته صحبت را باز کنم بعد از آن مدتی حرف
بود و در این اثنا زنگ را زدند طرز رفتن در را باز کرده دختر دیدم شخص جوانی مدت میان سالی همراه او دیدم شدم که باد
دو که کردم اشاره نموده بیرون بردیم من از نشستن به روی آنها اخلاق گفتم دور بعد دو روز دیگر از او [illegible] گفتم باز تا روز خانه
ما را مشایعت کرد و من از او مفارقت کردم دو روز بعد دیدم آمد و تمام بود دختر را با پای مرا دیدم او که دو همراه گفت
در این شهر خیلی میوه کم و کلوچه و کلوله خواستم در خانه را از آن که خانم از کسی آنکه جادو این شهر ما را نشناسد اگر میخواهد
آدم بسیار خوبی است معهذا از همه قیمت ملاقات او خواهش میکنم از راه این ملاقات ما را خلع کن
همان شب در دیار باز که دیدم در خصوص تحقیق زیارت خودشان بتوقیف کردم من تحقیق ملاقات اول خودشان را گفتم
از آن روز تا امروز از او خبر داشته و بودم تا در جمیع نقطه ها با هر بازیانه هزار سؤال میکرد و جمع نقصان سوء میرسید گفت

این مفارقت خود را خوشترتیب داد است دختر باز مطلع رسیده تغییری بیشتر بهم بیاییم در یک قسمت مقالی انتقاد نموده بود
و فی الواقع نقات بسیار شیرین دارد آن وقت شاه به خیال بخوانند از ~~ترتیبات~~ دوره آن را مشغول شد
به عرض گفت با خانم یقین داشته باشید هر که رو شده به این شخص مقاله که میل ترتیب داشت در این مجلس میگوید
دختر را می نگشت گفتم او دیگر نگفتم گفت چرا این شخص خیلی عقل و هوش دارد گفتم با آنها آن عقل هر روز ترتیب دادم است
شاه در باب طرز گفتگو گفتم رسید که آیا این زن چیزی دارد و مطلع شد گفتم خیر الهی تا ما که از ظاهر او چیزی نفهمیدیم
گفت در این صورت باید آقای خودشان بطور مخصوص مشوره خود مخصوص ساخته باشد زیرا هر چه رسیده است بیشتر قیمت دارد
و ما حق نداریم و کسی باور نمیکند از راست و شوق شخص بیایم اگر از اینکه خلاف مقالی طرف با میل با دراقع شده است
من در خصوص این ملاقات خود به گفت زن زن نیز اطلاع ندارم او هم خواست در آن شناسم شناسه بیا وام گفته ام این امر
چه چیزی گفت و هم رسیده آنچه خلاصه مطلب رد تاریخ طولانی شد در اتمام آن باید این قبوه ستوده ام تقریب ~~[illegible]~~ بعد
هر روز مشغول بهر کس ~~[illegible]~~ جلد در یک ~~[illegible]~~ صحبه گذارده برای او فرستادم تا خود سپرده ام و کاغذ نیز به همین قدر میگوید
در خانم آن را فرستادم است و آن را روز تو صحبه بگیرم گرفت و باز نگاه داشت و آن را مشغول باقی مانده این زن نوشته بود خانم
هدیه بطور مخصوص برای این اعلی قسم بعد پس فرستادم اگر محض قدردانی و اظهار لطف این هدیه برای من فرستاده بودید ممکن است
من به زن شما که شما را قبول کنم و از من دانسته باشید که مثل هر کس دیگر فرانسه آن است که از آنکه رد کند

این جواب خیلی تلخ گفته بود ولی امروز اقرار میکنم در شایسته جای جوابی بودم و حتی آنرا خواندم بعد از رنجش فاحش که وقتی از او فرق

از دربار خارج شده ام تکرار آن کلمه را خواندم در حقیقت حالا اکنون رنجشی در آن باب ندارم

اکنون باید در باب عنوان ... و دیگران ... در آن وقت با آنها آشنا شده پیدا کردم برای تاریخ نویسیم از وقت ...

در دربار تا سنه ۱۳۲۰ ماندم و کیفیات ... و دیگران نسبت بمن حالت بیطرفی اختیار کرده و در حین ... متعلق

مستعد مقاومت بود که آن زمین ... در خانه مردم ... امید ... ضعف میکرد و در همین حالت تا وقت عزل

تو از ... ماند و چون ... ببرد ... و دیدم که ... نماید ... نشناس ... است

بعد از آنکه من تمام اقدامات ... تمام مطلع ... مطلع ... اوضاع ... شدم و ... بیشرفت ... کردم که

از آن ... است کار من ... انواع شرارت ... از دربار ... و دست ... کردم ... ولی

و تا حال ام مانند سابق درست هستیم نه این ... من ... و ... نه ... میخواهم باور ... خود ...

ولی من باید ... خوب ... از اینکه ... و دشمن خودم است ... و ... حقوق ... و ... دنیا

ولی از ... که ... و ... من ... نمیتوانم تعریف بکنم ... خود ... من آمد

و انواع ... داشته ها ... کرده ... جان ... و ... اخلاق ...

چه تعریف خواهم کرد ... و این تعلیقها را بطوری ... اعراق ... صفحه ... و ... درست حق

داشتم ~~...~~ [روی بخور ... شود] ... در خانه ... گفته است ... اگر ... بگذرد ... بپردازم تعریف ...

از وقت ... در ... آن خانمها گفته بود از آنها ... شد ... ایام ... اسباب ...

که ... داشتم و اسباب ... بود ... در ... قاعده ... روی ... دادم و ... خواستم

خود ... دیگر ... باز ... اعراق ... تجربیات من ... خانم ... مرحمت خواهیم کرد ...

از این تعلیقها را ... داشته در خانه ... از ... تعریف ... این ... او ... باد

دارد ... جواب ... من ... حضور ... عبارات ... حرف زده ام

ممکن است ولی در ... من از ... تحقیق میکنیم ... و ... غیاب ... می‌گویند.

مادام ... تا ... سوزش ... و ... خطرناک ... است با وصف این ...

این ... بعلت ... فوت ... است ... یکی ... فوت ... میخواهند

... است ... این ... در ... و مردم ... میکنند ...

حقیقت ... فوت ... تا ... گفته ... و این خانم ... در تمام ... که در سنه ۱۳۲۲ در ماه ... پدر او درباره

خیلی غصه خورد اما من کم غصه خوردم

مدا حافظ درست من اکنون که مکتوبات من در عنوان روزنامه میفرستم اسباب بقدری نیست هنوز خیال مطلب

کفش دارم و جای نبود مرا که در شرع بقیه زندگانی من جاذب دقت شاه خواهم کرد

۱۲۹۱/۱۱